

به نام خدا

Essential Words for the IELTS, GRE, TOEFL, GMAT

دیکشنری ۹۰۰۰ واژه که باید دانست همراه با ترجمه فارسی

تهیه کننده:

روح الله یوسفی رامندی

شماره تماس: ۰۹۳۸۳۱۷۱۵۳۴-۰۹۱۰۰۴۲۹۵۵۴

abaft	به سمت پاشنه ، پشت ، بطرف عقب
abandon	ترک کردن ، ترک گفتن ، واگذار کردن ، تسلیم شدن ، رها کردن ، تبعید کردن ، واگذاری ، رها سازی ، بی خیالی
abase	پست کردن ، تحقیر نمودن ، کم ارزش کردن
abash	شرمنده کردن ، خجالت دادن ، دست پاچه نمودن
abate	فروکش کردن ، کاستن ، تخفیف دادن ، رفع نمودن ، کم شدن ، اب گرفتن از(فلز) ، خیساندن (چرم) ، (حقوق) غصب یا تصرف عدوانی ، بزور تصرف کردن ، کاهش ، تنزل ، فرونشستن
abbess	رئیس صومعه زنان تارک دنیا
abbey	دیر ، صومعه ، خانقاه ، نام کلیسای وست مینستر
abbot	راهب بزرگ ، رئیس راهبان
abbreviate	کوتاه کردن ، مختصر کردن ، خلاصه کردن
abdicate	واگذار کردن ، تفویض کردن ، ترک گفتن ، محروم کردن (از ارث) ، کناره گیری کردن ، استعفا دادن
abdomen	شکم ، بطن
abdominal	وریدهای شکمی ، ماهیان بطنی
abduct	ربودن ، دزدیدن (شخص) ، ادم دزدیدن ، از مرکز بدن دور کردن (پزشکی)
abduction	عمل ربودن (زن و بچه و غیره) ، ربایش ، دور شدگی ، (پزشکی) دوری از مرکز بدن ، قیاسی ، قیاس
abed	در بستر ، در رختخواب
aberrant	گمراه ، منحرف ، بیراه ، نابجا ، کجراه
aberration	خطا ، عدم دقت هندسی سیستمهای اپتیک (علم اپتیک) ، خط ، گمراهی ، کجراهی ، انحراف ، (پزشکی) عدم انطباق کانونی

abet	برانگیختن ، جرات دادن ، تربیت کردن ، تشویق (به عمل بد) کردن ، (حقوق) معاونت کردن (در جرم) ، تشویق ، تقویت ، ترغیب (به کار بد)
abeyance	بی تکلیفی ، وقفه ، تعلیق
abhor	تنفر داشتن از ، بیم داشتن از ، ترس داشتن از ، ترساندن ، ترسیدن
abhorrence	تنفر ، بیزارى ، انزجار ، وحشت
abhorrent	متنفر ، منزجر ، بیمناک ، ناسازگار ، مکروه ، زشت ، شنیع ، مغایر
abidance	سکنى ، ایستادگی ، دوام ، ثبات قدم ، رفتار برطبق توافق
abide	ایستادگی کردن ، پایدار ماندن ، ماندن ، ساکن شدن ، منزل کردن ، ایستادن ، منتظر شدن ، وفا کردن ، تاب آوردن
abject	فرومایه ، سرافکنده ، مطرود ، روی برتافتن ، خوار ، پست کردن ، کوچک کردن ، تحقیر کردن
abjure	سوگند شکستن ، نقض عهد کردن ، برای همیشه ترک گفتن ، مرتد شدن ، رافضی شدن
able-bodied	دارای جسم توانا
ablution	شستشو ، ابدست ، غسل
abnegate	ترک کردن ، انکار کردن ، بخود حرام کردن ، کف نفس کردن
abnegation	چشم پوشی ، کف نفس ، انکار ، رد ، فداکاری
abnormal	استثنائی ، نابهنجار ، انرمال ، غیر عادى ، ناهنجار
abolish	برانداختن ، از میان بردن ، منسوخ کردن
abominable	مکروه ، زشت ، ناپسند ، منفور
abominate	ناپسند شمردن ، مکروه دانستن ، تنفر داشتن ، نفرت کردن
abomination	حجت ، زشتی ، پلیدی ، نفرت ، کراهت ، نجاست ، عمل شنیع
aboriginal	بومی ، اصلی ، سکنه اولیه ، اهل یک آب و خاک
aborigines	سکنه اولیه یک کشور ، جانوران و گیاهان بومی
abort	صرف نظر کردن ، سقوط کردن موشک یا هواپیما ، ناموفق ، سقوط کردن ، عدم موفقیت درانجام ماموریت ، بچه انداختن ، سقط کردن ، نارس ماندن ، ریشه نکردن ، عقیم ماندن ، بی نتیجه ماندن
abortive	مسقط ، رشد نکرده ، عقیم ، بی ثمر ، بی نتیجه

abound	فراوان بودن ، زیاد بودن ، وفور داشتن ، تعیین حدود کردن ، محدود کردن
aboveboard	اشکارا ، پوست کنده ، علنی
abrade	سنگ زدن ، ساییدن ، خراشیدن ، زدودن ، پاک کردن ، حک کردن ، (مجازی) سر غیرت آوردن ، بر انگیختن ، تحریک کردن
abrasion	خراشیدگی ، خوردگی ، سائیدگی ، سونش ، شست و ساب ، ساییدن ، فرسایش ، سوهان کردن ، خردشدن در اثر ضربه ، خراش ، سایش ، ساییدگی
abrasive	پاک کننده ، ماده ساینده ، ساینده ، تراشنده ، سوزش آور ، سایا
abridge	کوتاه کردن ، مختصر کردن
abridgment	خلاصه ، اختصار ، مجمل
abrogate	از میان برده ، ملغی ، ازمیان بردن ، باطل کردن ، منسوخ کردن ، لغو کردن
abrupt	تند ، پرتگاه دار ، سراشیبی ، ناگهان ، ناگهانی ، بیخبر ، درشت ، جداکردن
abscess	ورم چرکی ، ماده ، دمل ، ابسه ، دنبل
abscission	ریزش ، برش ، جدایی ، دریدگی ، قطع پوست و گوشت
abscond	گریختن ، فرار کردن ، دررفتگی ، رو نشان ندادن ، رو پنهان کردن ، پنهان شدن
absence	نبودن ، غیبت ، حالت غیاب ، فقدان
absent-minded	حواس پرت ، پریشان خیال
absolute	مطلق ، غیر مشروط ، مستقل ، استبدادی ، خودرای ، کامل ، قطعی ، خالص ، ازاد از قیود فکری ، غیر مقید ، مجرد ، (در هندسه فضایی اقلیدس) دایره نامحدود
absolution	بخشش ، امرزش گناه ، بخشایش ، عفو ، بخشودگی ، تبرئه ، برائت ، انصراف از مجازات ، منع تعقیب کیفری
absolve	بخشیدن (گناه) ، امرزیدن ، عفو کردن ، کسی را از گناه بری کردن ، اعلام بی تقصیری کردن ، بری الذمه کردن ، کسی را از انجام تعهدی معاف ساختن ، پاک کردن ، مبرا کردن
absorb	مکیدن ، درکشیدن ، دراشامیدن ، جذب کردن ، فراگرفتن ، جذب شدن (غدد) ، کاملاً فروبردن ، تحلیل بردن ، مستغرق بودن ، مجذوب شدن در
absorption	جذب (بع) ، جذب ، درکشی ، دراشامی ، فریفتگی ، انجذاب
abstain	ممتنع ، خودداری کردن (از) ، پرهیز کردن (از) ، امتناع کردن (از) -
abstemious	مرتاض ، ممسک در خورد و نوش و لذات ، مخالف استعمال مشروبات الکلی ، پرهیزکار ، پارسامنش

abstinence	خودداری ، ریاضت ، پرهیز از استعمال مشروبات الکلی
abstract	مجرد، انتزاعی، چکیده، چکیده کردن، ذربودن، بردن، کش رفتن، خلاصه کردن، جدا کردن، تجزیه کردن، جوهر گرفتن از، عاری از کیفیات واقعی (در مورد هنرهای ظریف) نمودن، خلاصه، مجمل، خلاصه کتاب، مجرد، مطلق، خیالی، غیر عملی، بی مسمی،
abstruse	پنهان ، پیچیده ، غامض
absurd	پوچ ، ناپسند ، یاهو ، مزخرف ، بی معنی ، نامعقول ، عبث ، مضحک
Abu Dhabi	شهر ابوظبی
Abuja	آبوجا
abundant	بسیار ، فراوان ، وافر
abusive	سوء استفاده، سوء استعمال، شیادی، فریب، دشنام، فحش، بد زبانی، تجاوز به عصمت، تهمت، تعدی، ناسزاوار، زبان دراز، بد زبان، توهین آمیز
abut	نزدیک بودن ، مماس بودن ، مجاور بودن ، متصل بودن یا شدن ، خوردن
abysm	بسیار عمیق ، بی پایان ، غوطه ورساختن ، مگاک
abysmal	ژرف ، گردابی ، ناپیمودنی
abyss	بسیار عمیق ، بی پایان ، غوطه ورساختن ، مگاک
academic	تحصیلی ، آموزشگاهی ، مربوط به فرهنگستان ادبی یا انجمن علمی ، عضو فرهنگستان ، طرفدار حکمت و فلسفه افلاطون
academician	عضو فرهنگستان ، عضو انجمن دانش ، عضو اکادمی
academy	فرهنگستان ، دانشگاه ، آموزشگاه ، مدرسه ، انجمن ادباء و علماء ، انجمن دانش ، اکادمی ، نام باغی در نزدیکی اتن که افلاطون در آن تدریس میکرده است (Academy) ، مکتب و روش تدریس افلاطونی
acarpous	بی بر ، بدون میوه ، بی ثمر
accede	دست یافتن ، رسیدن ، راه یافتن ، نائل شدن ، نزدیک شدن ، موافقت کردن ، رضایت دادن ، تن دردادن
accelerate	شتاباندن ، تسریع کردن ، تند کردن ، شتاب دادن ، بر سرعت (چیزی) افزودن ، سرعت دادن ، سرعت گرفتن ، تند شدن ، تندتر شدن
accentuate	با تکیه تلفظ کردن ، تکیه دادن ، تاکید کردن ، اهمیت دادن ، برجسته نمودن
accept	قبول شدن ، پذیرفتن ، پسندیدن ، قبول کردن

access	اضافی ، دستیابی ، در دسترس بودن ، دست یابی ، تقریب ، اجازه دخول ، راه دسترس ، مدخل ، وسیله حصول ، افزایش ، الحاق ، اضافه ، (پزشکی) بروز مرض ، حمله ، اصابت ، (حقوق) دسترسی یا مجال مقاربت ، (در مسیحیت) تقرب به خدا
accessible	قابل دسترس ، دستیابی پذیر ، در دسترس ، قابل وصول ، نزدیک (شدنی) ، آماده پذیرایی ، خوش برخورد ، دست یافتنی
accession	قابلیت دسترسی ، نزدیکی ، ورود ، دخول ، پیشرفت ، افزایش ، نیل (بجاه و مقام بخصوص سلطنت) ، جلوس ، (پزشکی) شیوع ، بروز ، (حقوق) تملک نماء ، شیئی اضافه یا الحاق شده ، نمائت (حیوان و درخت) ، تابع وصول ، الحاق حقوق ، شرکت در مالکیت
accessory	پیرامونی ، لوازم کمکی ، متعلقات ، معین ، همدست (حقوق) ، معاون ، شریک (جرم) ، نمائت و نتایج (در جمع) ، لوازم یدکی ، (حقوق) تابع ، لاحق ، فروع و ضمائم ، منضمت ، لوازم فرعی ، دعوای فرعی
acclaim	تحسین ، ادعا کردن ، افرین گفتن ، اعلام کردن ، جار کشیدن ، ندا دادن ، هلهله کردن ، فریاد کردن ، کف زدن
acclimate	به اب و هوای جدید خو گرفتن ، مانوس شدن
acclimatize	خو دادن یا خو گرفتن (انسان) ، خو گرفتن (جانور و گیاه به اب و هوای جدید)
acclivity	فراز ، سربالائی ، سربالایی
accolade	سر بالایی ، فراز ، سختی ، مراسم اعطای منصب شوالیه یا سلحشوری و یا شهسواری ، (موسیقی) خطاتصال ، اکولاد ، خط ابرو (به این شکل " { } ")
accommodate	تطبیق دادن ، همساز کردن ، جا دادن ، منزل دادن ، وفق دادن با ، تطبیق نمودن ، تصفیه کردن ، اصلاح کردن ، آماده کردن (برای) ، پول وام دادن (بکسی)
accompaniment	مشایعت ، ضمیمه ، (موسیقی) ساز یا آواز همراهی کننده
accompanist	موسیقی) همراهی کننده با آواز یا سازی چون پیانو
accompany	همراه بودن (با) ، سرگرم بودن (با) ، مصاحبت کردن ، ضمیمه کردن ، توام کردن ، (موسیقی) دم گرفتن ، همراهی کردن ، صدا یا ساز راجفت کردن (با)
accomplice	همدست ، (حقوق) شریک یا معاون جرم
accomplish	انجام دادن ، بانجام رساندن ، وفا کردن (به) ، صورت گرفتن
accord	جور کردن ، وفق دادن ، آشتی دادن ، تصفیه کردن ، اصلاح کردن ، موافقت کردن (با) ، قبول کردن ، سازگاری ، موافقت ، توافق ، هم آهنگی ، دلخواه ، طیب خاطر ، مصالحه ، پیمان ، قرار ، پیمان غیر رسمی بین المللی
accordion	اکوردئون

accost	مخاطب ساختن ، مواجه شدن (با) ، نزدیک شدن (بهر منظوری) ، مشتری جلب کردن (زنان بدکار در خیابان) ، نزدیک کشیدن ، در امتداد چیزی حرکت کردن (مثل کشتی)
account	شمردن ، حساب کردن ، محاسبه نمودن ، (حق) حساب پس دادن ، ذکر علت کردن ، دلیل موجه اقامه کردن (با for) ، تخمین زدن ، دانستن ، نقل کردن حساب ، صورت حساب ، گزارش ، بیان علت ، سبب ، حساب ، شرح ، مسئول بودن
accouter	آماده ء جنگ کردن ، مجهز کردن ، ملبس کردن
accouterment	وسایل ، اسباب ، (علوم نظامی) تجهیزات ، لباس ، ساز و برگ
accouterments	تجهیزات ، لباس
accoutre	با تجهیزات آماده نمودن
Accra	شهر اکرا
accredit	اعتبارنامه دادن ، استوارنامه دادن (به) ، معتبر ساختن ، اختیار دادن ، اطمینان کردن (به) ، مورد اطمینان بودن یا شدن ، برسمیت شناختن (موسسات فرهنگی) ، معتبر شناختن
accretion	رشد پیوسته ، بهم پیوستگی ، اتحاد ، یک پارچگی ، (حقوق) افزایش بهای اموال ، افزایش میزان ارث
accrue	افزایش یافتن ، انباشتن ، افزوده شدن ، منتج گردیدن ، تعلق گرفتن
acculturation	فرهنگ پذیری
accumulate	روی هم گذاشتن ، جمع کردن ، جمع شده ، جمع شونده ، اندوختن ، رویهم انباشتن
accuracy	دقت و صحت ، درجه دقت ، درستی ، صحت ، دقت
accurate	درست ، دقیق ، صحیح
accuse	لعت کردن ، نفرین کردن
accursed	نفرین شده ، ملعون و مطرود
accusation	تهمت ، اتهام
accusatory	مفعولی ، (حقوق) اتهامی
accuse	متهم کردن ، تهمت زدن
accustom	عادت دادن ، آشنا کردن ، آشنا شدن ، معتاد ساختن ، معتاد شدن ، عادت ، خو گرفتن ، انس گرفتن

acerbity	ترشی ، دبشی ، درشتی ، تندی
acetate	نمک جوهر سرکه ، استات
acetic	جوهر سرکه ای ، سرکه مانند ، ترش
ache	درد گرفتن ، درد کردن ، درد
achillea	شکست ناپذیر ، مغلوب نشدنی
achilles tendon	زردپی اشیل
achromatic	اکروماتیک ، رنگ پذیر ، بی رنگ ، رنگ ناپذیر ، (موسیقی) بدون ترخیم ، بدون نیم پرده ، میان اهنک
acid	ترشا ، ترش ، حامض ، سرکه مانند ، دارای خاصیت اسید ، جوهر اسید ، (مجازی) ترشو ، بداخلاق ، بدجنسی ، جوهر ، محک
acidify	اسید کردن ، ترش کردن ، حامض کردن
acidulous	میخوش ، ملس ، (مجازی) کج خلق
acknowledge	تایید کردن ، اعلام وصول کردن ، شماره اعلام وصول ، اعلام نشانی کردن ، قدردانی کردن ، اعتراف کردن ، تصدیق کردن ، وصول نامه ای را اشعار داشتن
acknowledgment	شماره اعلام وصول ، اعلام معرف اعتراف ، سپاسگزاری ، تشکر ، اقرار ، تصدیق ، قبول ، خبر وصول (نامه) ، شهادت نامه
acme	اوج ، ذروه ، قله ، منتها (درجه) ، سر ، مرتفعترین نقطه ، (پزشکی) بحران ، نقطه کمال
acoustic	صوت شناختی ، به طریقه صوتی ، صوتی ، اوا شنودی ، وابسته به شنوایی ، مربوط به صدا ، مربوط به سامعه
acoustics	صوتشناسی ، اوا شناسی نسبتهای صوتی ، قابلیت شنوایی ، صوت شناخت ، علم صوت ، صوت شناسی ، علم اوا شنود ، علم عوارض شنوایی ، علم اصوات ، خواص صوتی ساختمان (از نظر انعکاس صدا)
acquaint	اشنا کردن ، آگاه کردن ، مسبوق کردن ، مطلع کردن
acquiesce	تسلیم شدن ، تن در دادن ، راضی شدن ، رضایت دادن ، موافقت کردن ، ارام کردن
acquiescence	رضایت ، تن در دادن ، موافقت
acquire	کشف و تعیین محل هدف با رادار ، به دست آوردن ، تعیین ، گرفتن ، بدست آوردن ، حاصل کردن ، اندوختن ، پیدا کردن
acquisition	کشف ، تحصیل ، تملک ، فراگیری ، اکتساب ، استفاده ، (حقوق) مالکیت

acquisitive	فراگیرنده ، جوینده ، اکتسابی ، اکتساب کننده
acquit	ابراء ، (حقوق) تبرئه کردن ، روسفید کردن ، برطرف کردن ، ادا کردن ، از عهده برآمدن ، انجام وظیفه کردن ، پرداختن و تصفیه کردن (وام و ادعا) ، (حقوق) ادای (دین) نمودن ، برائت (ذمه) کردن
acquittal	تبرئه واریز ، برائت ذمه ، رو سفیدی
acquittance	مفاصا ، برائت ، رهایی ، بخشودگی ، سند ترک دعوی
acreage	وسعت زمین به جریب
acrid	دبش ، گس ، سوزاننده ، (مجازی) زننده ، تند خو
acrimonious	تند ، زننده ، سوزان
acrimony	تندی ، شدت ، رنجش
acrophobia	ترس از بلندی
actionable	قابل تعقیب قانونی
actuality	واقعیت، فعالیت، امر مسلم
actuarial	احصائی ، اماری
actuary	متخصص بیمه ، امارگیر ، مامور احصائیه ، (م.م.) دبیر ، منشی
actuate	بکار انداختن ، مسلح کردن مین ، به کار انداختن سیستم انفجاری مین ، به عمل واداشتن ، عمل کردن ، بکارانداختن ، تحریک کردن ، برانگیختن ، سوق دادن ، نشان دادن
acuity	تیز فهمی ، تیز هوشی
acumen	تیز هوشی ، تیز فهمی ، فراست
acute	تیزرو ، نوک تیز ، (پزشکی) حاد ، بحرانی ، زیرک ، تیز نظر ، شدید (موسیقی) تیز ، زیر ، (سلسله اعصاب) حساس ، (هندسه) حاد ، تیز ، زاویه حاد ، زاویه تند
ad hoc	تک کاره ، فاقد عمومیت
ad infinitum	به همین ترتیب تا بی نهایت ، به سمت بی نهایت ، بی نهایت ، تا بی نهایت ، الی آخر
adage	مثل ، امثال و حکم
adamant	جسم جامد و سخت ، مقاوم ، یکدنده ، تزلزل ناپذیر
adapt	سازوار کردن ، وفق دادن ، موافق بودن ، جور کردن ، درست کردن ، تعدیل کردن ، اقتباس کردن

addendum	ضمیمه ، ذیل ، افزایش ، الحاق
addiction	اعتیاد
Addis Ababa	شهر آدیس آبابا
addle	چرکی ، باطلاق ، کثافت ، سختی ، گرفتاری ، آدم بی کله ، گندیده ، فاسد ، ضایع کردن ، فاسد کردن ، ضایع شدن ، فاسدشدن ، رسیدن ، عمل آمدن ، گیج کردن ، خرف کردن
address	درست کردن ، مرتب کردن ، متوجه ساختن ، قراول رفتن ، دستور دادن ، اداره کردن ، نظارت کردن ، خطاب کردن ، عنوان نوشتن مخاطب ساختن ، سخن گفتن ، عنوان ، نام و نشان ، سرنامه ، نشانی ، آدرس ، خطاب ، خطاب ، نطق ، عریضیه ، طرز خطاب
adduce	ایراد کردن ، اقامه کردن ، تقدیم کردن
adept	زبر دست ، ماهر ، استاد ، مرد زبردست
adhere	چسبیدن ، پیوستن ، وفادار ماندن ، هواخواه بودن ، طرفدار بودن ، وفا کردن ، توافق داشتن ، متفق بودن ، جور بودن
adherence	الصاق ، هواخواهی ، تبعیت ، دوسیدگی ، چسبندگی
adherent	بهم چسبیده ، تابع ، پیرو ، هواخواه ، طرفدار
adhesion	چسبیدگی ، الصاق ، طرفداری ، رضایت ، موافقت ، اتصال و پیوستگی غیر طبیعی سطوح در آماس ، آمیزش و بهم آمیختگی طبیعی قسمتهای مختلف ، (حق) الحاق ، انضمام ، قبول عضویت ، همبستگی ، توافق ، الحاق دولتی به یک پیمان ، کشش
adieu	خدا حافظ ، خدانگهدار ، بخدا سپردیم
adjacence	نزدیکی ، مجاورت ، قرب جوار
adjacency	نزدیکی ، مجاورت ، قرب جوار
adjacent	هم جوار ، (علوم نظامی) نزدیک ، مجاور ، همسایه ، همجوار ، دیوار بدیوار
adjourn	بتعویق انداختن بازی ناتمام ، بوقت دیگر موکول کردن ، خاتمه یافتن (جلسه) ، موکول بروز دیگر شدن
adjudge	با حکم قضایی فیصل دادن ، فتوی دادن (در) ، داوری کردن ، محکوم کردن ، مقرر داشتن ، دانستن ، فرض کردن
adjudicate	فتوی دادن ، حکم کردن ، مقرر داشتن ، فیصل دادن ، داوری کردن ، احقاق کردن
adjunct	افزوده ، ملازم ، ضمیمه ، معاون ، یار ، کمک (د - من) ، فرع ، قسمت الحاقی ، صفت فرعی
adjuration	تحلیف ، سوگند ، قسم ، لایه ، التماس

adjure	سوگند دادن ، قسم دادن ، لابه کردن ، به اصرار تقاضا کردن(از)
adjutant	یار ، کمک ، مساعد ، یاور ، (علوم نظامی) اجودان ، معین
administrator	فرمدار ، رئیس ، (حقوق) مدیر تصفیه ، وصی و مجری
admissible	قابل قبول ، قابل تصدیق ، پذیرفتنی ، روا ، مجاز
admittance	ادمیتانس ، پذیرش ، ورود ، هدایت ظاهری
admonish	نصیحت کردن ، پند دادن ، آگاه کردن ، متنبه کردن ، وعظ کردن
admonition	سرزنش دوستانه ، تذکر ، راهنمایی
teh	املائی غلط از the
ado	مصدر حال فعل to do مثل to have ado بمعنی (کار داشتن) پرمشغله بودن ، گرفتاری
adolescent	نوجوان ، بالغ ، جوان ، رشید
adoration	ستایش ، پرستش ، عشق ورزی ، نیایش
adorn	زیبا کردن ، قشنگ کردن ، آرایش دادن ، زینت دادن ، با زر و زیور آراستن
adrenaline	هورمن قسمت مرکز غده فوق کلیه که بالا برنده ء خون و فشارخون است
adroit	زرنگ ، زیر دست ، زیرک ، ماهر ، چابک ، چالاک ، تردست ، چیره دست
adulation	پرستش ، ستایش ، چاپلوسی
adult	بالغ ، بزرگ ، کبیر ، به حد رشد رسیده
adulterant	ناسره ، چیز تقلبی ، مایه تقلب و فساد ، متقلب ، پست تر کننده ، استحاله دهنده
adulterate	تقلب کردن ، جازن ، قلابی ، زنازاده ، حرامزاده ، چیز تقلبی ساختن (مثل ریختن آب در شیر)
adumbrate	مبهم کردن ، سایه افکندن بر ، طرح(چیزی را) نشان دادن
advent	ظهور و ورود (چهار یکشنبه قبل از میلاد مسیح)
adventitious	نابجا ، عارضی ، خارجی ، الحاقی ، اکتسابی ، غیر موروثی
adversary	دشمن ، مخالف ، رقیب ، مدعی ، متخاصم ، ضد ، حریف ، مبارز ، هم آورد
adverse	مخالف ، مغایر ، ناسازگار ، مضر ، روبرو
adversity	بدبختی ، فلاکت ، ادبار و مصیبت ، روزبد

advert	عطف کردن ، توجه کردن ، مخفف تجارتي کلمه ، advertisement
advertiser	آگاهی دهنده ، آعلان کننده ، آعلان
advisory	مشورتي
advocacy	مدافعه ، دفاع ، وکالت
advocate	دفاع کردن ، طرفداري کردن ، حامی ، طرفدار ، وکیل مدافع
aegis	سپر ، پرتو ، ظل
aerial	آنتن هوایی رادیو ، هوایی
aerie	لانه ، پرده بر روی صخره ، مرتفع ، آشیانه ، مرتفع ، خانه ، مرتفع
aeronaut	هوانورد ، خلبان
aeronautics	دانش هوانوردی
aerostat	بالن یا سفینه فضائی
aerostatics	مبحث مطالعه ، اجسام ساکن و مایعات و گازها در هوا
aesthete	طرفدار صنایع زیبا ، جمال پرست
aesthetic	وابسته به زیبایی ، مربوط به علم (محسنات) ، ظریف طبع
affable	مهربان ، دلجو ، خوش برخورد ، خوشخو
affect	عاطفه ، نتیجه ، احساسات ، برخورد ، اثر کردن بر ، تغییر دادن ، متاثر کردن ، وانمود کردن ، دوست داشتن ، تمایل داشتن (به) ، ظاهر کردن به
affectation	وانمود ، ظاهر ، ظاهرسازی ، ناز ، تکبر
affected	ساختگی ، آمیخته با ناز و تکبر ، تحت تاثیر واقع شده
affective	عاطفی ، موثر ، محرک ، نفسانی
affidavit	سوگندنامه ، گواهینامه ، شهادت نامه ، استشهاد
affidavy	سوگندنامه ، گواهینامه ، شهادت نامه ، استشهاد
affiliate	مربوط ساختن ، پیوستن ، آشنا کردن ، در میان خود پذیرفتن ، به فرزندی پذیرفتن ، مربوط ، وابسته
affiliation	وابستگی ، پیوستگی ، خویشی
affinity	خویشاوندی سببی ، قرابت سببی ، میل ترکیبی ، همیشگی ، قرابت ، وابستگی ، پیوستگی ، قوم و خویش سببی ، نزدیکی

affirmation	اظهار قطعی ، تصریح ، تصدیق ، اثبات ، تاکید
affirmative	بله ، تصدیق امیز ، اظهار مثبت ، عبارت مثبت
affix	پیوستن ، ضمیمه کردن ، اضافه نمودن ، چسبانیدن
afflict	رنجور کردن ، ازردن ، پریشان کردن ، مبتلا کردن
affliction	رنج ، رنجوری ، پریشانی ، غمزدگی ، مصیبت ، شکنجه ، درد
affluence	فراوانی ثروت ، فراوانی ، وفور
affluent	سرشار ، ریزابه ، ریزنده ، رودخانه ای که به داخل رودخانه بزرگتر یا دریاچه بریزد ، فراوان ، دولتمند
affront	اشکارا توهین کردن ، روبرو دشنام دادن ، بی حرمتی ، هتاک ، مواجهه ، رودررویی
Afghan	قسمی لحاف ، زبان افغانی ، افغان
Afghanistan	افغانستان
aficionado	هواخواه
afire	شعله ور ، در حال سوختن
afoot	پیاده ، در جریان ، برپا
aforsaid	مذبور ، فوق الذکر
afresh	از نو ، دوباره
afrikaans	زبان آفریکانز
aftermath	عواقب بعدی ، پس ایند
afterthought	پس اندیشه ، فکر کاهل ، چاره اندیشی برای کاری پس از کردن آن
agape	در حال دهن دره ، مبهوت ، متعجب با دهان باز ، درشگفت ، عشق الهی
age	خستگی ، کهنه کردن ، سرد و سخت کردن فولاد ، رده بندی سنی اسبها
agenda	دستور جلسه
agent	ارگان ، عنصر ، عامل اطلاعاتی ، عامل شیمیایی خرج (مواد منفجره) ، فرستنده (در تله پاتی) ، عامل (در شیمی) ، کاگزار ، واسطه ، پیشکار ، نماینده ، گماشته ، وکیل ، مامور ، عامل
agglomerate	همجوش آتشفشانی ، توده کردن ، همبسته ، کلوخه ، توده ، انبوه ، گرد کردن ، جمع کردن ، انباشتن ، گرد آمدن ، متراکم شدن ، جوش آتشفشانی

agglomeration	کلوخه شدن ، انباشتگی ، تراکم ، توده ، انبار
agglutination	هم چسبی ، عمل چسبانیدن ، (پزشکی) التیام زخم ، (دستور زبان) ترکیب لغات ساده و اصلی بصورت مرکب
aggrandize	بزرگ کردن ، افزودن
aggravate	بدتر کردن ، اضافه کردن ، خشمگین کردن
aggravation	تبدیل به بدتر ، سخت کردن ، سختی ، شدت ، تهییج ، مایه تشدید جرم
aggregate	مصالح دانه ای ، مصالح دانه بندی ، کلوخه ، مصالح سنگی ، ارقام کلی ، مجموعه ، جمع آمده ، جمع شده ، متراکم ساختن ، (ج.ش - گ.ش.) بهم پیوسته ، انبوه ، تراکم ، مجموع ، جمع کردن ، جمع شدن ، توده کردن
aggress	نزدیک شدن ، نزدیک کردن ، حمله کردن (به) ، مبادرت کردن (به)
aggression	تجاوز ، حمله ، تخطی
aggressor	متجاوز ، مهاجم ، حمله کننده ، پرخاشگر
aggrieve	ازردن ، جور و جفا کردن ، غمگین کردن
aghost	مبهور (از شدت ترس) ، وحشت زده ، مات
agile	چابک ، زرنگ ، فرز ، زیرک ، سریع الانتقال
agile	چابک ، زرنگ ، فرز ، زیرک ، سریع الانتقال
agility	چالاکی ، چابکی ، تردستی ، زیرکی
aging	پیرسازی ، کهنه کردن ، سالخوردگی ، سالخورده ، کهن
agitate	بهم زدن ، بکارانداختن ، تحریک کردن ، تکان دادن ، آشفتن ، پریشان کردن ، سراسیمه کردن
agitator	همزن ، آشوبگر ، اسباب بهم زدن مایعات
agnostic	عرفای منکر وجود خدا
agog	نگران ، مشتاق ، بیقرار ، در جنبش ، در حرکت
agrarian	زمینی ، ملکی
agriculture	فلاحت ، زراعت ، کشاورزی ، برزگری
aide-de-camp	اجودان مخصوص
ailment	بیماری مزمن ، درد ، ناراحتی

ailment	پزشکی (بیماری مزمن ، درد ، ناراحتی)
airy	هوایی ، هوا مانند ، با روح ، پوچ ، واهی ، خودنما
akin	وابسته ، یکسان
alabaster	مرمر سفید ، رخام گچی
alacrity	چابکی ، نشاط
Albania	کشور آلبانی
Albanian	زبان یا مردم البانی
albeit	اگرچه ، ولو اینکه
albino	زال ، ادم سفید مو و چشم سرخ ، شخص فاقد مواد رنگ دانه
album	جای عکس ، البوم
alchemist	کیمیایگر ، کیمیاشناس
alchemy	علم کیمیا ، کیمیایگری ، ترکیب فلزی با فلز پست تر
alcohol	الکل ، هرنوع مشروبات الکلی
alcoholism	می بارگی ، میخوارگی ، اعتیاد به نوشیدن الکل ، تاثیر الکل در مزاج
alcove	تورفتگی ، شاه نشین ، الاچیق
alder	توسه ، راز دار ، توسکا
alderman	کدیور ، عضو انجمن شهر ، کدخدا ، (انگلیسی) نام قضات ، نام مستخدمین شهرداری ، عضو هیئت قانون گذاری یک شهر
Algeria	الجزایر
Algerian	الجزایری
Algiers	الجزیره
alias	نام جانشین ، نام مستعار
alibi	غیبت هنگام وقوع جرم ، جای دیگر ، بهانه آوردن ، عذر خواستن
alien	بیگانه ، خارجی ، (مجازی) مخالف ، مغایر ، غریبه بودن ، ناسازگار بودن
alienable	قابل انتقال ، قابل فروش ، انتقالی
alienate	انتقال دادن ، بیگانه کردن ، منحرف کردن

alienation	ناهمبستگی (در امار)، از خود بیگانگی (الیناسیون)، انتقال مالکیت، بیگانگی، بیزاری
aliment	رزق، قوت لایموت، قوت دادن، غذا دادن
alimentary	غذایی، رزقی
alimony	خرجی، نفقه
alkali	قلیا، ماده ای با خاصیت قلیایی مثل سودمحرق، فلزقلیایی
allay	ارام کردن، از شدت چیزی کاستن
allege	اقامه کردن، دلیل آوردن، ارائه دادن
allegiance	تابعیت، تبعیت، وفاداری، بیعت
allegory	تمثیل، حکایت، کنایه، نشانه، علامت
alleviate	سبک کردن، آرام کردن، کم کردن
alleviate	سبک کردن، آرام کردن، کم کردن
alley	کوچه، خیابان کوچک
alliance	پیوستگی، اتحاد، وصلت، پیمان بین دول
alliteration	آغاز چند کلمه پیاپی با یک حرف متشابه صورت
allocate	منظور کردن، تقسیم کردن، تخصیص دادن، اختصاص دادن، معین کردن
allot	تخصیص دادن، معین کردن، سهم دادن
allotment	مستمری، سهمیه، منابع اختصاصی، توزیع، سهم، جیره، تسهیم، پخش، تقسیم، تخصیص، سرنوشت، تقدیر
alloy	همبسته کردن، همبسته، بار (در فلزات)، درجه، ماخذ، الیاژ فلز مرکب، ترکیب فلز با فلز گرانبها، (مجازی) الودگی، شائبه، عیار زدن، معتدل کردن
allude	اشاره کردن، اظهار کردن، مربوط بودن به (با to)، گریز زدن به
allure	بطمع انداختن، تطمیع کردن، شیفتن
allusion	گریز، اشاره، کنایه، اغفال
alluvial	ابرفتی، رسوبی، ته نشینی، مربوط به رسوب و ته نشین
alluvion	ابرفت، رسوب، ته نشین
ally	پیوستن، متحد کردن، هم پیمان، دوست، معین

almanac	زیچ ، سالنامه ، تقویم سالیانه ، تقویم نجومی ، نشریه ء اطلاعات عمومی
aloft	روی دکل ، سطوح بالا ، در بالای زمین ، در نوک ، در هوا ، در بالاترین نقطه ء کشتی ، در فوق
aloof	دور ، کناره گیر
altar	قربان گاه ، قربانگاه ، مذبح ، محراب ، مجمره
alter	تغییردادن ، عوض کردن ، اصلاح کردن ، تغییر یافتن ، جرح و تعدیل کردن ، دگرگون کردن ، دگرگون شدن
alteration	تعویض کردن ، تغییر ، تبدیل ، دگرش ، دگرگونی
altercate	ستیزه کردن ، مشاجره کردن
altercation	ستیزه ، مجادله
alternate	راه کار فرعی ، تعویض ، یک در میان آمدن ، متناوب کردن ، متناوب بودن ، بنوبت انجام دادن ، (هندسه) متبادل ، عوض و بدل
alternative	شق دیگر ، پیشنهاد متناوب ، تناوبی ، دیگر ، چاره
altitude	بلندی (از سطح دریا) ، ارتفاع از سطح دریا ، فرازا ، بلندی ، ارتفاع ، فراز ، منتها درجه ، مقام رفیع ، منزلت
alto	در اواز) صدای التو ، صدای اوج
altruism	خودنگهداری ، همگونه گرایی ، نوع دوستی ، بشردوستی ، غیرپرستی ، نوع پرستی
altruist	نوعدوست
altruistic	نوعدوستانه
amalgam	الیاژ جیوه باچند فلز دیگر که برای پرکردن دندان و آینه سازی بکار میرود ، ترکیب مخلوط ، ملقمه
amalgamate	امیختن ، توام کردن (ملقمه فلزات با جیوه)
amass	گرد آوردن ، توده کردن ، متراکم کردن
amateur	غیر حرفه ای ، دوستدار هنر ، آماتور ، غیر حرفه ای ، دوستار
amatory	عاشقانه ، عشق انگیز
amazon	زنانی که در آسیای صغیر زندگی میکردند و با یونانیان می جنگیدند ، زن سلحشور و بلند قامت ، رود amazون در امریکای جنوبی
ambiance	نقوش و تزئینات اطراف یک تابلو نقاشی ، محیط

ambidextrous	ذوالیمنین
ambience	زنانی که در اسیای صغیر زندگی میکردند و با یونانیان می جنگیدند ، زن سلحشور و بلندقامت ، رود امازون در امریکای جنوبی
ambiguous	بالبهام ، تاریک (از لحاظ مفهوم) ، دوپهلو ، مبهم
ambitious	جاه طلب ، بلند همت ، ارزومند ، نامجو
ambivalence	توجه ناگهانی و دلسردی ناگهانی نسبت بشخص یا چیزی ، دمدمی مزاجی ، دارای دو جنبه
ambivalent	دوجنبه ای ، دمدمی
amble	یورغه رفتن (اسب) ، راهوار بودن ، یورغه
ambrosia	افسانه) خوراک خدایان که زندگی جاوید بانها میداده ، مائده ء بهشتی ، شهد ، عطر
ambrosial	بسیار مطبوع
ambulance	بیمارستان سیار ، بوسیله امبولانس حمل کردن ، امبولانس
ambulate	راه رفتن ، حرکت کردن ، درحرکت بودن
ambulatory	گردشی ، گردنده ، سیار
ambush	کینگاه ، دام ، سربازانی که درکمین نشسته اند ، پناه گاه ، مخفی گاه سربازان برای حمله ، کمین کردن ، در کمین نشستن
ameliorate	بهرتر کردن ، اصلاح کردن ، چاره کردن ، بهتر شدن ، بهبودی یافتن
amenable	تابع ، رام شدنی ، قابل جوابگویی ، متمایل
amend	اصلاح کردن ، بهتر کردن ، بهبودی یافتن ، ماده یا قانونی را اصلاح و تجدید کردن ، ترمیم کردن
amendment	ضمیمه ، ملحقه ، تصحیحات ، اصلاح ، تصحیح ، (حقوق) پیشنهاد اصلاحی نماینده ء مجلس نسبت به لایحه یا طرح قانونی ، ترمیم
amenity	سازگاری ، مطبوعیت ، نرمی ، ملایمت
American Samoa	ساموآ آمریکا
americanism	اصطلاح امریکایی ، رسم امریکایی
amiable	شیرین ، دلپذیر ، مهربان ، دوست داشتنی
amicable	موافق ، دوست ، دوستانه
amiss	نادرست ، غلط ، بیمورد ، بد ، کثیف ، گمراه ، منحرف ، منحط

amitosis	یک نوع تقسیم سلولی ، تقسیم مستقیم یاخته
amity	رفاقت ، مودت ، روابط حسنه ، حسن تفاهم
Amman	شهر عمان
amnesia	پزشکی) ضعف حافظه بعلت ضعف یا بیماری مغزی ، فراموشی ، نسیان
amnesty	گذشت ، عفو عمومی کردن
amok	اموک (جنون ادم کشی) ، ادمکشی کردن ، لذت بردن از ادم کشی ، مجنون ، شخص عصبانی و دیوانه ، در حال جنون
amoral	غیراخلاقی ، بدون احساس مسئولیت اخلاقی
amorous	عاشق ، شیفته ، عاشقانه
amorphous	بیشکل ، غیر بلوری ، پوک ، بینظم ، بی شکل ، بی نظم ، بدون تقسیم بندی ، غیر متبلور ، غیر شفاف ، (زیست شناسی) دارای ساختمان غیر مشخص
amortize	کشتن ، بیحس کردن ، خراب کردن ، (حقوق) بدیگری واگذار کردن ، وقف کردن ، مستهلک کردن
amour	عشق ، محبت
ampere	آمپر (واحد شدت جریان برق) .
ampersand	امپرسند
amphibian	وسیله اب و خاکی ، دوزیستان ، ذو حیات
amphibious	امفی بی ، خاکی و آبی ، دوجنسه ، ذو حیاتین
amphitheater	امفی تئاتر ، سالن ، تالار
ample	فراخ ، پهناور ، وسیع ، فراوان ، مفصل ، پر ، بیش از اندازه
amplify	وسعت دادن ، بزرگ کردن ، مفصل کردن ، مفصل گفتن یا نوشتن ، (برق) افزودن ، بالابردن ، بزرگ شدن ، تقویت کردن (صدا) -
amplitude	دامنه (نوسان) ، فزونی ، فراخی ، فراوانی ، استعداد ، میدان نوسان ، فاصله زیاد ، دامنه ، بزرگی ، درشتی ، انباشتگی ، سیری ، کمال
amply	بطور فراوان ، بطور بیش از حد
amputate	بریدن ، جدا کردن ، زدن ، قطع اندام کردن
amputate	بریدن ، جدا کردن ، زدن ، قطع اندام کردن
Amsterdam	شهر آمستردام

amulet	دوا یا چیزی که برای شکستن جادو و طلسم بکار میرود
amusement	سرگرمی ، تفریح ، گنجی ، گمراهی ، فریب خوردگی ، پذیرایی ، نمایش
amygdala	بادامه (در مغز) ، لوزه
anachronism	بیموردی ، (در تاریخ نویسی) اشتباه در ترتیب حقیقی وقایع و ظهور اشخاص ، نابهنگامی
anachronistic	نابهنگام ، بیمورد (از نظر تاریخ وقوع)
anagram	قلب ، تحریف ، (بدیع) مقلوب ، تشکیل لغت یا جمله ای از درهم ریختن کلمات یا لغات جمله و دیگر
analgesic	دردنشان
analogous	مانند ، قابل مقایسه ، قابل قیاس ، مشابه ، متشابه
analogy	همترائی ، تمثیل ، (منطق) قیاس ، مقایسه ، شباهت ، همانندی ، (ریاضی) تناسب ، توافق
analyse	تجزیه کردن ، تحلیل کردن ، (مجازی) موشکافی کردن ، جدا کردن ، جزئیات را مطالعه کردن ، پاره پاره کردن ، تشریح کردن ، (شیمی) با تجزیه آزمایش کردن ، فرگشایی کردن
analyst	تحلیل گر ، استاد تجزیه ، روانکاو ، فرگشا
analyze	تجزیه کردن ، تحلیل کردن ، کاویدن ، (مجازی) موشکافی کردن ، جدا کردن ، جزئیات را مطالعه کردن ، پاره پاره کردن ، تشریح کردن ، (شیمی) با تجزیه آزمایش کردن ، فرگشایی کردن
anarchist	سامان ستیز ، هرج و مرج طلب ، آشوب طلب
anarchy	بی حکومتی ، بی قانونی ، هرج و مرج ، بی ترتیبی سیاسی ، بی نظمی ، اغتشاش ، خودسری مردم
anathema	هرچیزی که مورد لعن واقع شود ، لعنت و تکفیر ، مرتد شناخته شده از طرف روحانیون
anatomical	تشریحی ، وابسته به کالبد شناسی
anatomy	اناتومی ، ساختمان ، استخوان بندی ، تجزیه ، مبحث تشریح ، کالبدشناسی
ancestry	دودمان ، تبار
anchor	لنگر ، لنگر کشتی. لنگر انداختن، محکم شدن، بالنگر بستن یانگاه داشتن
anchorage	مهاربندی ، تکیه گاه ، لنگراندازی ، باج لنگرگاه

ancillary	فرعی ، معین ، کمکی ، کمک ، دستیار ، تابع ، مستخدم بومی ، مربوط به کلفت
Andorra	کشور آندورا ، شهر آندورا
Andorra la Vella	آندروا لا وِلا
Andorran	اهل آندورا
anecdote	حکایت ، قصه ، کوتاه ، امثال ، ضرب المثل
anemia	کم خونی ، فقرالدم
anemic	کم خون ، ضعیف
anemometer	بادسنج
anesthesia	بی‌هوشی ، هوش بری
anesthetic	داروی بی‌هوشی ، بی‌هوشانه ، داروی بی‌هوشی ، بی‌هوش کننده ، کم کننده حس
anew	از نو ، دوباره ، بطرز نوین ، از سر
angelic	فرشته ای ، وابسته به فرشته
anglophobia	بیزاری و ترس از انگلیسها
anglo-saxon	انگلو ساکسن ، نژاد انگلیسی و ساکنسونی
Angola	کشور انگولا
Angolan	اهل آنگولا
Anguilla	آنگویلا
anguish	دلتنگی ، اضطراب ، غم و اندوه ، دلتنگ کردن ، غمگین شدن ، نگران شدن ، نگران کردن
angular	گوشه دار ، گوشه ای ، (مجازی) لاغر ، زاویه ای
anhydrous	بی آب
animadversion	قوه ادراک ، ملاحظه ، مراقبت ، مشاهده ، اعتراض ، تذکر و اعلام خطر ، انتقاد
animadvert	خرده گرفتن ، اعتراض کردن ، متوجه شدن ، تعیین تقصیر و مجازات (بوسیله دادگاه) نمودن
animalcule	جانور ذره بینی ، جانور کوچک ، حیوانک
animate	سرزنده ، باروح ، جاندار ، روح دادن ، زندگی بخشیدن ، تحریک و تشجیع کردن ، جان دادن به

animated	باروح ، سرزنده
animosity	دشمنی ، عداوت ، شهامت ، جسارت ، کینه
animus	نرینه روان (یونگ) ، اراده ، قصد ، نیت ، روح دشمنی و غرض ، عناد
Ankara	شهر آنکارا پایتخت ترکیه
ankle	قوزک پا
annalist	وقایع نگار ، تاریخچه نویس
annals	تاریخچه ، وقایع سالیانه ، سالنامه ، اخبار سال ، برنامه سالیانه ، عشاء ربانی
anneal	نرم کردن فلز به وسیله حرارت دادن و سرد کردن آهسته در کوره ، پخت ، تابش ، گرم کردن ، پختن (اجر) ، حرارت زیاد دادن و بعد سرد کردن (فلزات) ، (مجازی) سخت و سفت کردن ، بادوام نمودن
annex	پیوست (اداری) ، ضمیمه کردن ، پیوست ، پیوستن ، ضمیمه سازی
annihilate	نابود کردن ، از بین بردن ، خنثی نمودن
annotate	حاشیه نوشتن ، یادداشت نوشتن ، تفسیر نوشتن ، (با on یا up تفسیر کردن
annual	سالیانه ، یک ساله
annuity	مستمری سالیانه ، پرداختهای سالانه ، حقوق یا مقرری سالیانه ، گذراند
annul	لغو کردن ، باطل کردن ، خنثی کردن
annunciation	آگهی ، اعلام ، بشارت ، (با حرف بزرگ) عید تبشیر (عید ۲۵ مارس مسیحیان)
anode	قطب مثبت باتری ، آند (قطب مثبت) ، (برق) قطب مثبت (در پیل الکتریکی) ، الکتروود مثبت ، آند
anodyne	آرام کننده ، تسکین دهنده ، دوا مسکن
anoint	روغن مالی کردن ، تدهین کردن
anomalous	غیر عادی ، خارج از رسم ، بیمورد ، مغایر ، متناقض ، بی شباهت ، غیر متشابه
anomaly	غیرعادی ، خلاف قاعده ، غیر متعارف ، بی ترتیب
anonymity	گمنامی ، بینامی
anonymous	بی نام ، دارای نام مستعار ، تخلصی ، لادری
antagonism	مخالفت ، خصومت ، هم اوری ، اصل مخالف
Antananarivo	شهر آنتاناناریوو

antarctic	جنوبگان ، مربوط به قطب جنوب ، قطب جنوبی ، قطب جنوب
Antarctica	قطب جنوب
ante	بالا بردن ، نشان دادن ، توپ زدن ، پیشوندی است بمعنی " پیش " و " قبل از " و " در جلو "
antecede	سابق یا اسبق بودن ، (از لحاظ مکان و زمان و مقام) برتری جستن ، پیش رفتن ، جلو ترامدن
antecedent	پیشین ، پیشی ، سابق ، مقدم ، مقدمه ، سابقه ، (دستور زبان) مرجع ضمیر ، دودمان ، تبار
antechamber	اطاق کفش کن ، پیش اطاقی
antedate	پیش از تاریخ حقیقی تاریخ گذاشتن ، پیش بودن (از) ، منتظر بودن ، پیش بینی کردن ، جلو انداختن ، سبقت
antediluvian	وابسته به پیش از طوفان ، پیش از طوفان نوح ، ادم کهن سال ، ادم کهنه پرست
antemeridian	پیش از ظهر
antemundane	مربوط به پیش از آفرینش جهان ، پیش از جهانی
antenatal	مربوط به قبل از تولد ، قبل از ولادت
anterior	پیشین (قدامی) ، جلو (ی) ، قدامی
anteroom	اطاق انتظار ، کفش کن
anthem	سرودی که دسته جمعی در کلیسا میخوانند
anthology	گلچین ادبی ، منتخبات نظم و نثر ، جنگ
anthracite	ذغال سنگ خشک و خالص ، انتراسیت
anthropocentric	معتقد باینکه انسان اشرف مخلوقات و مرکز ثقل موجودات است
anthropoid	میمون ادم نما ، شبه انسان
anthropologist	انسان شناس
anthropology	علم انسان شناسی ، مبحث روابط انسان با خدا
anthropomorphic	شبه انسان ، دارای شکل انسان
anthropomorphous	دارای شکل ادم

antibiotic	پادزی ، مانع ایجاد لطمه بزندگی ، جلوگیری کننده از صدمه به حیات ، مربوط به انتی انتی بیوزیس ، ماده ای که از بعضی موجودات ذره بینی بدست میاید و باعث کشتن میکربهای دیگر میشود
antibody	پادتن (انتی بادی) ، پادتن
antic	غریب و عجیب ، بی تناسب ، مسخره ، وضع غریب و مضحک
antichrist	ضد مسیح ، دجال
anticlimax	پاداوچ ، بیان قهقرایی (مثل " زنم مرد ، مالم را بردند و سگم هم گم شد ") ، بیانی که هرچه پیش می رود اهمیتش کمتر میشود ، بیان قهقرایی نمودن
anticyclone	واچرخه ، گردباد هوایی
antidepressant	داروی ضد افسردگی
antidote	تریاق ، پادزهر ، ضد سم ، پازهر
antigen	پادزا ، ماده ای که در بدن ایجاد عکس العمل علیه خودش میکند ، مواد تولید کننده ء پادتن ، پادگن
Antigua and Barbuda	آنتیگوا و باربودا
antilogy	تناقض مطالب
antipathy	احساس مخالف ، ناسازگاری ، انزجار
antiphon	سرودی که بوسیله سرایندگان کلیسا در جواب دسته ء دیگر خوانده میشود ، سرود برگردان
antiphony	انعکاس یا جواب سرود و موسیقی ، تهلیل خوانی ، سرود تهلیلی ، جواب
antipodes	ساکنین نقاط متقابل در روی زمین
antiquary	باستان جو ، عتیقه جو ، عتیقه شناس
antiquate	کهنه کردن ، برانداختن ، منسوخ کردن ، از رسم روز بیرون انداختن
antiquated	کهنه ، منسوخ ، متروک ، قدیمی
antique	کهنه ، عتیقه ، باستانی
antiseptic	دوای ضد عفونی ، گندزدا ، ضد عفونی ، تمیز و پاکیزه ، مشخص ، پلشت بر ، جداگانه ، پادگند
antislavery	مخالف بردگی

antispasmodic	ضد انقباض و تشنج ، ضد اختلاج
antistrophe	در تراژدی های یونانی) حرکت از چپ براست نمایشگران هنگام آواز دسته جمعی ، صنعت تجنیس
antithesis	پادگذاره ، ضد و نقیض ، تضاد ، تناقض
antitoxin	ماده ضدسم ، ضد زهرابه ، دفع سم
antonym	کلمه متضاد ، ضد و نقیض ، متضاد
anvil	اهن کرسی ، مقر ، روی سندان کوبیدن ، استخوان سندان
anxious	دلواپس ، ارزومند ، مشتاق ، اندیشناک ، بیم ناک
apartheid	نفاق و جدایی بین سیاه پوستان و سفید پوستان آفریقای جنوبی
apathy	بی حسی ، بی عاطفگی ، خون سردی ، بی علاقگی
ape	میمون ، بوزینه
aperture	گشایش ، روزنه دید ، شکاف دید ، دهانه یا سوراخ ، روزنه ، گشادگی
apex	نقطه اوج ، کاکل ، نوک سر ، نوک ، سر ، اوج ، راس زاویه ، تارک
aphasia	عدم قدرت تکلم (در نتیجه ضایعات دماغی) ، آفازی
aphorism	سخن کوتاه ، کلام موجز ، کلمات قصار ، پند و موعظه
apiary	کندوی عسل
aplomb	حالت عمودی ، (مجازی) اطمینان بخود ، اعتماد بنفس
apocalyptic	وابسته به کتاب مکاشفات یوحنا
apocryphal	دارای اعتبار مشکوک ، ساختگی ، جعلی
apogee	زاویه انحراف ثقل موشک ، (هندسه) اوج ، نقطه اوج ، ذروه ، اعلی درجه ، نقطه اوج کمال
apolitical	دارای شخصیت غیر سیاسی ، بی علاقه بامور سیاسی ، غیر سیاسی
apologist	مدافع ، پوزش خواه ، نویسنده رساله دفاعی
apology	پوزش ، عذرخواهی (رسمی) ، اعتذار ، مدافعه
apostasy	رده ، ارتداد ، ترک ایمن ، ترک عقیده ، برگشتگی از دین
apostate	از دین برگشته ، مرتد

apostle	فرستاده ، رسول ، پیغمبر ، حواری ، (در کلیسا) عالیتترین مرجع روحانی
apothecary	داروگر ، داروساز ، داروفروش
apothegm	کلمات قصار ، کلام موجز ، امثال و حکم
apotheosis	ستایش اغراق آمیز ، رهایی از زندگی خاکی و عروج باسمانها
appall	ترساندن ، وحشت زده شدن
appalling	ترسناک ، مخوف
apparatus	اپارات ، شعبه حزب ، شعبه زیرزمینی و مخفی فعال ، اسباب ، الت ، دستگاه ، لوازم ، ماشین ، جهاز
apparent	ظاهری ، مشهود ، پیدا ، آشکار ، ظاهر ، معلوم ، وارث مسلم
apparition	صورت وهمی ، ظهور ، خیال ، روح ، تجسم ، شبح ، منظر
appease	ارام کردن ، ساکت کردن ، تسکین دادن ، فرونشاندن ، خواباندن ، خشنود ساختن
appellate	استینافی
appellation	نام ، اسم ، لقب ، نامگذاری ، وجه تسمیه
append	افزودن ، الحاق کردن ، اویختن ، پیوست کردن
appendage	ضمیمه ، پیوست ، دستگاه فرعی
appertain	وابسته بودن ، مربوط بودن ، متعلق بودن ، اختصاص داشتن (با to)
applicable	قابل اجراء ، قابل اطلاق ، اجرا شدنی ، کاربرست پذیر
application	برنامه کاربردی ، تقاضای کار ، به کار گماردن استخدام کردن ، به کار بردن ، اعمال ، درخواست نامه ، پشت کار ، استعمال ، کاربرد ، استفاده
apportion	بخش کردن ، تقسیم کردن ، تخصیص دادن
apposite	درخور ، مناسب ، بجا ، مربوط
apposition	عطف بیان ، بدل ، کلمه ء وصفی (مثل Peter the Hunter که در اینجا کلمه ء hunter وصف بطروس است)
appraise	ارزیابی کردن ، تقویم کردن ، تخمین زدن
appreciable	قابل تحسین ، قابل ارزیابی ، محسوس
appreciate	قدردانی کردن (از) ، تقدیر کردن ، درک کردن ، احساس کردن ، بر بهای چیزی افزودن ، قدر چیزی را دانستن

apprehend	دستگیر کردن ، بازداشت ، دریافتن ، درک کردن ، توقیف کردن ، بیم داشتن ، هراسیدن
apprehensible	قابل فهم
apprehension	بازداشت ، جلب ، دریافت ، درک ، فهم ، بیم ، هراس ، دستگیری
apprehensive	بیمناک ، نگران ، درک کننده ، باهوش ، زودفهم
apprentice	شاگردی کردن ، کارآموز
apprenticeship	دوره کارآموزی ، شاگردی ، تلمذ ، کارآموزی
apprise	برآورد کردن ، تقویم کردن ، قیمت کردن ، مطلع کردن ، آگاهی دادن
apprize	خبر دادن
approbation	تصویب ، قبولی ، موافقت ، پسند
approbatory	تحسینی ، تحسین امیز
appropriate	اختصاص دادن ، برای خود برداشتن ، ضبط کردن ، درخور ، مناسب ، مقتضی
appurtenance	جزء ، ضمیمه ، دستگاه ، اسباب ، جهاز ، حالت ربط و اتصال ، متعلقات
appurtenances	جزء ، ضمیمه ، دستگاه ، اسباب ، جهاز ، حالت ربط و اتصال ، متعلقات
apropos	بجا ، بموقع ، شایسته
aptitude	استعداد ، گنجایش ، شایستگی ، لیاقت ، تمایل طبیعی ، میل ذاتی
aquatic	وابسته به آب ، جانور یا گیاه ابزی ، ابزی
aqueduct	آبار ، کانال یا مجرای آب ، قنات
aqueous	آب ، ابدار
aquiline	عقابی ، دارای منقار کج (شبییه عقاب)
arabesque	اسلیمی ، عربانه (شیوه تزیینی اسلامی) ، نقش عربی یا اسلامی ، کاشی کاری سبک اسلامی
arable	قابل کشتکاری ، قابل زرع ، زمین مزروعی
arbiter	حکم ، داوری کردن ، قاضی ، داور
arbitrary	استبدادی ، دلخواهی ، دلخواه ، ارادی ، اختیاری ، دلخواه ، مطلق ، مستبدانه ، قراردادی
arbitrate	داوری کردن ، حکمیت کردن (در) ، فیصل دادن ، فتوی دادن

arbitrator	داور ، میانجی ، فیصل دهنده
arbor	قنجاق ، محور ، چمن ، علفزار ، باغ میوه ، تاکستان
arboreal	درختی ، دارزی
arborescent	درخت وار ، شاخه مانند
arboretum	باغ ، کشاورزی
arboriculture	درختکاری
arcade	طاقگان ، دالان ، پیاده روی سرپوشیده ، گذرگاه طاقدار ، طاقهای پشت سرهم
arcane	محرمانه
arch	تاق ، چفت ، چفته ، چغد ، کمان ، بشکل قوس یا طاق در آوردن ، ناقل ، شیطان ، موزی ، اصلی ، پیشوندی بمعنی 'رئیس' و 'کبیر' و 'بزرگ'
archaeology	باستان شناسی
archaic	کهنه (منسوخ) ، کهنه ، قدیمی ، غیر مصطلح (بواسطه قدمت)
archaism	کهنگی ، قدمت ، انشاء یا گفتار یا اصطلاح قدیمی
archangel	فرشته ء مقرب ، فرشته ء بزرگ
archbishop	اسقف اعظم ، مطران
archdeacon	معاون اسقف
archetype	صورت ازلی ، طرح یا الگوی اصلی ، نمونه اولیه
archipelago	مجمع الجزایر
archive	بایگانی کردن ، ضبط اسناد و اوراق بایگانی
archives	بایگانی
ardent	گرم ، سوزان ، تند و تیز
ardor	گرمی ، حرارت ، تب و تاب ، شوق ، غیرت
arduous	دشوار ، پر زحمت ، پراشتهاب ، صعب الصعود
Argentina	کشور آرژانتین
Argentinian	آرژانتینی
argot	گویش عامیانه ، زبان ویژه ء دزدان ، لهجه ء ولگردان

aria	آواز یکنفره
arid	کم آب ، خشک ، بایر ، لم یزرع ، خالی ، بیمزه ، بیروح ، بی لطافت
aristocracy	اریستوکراسی ، اشراف سالاری ، حکومت اشرافی ، طبقه اشراف
aristocrat	عضو دسته اشراف ، طرفدار حکومت اشراف ، نجیب زاده
arm	شاخه های لنگر ، قدرت پرتاب توپ ، چاشنی کشیدن اماده انفجار کردن ، رسته (رزمی و پشتیبانی رزمی) ، دست (از شانه تا نوک انگشت) ، بازو ، شاخه ، قسمت ، شعبه ، جنگ افزار ، سلاح ، اسلحه ، دسته و صندلی یا مبل ، مسلح کردن
armada	بحریه ، نیروی دریایی ، ناوگان
Armenia	ارمنستان
Armenian	ارمنی، زبان ارمنی ، فرهنگ ارمنی
armful	یک بغل ، یک بسته ، بار اغوش
armistice	متارکه و جنگ ، صلح موقت
armory	اسلحه خانه ، قورخانه ، زراد خانه ، (آمریکایی) کارخانه و اسلحه سازی
armpit	چاله تکیه گاه ارنج در تیراندازی ، زیر بغل
aroma	ماده و عطری ، بوی خوش عطر ، بو ، رایحه
aromatic	عطری (در رده بندی بوها) ، معطر ، بودار ، گیاه خوشبو
arousal	انگیختگی
arouse	بیدار کردن ، برانگیختن ، تحریک کردن
arraign	احضار نمودن (بمحکمه) ، (حقوق) با تنظیم کیفر خواست متهمی را بمحاکمه خواندن
arrange	مرتب کردن ، ترتیب دادن ، اراستن ، چیدن ، قرار گذاشتن ، سازماندهی کردن
arrangement	ارایش ، ضمیمه قرارداد ، حل و فصل ، تسویه ، روش و ترتیب ، تصرف ، تنظیم ، مقررات ، تدبیر ، قول و قرار ، اصلاح ، ترتیب ، نظم ، قرار ، (تهیه) مقدمات ، تصفیه
arrant	بدترین ، بدنام ترین ، ولگرد ، اواره
array	اراستن ، درصف آوردن ، منظم کردن ، صف ، نظم ، ارایش ، ارایه ، رژه
arrear	بدهی معوق ، به عقب ، درپشت ، بدهی پس افتاده ، پس افت
arrears	پرداختهای معوق

arrest	توقیف شخص ، سد کردن ، ممانعت کردن ممانعت ، سد ، دستگیر کردن ، جلب کردن ، جلوگیری از سقوط (کوهنوردی) ، حکم توقیف ، حکم ضبط ، بازداشت ، توقیف کردن ، بازداشتن ، جلوگیری کردن
arrhythmic	بی نواخت ، (در شعر) بی وزنی ، (پزشکی) نامنظمی ضربان نبض
arrival	حضور در خدمت ، فرستی ، ورود ، دخول
arrogance	گروندفرازی ، خودبینی ، تکبر ، نخوت ، گستاخی ، شدت عمل
arrogant	گردن فراز ، متکبر ، خودبین ، گستاخ ، پرنخوت
arrogate	ادعای بیجا کردن ، غصب کردن ، بخود بستن
arroyo	بستر نهر ، آبگند
arsenal	تخشایی ، قورخانه ، زرادخانه ، انبار ، مهمات جنگی
artery	رشته ، شریان ، شاهرگ ، سرخرگ
artesian	وابسته بشهری درفرانسه
artesian well	چاه ارتزین
artful	حیله گر ، نیرنگ باز ، ماهرانه ، صنعتی ، مصنوعی ، استادانه
arthurian	افسانه آرتور
articulate	شمرده سخن گفتن ، مفصل دار کردن ، ماهر در صحبت ، بندبند
artifact	محصول مصنوعی ، مصنوع
artifice	استادی ، مهارت ، هنر ، اختراع ، نیرنگ ، تزویر ، تصنع
artisan	صنعتگر ، صنعتکار ، افزارمند
artless	بی هنر ، بی صنعت ، ساده ، بی تزویر ، غیر صنعتی
Aruba	آروبا
ascendancy	فراز ، علو ، بالا ، تعالی ، سلطه ، تفوق ، مزیت ، استیلا
ascendant	فراز جو ، فراز گرای ، صعودی ، بالا رونده ، (نجوم) سمت الراس ، نوک
ascension	صعود ، عروج عیسی به اسمان ، معراج
ascent	سربالایی ، صعود ، ترقی ، عروج ، فرازروی
ascertain	معلوم کردن ، ثابت کردن ، معین کردن

ascetic	ریاضت کش ، مرتاض ، تارک دنیا ، زاهدانه
ascribe	نسبت دادن ، اسناد دادن ، دانستن ، حمل کردن (بر) ، کاتب ، رونویس بردار
aseptic	ضدعفونی شده ، بی گند
asexual	فاقد خاصیت جنسی ، غیر جنسی ، بدون عمل جنسی
ashen	دارای رنگ خاکستری ، شبیه خاکستر ، مربوط به چوب درخت زبان گنجشک
Ashgabat	عشق آباد
asinine	خرصفت ، (مجازی) نادان ، خر ، ابله ، احمق
askance	چپ چپ ، کج ، از گوشه چشم ، (مجازی) با چشم حقارت ، با نگاه رشگ امیز ، از روی سوءظن
askew	با گوشه چشم ، کج ، چپ چپ ، اریب وار
Asmara	شهر اسمره
asperity	خشونت (در صدا) ، سختی ، ترشی (در مزه) ، تلخی و خشونت (دراخلاق) ، نامطبوعی
aspersion	هتک شرف ، توهین ، افتراء ، اب پاشی و اب افشانی
aspirant	جويا ، طالب ، داوطلب کار یا مقام ، ارزومند ، حروف حلقی
aspiration	اشتیاق ، دم زنی ، تنفس ، استنشاق ، اه ، ارزو ، عروج ، تلفظ حرف H از حلق ، شهيق
aspire	ارزو داشتن ، ارزو کردن ، اشتیاق داشتن ، هوش داشتن (با after یا for یا) at ، بلند پروازی کردن ، بالا رفتن ، فرو بردن ، استنشاق کردن
assail	حمله کردن ، هجوم آوردن بر
assailant	حمله کننده
assassin	جانی ، ادمکش ، قاتل
assassinate	به قتل رساندن ، کشتن ، بقتل رساندن ، ترور کردن
assassination	ادمکشی ، قتل ، ترور
assay	تحقیق و آزمایش کردن ، آزمایش فلز ، عیارگیری فلزات گران قیمت ، سنجش ، آزمایش ، امتحان ، عیارگری ، طعم و مزه چشی ، مززه ، سعی ، سنجیدن ، عیار گرفتن ، محک زدن ، کوشش کردن ، چشیدن ، بازجویی کردن ، تحقیق کردن
assent	موافقت کردن ، رضایت دادن ، موافقت ، پذیرش

assert	دفاع کردن از ، حمایت کردن ، ازاد کردن ، اظهار قطعی کردن ، ادعا کردن ، اثبات کردن
assess	ارزیابی کردن ، مالیات بستن به ، تشخیص دادن ، تعیین کردن ، مالیات بستن بر ، خراج گذاردن بر ، جریمه کردن ، ارزیابی ، تقویم کردن
assessment	ممیزی مالیات ، ارزشیابی ، برآورد مالیات ، تشخیص ، تعیین مالیات ، وضع مالیات ، ارزیابی ، تقویم ، برآورد ، تخمین ، اظهارنظر
assessor	ارزیاب ، خراج گذار
asset	دارائی ، چیز با ارزش و مفید ، ممر عایدی ، سرمایه ، جمع دارایی شخص که بایستی بابت دیون او پرداخت گردد
assets	مال و اموال ، مایملک ، مواد لازم ، وسایل ، ابزار ، دارائی ، موجودی شخص ورشکسته
asseverate	بطور جدی اظهار کردن ، تصریح کردن
assiduous	دارای پشتکار ، ساعی ، مواظب
assignee	محال علیه ، وکیل ، گماشته ، نماینده ، مامور ، عامل
assimilate	یکسان کردن ، هم جنس کردن ، شبیه ساختن ، در بدن جذب کردن ، تحلیل رفتن ، سازش کردن ، وفق دادن ، تلفیق کردن ، همانند ساختن
assonance	شباهت صدا ، هم صدایی ، قافیه ء وزنی یا صدایی
assonant	هم صدا ، شبیه در صدا ، مشابه یا متجانس (در صدا)
assuage	ارام کردن ، تخفیف دادن
assumption	فرض ، خودبینی ، غرور ، اتخاذ ، قصد ، گمان ، (با) A جشن صعود مریم باسما ، انگاشت ، پنداشت
assurance	پشتگرمی ، اطمینان ، دلگرمی ، خاطر جمعی ، گستاخی ، بیمه (مخصوصا بیمه عمر) ، تعهد ، قید ، گرفتاری ، ضمانت ، وثیقه ، تضمین ، گروهی
Astana	آستانا
asteroid	سیاره خرد ، اخترواره ، ستارک ، سیارک ، خرده سیاره ، (در جمع) نوعی اتشبازی که شکل ستاره دارد ، شبیه ستاره ، ستاره مانند ، ستاره ای ، سیارات صغار مابین مریخ و مشتری ، شهاب آسمانی
astigmatism	ناهمخوانی بینایی ، (پزشکی) بی نظمی در جلیدیه ء چشم
astound	گیج ، متحیر ، مبهوت کردن
astral	ستاره ای ، شبیه ستاره ، علوی

astringent	گس ، جمع کننده ، سفت ، داروی قابض ، سخت گیر ، دقیق ، طاقت فرسا ، شاق ، تند و تیز
astronomical	نجومی ، عظیم ، بیشمار ، وابسته به علم هیئت
astute	زیرک ، ناقلا ، دانا ، هوشیار ، محیل ، دقیق ، موشکاف
Asunción	آسونسیون
asunder	جدا ، سوا ، دونیم ، دو قسمتی
asylum	حق پناهندگی سیاسی ، حقی است که به موجب آن هر دولت می تواند کسانی را که به علل سیاسی به خاک او یا سفارتخانه اش می گریزند را پناه دهد ، پناهگاه ، بستگاه ، گریزگاه ، نوانخانه ، یتیم خانه ، تیمارستان
asymmetric	نامتقارن ، بی قرینه ، غیرمتقارن ، بی تناسب
atavism	نیاکان گرایی ، شباهت به نیاکان ، برگشت بخوی نیاکان
atheism	انکار وجود خدا ، الحاد ، کفر
atheist	منکر خدا ، خدانشناس ، ملحد
atheistic	وابسته به انکار خدا
Athens	آتن
athirst	تشنه ، مشتاق
athwart	به طور عرضی ، از این سو بان سو ، از طرفی بطرف دیگر ، از وسط ، (مجازی) برخلاف ، برضد
atlas	فرهنگ جهان نما ، مهره ء اطلس ، (یونان باستان) قهرمانی که دنیا را روی شانه هایش نگهداشته است ، کتاب نقشه ء جهان
atomizer	اتم ساز ، پودر کننده ، سوخت افشان ، سوخت پاش ، دستگاهی که عناصری را به ذرات ریز تبدیل میکند مثل عطرپاش
atone	کفاره دادن ، جبران کردن ، جلب کردن ، خشم (کسی را) فرونشاندن ، جلب رضایت کردن
atonement	کفاره ، دیه ، جبران ، اصلاح
atrocious	با شرارت بی پایان ، بیرحم ، ستمگر ، سبع
atrocitiy	سبعیت ، بیرحمی ، قساوت
atrophy	لاغری ، ضعف بنیه ، نقصان قوهء نامیه ، لاغر کردن ، خشک شدن ، لاغر شدن

attache	وابسته نظامی ، وابسته
attain	دست یافتن ، نائل شدن ، موفق شدن ، تمام کردن ، بدست آوردن ، بانتهارسیدن ، زدن
attainment	دست یابی ، نیل ، حصول ، اکتساب
attentive	مواظب ، ملتفت ، متوجه ، بادقت
attenuate	رقیق کردن ، نازک کردن ، لاغر کردن ، سبک کردن ، تقلیل دادن ، دقیق شدن ، ضعیف شدن ، نازک ، رقیق
attest	سوگند دادن ، گواهی دادن (با to) ، شهادت دادن ، سوگند یاد کردن ، تصدیق امضاء کردن
attorney-general	مدعی العموم، دادستان
attribute	مشخصه ، ویژگی ، نشان ، خواص ، شهرت ، افتخار ، صفت ، نسبت دادن ، حمل کردن (بر)
attrition	کناره گیری ، کاهش توان رزمی ، فرسایش ، ساییدگی ، اصطکاک ، مالش ، خراش
atypical	نابهنجار ، غیر معمولی ، بیقاعده
auburn	بور ، طلایی ، قهوه ای مایل به قرمز ، رنگ قرمز مایل به زرد
audacious	بی پروا ، بی باک ، متهور ، بی باکانه ، بیشرم
audible	قابل شنوایی ، تعویض مانور حمله یا دفاعی در مقابل حریف (فوتبال امریکایی) ، قابل شنیدن ، شنیدنی ، رسا ، مسموع ، سمعی
audit	ممیزی دفاتر محاسباتی ، بازبینی ، حسابرسی کردن ، ممیزی کردن ، بازرسی ، ممیزی ، رسیدگی کردن
audition	شنوایی ، قدرت استماع ، استماع ، آزمایش هنرپیشه ، سامعه
auditor	بازرس دفاتر محاسباتی ، حسابرس ، مامور رسیدگی ، ممیز حسابداری ، شنونده ، مستمع
auditory	مربوط بشنوایی یا سامعه ، مربوط به ممیزی و حسابداری
augment	غیر سازمانی ، لاحق ، اضافه کردن تقویت کردن ، تکمیل کردن ، افزودن ، زیاد کردن ، علاوه کردن ، زیاد شدن ، تقویت کردن
augur	غیب گو ، فال بین ، فالگیر ، شگون ، پیش بینی کردن (باتفال)
augury	پیشگویی ، پیش بینی ، پیش آگاهی

august	همایون ، بزرگ جاه ، عظیم ، عالی نسب ، ماه هشتم سال مسیحی که ۳۱ روز است ، اوت
aura	پیش درآمد (در صرع) ، نشئه و تجلی هر ماده (مثل بوی گل) ، رایحه ، تشعشع نورانی
aural	گوشی (مربوط به گوش) ، مربوط به گوش یا سامعه ، گوش
aureole	هاله یا نور گرداگرد سرمقدسین ، هاله نورانی اطراف خورشید و سایر ستارگان
auricle	لاله گوش ، دهلیز قلب ، گوشک دل
auricular	وابسته بشنوایی ، گوش ، سماعی ، تواتری ، دهلیزی
auriferous	زرخیز ، طلادار
aurora	سپیده دم ، فجر ، سرخی شفق ، آغاز
auroral	فجری ، طلوعی ، سرخ چون شفق ، مربوط به نور شمالی
auspice	تطیر ، تفال از روی پر و از مرغان فال ، سایه حمایت ، توجهات ، حسن توجه
auspicious	فرخ ، فرخنده ، خجسته ، سعید ، مبارک ، بختیار ، مساعد
austere	سخت ، تند و تلخ ، ریاضت کش ، تیره رنگ
Australia	استرالیا
Australian	استرالیایی
Austria	اتریش
Austrian	اتریشی
autarchy	کفایت ، لیاقت ، حکومت استبدادی ، حاکم مطلق ، جبار مطلق ، خودبسندگی
authentic	صحیح ، معتبر ، درست ، موثق ، قابل اعتماد
authenticate	اعتبار دادن ، سندیت یا رسمیت دادن ، تصدیق کردن
authenticity	اصلیت ، اعتبار ، سندیت ، صحت
authoritarian	طرفدار تمرکز قدرت در دست یکنفر یا یک هیئت ، طرفدار استبداد
authoritative	امر ، مقتدر ، توانا ، معتبر
autobiography	خودزیستنامه ، خود زندگی نامه ، نگارش شرح زندگی شخصی بوسیله خود او
autocracy	اتو کراسی ، حکومت مطلق ، حکومت مستقل

autocrat	حاکم مطلق ، سلطان مستبد ، سلطان مطلق
autocratic	مطلق ، مستقل ، استبدادی
automaton	ادم ماشینی ، ماشین خودکار ، ادم مکانیکی ، ماشینی که کارهای انسان را میکند ، (مجازی) ادم بی اراده ، الت دست
autonomic	خود مختار ، مستقل ، خودمختار ، (زیست شناسی) ارادی ، عمدی
autonomous	خود مختار ، دارای حکومت مستقل ، خودمختار ، خودگردان ، (زیست شناسی) دارای زندگی مستقل
autonomy	خود مختاری ، استقلال داخلی ، خودمختاری ، حاکمیت ملی مبنی بر استقلال اقتصادی و سیاسی ، خودگردانی
autopsy	کالبد شکافی ، (مجازی) تشریح مرده ، تشریح نسج مرده (درمقابل) biopsy
autumnal	پاییزی
auxiliary	اضطراری ، معین ، کمک دهنده ، امدادی ، کمکی
avalanche	نزول ناگهانی و عظیم هر چیزی ، بشکل بهمن فرود آمدن
avant-garde	پیشرو و موجد (سبک و طریقه هنری)
avarice	زیاده جویی ، از ، حرص ، طمع
avenge	کینه جویی کردن (از) ، تلافی کردن ، انتقام کشیدن (از) ، دادگیری کردن ، خونخواهی کردن
aver	از روی یقین گفتن ، بطور قطع اظهار داشتن ، اثبات کردن ، تصدیق کردن ، بحق دانستن
averse	بیزار ، مخالف ، متنفر ، برخلاف میل
aversion	بیزاری ، نفرت ، مخالفت ، ناسازگاری ، مغایرت
avert	برگرداندن ، گردانیدن ، دفع کردن ، گذراندن ، بیزار کردن ، بیگانه کردن ، منحرف کردن
aviary	لانه مرغ ، مرغدانی ، محل پرندگان
avid	حریص ، ازمند ، مشتاق ، ارزومند ، متمایل
avidity	اشتیاق ، حرص ، ازمندی ، پرخوری ، طمع
avocation	پیشه ، کار فرعی ، کار جزئی ، مشغولیت ، سرگرمی ، کار ، حرفه ، کسب
avow	اعتراف کردن ، پیمان ، عهد ، قول ، شرط ، تعیین ، عزم ، تصمیم ، نذر کردن ، قسم خوردن ، وقف کردن

avuncular	مربوط بدایی ، مانند دایی ، (به شوخی) طرف ، مرتهن یا گروگیر
awaken	بیدار کردن ، بیدار شدن
awe	ترس (امیخته با احترام) ، وحشت ، بیم ، هیبت دادن ، ترساندن
awl	درفش ، سوراخ کن
awry	منحرف ، غلط ، کج ، چپ چپ ، بدشکل ، بطور مایل ، زشت
axiom	بدیهه ، اصل متعارف ، حقیقت اشکار ، قضیه حقیقی ، حقیقت متعارفه ، بدیهیات ، قاعده کلی ، اصل عمومی ، اصل موضوعه ، پند ، اندرز
axiomatic	بدیهی ، حاوی پند یا گفته های اخلاقی
aye	بله ، اری ، رای مثبت
azalea	اچالید ، نوعی بوته از جنس خلنگ (ericacea) ، گیاه ازالیه
azan	اذان
Azerbaijan	آذربایجان
Azerbaijani	آذربایجانی
azure	رنگ نیل ، آسمان نیلگون ، لاجوردی ، سنگ لاجورد
babble	تداخل سیگنالها در تعداد زیادی از کانالهای یک سیستم ، ورور کردن ، سخن نامفهوم گفتن ، فاش کردن ، یاوه گفتن ، یاوه ، سخن بیهوده ، منومن
bacchanalian	وابسته به جشن باده گساری و شادمانی
back	پشت را تقویت کردن ، پشت ریختن پشت انداختن ، سمت عقب ، پشت نویسی کردن ، ظهر نویسی کردن ، مدافع ، بک ، تنظیم بادبان ، پشت (بدن) ، عقبی ، گذشته ، پشتی کنندگان ، تکیه گاه ، به عقب ، درعقب ، برگشت ، پاداش ، جبران ، ازعقب ، پشت سر ، بدهی پس افتاده ، پشتی کردن ، پشت انداختن ، بعقب رفتن ، بعقب بردن ، برپشت چیزی قرار گرفتن ، سوارشدن ، پشت چیزی نوشتن ، ظهرنویسی کردن
bacterium	میکروبهای گیاهی
badger	دستفروش ، دوره گرد ، خرده فروش ، (ج-ش) گورکن ، خرسک ، شغاره (mustelidae) ، سربسر گذاشتن ، اذیت کردن ، آزار کردن
badinage	خوشمزگی ، لودگی ، پرحرفی

baffle	دیوار آرام کننده ، سپر ، صفحه منعکس کننده ، صفحه انعکاس از پیشرفت بازداشتن ، تیغه بلندگو ، گیج یا گمراه کردن ، مغشوش کردن ، دستپاچه کردن ، بی نتیجه کردن ، پریشانی ، اهانت
Baghdad	بغداد
Bahamas	باهاما
Bahamian	اهل باهاما
Bahrain	بحرین
Bahraini	بحرینی
bailiff	مباشر ، ناظر ، ضابط ، امین صلح یا قاضی ، نگهبان دژ سلطنتی
bait	طعمه دادن ، خوراک دادن ، طعمه رابه قلاب ماهیگیری بستن ، چینه ، مایه تطمیع ، دانه ء دام
baize	نوعی فلافل رومیزی
Baku	باکو
bald	لخت ، بیمو ، کل ، برهنه ، (مجازی) بی لطف ، ساده ، بی ملاحظت ، عریان ، کچل ، طاس شدن
bale	عدل ، لنگه ، تاجه ، مصیبت ، بلا ، رنج ، محنت ، رقصیدن
baleful	محنت بار ، مصیبت بار ، غم انگیز
balk	مرز ، زمین شخم نشده ، (مخ) مانع ، مایه ء لغزش ، طفره رفتن از ، امتناع ورزیدن ، رد کردن ، زیرش زدن
ballad	شعر افسانه ای ، (موسیقی) تصنیف ، آواز یکنفری که در ضمن آن داستانی بیان میشود ، یک قطعه ء رومانتیک
ball-and-socket joint	مفصل ماشینی که گلوله دارد و درتوی حفره ای قرار میگیرد
ballast	کیسه شن ، وزنه متعادل کننده ، جرم تعادل ، پاره سنگ ، شن ریزی ، هرچیز سنگینی چون شن و ماسه که در ته کشتی میریزند تا از واژگون شدنش جلوگیری کند ، بالاست ، سنگینی ، شن و خرده سنگی که در راه آهن بکارمیرود ، کیسه شنی که در موقع صعودبالون پایین میاندازند ، سنگ و شن در ته کشتی یا بالون ریختن ، سنگین کردن
balm	بلسان ، مرهم

balmy	دارای خاصیت مرهم ، خنک کننده ، خوشبو
balsam	بلسان ، درخت گل حنا
Bamako	باماگو
banal	پیش پا افتاده ، مبتذل ، معمولی ، همه جایی
Bandar Seri Begawan	بندر سری بگاوان
bandy	رد و بدل کردن ، اینسو و انسو پرت کردن ، بحث کردن ، چوگان سر کج ، چوگان بازی ، کج ، چنبری
bane	مایهء هلاکت ، زهر (در ترکیب) ، جانی ، قاتل ، مخرب زندگی
baneful	زهرالود ، مضر ، مودی
Bangkok	بانکوک
Bangladesh	بنگلادش
Bangladeshi	بنگلادشی
Banjul	شهر بانجول
banter	مورد استهزاء قرار دادن ، دست انداختن ، شوخی کنایه دار ، خوشمزگی
bar	کانون وکلا ، جایگاه متهمین در دادگاه ، چوب افقی بالای مانع (دو و میدانی) ، ستون ، میله آهنی ، نوشگاه ، خور ، میل ، میله ، شمش ، تیر ، نرده حائل ، مانع شدن ، (مجازی) مانع ، جای ویژه زندانی در محکمه ، (با the) وکالت ، دادگاه ، هیئت وکلاء ، میکده ، بار مشروب فروشی ، ازبین رفتن (ادعا) رد کردن دادخواست ، بستن ، مسدود کردن ، بازداشتن ، ممنوع کردن ، بجز ، باستثناء ، بنداب
barb	پیکان ، نوک ، ریش ، خاردار کردن ، پیکاندار کردن
Barbadian	اهل باربادوس
Barbados	کشور بار بادوس
barcarole	سرود کرجی بان
Barcelona	بارسلون
bard	پین ، میله ، زره اسب ، شاعر (باستانی) ، رامشگر ، شاعر و آوازخوان
barefaced	بی شرم ، گستاخ ، پررو ، روباز
baritone	صدای بین بم و زیر (باریتون)

barograph	فشار سنج ثبات
barometer	فشارسنج هوا ، بارومتر ، فشارسنج ، هواسنج ، میزان الهواء ، فشار سنج (برای اندازه گیری فشار هوا)
baroque	غریب ، آرایش عجیب و غریب ، بی تناسب ، وابسته به سبک معماری در قرن هیجدهم ، سبک بیقاعده و ناموزون موسیقی
barrage	وقت اضافی (شمشیربازی) ، سد آتش ، سد بندی ، رگبار گلوله ، بطور مسلسل بیرون دادن
barren	نازا ، عقیم ، لم یزرع ، بی ثمر ، بی حاصل ، تهی ، سترون
barricade	مهار هواپیما ، سد جاده ، سنگربندی کردن ، سنگربندی موقتی ، مسدود کردن (بامانع)
barring	بجز ، باستثناء
barrister	وکیل دادگستری ، وکیل مدافع ، وکیل مشاور ، وکیل دعاوی
barterer	معامله گر پایاپای
bashful	کم رو ، خجول ، ترسو ، محجوب
bask	افتاب خوردن ، با گرمای ملایم گرم کردن ، حمام افتاب گرفتن
bass	نوعی ماهی خاردار دریایی ، (موسیقی) بم ، کسی که صدای بم دارد
baste	چرب کردن (گوشت کباب) ، نم زدن ، (در گویش) شلاق زدن ، زخم زبان زدن ، کوک موقتی (بلباس)
bastion	باستیون ، سنگر و استحکامات
bate	کم کردن ، تخفیف دادن ، پایین آوردن ، نگهداشتن (نفس) ، راضی کردن ، دلیل و برهان آوردن ، بال زدن بطرف پایین ، خیساندن چرم در ماده قلیایی
bathos	تنزل از مطالب عالی به چیزهای پیش پا افتاده
baton	عصا یا چوب صاحب منصبان ، (موسیقی) چوب میزانه ، باتون یا چوب قانون ، عصای افسران
battalion	علوم نظامی) گردان ، (در جمع) نیروهای ارتشی
batten	قاب نوسانی ماشین بافندگی ، تخته سقف ، زیرکوب ، زهوار ، زبانه ، پروار کردن ، چاق شدن ، حاصل خیز شدن ، نشو و نما کردن
batter	خرد کردن ، داغان کردن ، پی در پی زدن ، خراب کردن ، خمیر (دراشپزی) ، خمیدگی پیدا کردن ، باخمیر پوشاندن ، خمیر درست کردن

battery	باطری ، باتری ، (علوم نظامی) انتشار ، صدای طبل ، حمله با توپخانه ، ضرب و جرح
bauble	چیزقشنگ و بی مصرف ، اسباب بازی بچه
bawdy	زشت ، هرزه ، شنیع ، مربوط به جاکشی ، بی عفت
bawl	داد زدن ، فریاد زدن ، گریه (باصدای بلند)
beacon	برج دریایی ، برج مراقبت برج کنترل هواپیماها ، چراغ دریایی ، دیدگاه ، برج دیدبانی ، امواج رادیویی برای هدایت هواپیما ، باچراغ یانشان راهنمایی کردن
beam	باریکه ، دسته کردن اشعه الکترونی ، جهت دادن ، تیرک ، تیر سقف ، شاه تیر ، فرسب ، عرض ناو ، عرض ستون نور ، نورافکن شعاع نور ، شاهین ترازو ، میله ، شاهپر ، تیرعمارت ، نورافکنند ، پرتوافکنند ، پرتو ، شعاع
beatific	سعادت امیز ، فرخنده
beatify	سعادت جاودانی بخشیدن ، امرزیدن ، مبارک خواندن
beatitude	سعادت جاودانی ، برکت ، خوشابحال
beau	کج کلاه ، جوان شیک ، مردیکه خیلی بز ن توجه دارد
becalm	دریا نوردی) از پیشرفت بازداشتن (دراثر فقدان باد) ، آرام کردن ، تسلی دادن
beck	اشاره ، تکان سریادست ، تعظیم کردن ، باسرتصدیق کردن یا حالی کردن چیزی ، سرتکان دادن
bedaub	الودن ، ملوث کردن ، اندودن ، رنگ کردن
bedeck	ارایش کردن ، اراستن ، زینت دادن
bedizen	از روی جلفی اراستن ، زرق و برق دار کردن
bedlam	تیمارستان ، وابسته به دیوانه ها یا دیوانه خانه
bedraggle	خیس کردن ، روی زمین کشیدن و چرک کردن ، کثیف کردن
beeline	خط راست ، خط مستقیم ، اقصر طرق
befog	بامه پوشیدن ، گیج کردن
befriend	دوستانه رفتار کردن ، همراهی کردن با
befuddle	گیج کردن ، (بامشروب) سرمست کردن
beget	تولید کردن ، بوجود آوردن ، ایجاد کردن ، سبب وجود شدن
begrudge	غرولند کردن ، غبطه خوردن ، مضایقه کردن

beguile	فریب دادن ، فریب خوردن ، گول زدن ، اغفال کردن
behemoth	اسب ابی ، کرگدن ، هرچیز عظیم الجثه و نیرومند
behest	قول ، وعده ، موعود ، امر ، دستور
beholden	مدیون ، مرهون ، زیر بار منت
behoove	واجب بودن ، فرض بودن ، اقتضاء کردن ، شایسته بودن ، (درمورد لباس) آمدن به
Beijing	پکن
Beirut	شهر بیروت
belabor	آمدن و رفتن ، با دقت روی چیزی کار کردن ، شلاق زدن ، (مجازی) زخم زبان زدن ، سخت زدن
Belarus	بلاروس
Belarusian	بلاروسی
belate	از موقع گذراندن ، دیرکردن
belated	دیرشده ، دیرتر از موقع ، از موقع گذشته
belay	به لنگر بستن قایق ، حمایت (کوهنوردی) ، محکوم کردن ، عمل پیچیدن ، وسیله پیچیدن ، محاط کردن ، پوشاندن ، آماده کردن ، دستگیره ، جادستی
beleaguer	محاصره کردن ، احاطه کردن
Belgian	بلژیکی
Belgium	بلژیک
Belgrade	بلغراد
belie	دروغ درآوردن ، افترا زدن (به) ، بد وانمود کردن ، دروغ گفتن ، دروغگو درآمدن ، خیانت کردن به ، عوضی نشان دادن
believe	باور کردن ، اعتقادکردن ، گمان داشتن ، ایمان آوردن ، اعتقادداشتن ، معتقدبودن
belittle	کسی را کوچک کردن ، تحقیر نمودن ، کم ارزش کردن
Belize	کشور بلیز ، شهر بلیز
Belizean	اهل بلیز
belle	زن زیبا ، دختر خوشگل ، دلارام
bellicose	آماده جنگ ، جنگجو ، دعوایی

belligerent	نیروی شورشی ، ماجراجو ، متحارب ، متخاصم ، جنگجو ، داخل در جنگ
bellwether	پیش اهنگ گله ، گوسفند زنگوله دار ، (مجازی) رهبر ، پیشوا
belly button	ناف
belly	نوعی روش حمله با پاس دادن به شکم بازیگر (فوتبال امریکایی) ، قسمت زیر تخته بسکتبال ، قسمت داخلی کمان نزدیک زه ، طبله ، شکم دادن و باد کردن
Belmopan	بلموپان
bemoan	سوگواری کردن (برای) ، گریه کردن (برای) ، افسوس خوردن (برای)
bemuse	گیج کردن ، غرق افکار شاعرانه کردن ، بفکر انداختن
bemused	نوعی پوسته برای موبایل
bend	کمان ، خمش فشاری ، بستن بادبان به تیر دکل ، خم شدن (کوهنوردی) ، خمیدن ، خمش ، زانویه ، شرایط خمیدگی ، زانوئی ، گیره ، خم کردن ، کج کردن ، منحرف کردن ، تعظیم کردن ، دولا کردن ، کوشش کردن ، بذل مساعی کردن
benediction	دعای خیر ، دعای اختتام ، برکت ، نیایش
benefactor	صاحب خیر ، ولینعمت ، نیکوکار ، بانی خیر ، واقف
benefice	درآمد کلیسایی ، لطف ، نیکی
beneficent	نیکوکار ، صاحب کرم ، منعم
beneficent	نیکوکار ، صاحب کرم ، منعم
beneficial	سودمند ، مفید ، نافع ، پرمفعت ، بااستفاده
beneficiary	موقوف علیه ، وظیفه خوار ، بهره بردار ، ذیحق ، ذینفع ، استفاده
benefit	منفعت ، استفاده ، احسان ، اعانه ، نمایش برای جمع آوری اعانه ، فایده رساندن ، احسان کردن ، مفید بودن ، فایده بردن
benevolence	خیر خواهی ، نیک خواهی ، نوع پرستی ، سخاوتمندی
benevolent	کریم ، نیکخواه ، خیراندیش
benign	مهربان ، ملایم ، لطیف ، (پزشکی) خوش خیم ، بی خطر
benignant	مهربان ، لطیف ، خوش خیم ، ملایم
benignity	مهربانی ، شفقت ، احسان ، خوش خیمی
Benin	بنین

Beninese	اهل بنین
benison	دعای خیر ، نعمت خدا داده ، سعادت جاودانی
bent	قاب ، پایه ، اسم رمز از کار افتادن وسایل ، علف نیزار ، علف بوریا ، علف شبیه نی ، سرازیری ، سربالایی ، نشیب ، خمیدگی ، خم شده ، منحنی
bequeath	وصیت کردن ، وقف کردن ، تخصیص دادن به ، (از راه وصیت نامه) بکسی واگذار کردن
berate	تخفیف درجه دادن ، سرزنش کردن
bereave	محروم کردن ، داغدیده کردن
bereavement	محرومیت ، داغداری ، عزاداری
beret	کلاه گرد و نرم پشمی ، کلاه بره
Berlin	برلین
Bermuda	برمودا
Bern	برن
berserk	دیوانه ، شوریده ، اشفته ، از جا دررفته
berth	کسب عنوان ، جای خوابیدن در قایق ، اسکله ، پهلوگاه ، خوابگاه کشتی ، اطاق کشتی ، لنگرگاه ، پهلوگرفتن ، موقعیت ، جا
beseech	درجستجوی چیزی بودن ، التماس کردن ، تقاضا کردن ، استدعا کردن
beset	حمله کردن ، به ستوه آوردن ، احاطه کردن ، مزین کردن ، حمله کردن بر ، بستوه آوردن ، عاجز کردن
besiege	محاصره کردن
besmear	الودن ، اندودن ، ملوث کردن ، رنگ کردن ، کثیف کردن
besmirch	لکه دار کردن
bestial	دامی ، حیوانی ، شبیه حیوان ، جانور خوی
bestow	امانت گذاردن ، بخشیدن ، ارزانی داشتن (با on یا upon)
bestrew	پوشاندن ، ریختن (روی) ، پاشیدن ، افشاندن
bestride	باپاهای گشادنشستن یا ایستادن ، نگهداری و دفاع کردن از
bete noire	موی دماغ ، ادم مزاحم و غیر قابل تحمل

bethink	اندیشه کردن ، بخود آمدن ، بیاد آوردن
betide	روی دادن ، اتفاق افتادن
betimes	بهنگام ، بموقع ، صبح زود ، در اولین فرصت
betoken	حاکی بودن از ، دلالت کردن بر ، دال بر امری
betray	لو دادن ، تسلیم دشمن کردن ، خیانت کردن به ، فاش کردن
betroth	نامزدکردن ، مراسم نامزدی بعمل آوردن
betrothal	نامزدی
bevel	کج کردن ، شیب دار کردن ، پخ کردن لبه گرفتن ، تیزی لبه را گرفتن ، مورب ، شیبدار ، پخ ، گونیا ، سطح اریب ، اریب کردن ، اریب وار بریدن یا تراشیدن ، رنده کردن
bevy	دسته ، گروه (دختران)
bewilder	گیج کردن ، سردرگم کردن ، گم کردن
Bhutan	بوتان
Bhutanese	بوتانی
biased	سودار ، پیشقدر دار
bibliography	تاریخچه یا توضیح کتب ، فهرست کتب ، کتاب شناسی
bibliomania	جنون کتاب دوستی
bibliophile	دوستدار کتاب ، کتاب جمع کن ، عاشق شکل و ظاهر کتب
bibulous	جاذب ، میگسار ، باده دوست ، باده نوش
bicameral	دارای دو مجلس مقننه (مجلس شورا و سنا)
biceps	عضله دو سر ، دو سر بازویی
bicker	دعوا و منازعه ، پرخاش کردن ، ستیزه کردن
bide	در انتظار ماندن ، درجایی باقی ماندن ، بکاری ادامه دادن ، تحمل کردن ، بخود هموار کردن
biennial	دوساله ، درخت دوساله
bier	تخت روان ، جای گذاردن تابوت در قبر ، جسد ، لاشه ، مقبره ، مزار

bifurcate	دو شاخه شدن ، منشعب شدن ، دوشاخه شدن ، دوشاخه کردن ، بدوشاخه منشعب کردن ، دوشاخه ای
bigamist	مرد دو زنه ، زنی که دو شوهر دارد
bigamy	تعدد زوجات ، دو زن داری ، دو شوهری
bight	حلقه طناب مضاعف قایق ، حلقه طناب دویل (کوهنوردی) ، حلقه طناب ، پیچ وخم ، پیچ رودخانه ، خلیج کوچک ، باطناب بستن
bigot	ادم ریاکار ، ادم خرافاتی ، متعصب
bigotry	سرسختی در عقیده ، عمل تعصب امیز
bigraph	گراف دو بخشی
bilateral	دو طرفه ، دو جانبه ، دو جانبی ، دوطرفه ، دوجانبه ، (گ) متقارن الطرفین ، دوکناری
bilateral	دو طرفه ، دو جانبه ، دو جانبی ، دوطرفه ، دوجانبه ، (گ) متقارن الطرفین ، دوکناری
bilge	مکیدن آب یا روغن ، شکم بشکه ، رخنه پیدا کردن ، تراوش کردن ، (مجازی) هر چیز زننده و متعفن ، آب ته کشتی
bilingual	بدو زبان نوشته شده ، متلکم بدو زبان ، دوزبانی
bilious	صفراوی ، زرداب ریز ، صفراوی مزاج ، سودایی مزاج
bilk	گول ، کلاه سر (کسی) گذاشتن ، از پرداخت (وجهی) طفره زدن ، چرند
billow	موج بزرگ آب ، خیزاب ، موج زدن (از آب یا جمعیت یا ابر) ، بصورت موج در آمدن
biography	زیستنامه ، بیوگرافی ، تاریخچه زندگی ، تذکره ، زندگینامه
biology	علم الحیات ، زیست شناسی ، زندگی حیوانی و گیاهی هر ناحیه
biped	حیوان دوپا
birth	زایش ، تولد ، پیدایش ، آغاز کردن ، زادن
birthmark	خال مادر زادی ، علامت ماه گرفتگی بر بدن
birthright	حقوقی که در اثر تولد بخص تعلق می گیرد
bitterness	تلخی ، تندی
bivouac	اردوگاه ، اردوی موقتی ، شب را بیتوته کردن
bizarre	غریب و عجیب ، غیر مانوس ، ناشی از هوس ، خیالی ، وهمی

bladder	کیسه ، ابدان ، مثانه ، بادکنک ، پیشابدان ، کمیزدان
blanch	رنگ پریده یاسفید شدن ، سفیدکردن (با اسیدو غیره) ، سفیدپوست کردن ، رنگ پریده کردن ، رنگ چیزی را بردن
bland	ملایم ، شیرین و مطلوب ، نجیب ، آرام ، بی مزه
blandish	ریشخند کردن ، نوازش کردن ، چاپلوسی کردن
blandishment	نوازش ، ریشخند ، چاپلوس
blare	صداکردن (مثل شیپور) ، جار زدن ، با فریاد گفتن
blase	بیزار از عشرت در اثر افراط در خوشی
blasé	بیزار از عشرت در اثر افراط در خوشی
blaspheme	کفرگویی کردن ، به مقدسات بی حرمتی کردن
blasphemous	کفرآمیز ، کفرگوینده ، نوشته و گفته کفر آمیز
blasphemy	کفرگویی ، کفر ، ناسزا (گویی) ، توهین به مقدسات
blatant	پرسروصدا ، شلوغ کننده ، خودنما ، خشن ، رسوا
blaze	شعله درخشان یا آتش مشتعل ، (مجازی) رنگ یا نور درخشان ، فروغ ، درخشندگی ، جار زدن ، باتصویر نشان دادن
blazon	اعلام کردن ، جلوه دادن ، منتشرکردن ، اراستن ، نشان خانوادگی ، سپر ، پرچم
bleak	بی حفاظ ، در معرض باد سرد ، متروک ، غم افزا
bleed	خون آمدن از ، خون جاری شدن از ، خون گرفتن از ، خون ریختن ، اخاذی کردن
blemish	خسارت واردکردن ، آسیب زدن ، لکه دار کردن ، بدنام کردن ، افترا زدن ، نقص
blight	باد زدگی یا زنگ زدگی ، زنگار ، افت ، پژمردن
blighted	بادزده ، بادخورده ، زنگ زده ، شیشه گرفته ، ناکام ، محروم
blink	چشمک زدن ، سوسو زدن ، تجاهل کردن ، نادیده گرفته ، نگاه مختصر ، چشمک
blithe	خوش قلب ، خوش ، ادم شوخ ومهربان ، مهربانی ، دوستانه ، نرم وملایم ، شوخ ، شاددل
blithesome	خوشدل ، شوخ ، بشاش ، سرحال
bloated	ورم کرده ، اماس کرده

blockade	بلوکه کردن ، راه بندان ، انسداد ، بستن ، محاصره کردن ، راه بندکردن ، سد راه ، سدراه کردن
blood pressure	فشار خون
blood vessel	رگ ، عروق خونی
blood	خوی ، مزاج ، نسبت ، خویشاوندی ، نژاد ، (مجازی) نیرو ، خون الودکردن ، خون جاری کردن ، خون کسی را بجوش آوردن ، عصبانی کردن
bloodstream	رگ گردش خون
blowhard	ادم لاف زن ، پرحرف
bludgeon	چوبدستی سرکلفت ، باچماق زدن ، مجبورکردن ، کتک زدن
bluff	توپ زدن ، حریف را از میدان درکردن ، توپ ، قمپز ، چاخان ، سراشیب ، پرتگاه
blunder	اشتباه بزرگ ، سهو ، اشتباه لپی ، اشتباه کردن ، کوهواره رفتن ، دست پاچه شدن و بههم مخلوط کردن
blunderbuss	نوعی تفنگ قدیمی ، (مجازی) ادم کودن
blurt	بروزدادن ، از دهان بیرون انداختن (کلمات ، با) out
blush	سرخ شدن ، شرمنده شدن ، سرخی صورت در اثر خجلت
bluster	باسختی و شدت و سروصدا وزیدن (مثل باد) ، پرسروصدا بودن ، باد مهیب و سهمگین
boast	خرده الماسی که برای شیشه‌بری بکار رود، لاف، مباحثات، بالیدن، خودستایی کردن، سخن اغراق آمیز گفتن، به رخ کشیدن، رجز خواندن
boatswain	افسری که مسئول افراشتن بادبان و لنگر طناب های کشتی است
bode	پیشگویی کردن ، نشانه بودن (از) ، حاکی بودن از ، دلالت داشتن (بر) ، شگون داشتن
bodice	پستان بند ، سینه بند (زنانه)
bodily	بدنی ، دارای بدن ، عملاً ، واقعاً ، جسمانی
body	متن پیام ، گروه یا یکانی از یک عده عمده ، جسد ، تنه ، تن ، بدن ، لاشه ، بدنه ، اطاق ماشین ، جرم سماوی ، دارای جسم کردن ، ضخیم کردن ، غلیظ کردن
Bogota	بوگوتا
Bogotá	بوگوتا
bogus	ساختگی ، جعلی ، قلابی

bohemian	اهل (کمی) که در زندگی یا کار خود بر رسم و قانون دیگران کاری ندارد
boisterous	خشن و زبر ، خشن و بی ادب ، قوی ، سترک ، شدید ، مفرط ، بلند و ناهنجار ، توفانی
bole	گل رس ، خاک رس ، گل مختوم
bolero	رقص زنده اسپانیایی
Bolivia	بولیوی
Bolivian	بولیویایی
boll	حباب، برآمدگی مانند، قوزه پنبه، پیاز
bolster	کیسه یا توری حاوی سنگ شکسته که برای کنترل فرسایش بکار میرود ، متکا ، تیری که بطور عمودی زیرپایه گذارده شود ، بابالش نگهداشتن ، پشتی کردن ، تکیه دادن ، تقویت کردن
bolt	چفت کردن ، پیچ کردن ، فرار یا منحرف شدن اسب از مسیر ، رول کوهنوردی ، زبانه قفل ، گلنگدن ، کشو ، گلوله ، پیچ ، توپ پارچه ، از جاجستن ، رها کردن ، راست ، بطور عمودی ، مستقیما ، ناگهان
bomb	یک برنامه زمانی دچار این حالت می شود که خروجی های آن نادرست بوده و یا به علت اشتباهات منطقی و گرامری قابل اجرا شدن نباشد ، خرابی غیر عادی کامپیوتر ، crash ، شکست فاحش ، شوت دور ، محکم زدن گوی لاکراس پاس بلند که منجر به لمس گردد (فوتبال امریکایی) ، بمب ، نارنجک ، بمباران کردن ، (نفث) مخزن
bombard	گلوله باران ، بمباران کردن ، بتوپ بستن
bombardier	توپچی ، بمب افکن (شخص)
bombardment	گلوله باران کردن ، بمباران
bombast	کتان ، جنس پنبه ای (مجازی) گزافه گویی ، سخن بزرگ یا قلنبه ، مبالغه
bombastic	گزاف ، قلنبه ، مطمئن
bon mot	شوخی ، بذله ، لطیفه
bona fide	با حسن نیت ، به طور جدی ، باحسن نیت ، جدی ، واجد شرایط
bondage	بندگی ، بردگی ، اسارت
bone marrow	مغز استخوان، مخ، مغز قسمت عمده، جوهر
bone	عظم ، استخوان بندی ، گرفتن یا برداشتن ، خواستن ، درخواست کردن ، تقاضا کردن
booming	شکوفایی

boon	فرمان یادستوری بصورت استدعا ، عطیه ، لطف ، احسان ، بخشش
boor	باغبان ، روستایی ، دهاتی ، ادم بی تربیت ، ادم خشن
boorish	خشن ، بی نزاکت ، دهاتی
bore	داخل را تراشیدن سوراخ ، اشتراک ، لوله توپ ، گمانه ، سنبیدن ، سفتن ، نقب زدن ، بامته تونل زدن (با through) ، خسته کردن ، موی دماغ کسی شدن ، خسته شدن ، منفذ ، مته ، وسیله سوراخ کردن ، کالیبر تفنگ ، (مجازی) خسته کننده
borough	آمریکایی) قصبه ، دهکده ، بخش ، (انگلیس) شهر یا قصبه ای که وکیل به مجلس بفرستد یا انجمن شهرداری داشته باشد
Bosnia and Herzegovina	بوسنی و هرزگوین
Bosnia-Herzegovina	بوسنی و هرزگوین
Bosnian	بوسنیایی
bosom	بغل ، بر ، پیش سینه ، باغوش باز پذیرفتن ، دراغوش حمل کردن ، رازی رادرسینه نهفتن ، دارای پستان شدن (درمورد دختران)
botanical	وابسته به گیاه شناسی ، ترکیب یامشتقی از مواد گیاهی و داروهای گیاهی
botanize	گیاه جمع کردن (برای مقاصد گیاه شناسی) ، تحقیقات گیاه شناسی بعمل آوردن
botany	کتاب گیاه شناسی ، گیاهان یک ناحیه ، زندگی گیاهی یک ناحیه
Botswana	کشور بوتسوانا
Botswanan	بوتسوانا
bouillon	ابگوشت
boundless	بیکران ، بی حد و حصر
bountiful	بخشنده ، سخی ، با سخاوت ، خوب و مهربان
bourgeois	سوداگر ، عضوطبقه متوسط جامعه ، عضو طبقه دوم ، طبقه کاسب و دکاندار
bovine	گاو ، شبیه گاو ، گاو خوی
bowdlerize	تزکیه یا تصفیه کردن ، قسمت های خارج از اخلاق را حذف کردن از (کتاب و غیره)
bowler	قدح ساز ، نوعی کلاه لبه دار ، کسی که با گلوله یا گوی بازی میکند ، مشروب خوار افراطی ، دائم الخمر

boycott	تحریم کردن ، تحریم ، بایکوت
brackish	شورمزه ، بدمزه
brae	ساحل ، دامنه ، سرازیری تپه ، تپه
braggadocio	ادم لافزن ، گزافه گو ، متظاهر
braggart	لافزن ، گزافه گو ، رجز خوان
brain stem	ساقه مغز
brain	مخ ، کله ، هوش ، ذکاوت ، فهم ، مغز کسی را درآوردن ، بقتل رساندن
brandish	زرق و برق دادن (شمشیر) ، باهتزاز درآوردن (شمشیر و تازیانه) ، تکان دادن سلاح (از روی تهدید)
brash	عجول و بی پروا ، متهور ، گستاخ ، بی حیا ، بی شرم
Brasilia	برازیلیا
Bratislava	براتیسلاوا
bravado	لاف دلیری ، خودستا ، پهلوان پنبه ، دلیر دروغی
bravo	مریزاد ، افرین ، براوو ، هورا
brawn	گوشت ، ماهیچه ، (مجازی) نیرو ، نیروی عضلانی
bray	عرعر کردن ، عرعر
braze	لحیم کردن ، سخت کردن
brazen	برنجی ، (مجازی) بی شرم ، بی باک ، بی پروایی نشان دادن ، گستاخی کردن
brazier	منقل آتش ، برنج سازی
Brazil	برزیل
Brazilian	برزیلی
breach	تجاوز به حقوق دیگران ، نقض عهد نقض کردن ، نفوذ کردن ، رخنه کردن سوراخ کردن ، نقض کردن ، نقض عهد کردن ، ایجاد شکاف کردن ، رخنه کردن در
breadth	پهنا ، عرض ، وسعت نظر
breaker	موج بزرگی که بساحل خورده و درهم می شکند
breast	اغوش ، (مجازی) افکار ، وجدان ، نوک پستان ، هرچیزی شبیه پستان ، سینه بسینه شدن ، برابر ، باسینه دفاع کردن

breath	دم ، نفس ، نسیم ، (مجازی) نیرو ، جان ، رایحه
breathe	دم زدن ، نفس کشیدن ، استنشاق کردن
breech	کولاس (توپ) ، محفظه کولاس ، ته دار کردن ، ته تفنگ ، ته توپ ، (در گویش) کفل
brethren	برادران
brevity	احمال ، کوتاهی ، اختصار ، ایجاز
bric-a-brac	خرده ریز صنعتی
Bridgetown	بریج تون
bridle	بند چشمی ، افسار ، عنان ، قید ، دهه کردن ، (مجازی) جلوگیری کردن از ، رام کردن ، کنترل کردن
brigade	تیپ ، دسته ، تشکیلات
brigadier	علوم نظامی) سرتیپ ، فرمانده تیپ
brigand	سارق مسلح ، راهزن ، یاغی
brimstone	گوگرد
brindle	رنگ راه راه ، پارچه راه راه
brindled	خط دار ، راه راه ، خال دار
brine	اب لب شوری ، شوراب ، اب شور ، اشک ، اب نمک
bristle	موی زبر ، موی سیخ ، موی خوک ، سیخ شدن ، رویه تجاوزکارانه داشتن ، آماده جنگ شدن
britannia	بریتانی
briticism	اصطلاحات خاص انگلیس
brittle	ترد ، شکننده ، بی دوام ، زودشکن
broach	سوراخ شدن قایق ، سوراخ کردن قایق ، سنجاق کراوات ، برش ، شکل سیخ ، بشکل مته ، سوراخ کن ، سوراخ کردن ، نوشابه درآوردن (از چلیک) ، برای نخستین بار بازکردن ، بازکردن یا مطرح نمودن ، بسیخ کشیدن ، تخلف کردن از
broadcast	پراکندگی ، انتشار ، پخش خبر کردن ، اعلام کردن ، منتشر کردن ، اشاعه دادن ، رساندن ، پخش کردن (از رادیو) ، سخن پراکنی ، پراکندن ، داده پراکنی
brocade	زری ، زربفت ، پارچه ابریشمی گل برجسته

brochure	جزوه ، رساله ، کتاب کوچک صحافی نشده که گاهی جلد کاغذی دارد
brogan	پوتین ، چکمه سنگین پاشنه دار ، لهجه محلی ، کفش خشن و سنگین
brogue	لهجه محلی
brokerage	حق دلالتی ، کارمزد خرید سهام ، پول دلالتی ، حق العمل ، مزد دلالتی
bromide	شیمی) برمور ، نمک الی یامعدنی اسید هیدروبرمیک ، اظهار یا بیان مبتذل
bromine	برم
bronchitis	برنشیت ، اماس نایژه
bronchus	نایچه ، نایژه ، یکی از انشعابات فرعی نای یا قصبه الریه
brooch	گل سینه ، باسنجاق سینه مزین کردن ، باسنجاق اراستن
brood	کلیه جوجه هایی که یکباره سراز تخم درمیاورند ، جوجه های یک وهله جوجه کشی ، جوجه ، بچه ، توی فکر فرو رفتن
brook	جویبار ، جوی ، نهر ، تحمل کردن ، سازش کردن
brotherhood	انجمن برادری و اخوت
brouhaha	بی نظمی ، اختلال ، بی ترتیبی ، اشفگی ، کسالت ، برهم زدن ، مختل کردن
brow	ابرو ، پیشانی ، جبین ، سیما
browbeat	عتاب کردن ، تشر زدن ، نهیب زدن به
browse	جسته گریخته عباراتی از کتاب خواندن ، چریدن
bruit	شایعات ، گزارش ، سروصدا ، اوازه
Brunei	بونئی
Brunei Darussalam	برونئی دارالسلام
Bruneian	اهل بونئی
brunt	ضربه ، لطمه ، بار ، فشار
brusk	نامطبوع ، ناگوار ، ناخوش آیند
brusque	خشن در رفتار ، بی ادب ، پیش جواب
Brussels	بروکسل

buccaneer	دزد دریایی
Bucharest	بخارست
bucolic	دهقانی ، اشعار روستایی
Budapest	بوداپست
Buenos Aires	بوئنس آیرس
buffet	قفسه جای ظرف ، بوفه ، اشکاف ، رستوران ، کافه ، مشیت ، ضربت ، سیلی
buffoon	لوده ، دلچک ، مسخرگی کردن
buffoonery	مسخرگی
bugaboo	غول ، لولو
Bujumbura	بوجومبورا
bulbous	پیازی ، پیازدار
Bulgaria	بلغارستان
Bulgarian	بلغاری
bullion	شمش زر یا سیم
bullock	گوساله وحشی ، گاوانر اخته
bulrush	نی ، بوریا ، جگن ، پیژر
bulwark	خاکریز ، بارو ، دیوار(ساحلی) ، دیواره سد ، موج شکن ، (مجازی) پناه ، سنگربندی ، حامی
bumper	ضربه گیر ، سپراتومبیل ، ضرب خور ، چیز خیلی بزرگ
bumptious	خودبین ، از خود راضی ، جسور
bungalow	تکسرا ، بنگله ، خانه های ییلاقی
bungle	سرهم بندی کردن ، سنبل کردن ، خراب کردن ، خام دستی
bungler	اشتباه کار
buoyancy	نیروی بالابر ، نیروی شناوری ، رانش ، سبکی ، شادابی روح ، خاصیت شناوری
buoyant	شناور ، سبک ، سبکروح ، خوشدل

bureau	هیئت اداری ، دفترخانه ، اداره ، دایره ، میز کشودار یا خانه دار ، گنجه جالباسی ، دیوان
bureaucracy	دیوانسالاری ، رعایت تشریفات اداری بحد افراط ، تاسیسات اداری ، حکومت اداری ، مجموع گماشتگان دولتی ، کاغذ پرانی ، دیوان سالاری
burgeon	جوانه زدن ، درامدن ، شروع برشدکردن
burgess	شهرنشین ، شهری ، حاکم یا قاضی شهر
burgher	مردم ازاد شهر یا قصبه ، شهرنشینان
Burkina Faso	بورکینیا فاسو
Burkinese	اهل بورکینیا فاسو
burlesque	مسخره امیز ، مضحک ، رقص لخت ، تقلید و هجو کردن
burly	تنومند ، سستبر ، کلفت ، (برای پارچه ولباس) زبر و خشن ، گره دار
Burmese	برمه ای
burnish	فشردن ، جلا دادن ، پرداخت کردن ، صیقل دادن ، جلا ، صیقل
bursar	گنجور دانشکده ، صندوقدار ، خزانه دار
Burundi	بروندی
Burundian	اهل برونندی
bustle	شلوغی ، هایشو ، جنبش ، کوشش ، شلوغ کردن ، تقلا یا کشمکش کردن
butt	خوردن ، از سر یا لب جفت شدن ، نوک ، لبه ، لولای فرنگی ، ضربه با سر به حریف ، سرشاخ انتهای چوب هاکی ، قسمت انتهایی چوب گلف ، قسمت انتهای راکت تنیس ، قسمت انتهای چوب بیلیارد ، تپه یا برآمدگی پشت زمین هدف ، دسته چوب ماهیگیری ، پشته ، قنداق تفنگ ، ته سیگار ، فیلتر سیگار کف ، شاخ زدن ، ضربه زدن ، پیش رفتن ، پیشرفتگی داشتن ، نزدیک یا متصل شدن ، بشکه ، بیخ ، کپل ، ته درخت ، ته قنداق تفنگ ، هدف
butte	تل یا تپه
buttress	شمع پشت بند ، دیوار پشت بند ، پشت بند ، جرز ، شمع پشتیبان دیوار ، نگهدار ، پایه ، شمع زدن ، محکم بستن ، دارای شمع یا حائل
buxom	خوش هیکل ، چاق وچله ، خوش ، خوشدل
bylaw	ایین نامه ، نظامنامه ، قانون ویژه ، قانون فرعی وضعی

by-law	طبق ایین نامه
byzantine	وابسته بروم شرقی
cabal	دوز و کلک ، دسیسه و توطئه ، روایت ، راز ، سر ، دسیسه کردن
cabalism	مکتب حروفیون
cabinet	اطاق کوچک ، گنج ، اطاقک کوچک ، قفسه ، جعبه کشودار ، کابینه ، هیئت دولت ، هیئت وزرا ، اطاقک
cache	نهانگاه ، ذخیره گاه ، چیز نهان شده ، مخزن ، پنهان کردن
cachinnate	قاه قاه خندیدن ، در خنده افراط کردن
cacophonous	بدصدا ، ناهنجار
cacophony	صدای ناهنجار و خشن ، بدصدایی ، بداهنگی
cadaver	لاشه ، نعش (انسان) ، جسد (برای تشریح)
cadaverous	لاشه مانند ، دارای رنگ پریده و مرده ، جسدوار
cadence	رژه با اهنگ قدم ، وزن ، اهنگ ، هم اهنگی ، افول
cadenza	موسیقی (اهنگ معترضه ای که طی اهنگ یا آوازی آورده شود ، قطعه آواز یکنفری)
cadet	دانشجوی نظامی ، دانشجوی دانشکده افسری
cadge	گره زدن ، بستن ، محکم کردن ، باربری کردن ، اخاذی کردن ، دوره گردی کردن ، گدایی ، دوره گردی
Cairo	قاهره
caitiff	اسیر ، دستگیر ، ترسو ، نامرد
cajole	ریشخند کردن ، گول زدن ، چاپلوسی ، گول
cajolement	ریشخند ، گول ، دست بسر کردن
cajolery	ریشخند ، گول ، دست بسر کردن
calamity	بلا ، بیچارگی ، بدبختی ، مصیبت ، فاجعه
calculable	حساب کردنی ، برآورد کردنی ، قابل اعتماد
calculus	حساب دیفرانسیل و انتگرال ، جبر ، حساب جامعه و فاضله ، جامع و فاضل ، سنگ
caldron	دیگ ، کتری بزرگ ، پاتیل

calescence	افزایش گرما به حرارت*
calf	نرمه ساق پا ، ماهیچه ساق پا ، چرم گوساله ، تیماج
caliber	قطر گلوله ، قطردهانه تفنگ یا توپ ، کالیبر ، (مجازی) گنجایش ، استعداد
calibrate	کالیبره کردن ، قطر داخلی چیزی را اندازه گرفتن ، تحت قاعده و اصول معینی درآوردن ، واسنجیدن ، مدرج کردن
calibre	کالیبر
calibre	کالیبر
calk	کام درآوردن ، بند زدن ، درز گیری ، بتونه کاری کردن ، زیرپوش سازی کردن ، مسدود کردن ، نعل زدن ، سرخوردن روی یخ ، بانعل یالگد اسب مجروح شدن ، کپیه کردن ، محاسبه کردن ، چرت زدن
calligraphy	خوش نویسی ، خطاطی
callosity	سخت شدن یا پینه کردن پوست
callous	سفت ، پینه خورده ، بیحس ، بی عاطفه ، سنگ دل ، بی حس کردن ، پینه زدن ، پنبه ای
callow	جوجه ای که هنوز پر درنیاورده ، شخص بی تجربه و ناشی
calorie	واحد سنجش گرما ، کالری
calorific	گرمازا ، گرم کننده ، گرمایی
calory	واحد سنجش گرما ، کالری
calumniate	افترا زدن ، بهتان زدن به ، بدنام کردن
calumny	بد نامی ، تهمت ، بدنامی ، رسوایی ، بهتان افترا
calvary	نام صلیب گاه حضرت عیسی ، نمایش صلیب کردن حضرت عیسی
camaraderie	همراهی ، همدمی ، وفاداری ، رفاقت
Cambodia	کامبوج
Cambodian	کامبوجی
came	بتونه سربی (برای نگاهداری قاب شیشه) ، میله سربی ، بتونه سربی ، گذشته فعل آمدن
cameo	برجسته کاری درجواهر و سنگ های قیمتی ، رنگ های مابین قرمز مایل به ابی یا قرمز مایل به زرد ، جواهر تراشی کردن

Cameroon	کامرون
Cameroonian	کامرونی
camouflage	استتار کردن ، استتار ، پوشش ، پنهان کردن وسایل جنگی ، مخفی کردن ، پوشاندن
campaign	حمله ، صحنه نبرد ، رزم نبرد کردن ، زمین مسطح ، جلگه ، یک رشته عملیات جنگی ، لشکرکشی ، مبارزه انتخاباتی ، مسافرت در داخل کشور
canaanite	کنعانی
Canada	کشور کانادا
Canadian	اهل کانادا ، کانادایی
canard	خبردروغ ، شایعات
canary	قناری ، رنگ زرد روشن ، شراب محصول جزایر کاناری
Canberra	کانبرا
candid	راست ، صاف و ساده ، صادق ، بی تزویر ، منصفانه ، صاف و ساده
candor	سفیدی ، خلوص ، صفا ، رک گویی
candour	سفیدی ، خلوص ، صفا ، رک گویی
canine	سگی ، وابسته به خانواده سگ ، سگ مانند
canker	ماشرا ، خوره ، اكله ، یکجور افت درختان میوه ، نوعی شته یا کرم ، فاسد کردن ، فاسد شدن
canny	زیرک ، عاقل ، دارای عقل معاش
canon	تصویبنامه ، تصمیم ، حکم ، قانون کلی ، قانون شرع ، مجموعه کتب ، قانون گزاری کردن ، (=canyon) دره عمیق وباریک
canonical	شرعی ، قانونی ، (ریاضی) استاندارد ، معیار ، متعارفی
cant	کج کردن ، کج شدن ، سطح مایل ، کج گرفتن کمان ، پخ ، اوریب ، زاویه میل قبضیتن ، اصطلاحات مخصوص یک صنف یا دسته ، زبان دزدها وکولی ها ، طرز صحبت ، زبان ویژه ، گوشه دار ، وارونه کردن ، ناگهان چرخانیدن یا چرخیدن ، باناله سخن گفتن ، بالهجه مخصوصی صحبت کردن ، خبرچینی کردن ، اواز خواندن ، مناجات کردن
cantankerous	چموش ، بدخلق ، بداخم
cantata	موسیقی (شعری که با اواز یکنفری همراه موسیقی خوانده شود

canter	چهارنعل کوتاه ، گدا ، ولگرد ، یورتمه رفتن (سوارکاری) ، گامی شبیه چهارنعل ، گردش ، سوار اسب (چهارنعل رونده) شدن ، سلانه سلانه راه رفتن
canto	سرود ، بند(شعر) ، قسمت ، فصل (کتاب)
cantonment	اردوگاه
canvas	کتان ، چادر ، کرباس ، پارچه مخصوص نقاشی ، (مجازی) نقاشی ، پرده نقاشی ، کف رینگ بوکس یا کشتی
canvass	جمع اوری ارا کردن ، بازاریابی کردن ، غافلگیر کردن ، ضربت ، حمله ناگهانی ، شبیخون ، برای جمع اوری اراء فعالیت کردن ، الک یا غربال کردن
canvass	جمع اوری ارا کردن ، بازاریابی کردن ، غافلگیر کردن ، ضربت ، حمله ناگهانی ، شبیخون ، برای جمع اوری اراء فعالیت کردن ، الک یا غربال کردن
capacious	جادار ، گنجایش دار ، گشاد ، فراخ ، وسیع
capacity	اهلیت ، قوه کار ، توانایی کار ، توان حیطة کار ماشین ، توانایی ، گنجایش ، صلاحیت ، استعداد ، مقام ، ظرفیت
caparison	زره و تجهیزات اسب ، مجهز کردن
Cape Town	بندر کیپ تاون
Cape Verde	کشور کیپ ورد
capillary	مویرگ ، مویی ، باریک ، ظریف ، عروق شعریه
capillary	مویرگ ، مویی ، باریک ، ظریف ، عروق شعریه
capitulate	تسلیم شدن
caprice	هوس ، تمایل فکری
capricious	هوسباز ، دمدمی مزاج ، بوالهوس
caption	حکم توقیف ، گواهی مندرج در روی سند ، توقیف ، سرلوحه ، عنوان دادن
captious	ایرادگیر ، فریبنده ، عیب جو ، حيله گر ، وسیع
captivate	شیفتن ، فریفتن ، اسیر کردن
captive	دستگیر کردن ، اسیر ، گرفتار ، دستگیر ، شیفته ، دربند
Caracas	کاراکاس
carafe	پارچ؛ تنگ
carapace	کاسه سنگ پشت

carat	قیراط، واحد وزن جواهرات، عیار
carcass	لاشه، مردار، قالب، اسکلت
carcinogenic	سرطان زا
cardiac	وابسته بدل، قلبی، فم المعدی
cardiac	وابسته بدل، قلبی، فم المعدی
cardinal	کاردینال، عدد اصلی، اعداد اصلی، اصلی، اساسی، سهره کاکل قرمز امریکایی
careen	کج شدن
caret	نشانه " ^ " در فضای کلید کنترل، علامت [^]، هشتک
caricature	ادمک، کاریکاتور ساختن
carnage	لاشه ها، کشتار، قتل عام، خونریزی، قصابی
carnal	جسمانی، جسمی، نفسانی، شهوانی
carnivorous	حیوان گوشتخوار
carousal	میگساری، عیاشی
carouse	میگساری کردن، در مشروب افراط کردن، عیاشی
carp	عیب جویی کردن، از روی خرده گیری صحبت کردن، گله کردن
carpal	وابسته به مچ، مچی
carping	عیبجو، عیب جویانه
carrion	مردار، لاشه، گوشت گندیده
carte blanche	کارت سفید، کاغذ سفید، (مجازی) اختیار تام، اختیار نامحدود
cartilage	نرمه استخوان، غضروف، کرجن
cartilage	نرمه استخوان، غضروف، کرجن
cartographer	نقشه کش، طراح
cartridge	فشنگ، گلوله، کارتریج
cascade	پی شار، کاسکاد، اتصال سری، شرشره، ابشیب، ابشاری، ابشار کوچک، بشکل ابشار ریختن
castanets	موسیقی (قاشقک، یک نوع الت موسیقی)

caste	طبقه منفصل ، طبقه ، صنف ، قبیله ، طبقات مختلف مردم هند
castigate	تنبيه کردن ، شديدان انتقاد کردن
castigation	مجازات ، تنبيه
casual	اتفاقی ، غير مهم ، غير جدی
casualty	صدمه ، خسارت ، تلفات و ضايعات ، تلفات ، تصادفات
casuistry	سوفسطايی ، استدلال غلط و غير منطقی ، سفسطه
cataclysm	سيل بزرگ ، طوفان ، تحولات ناگهانی وعمده
catalogue	ليست قطعات ، کاتالوگ ، کتاب فهرست ، فهرست کردن
catalyst	عامل فعل و انفعال اجسام شيميايی در اثر مجاورت ، (مجازی) تشکيلات دهنده ، سازمان دهنده ، فروگشا
catapult	فلاخن ، سنگ قلاب ، سنگ انداز ، هر جسمی که دارای خاصيت فنی بوده و برای پرتاب اجسام بکار ميرود ، منجنیق انداختن ، بامنجنیق پرت کردن ، منجنیق
cataract	ابشار بزرگ ، (پزشکی) اب مرواريد ، اب آوردن (چشم) -
catastrophe	عاقبت داستان ، مصيبت ، بلای ناگهانی ، فاجعه
catcall	صدای سوت ، جيغ ، سوت (مخصوصا در نمایش که نشانه نارضایتی مردم است)
catechism	پرسش نامه مذهبی ، کتاب سوال و جواب دینی ، تعلیم و دستور مذهبی
categorical	صریح ، قاطع ، حتمی ، جزمی ، قیاسی ، قطعی ، (منطق) مطلق ، بی قيد ، بی شرط
caterwaul	جيغ کشیدن (مانند گربه) ، صدای شیون گربه
catharsis	پالایش ، روانپاکسازی ، تطهير ، تصفيه و تزکيه نفس بوسیله هنر
cathartic	مسهل ، تصفيه کننده ، روانپاکساز
cathode	کاتد ، الکتروود منفی ، قطب منفی
catholic	جامع ، بلند نظر ، ازاده ، عضو کلیسای کاتولیک
catholicism	اصول مذهب کاتولیکی
catholicity	ازادگی ، ازادی فکر ، نظربلندی
cat-o-nine-tails	تازیانه نه تسمه ای
caucus	انجمن حزبی ، کمیته های پارلمانی ، نمایندگان حزب کارگر در پارلمان یا انجمن

cauldron	پاتیل ، دیگ
caulk	شکاف و سوراخ چیزی را گرفتن ، بتونه گیری کردن ، درز گرفتن ، اب بندی کردن
causal	علی ، سببی ، علتی ، بیان کننده علت ، مبنی بر سبب
caustic	مجازی) نیشدار ، تند ، تیز ، هجو امیز ، سوزش اور
cauterize	داغ کردن ، داغ زدن ، سوزاندن
cavalcade	دسته اسب سواران ، سواری ، گردش سواره
cavalier	سرباز سوار ، سوار نظام ، اسب سوار ، شوالیه
caveat	اخطار ، آگهی ، پیش بینی احتیاطی
cavil	خرده گیری کردن ، عیب جویی کردن ، خرده گیری ، عیب جویی
cavity	فضای مجوف ، مقر ماسوره ، کاواک ، گودال ، حفره ، کرم خوردگی دندان
cavort	جست و خیز کردن ، رقاصی کردن
Cayman Islands	جزایر کیمن
cede	واگذار کردن ، تسلیم کردن ، صرف نظر کردن از
celebrated	مشهور ، مجلل
celerity	سرعت فاز ، سرعت ، تندی ، فرزی ، چابکی
celestial	نجومی ، الهی ، علوی ، آسمانی ، سماوی
celibate	بی جفت ، عزب ، مجرد ، شخص بی جفت
cell body	جسم یاخته
cell membrane	میتو کندری
censor	مامور سانسور ، بازرس مطبوعات و نمایشها
ensorious	خرده گیر ، عیب جوینانه
censurable	انتقاد امیز ، قابل توبیخ و سرزنش
censure	انتقاد ، سرزنش ، سرزنش کردن
census	آمارگیری ، سرشماری ، آمار ، احصائیه ، ممیزی مالیاتی
centaur	حیوان افسانه ای با بالاتنه انسان و پایین تنه اسب ، قنطورس

centenary	صدساله ، جشن یا یادبود صد ساله ، سده
centigrade	سانتیگراد ، صدبخشی
centiliter	یک صدم لیتر ، یک سانتی متر مکعب
centilitre	سانتیلیتر
centimeter	سانتی متر
centimetre	یکصدم متر
Central African Republic	جمهوری آفریقای مرکزی
centrifugal	گریز از مرکزی ، گریزنده از مرکز ، فرار از مرکز
centrifuge	ماشین کره گیری ، تفکیک کردن
centripetal	مایل به مرکز
centurion	روم قدیم) رئیس دسته صد نفر ، یوزباشی
cereal	غله ، گیاهان گندمی ، حبوبات ، غذایی که از غلات تهیه شده وباشیر بعنوان صبحانه مصرف میشود
cerebella	مخچه ، مخ کوچک ، پس مخ
cerebellum	مخچه ، مخ کوچک ، پس مخ
cerebral	مخی ، دماغی ، مغزی ، فکری
cerebration	فعالیت مغزی ، بکاربردن مغز ، تفکر
cerebrum	مغز پیشین ، مغز کله
ceremonial	مربوط به جشن ، تشریفات ، تشریفات ، آداب
ceremonious	پای بند تشریفات وتعارف ، رسمی
certitude	اطمینان ، یقین ، دقت
cessation	تعطیل ، خاتمه دادن ، قطع کردن ، مهلت ، ایست ، توقف ، انقطاع ، پایان
cession	واگذاری ، نقل وانتقال ، انتقال قرض یا دین
Chad	چاد
Chadian	اهل چاد

chafe	مالش دادن ، خراشیدن ، ساییدن ، بوسیله اصطکاک گرم کردن ، (مجازی) به هیجان آوردن ، اوقات تلخی کردن به ، عصبانیت ، ساییدگی ، پوست رفتگی
chafed	پوست رفته ، ساییده (شده)
chaff	کاه ، پوشال ، پوسته ، سبوس ، (مجازی) چیز کم بها یا بی اهمیت
chaffing	پرز شدن - پوسته شدن - زیر و خشن شدن - خراشیده شدن
chagrin	ازردگی ، غم و غصه ، اندوه ، الم ، تنگدلی ، اندوهگین کردن ، ازرده کردن
chalice	جام باده ، (درعشاء ربانی) ، جام ، پیاله ، کاسه
chamber	اتاق خرج ، خزانه لوله ، تالار ، اتاق خواب ، خوابگاه ، حجره ، خان(تفنگ) ، فشنگ خوری(خزانه)درششلول) ، (درجمع) دفترکار ، اپارتمان ، در اتاق قرار دادن ، جا دادن
chameleon	حرباء ، سوسمار کوچک ، ادم متلون المزاج ودمدمی
champion	پهلوان ، قهرمان ، مبارزه ، دفاع کردن از ، پشتیبانی کردن
chancery	دفتر خانه ، دادگاهی که lord chancellor ، مقام یا وظیفه صدارت عظمی ، (انگلیس) مقام وزارت دارایی ، دفتر مهردار سلطنتی
chaos	هرج و مرج ، بی نظمی کامل ، شلوغی ، اشفتگی
chaotic	پرهرج و مرج ، بی نظم
characteristic	صفت اختصاصی یا ممیز ، نشان ویژه علامت مشخصه ، منشی ، خیمی ، نهادی ، نهادین ، منش نما ، نشان ویژه ، صفت ممیزه ، مشخصات ، مشخصه
characterize	منش نمایی کردن ، توصیف کردن ، مشخص کردن ، منقوش کردن
charisma	عطیه الهی ، جذبه روحانی ، گیرایی ، گیرش ، فره
charlatan	ادم حقه باز ، شارلاتان ، ادم زبان باز
charlatan	ادم حقه باز ، شارلاتان ، ادم زبان باز
chary	عزیز ، محبوب ، با احتیاط و دقیق ، محتاط ، کمرو
chase	پایه چرخش ، تعقیب کردن ، دنبال کردن ، شکار کردن ، واداربه فرار کردن ، راندن و اخراج کردن(با away و out و off) ، تعقیب ، مسابقه ، شکار
chasm	رخنه ، شکاف ، وقفه ، (مجازی) فرق بسیار ، پرتگاه عظیم
chassis	شاسی اتومبیل ، اسکلت ، کالبد
chaste	عقیف ، پاکدامن ، خالص و مذهب
chasten	تصفیه و تزکیه کردن

chastise	تنبیه کردن ، توبیخ و ملامت کردن
chastity	عفت و عصمت ، پاکدامنی ، نجابت
chateau	کاخ دوره ملوک الطوایفی ، دژ ، قلعه ، قصر ییلاقی
chattel	کالا ، مال منقول ، دارائی منقول
chauvinist	میهن پرست متعصب
check	امتحان کردن بازرسی ، منع ، و شدن بوی شکار ، کم یا متوقف کردن سرعت بدن (ترامپولین) ، بازرسی کردن ، بازدید کردن ، رسیدگی کردن سر زدن ، بازداشت کردن ، دریچه تنظیم ، جلوگیری کردن از ، ممانعت کردن ، سرزنش کردن ، رسیدگی کردن ، مقابله کردن ، مقابله ، بررسی کردن ، تطبیق کردن ، نشان گذاردن ، چک بانک
checkered	راه راه ، خانه خانه
checkup	بازرسی کلی ، معاینه عمومی
cheek	گونه ، لب
cherish	گرامی داشتن ، تسلی دادن
cherubic	کروبی
chest	صندوق ، یخدان ، جعبه ، تابوت ، خزانه داری ، قفسه سینه
Chicago	شیکاگو
chicanery	حیله بازی ، ضد و نقیض گویی ، مغالطه
chide	سرزنش کردن ، گله کردن از ، غرغر کردن
chiffon	تورنازک ، نوعی پارچه ابریشمی ، نوعی کیک
child	ولد ، بچه ، کودک ، طفل ، فرزند
childish	بچگانه
Chile	شیلی
Chilean	شیلیایی
chimaera	افسانه) جانوری که سرشیر و بدن ببر و دم مار داشته است ، (مجازی) خیال واهی
chimera	افسانه) جانوری که سرشیر و بدن ببر و دم مار داشته است ، (مجازی) خیال واهی
chimerical	واهی ، خیالی ، ذوقی ، هوس باز ، هوس امیز ، دمدمی

chin	زنخدان ، زیرچانه نگهداشتن (ویولون)
China	چین
Chinese	چینی
chisel	قلم درز ، باسکنه تراشیدن
chivalrous	دلیرانه ، جوانمرد ، بلند همت
chivalry	سلحشوری ، دلیری ، جوانمردی ، فتوت ، تعارف
cholera	وبا
choleric	سودایی مزاج ، عصبانی
choral	وابسته بدسته سرودخوانان ، وابسته به آواز دسته جمعی
choreography	رقص ارایی ، هنررقص ، رقص مخصوصا درتئاتر وغیره
chortle	صدای خورخور یاخنده ، سرود وتسبیح خواندن ، مناجات کردن ، صدای خرخرکردن ، صدای خرناس کردن ، خندیدن
christ	مسیح ، عیسی
christen	نام گذاری کردن (هنگام تعمید) ، تعمید دادن
christendom	عالم مسیحیت ، جامعه مسیحیت
Christmas Island	جزیره کریسمس
chromatic	رنگی ، پر رنگ ، تصادفی ، اتفاقی
chronic	دیرینه ، مزمن ، سخت ، شدید ، گرانرو
chronicle	شرح وقایع بترتیب تاریخ ، تاریخچه
chronology	وقایع نگاری ، شرح وقایع بترتیب زمانی ، علم ترتیب تاریخ ، گاه شناسی ، تاریخ شماری ، جدول یا شرح وقایع یا تاریخ های وابسته بانها
chronometer	کرونومتر ، ساعت شمار دقیق ، زمان سنج ، گاه شمار ، کرونومتر ، وقت نگار ، گاه نگار
churlish	خشن ، زمخت
churlishness	بی ادبی ، تند خوئی
ciliated	مودار ، ریشه دار
cipher	صفر زنی ، عدد صفر ، حروف یا مهر رمزی ، حساب کردن (بارقام) ، صفر گذاردن ، برمزدراوردن ، صدر ، سری کردن

circlet	حلقه زریاگوهر ، انگشتری ، تشکیل دایره کوچک دادن ، دایره وار حرکت کردن
circuitous	غیر مستقیم
circulate	دایر کردن ، منتشر کردن ، انتشار دادن ، رواج دادن ، بخشناه کردن ، بدور محور گشتن ، گردش کردن ، به گردش در آوردن ، منتشر شدن
circulation	مسیر گردش ، انتشار جریان ، پول در جریان ، چرخش ، گردش ، انتشار ، جریان ، دوران خون ، رواج ، پول رایج ، تیراژ
circulatory system	دستگاه گردش خون
circumference	دور ، محیط دایره ، پیرامون
circumlocution	طول و تفصیل در کلام ، بیان غیر مستقیم
circumnavigate	دور تادور گیتی یا اقلیمی کشتی رانی کردن ، زمین را دور زدن ، پیرامون پیمودن
circumscribe	نوشتن در دور ، محدود و مشخص کردن
circumspect	با احتیاط ، ملاحظه کار ، مال اندیش ، باتدبیر
circumvent	باحیله پیش دستی کردن ، گیر انداختن
cistern	حوضچه ارامش ، آب انبار ، مخزن آب ، قدح بزرگ مسی ، منبع
citadel	پاسگاه ، پایگاه ، مستحکم ارگ ، ارک ، دژ ، قلعه نظامی ، سنگر
cite	ایراد کردن ، احضار کردن ، اخطار کردن ، ذکر کردن ، اتخاذ سند کردن ، گفتن
citizenry	شهروندان ، ساکنین ، مردم ، تبعیت
civil	داخلی ، کشوری ، غیر نظامی ، شخصی ، شهری ، غیر نظامی ، مدنی
claimant	دادخواه ، شاکی ، طلب کننده ، مدعی ، مطالبه کننده
clairvoyance	غیب بینی ، روشن بینی ، بصیرت
clairvoyant	روشن بین ، نهان بین
clamber	بادست و پا بالا رفتن ، بسختی بالا رفتن
clamor	بانگ ، غوغا ، سروصدا ، غریو کشیدن ، مصرانه تقاضا کردن
clamorous	مصر ، خروشان ، پر خروش ، جیغ و داد کن ، پرسروصدا
clan	خاندان ، خانواده ، طایفه ، قبیله ، دسته
clandestine	سازمان پنهانی ، سازمان زیرزمینی نهضت زیرزمینی ، مخفی ، غیر مشروع ، زیرجلی

clangor	جرنگ جرنگ ، طنین ناقوس ها
clangour	جرنگ جرنگ ، طنین ناقوس ها
clapper	زبانۀ زنگ ، کف زننده
claque	دسته ای که (در نمایشگاه) پول گرفته اند دست بزنند
clarification	توضیح ، روشنی ، وضوح
clarify	تصفیه شدن ، صاف کردن یا شدن ، روشن کردن ، واضح کردن ، توضیح دادن
clarion	شیپور بلند ، شیپورتیز ، شیپور
clasp	گره فلزی ، چفت ، گیره قزن قفلی ، جفت چپراست ، قلاب ، دراغوش گرفتن ، بستن
classify	رده بندی کردن ، دسته بندی کردن ، طبقه بندی کردن
claustrophobia	تنگنا ترس ، (پزشکی) مرض ترس از فضای تنگ و محصور
clavicle	ترقوه ، چنبر
clavicle	ترقوه ، چنبر
clearance	فضای بازی ، هوا ، تصفیه ، تهاتر ، ترخیص گمرکی ، تعیین صلاحیت کردن ، پاک سازی تایید صلاحیت ، تخلیه کردن ، اجازه ترخیص اجازه نامه ، تسویه حساب ، واریز حساب فاصله ازاد ، تولرانس ، برداشتن مانع ، گواهینامه یا کاغذ دال بر پاکی و بی عیبی ، ترخیص کالا از گمرک ، اختیار ، اجازه ، زدودگی
cleave	جدا کردن ، شکستن ، ورامدن ، چسبیدن ، پیوستن ، تقسیم شدن ، شکافتن سلول
cleft	چنگال ، شکاف دار ، ترک خورده
clemency	تخفیف ، بخشش ، بخشاینده گی ، رحم ، اعتدال عناصر
clement	بخشاینده ، رئوف ، رحیم ، مهربان ، رحمان ، ملایم
clench	پرچ کردن ، گره کردن
clergy	مردروحانی ، کاتوزی ، روحانیون ، دین یار
cliche	کلمه مبتذل
cliché	کلمه مبتذل
clientele	ارباب رجوع ، مشتریان ، پیروان ، موکلین
climactic	اوجی ، باوج رسیده

clime	سرزمین ، اب وهوا
cling	صدای جرنگ (مثل صدای افتادن پول خرد) چسبیدن ، پیوستن ، (مجازی) وفادار بودن
clip	مفصل کابل ، ترمینال باطری بست ، سد کردن راه حریف از پشت با انداختن خود به زمین (فوتبال امریکایی) ، قلاب نوار ، بست ، برش ، موزنی ، پشم چینی ، کوتاه کردن ، شانه فشنگ ، گیره کاغذ ، گیره یاپنس ، چیدن ، بغل گرفتن ، محکم گرفتن
clique	جرگه ، دسته ، گروه ، محفل
cloister	راهرو سرپوشیده ، اطاق یا سلول راهبان وتارکان دنیا ، ایوان ، دیر ، گوشه نشینی کردن ، درصومعه گذاشتن
close-hauled	پیشروی قایق در مقابل باد
clot	توده ، لخته خون ، دلمه شدن ، لخته شدن (خون)
clothier	پوشاک فروش ، لباس فروش
cloture	کفایت مذاکرات (درمجلس شورا) ، رای به کفایت مذاکرات دادن
clout	زدن ، وصله کردن ، چرم یا پارچه مندرس ، پارچه کهنه ، کهنه
cloy	سیر کردن ، بی رغبت کردن ، بی میل شدن
clump	گیره ، گل میخ ، قپه ، دسته ، خوشه ، ضربه سنگین ، مشت ، انبوه کردن
clumsy	بدترکیب ، زمخت ، خام دست ، نالزموده
coagulant	ماده هم‌آوری، ماده منعقد کننده
coagulate	بستن ، دلمه کردن ، لخته شدن (خون)
coalesce	بهم آمیختن ، یکی شدن ، منعقد شدن ، ائتلاف کردن
coalescence	بهم آمیختگی ، انعقاد
coalition	در ارتباطات بین المللی این کلمه به تجمع چند دولت به منظور وصول به هدف مشترک ، ائتلاف ، پیوستگی ، اتحاد موقتی
cobbler	پینه دوز
cochlea	صدف گوش ، حلزون گوش ، پلکان پرپیچ وخم ، پیچ وخم
Cocos (Keeling) Islands	جزایر کوکوس (کیلینگ)
coda	قطعه اخریک اهنگ

coddle	نیم پز کردن ، اهنسته جوشاندن یا پختن ، بادقت زیاد بکاری دست زدن ، نازپرورده کردن ، نوازش کردن
codicil	مکمل وصیتنامه
codify	قطعه اخریک اهنک
coerce	بزور وادار کردن ، ناگزیر کردن
coercion	تحمیل ، اضطرار ، تهدید و اجبار
coercive	از روی کره و اجبار ، اجباری ، قهری
coeval	هم سال ، هم تاریخ
coffer	صندوق ، خزانه وجوه
cog	شمش ساختن ، پیش نورد کردن ، دنده چرخ ، دنداندار کردن ، حقه بازی ، طاس گرفتن (درتخته نرد)
cogent	متقاعد کننده ، دارای قدرت وزور
cogitate	اندیشه کردن ، درعالم فکر فرورفتن
cognate	همجنس ، واژه هم ریشه
cognitive	شناختی
cognizance	اخطار قانونی ، اخطار رسمی ، معرفت ، ادراک ، شناسایی ، آگاهی ، تصدیق ضمنی
cognizant	آگاه ، باخبر
cohabit	باهم زندگی کردن (زن ومرد) ، رابطه جنسی داشتن
cohere	چسبیدن ، رابطه خویشی داشتن
coherent	چسبیده ، مربوط ، دارای ارتباط یا نتیجه منطقی ، منسجم
cohesion	همدوشش ، همچسبی ، پیوستگی ، چسبندگی ، هم بستگی ، جاذبه مولکولی
cohesive	چسباننده ، چسبناک
cohort	گروه ، پیرو ، طرفدار ، همکار
coiffure	ارایش مو ، مردی که سلمانی زنانه باشد
coin	سکه زدن ، اختراع و ابداع کردن
coincide	همزمان بودن ، باهم رویدادن ، منطبق شدن ، دریک زمان اتفاق افتادن

coincidence	تطبیق ، هم ایندی ، تصادف ، توافق ، اقتران ، انطباق ، همرویداد
coincident	همرویده ، واقع شونده در یک وقت ، منطبق ، متلاقی
colander	کفگیر ، صافی
cold blood	خون سردی
collaborate	همدستی کردن ، باهم کار کردن ، تشریک مساعی
collage	اختلاط رنگهای مختلف در سطح پرده نقاشی ، هنر اختلاط رنگها
collapse	رمبش ، فرو ریختگی ، فروپاشی ، فرو ریختن ، متلاشی شدن ، دچار سقوط واضحلال شدن ، غش کردن ، اوار
collapsible	فرو ریختنی ، له شدنی ، تا شو
collate	مقابله کردن ، مرتب کردن ، به هم مرتبط کردن امور ، تلفیق ، مقابله و تطبیق کردن
collateral	وجه التزام ، عین مرهونه ، در مجاورت هم ، همسایه ، هم بر ، پهلوی به پهلوی ، متوازی ، تضمین ، (آمریکایی) وثیقه
collation	مقابله ، مقایسه ، تطبیق دستخط ها
colleague	هم کار ، هم قطار
collective	دسته جمعی ، مشترک ، عمومی ، بهم پیوسته ، انبوه ، اشتراکی ، اجتماعی ، جمعی
collector	کلکتور ، راه اب زهکش ، کولکتور ، جاروی الکتریکی ، تحصیلدار ، جمع کننده ، فراهم آورنده ، گرد آورنده
collegian	عضو دانشکده ، دانشجو
collide	تصادف کردن ، تصادم کردن ، بهم خوردن
collier	ذغال سنگ ، کشتی ، ذغال گیری
collision	ضربه ، تصادف ، برخورد کردن ، تصادم ، برخورد
colloquial	گفتگوی ، محاوره ای ، مصطلح ، اصطلاحی
colloquialism	عبارت مصطلح ، جمله مرسوم در گفتگو
colloquy	گفتگو ، صحبت ، محاوره
collusion	ساخت و پاخت ، توافق میان فروشندگان یک کالا (یا کالاها) ، ساخت و پاخت ، تبانی ، سازش ، هم نیرنگ ، بست و بند
Colombia	کلمبیا

Colombian	کلمبیایی
colon	کلن ، نشان دونقطه ، دونقطه یعنی این علامت: ، روده بزرگ ، قولون ، معاء غلاظ ، ستون روده
color-blind	رنگ کور ، فاقد حساسیت نسبت به رنگ
colossal	بسیار بزرگ
colossus	عظیم الجثه ، چیز غول پیکر و گنده
comatose	اغماء ، بیهوش ، بیهوش
combatant	یکان رزمنده ، جنگ کننده ، جنگی ، مبارزه طلب
combustible	سوختنی ، قابل اشتعال ، قابل احتراق ، قابل سوزش ، سوزا ، احتراق پذیر ، قابل تحریک و برانگیختنی
combustion	سوختن ، سوخت ، اشتعال ، احتراق
comeliness	خوبرویی ، خوش منظری
comely	خوبرو ، خوش آیند ، خوش منظر
comestible	خوردنی ، خوراکی (در جمع) ، قابل خوردن
comeuppance	توبیخ بیجا ، مزد عمل بد
comical	خنده آور ، مضحک ، عجب ، شگفت انگیز
comity	تعارف ، نزاکت
commandeer	وارد بخدمت اجباری کردن ، برای ارتش برداشتن ، مصادره کردن
commemorate	مجلس یادآوری ، جشن گرفتن ، یادگار نگاه داشتن
commemorative	مربوط به جشن یاد بود ، یادبودی
commend	ستودن ، ستایش کردن
commensurate	متناسب
commentary	تفسیر ، سفرنگ ، تقریظ ، رشته یادداشت ، (در جمع) گزارش رویداد
commingle	بهم آمیختن ، بهم مخلوط کردن
commiserate	دلسوزی کردن ، ترحم کردن بر ، تسلیت گفتن بر ، اظهار تاسف کردن
commissarial	وابسته به (اداره) کارپردازی ، خواربار

commissariat	اداره کارپردازی و خواربار ارتش ، کلانتری
commission	کمیسیون و کمیته ، ارتکاب ، حق العمل کاری ، امانت فروشی ، درگیر رزم کردن ، بکار بردن عده ها عملیاتی کردن ، مامور کردن ، زیر امر قرار دادن ، ماموریت امریه ، کارمزد ، حق دلالی ، ماموریت ، تصدی ، حق العمل ، فرمان ، حکم ، هیئت ، مامورین ، کمیسیون ، انجام
commitment	التزام ، درگیر جنگ کردن ، تسلیم ، کاربرد نیرو یا قوا ، سرسپردگی ، ارتکاب ، حکم توقیف ، تعهد ، الزام
committal	سرسپردگی ، ارتکاب ، حکم توقیف ، تعهد ، الزام
commodious	جادار ، بکار خور ، مقرون بصرفه ، سودمند
commodity	محصول ، مواد اولیه ، کالای مصرفی ، وسیله مناسب ، متاع ، کالا ، جنس
commotion	اشوب ، اضطراب ، جنبش ، اغتشاش ، هیاهو
communal	گروهی ، اشتراکی ، همگانی
commute	تبدیل کردن ، مسافرت کردن با بلیط تخفیف دار ، هر روز از حومه بشهر و بالعکس سفر کردن
Comoros	کامرون
compact	بهم فشردن ، تنگ هم قراردادن ، بهم فشرده ، متراکم کردن ، تو پر کردن ، جمع وجور ، بهم پیوسته ، پیمان ، معاهده ، متراکم
comparable	برابرکردنی ، قابلیت مقایسه ، قیاس پذیر ، قابل مقایسه ، مانند کردنی ، نظیر
comparative	تطبیقی ، مقایسه ای ، نسبی ، (دستور زبان) تفضیلی (بطور اسم) ، درجه تفضیلی ، صفت تفضیلی
comparison	مقایسه ، همسنجی ، تطبیق ، سنجش ، برابری ، تشبیه
compassion	دلسوزی ، رحم ، شفقت ، غمخواری
compatible	سازگار ، موافق ، دمساز ، جور ، همساز
compel	مجبور کردن ، وادار کردن
compendium	خلاصه ، زبده ، مختصر ، کوتاهی ، اختصار
compensate	خنثی کردن ، تنظیم کردن ، تاوان دادن ، پاداش دادن ، عوض دادن ، جبران کردن
compensatory	جبرانی
competence	روح رقابت ، روح تلاش ، صلاحیت ، شایستگی ، کفایت ، سر رشته

competent	صلاحیت دار ، فنی ، صالح ، با کفایت ، لایق ، ذی صلاحیت ، شایسته ، دارای سر رشته
competitive	مسابقه ای ، قابل رقابت ، رقابتی ، سبقت جو
competitor	رقیب ، هم چشم ، حریف ، هم اورد ، همکار
compilation	کامپایل ، ترجمه ، جمع اوری و انتخاب ، جمع اوری اطلاعات به صورت نوشته ، گردآوری ، تالیف ، تلفیق ، همگردانی
compile	همگردانی کردن ، جمع اوری کردن ، توده کردن ، همگردانی کردن ، گرداوردن ، تالیف کردن
complacence	خوشنودی از خود ، خود خوشنودی
complacency	خوشنودی از خود ، خود خوشنودی
complacency	خوشنودی از خود ، خود خوشنودی
complacent	از خود راضی ، عشرت طلب ، تن اسا ، خود خوشنود
complain	شکایت کردن ، غرولند کردن ، نالیدن
complaisance	خوشخویی ، ادب
complaisant	مهربان ، خوشخو ، با ادب
complement	استعداد کامل سازمانی ، پرسنل سازمانی ناو ، تملق گویی کردن خوشامد گفتن ، تکمیل کردن ، حد مجاز مکمل ، ملحقات ، تعارفات معمولی ، (ریاضی) متمم ، مکمل ، ضمائم ، تزئینی ، کامل کردن ، متمم بودن ، متمم گرفتن
complementary	تکمیلی ، متمم ، مکمل ، تکمیل کننده یکدیگر ، متممی
complex	مجتمع ، گروهه ، مجموعه ، عقده (oghdeh) ، آچار ، هم تافت ، پیچیده ، مرکب از چند جزء ، بغرنج ، هم تافت . پیچیده ، مختلط
compliance	قبول ، اجابت ، بر آوردن
compliant	قبول کننده ، موافق ، مطیع
complicate	پیچیده کردن ، پیچیدن ، بغرنج کردن
complication	پیچیدگی ، بغرنجی ، (پزشکی) عوارض ، عواقب
complicit	همدستی در جرم ، شرکت در جرم
complicity	حقوق) همدستی در جرم ، شرکت در جرم
compliment	تعارف ، درود ، تعریف کردن از

component	جزء سازنده ، عنصر ، قطعه ، جزء ساختمانی ، مولفه بردار ، سازنده ، جزء در شیمی ، سازا ، جسمهای ترکیب کننده ، همبند ، جزء (ترکیب دهنده) ، قسمت ، عضو ، اجزاء ، ترکیب کننده ، ترکیب دهنده ، جزء ، مولفه
comport	سازش کردن ، جور بودن ، تحمل کردن ، دربرداشتن ، حامل بودن ، رفتار
composed	ترکیب شده ، مرکب ، آرام ، خونسرد
composure	ارامش ، خودداری ، تسلط بر نفس ، خونسردی
compound	ماده مرکب ، کمپوند ، اتصال مرکب ، تصفیه کردن ، اردوگاه ، کمپ ، انبار موقت ، پادگان محوطه پادگان ، مخلوط ، مرکب ، چند جزئی ، لفظ مرکب ، بلور دوتایی ، محوطه ، عرصه ، حیاط ، جسم مرکب
comprehensible	دریافتنی ، قابل درک
comprehension	دریافت ، قوه ادراک
comprehensive	جامع ، فرا گیرنده ، وسیع ، محیط ، بسیط
compress	هم فشردن ، بهم فشردن ، خلاصه شدن ، خلاصه کردن ، متراکم کردن
compressible	بهم فشردنی ، خلاصه شدنی
compression	هم فشارش ، بهم فشردگی ، متراکم سازی ، تراکم ، اختصار
comprise	دربرداشتن ، شامل بودن
compromise	تسالم ، خطر کشف رمز ، امکان کشف داشتن به خطر افتادن ، تراضی ، توافق ، مصالحه کردن ، تسویه کردن
compulsion	اجبار ، اضطرار
compulsory	الزامی ، اجباری ، قهری
compunction	پشیمانی ، ندامت ، رحم
computation	نتیجه محاسبه ، نتیجه شمارش ، محاسبه ، محاسبات
compute	محاسبه کردن ، حساب کردن ، تخمین زدن
Conakry	کوناکری
concatenate	اتصال ، چسباندن ، بهم پیوستن ، مسلسل کردن ، الحاق کردن
concatenation	الحاق ، تسلسل
concave	تو گود ، کاو (مقعر) ، کاو ، مقعر

concede	واگذار کردن ، دادن ، تصدیق کردن
conceit	خودبینی ، غرور ، استعاره
conceive	درک کردن ، حمل کردن ، حامله شدن ، ابستن شدن
concentric	هم محور ، هم مرکز ، متحد المركز
concept	راه کار ، تدبیر ، روش اجرای یک چیز ، چکیده ، فکر ، عقیده ، تصور کلی ، مفهوم
conception	فهم ، رای انعقاد نطفه ، مفهوم ، حاملگی ، لقاح تخم و شروع رشد جنین ، ادراک ، تصور
concerted	مجتمعا ، باهم ، موزون ، هم نوا
concerto	موسیقی (قطعه موسیقی)
concession	اعطاء ، امتیاز انحصاری
conciliate	ساکت کردن ، آرام کردن ، مطالعه کردن ، اشتهی دادن
conciliation	تصفیه ، مصالحه ، اشتهی ، تسکین ، توافق
conciliatory	مصالحه
concise	موجز ، کوتاه ، لب گو ، فشرده و مختصر
conclave	انجمن محرمانه ، کنفرانس
conclusive	قطعی ، قاطع ، نهایی
concoct	درست کردن ، جعل کردن ، اختراع کردن ، ترکیب کردن ، پختن ، (م) گواریدن
concomitant	همراه ، ملازم ، پیوسته
concord	توافق ، مطابقت ، یکجوری ، پیمان ، قرار
concordance	فهرست الفبایی کلمات و عبارات در نوشته فهرست ، همشبیی ، کشف اللغات ، فهرست ، تطبیق نامه ، راهنمای مطالب وموضوعات کتاب ، هم شیبی
concur	موافقت کردن ، هم رای بودن ، دمساز شدن
concurrence	تلاقی دو نیرو در یک خط عملیات نقطه تلاقی ، موافقت ، توافق ، دمسازی ، رضایت ، تصادف
concurrent	در یک وقت واقع شونده ، موافق ، متقارن ، همزمان
concussion	صدمه و تکان مغز که منجر به بیهوشی میشود ، تصادم ، صدمه ، ضربت سخت
condemn	محکوم کردن ، محکوم شدن

condensation	میعان گازها ، غلظت ، انقباض ، تراکم ، ژاله زائی (هواشناسی) ، به هم فشردگی ، چگالش ، خلاصه ، جمع شدگی ، تکاثف ، تغلیظ
condense	ذخیره کردن ، منقبض کردن یا شدن غلیظ کردن ، هم چگال کردن ، همچگال ، متراکم کردن ، تغلیظ کردن ، منقبض کردن ، مختصرو مفید کردن ، خلاصه کردن ، چگالیدن
condescend	تمکین کردن ، فروتنی کردن ، خود را پست کردن ، تواضع کردن
condescending	فروتن ، مهربان ، نوازش کننده
condescension	واگذاری ، اعطاء ، تمکین ، موافقت ، مدارا
condign	سزاوار ، فراخور ، مناسب
condiment	نمک و فلفل ، چاشنی ، ادویه زدن
conditional	شرطی ، مشروطه ، موکول ، مقید ، نامعلوم
condole	تسلیت دادن ، اظهار تاسف کردن
condolence	همدردی ، تسلیت ، اظهار تاسف
condonance	چشم پوشی ، عفو تقصیر ، بخشایش
condone	چشم پوشی کردن از ، اغماض کردن ، بخشیدن
conduce	منتهی شدن به ، راهنمایی کردن ، رهبری کردن
conducive	موجب شونده ، سودمند ، مساعد ، منجر شونده
conductible	قابل انتقال ، قابل هدایت
conductive	برنده ، رسانا
conduit	لوله برگمن ، لوله سیم پوش ، کانال لوله ، لوله ، مجرای سیم ، مجرای اب ، ابگذر ، معبر ، کانال ، مجرا
confection	شیرینی ، معجون ، ترکیب ، ساخت ، مربا
confectionery	صنعت شیرینی سازی ، قنادی
confederacy	ایالات هم پیمان ، هم پیمانی ، اتفاق ، پیوند ، اتحادیه
confederate	همدست (در آزمایشها) ، هم پیمان ، متحد ، موئلف ، متفق کردن
confer	همرازی کردن ، اعطاء کردن ، مشورت کردن ، مراجعه کردن
conferee	مشاوره کننده ، همرازن

confessor	معترف ، کسی که کیش خود را اشکارا اعتراف میکند ، اقرار اورنده
confidant	رازدار ، محرم اسرار ، دمساز
confide	سپردن ، محرمانه گفتن (به) ، اطمینان کردن ، اعتماد داشتن به
confidence	اطمینان ، اعتقاد ، اعتماد ، رازگویی ، صمیمیت
confident	مطمئن ، دلگرم ، بی پروا ، رازدار
confine	حد، محدوده، محدود کردن، منحصر کردن، محبوس کردن
confinement	تحدید حدود ، بازداشت ، حبس کردن ، تحدید ، زندان بودن ، زایمان ، بستری
confiscate	حراج ، ضبط کردن ، توقیف کردن ، مصادره کردن
conflagration	آتش سوزی بزرگ ، حریق مدهش
confluence	برخوردگاه ، دواب ، پیوندگاه (هواشناسی) ، اتصال یا تلاقی دو نهر ، همریختنگاه ، همریزگاه
confluent	به هم برخوردنده ، همریز ، باهم جاری شونده ، متلاقی
conform	همنوایی کردن ، مطابقت کردن ، وفق دادن ، پیروی کردن
conformable	قابل توافق ، منطبق شدنی ، مطیع
conformance	پیروی ، متابعت ، همنوایی
conformation	تطبیق ، برابری ، سازش ، توافق ، ساخت ، ترکیب
conformist	همرنگ با جماعت
conformity	مطابقت ، همرنگی با جماعت ، انطباق ، پیروی از رسوم یا عقاید ، همنوایی
conformity	مطابقت ، همرنگی با جماعت ، انطباق ، پیروی از رسوم یا عقاید ، همنوایی
confound	پریشان کردن ، گیج کردن ، عاجز کردن
confront	روبرو شدن با ، مواجهه دادن
congeal	منجمد شدن یا کردن ، ماسیدن ، یخ بستن ، بستن ، منجمد شدن ، سفت کردن
congenial	همخو ، هم مشرب ، دارای تجانس روحی ، هم سلیقه
congenital	مادر زادی ، ارثی ، موروثی ، ذاتی ، خلقتی
congest	انبوه شدن ، متراکم کردن ، گرفته کردن
conglomeration	گلوله شدگی ، توده ، اختلاط شرکتهای

Congo	کنگو
Congo, Republic of(Brazzaville)	کنگو، جمهوری (برازاویل)
Congolese	کنگویی
congregate	جمع شدن ، اجتماع کردن
congregation	جماعت ، دسته ، گروه ، حضار در کلیسا
congruence	موافقت ، تناسب ، تجانس
congruent	موافق ، متجانس
congruity	موافقت ، سنخیت ، تجانس ، هم نهشت بودن
conifer	رسته درختانی (مثل کاج) که میوه مخروطی دارند
coniferous	جوزاور - جوزدار - وابسته بخانواده کاج
conjecture	ظن ، تخمین ، حدس زدن ، گمان بردن
conjoin	پیوستن ، وصل کردن ، قرین شدن ، مقترن ، (حقوق) همسر ، زوج
conjugal	نکاحی ، ازدواجی
conjugate	صرف کردن ، درهم آمیختن ، توام
conjugation	دستور زبان) صرف ، پیوستگی ، ترکیب ، گشنگیری
conjunction	مقارنه ، اجتماع ، پیوستگی ، اتصال ، اقتران ، حرف ربط ، حرف عطف ، عطف ، ترکیب عطفی
conjure	التماس کردن به ، سوگند دادن ، جادو کردن
connivance	چشم پوشی ، اغماض ، اجازه ضمنی
connive	چشم پوشی کردن ، مسامحه کردن ، تجاهل کردن ، سر و سر داشتن
connoisseur	خبره
connotation	دلالت ضمنی ، توارد ذهنی ، معنی
connotative	دلالت کننده ، درضمن ، اشاره ضمنی کننده
connote	دلالت ضمنی کردن بر ، اشاره ضمنی کردن
connubial	وابسته به زناشویی

conquer	غلبه کردن ، پیروزی یافتن بر ، فتح کردن ، تسخیر کردن
consanguineous	نسبی
consanguinity	هم خونی
conscience	وجدان ، ضمیر ، ذمه ، باطن ، دل
conscientious	با وجدان ، وظیفه شناس
conscious	هوشیار ، بهوش ، آگاه ، باخبر ، ملتفت ، وارد
conscript	به خدمت وظیفه احضار کردن ، سربازگیری کردن ، سرباز وظیفه ، مشمول نظام کردن
consecrate	وقف شده ، ویژه کردن ، تخصیص دادن ، تقدیس کردن
consecutive	پی در پی ، پشت سرهم ، (دستور زبان) نتیجه ای ، پیایی ، متوالی
consensus	اتفاق آراء ، اجتماع ، توافق عام ، رضایت و موافقت عمومی ، وفاق ، اجماع
consent	موافقت ورثه با مندرجات وصیتنامه رضایت ، اجازه ، توافق ، موافقت ، راضی شدن ، رضایت دادن
consequential	نتیجه ای ، مهم ، دارای اهمیت ، پربرایند
conservatism	محافظه کاری (در هر امری که باشد) ، محافظه گرایی ، سیاست محافظه کاری
conservative	محافظه کار ، پیرو سنت قدیم
conservatory	هنرستان هنرهای زیبا (بخصوص موسیقی)
consign	سپردن چیزی به ، فرستادن ، سپردن ، تسلیم کردن ، امانت گذاردن ، ارسال کردن
consignee	مرسل الیه ، گیرنده امانت ، دریافت کننده محموله ، گیرنده کالا برای بارنامه ، کسی که جنس یا مالی بعنوانش ارسال شده
consignor	ارسال کننده کالا ، فرستنده کالا ، حمل کننده کالا
consistence	ثبات ، استحکام ، درجه غلظت ، توافق ، سازگاری
consistency	ثبات ، استحکام ، درجه غلظت ، توافق ، سازگاری
consolation	دلداری ، تسلی ، تسلیت
console	پایانه نمایش ، کنسول ، پایانه فرمان ، تیر یک طرف گیردار ، سگدست ، صفحه نشان دهنده علایم دلداری دادن ، دلداری دادن ، تسلی دادن ، تسلیت دادن ، میز زیر رادیو یا تلویزیون یا ارگ و پیانو ، پیشانه ، میزفرمان
consolidate	محکم کردن ، یکی کردن ، یک رقم کردن

consolidation	اختلاط ، نشست ، یکپارچگی ، استحکام ، ادغام کردن ، درهم آمیختن ، تحکیم کردن یکجا کردن ، یکپارچه ، تحکیم ، تثبیت ، تقویت ، ترکیب ، اتحاد ، قوام
consonance	هم آهنگی ، هم صدایی ، توافق صدا
consonant	هم آهنگ ، حرف صامت ، حرف بی صدا ، همخوان
consort	همسر ، شریک ، مصاحب ، هم نشین شدن ، جور کردن
conspicuous	برجسته ، واضح ، انگشت نما ، پدیدار ، آشکار ، توی چشم خور
conspiracy	توطئه ، دسیسه ، نقشه خیانت امیز
conspirator	خیانتکار ، توطئه چی ، دسیسه کار ، شریک فتنه
conspire	توطئه چیدن برای کار بد ، هم پیمان شدن ، درنقشه خیانت شرکت کردن
constable	افسر ارتش ، پاسبان ، ضابط
constellation	علم نجوم ، صورت فلکی ، برج ، مجمع الکواکب
consternation	بهت ، آشفتگی ، حیرت ، بهت و حیرت
constituency	هیات موکلان یک حوزه (در انتخابات قوه مقننه) ، هیئت موسسان ، حوزه انتخاباتی
constituent	ماده متشکله ، جزء متشکله ، سازه ، جزء ترکیب کننده ، سازا ، جزء اصلی ، انتخاب کننده ، موکل ، سازنده
constrain	مجبور کردن ، حبس کردن ، توقیف ، بزور و فشار وادار کردن ، تحمیل کردن
constraint	اجبار ، اضطراب ، فشار ، قید ، گرفتاری ، توقیف ، محدودیت
constrict	تنگ کردن ، جمع کردن ، منقبض کردن
construe	تفسیر کردن ، تعبیر کردن ، استنباط کردن
consul	نماینده ای است که از کشوری به کشور دیگر اعزام می شود تا مصالح و منافع شخصی و تجاری اتباع کشور متبوع خود را در کشور مرسل الیه حفظ کند ، کنسول ، قنصل
consulate	کنسولگری ، اداره کنسولی
consummate	پایان رساندن ، انجام دادن ، عروسی کردن ، بوصول رسیدن ، رسیده ، تمام و کمال ، بحد کمال
consummation	تکمیل ، انجام ، مقصد ، کمال ، منتها
consumption	مصرف ، سوختن ، زوال ، (پزشکی) مرض سل

consumptive	دچار مرض سل ، تحلیل رفته
contagion	پزشکی) واگیری ، سرایت ، ناخوشی واگیر
contagion	واگیری ، سرایت ، ناخوشی واگیر
contagious	مسری ، واگیردار
contaminate	الوده کردن ، الودن ، ملوث کردن ، سرایت دادن
contemn	خوار شمردن ، حقیر شمردن
contemplate	تفکر کردن ، در نظر داشتن ، اندیشیدن
contemporaneous	هم زمان ، معاصر ، هم عصر
contemporary	معاصر ، همزمان ، هم دوره
contempt	اخلال در نظم دادگاه ، تحقیر ، اهانت ، خفت ، خواری
contemptible	قابل تحقیر ، خوار ، پست
contemptuous	اهانت آمیز ، مغرورانه ، قابل تحقیر ، تحقیر آمیز
contend	ستیزه کردن ، مخالفت کرده با ، رقابت کردن ، ادعا کردن
contender	برنده احتمالی
contention	درگیری ، ستیزه ، مشاجره ، نزاع ، مجادله ، مباحثه
contentious	ستیزه جو ، دعوایی ، متنازع فیه ، ستیزگر
contentment	رضایت ، قناعت ، خرسندی
contest	مباحثه وجدل کردن ، اعتراض داشتن بر ، ستیزه کردن ، مشاجره ، مسابقه ، رقابت ، دعوا
context	سابقه ، زمینه ، مفاد ، مفهوم ، متن
contiguity	نزدیکی ، مجاورت ، برخورد ، تماس ، وابستگی ، ربط
contiguous	پیوستگی ، نزدیک ، مجاور ، همجوار ، پیوسته ، متصل ، مربوط بهم
continence	خودداری ، خویشتن داری ، پرهیزگاری
contingency	اتفاقی ، عملیات احتمالی ، وابستگی (در شرطی شدن) ، احتمال وقوع ، چیزی که در آینده ممکن است رخ دهد ، تصافی ، محتمل الوقوع
contingent	موکول یا موقوف به (با on یا upon) ، وابسته ، محتمل الوقوع ، تصادفی ، مشروط ، موکول

continuance	تمدید یا تجدید وقت دادگاه ، دوام ، ادامه ، تناوب بدون انقطاع
continuation	استمرار ، ادامه ، مداومت ، تعقیب ، تمدید
continuator	دنبال کننده ، ادامه دهنده ، مستمر
continuity	پیوستگی ، اتصال ، استمرار ، تسلسل ، دوام
continuous	پیوسته ، مداوم ، متوالی
contort	از شکل انداختن ، کج کردن ، پیچاندن
contortions	از شکل اندازی ، کج کردن ، شکنج
contraband	غیر مجاز ، کالای قاچاق ، تجارت قاچاق یا ممنوع ، قاچاق
contract	تعهد ، مقاطعه عقد و پیمان بستن
contradiction	نقض ، تکذیب ، انکار ، تضاد ، مخالف ، تناقض ، رد ، ضد گویی ، خلاف گویی ، مغایرت
contradictory	متضاد ، متناقض ، مخالف ، متباین ، (منطق) ضد و نقیض ، مغایر
contraposition	منطق) مفهوم مخالف ، قلب مطلب بطریق منفی
contravene	تخلف کردن از ، نقض کردن ، تخطی کردن
contretemps	روی داد ناگوار ، بدشانسی ، گرفتگی حالت
contribution	جبران ضرر وارده به یکی از شرکا به وسیله سایرین ، اعانه دادن ، پولی که برای مصارف عام المنفعه بدهند شرکت ، سهمیه ، سهم ، اعانه ، هم بخشی ، همکاری و کمک
contributor	شرکت کننده ، اعانه دهنده ، هم بخشگر
contrite	پشیمان ، توبه کار ، از روی توبه و پشیمانی
contrition	پشیمانی ، توبه ، ندامت
contrivance	اختراع ، تدبیر ، تمهید ، اسباب
contrive	تعبیه کردن ، طرح ریزی کردن ، تدبیر کردن
control	بازرسی کردن ، کنترل کردن فرمان ، اختیار ، بازرسی نظارت ، جلوگیری ، سیستم کنترل شبکه دستگیره کنترل ، مهار ، کنترل کردن ، نظارت کردن ، تنظیم کردن ، بازرسی ، کنترل ، بازبینی ، کاربری
controller	کنترل شده ، تنظیم کننده ، کنترولر ، رگولاتور ، بازرس ، حسابدار ممیز ، ناظر ، کنترل کننده

controvert	رد کردن ، هم ستیز کردن ، مخالفت کردن ، منکر شدن
contumacious	سرکش ، خودسر ، سرپیچ ، متمرد ، یاغی
contumacy	سرکشی ، امتناع از حضور در دادگاه ، تمرد
contumelious	اهانت کننده ، جسورانه ، ننگین ، زشت
contumely	اهانت ، بی حرمتی ، خفت ، سبکی ، توهین
contuse	کوفتن ، ضربت زدن ، کوفته کردن ، له کردن
contusion	خون مردگی ، (پزشکی) کوفتگی ، ضرب ، ضربت ، کوفتگی انساج ، ضغله
conundrum	معما ، چیستان ، لغز ، مسئله بغرنج و پیچیده
convalesce	بهگراشدن ، بهبودی یافتن ، دوره نقاهت را گذراندن
convalescence	بهگرایی ، دوره نقاهت
convalescence	بهگرایی ، دوره نقاهت
convalescent	بهگرا
convene	گردآمدن ، دورهم جمع شدن ، جمع کردن ، تشکیل جلسه دادن ، هم ایش کردن
convenience	اسودگی ، راحتی ، (درجمع) تسهیلات
convention	اثنین قراردادی ، قرارداد ، عهدنامه ، همایش ، همایی ، پیمان نامه ، انجمن ، مجمع ، میثاق ، عرف ، قرار داد
conventional	جنگ افزارهای معمولی (غیر اتمی) ، متداول ، متعارف ، عرفی ، قراردادی ، مرسوم ، مطابق ایین وقاعده ، پیرو سنت و رسوم
converge	تقارن پیدا کردن ، به هم جمع شدن ، توجه بیک نقطه یا یک مقصد مشترک ، (ریاضی) تقارب خطوط ، وجود تشابه ، همگراشدن ، همگرا بودن
convergence	انحراف ، کجی شبکه ، تقارب نصف النهارات کج کردن ، همگرایی ، تقارب
convergent	خطوط متقارب و متلاقی ، همگرا
conversant	آگاه ، بصیر ، (با) with وارد ، متبحر
converse	صحبت کردن ، مذاکره کردن ، آمیزش ، صحبت ، معکوس ، واژگون ، وارونه ، مخالف ، گفتگو ، عکس ، محاوره کردن
conversion	استفاده بلاجهت و من غیر حق از مال غیر اختلاس کردن ، تبدیل یک بدهی به بدهی دیگر با نرخ ارز کمتر ، قلب ، تبدیل ، تسعیر ، تغییر کیش

convert	مقلوب کردن ، پاسکاری سریع ، امتیاز گرفتن ، بازی در پست غیر تخصصی ، پناستی موفق گل با پرتاب آزاد ، تبدیل کردن ، برگرداندن ، وارونه کردن ، معکوس کردن ، بکیش دیگری آوردن ، تازه کیش
convertible	قابل تسعیر و تبدیل ، قابل تبدیل ، تغییر پذیر ، قابل تسعیر
convex	برآمده ، برجسته ، محدب ، کوژ ، گرده ماهی
convey	هدایت کردن ، انتقال مال یا دین به وسیله سند کتبی صلح کردن (مال یا حق) ، رساندن ، بردن ، حمل کردن ، نقل کردن
conveyance	نقل ، انتقال نامه ، حمل ، واگذاری ، سند انتقال ، وسیله نقلیه
conviction	محکوم یا مجرم شناخته شدن ، محکومیت ، عقیده محکم
convivial	جشنی ، اهل کیف و خوشگذرانی ، وابسته به جشن و عشرت
conviviality	خوش مشربی ، قابلیت امیزش
convoke	برای تشکیل جلسه و شورا یا کمیسیون دعوت کردن
convoluted	بهم پیچیده ، بهم تابیده ، حلقوی ، پیچاپیچ
convolution	پیچیدگی ، پیچ ، حلقه
convolve	بهم پیچیدن ، پیچیدن ، تاب دادن ، بهم پیچیده شدن
convoy	کاروان دریایی ، قافله ، کاروان ، همراه رفتن ، بدرقه کردن
convulse	تکان دادن ، دچار تشنج کردن
convulsion	تشنج ، پرش ، تکان ، اشوب
Cook Islands	جزایر کوک
Copenhagen	کپنهاگن
copious	فراوان ، مفصل ، زیاد ، خیلی
coquet	لوند ، عشوه گری ، عشوه گر ، لاسی ، طنازی کردن
coquette	لوند ، عشوه گری ، طنازی کردن ، زن عشوه گر ، زن لاسی ، لوند
cordial	قلبی ، صمیمی ، مقوی
cordon	سرپوش دیوار ، (معدن) کمر بند ، قیطان ، یک عده پاسبان یا نظامی که در فواصل معین محلی را احاطه کنند ، خط قرنطینه
cornea	قرنیه

cornerstone	سنگ گوشه ، نبشی ، (مجازی) بنیاد ، اساس
cornice	گلویی ، پیش آمدگی ، قرنیز ، رخاب ، کرنیس ، کتیبه ، گچ بری بالای دیوار زیر سقف
cornucopia	شاخ amalthaea یا شاخ وفور نعمت ، ظرفی شبیه بشاخ یا قیف
corollary	استنباط ، نتیجه فرعی ، نتیجه ، فرع ، همروند
coronation	تاج گذاری
coronet	تاج (کوچک) ، نیم تاج ، پیشانی بند
corporal	موشک کورپورال (درجه قدیمی) ، بدنی ، جسمی ، (علوم نظامی) سرجوخه
corporate	صنفا ، یکی شده ، دارای شخصیت حقوقی ، بصورت شرکت درآمده
corporeal	جسمانی ، جسمی ، مادی ، بدنی ، دارای ماده
corps	هیات ، لشکر (در اصطلاح نظامی) ، جسد ، هیئت ، گروه ، دسته ، م عده ، لشکر ، سپاه
corpse	نعلش ، لاشه ، جسد
corpulence	جسامت ، تنومندی ، فربهی
corpulency	جسامت ، تنومندی ، فربهی
corpulent	فربه ، تنومند ، گوشتالو ، جسیم
corpus callosum	جسم پینه ای
corpuscle	تنیزه ، ذره ، جسمک ، گویچه (سفید یاسرخ خون وبافت های غضروفی وغیره) ، گلبول
correlate	همبسته بودن ، قرین ، وابسته ، همبستگی داشتن ، مرتبط کردن
correlation	رابطه ، وابستگی ، ارتباط همبسته کردن ، ارتباط داشتن ، ارتباط ، ربط ، همبستگی ، بستگی دوجیز باهم
correlative	بهم پیوسته ، لازم و ملزوم ، وابسته بهم ، جفتی ، لازم وملزوم
corrigible	اصلاح پذیر
corroborate	تایید کردن ، تقویت کردن ، اثبات کردن
corroboration	تایید ، تقویت ، تاکید ، تثبیت
corrode	خوردن (اسیدوفلزات) ، پوسیدن ، زنگ زدن (فلزات) -

corrosion	کندوساب ، رفتگی ، زنگ خوردگی ، فرسودگی ، خورده شدن ، خوردگی (عمل شیمیایی) ، تحلیل ، فساد تدریجی ، زنگ زدگی
corrosive	ماده خورنده ، خورنده ، تباہ کننده ، فاسد کننده ، ماده اکاله ، موجد زنگ (در فلز و گیاه)
corrugate	چین دار کردن ، موج دار کردن ، چین خوردن ، چین دادن ، موجدار کردن ، راه راه کردن
corrugated	چین دار
corruptible	رشوه گیر ، رشوه خوار ، گمراه شدنی ، فساد پذیر
corruption	تحریف ، رشوه ، ارتشاء ، تباہی ، فساد ، انحراف
cosmetic	وسیله آرایش ، فن آرایش و تزئین
cosmic	وابسته بگیتی ، کیهانی ، مربوط بعالم هستی
cosmogony	خلقت و پیدایش عالم وجود ، کیهان شناسی
cosmography	شرح گیتی ، شرح جهان ، گیتی شناسی
cosmology	عالمشناسی ، کیهان شناسی ، فلسفه انتظام گیتی ، نظام عالم وجود
cosmopolitan	وابسته به همه جهان ، بین المللی
cosmopolitanism	سیستم "جهان وطنی" ، بین المللی بودن ، جهانشهر گرایی
cosmos	کیهان ، گیتی و نظام آن ، نظام عالم وجود
cosset	بره دست آموز ، (مجازی) بچه نازپرورده
Costa Rica	کاستاریکا
Costa Rican	کاستاریکایی
Côte D'ivoire (Ivory Coast)	ساحل عاج (ساحل عاج)
coterie	گروه هم مسلک ، انجمن (ادبی واجتماعی)
coterie	گروه هم مسلک ، انجمن (ادبی واجتماعی)
coterminous	هم مرز ، مجاور
countenance	سیما ، قیافه ، رخ ، تشویق کردن ، پشتیبانی کردن

counteract	متقابلاً "تاثیر گذاشتن ، بی اثر کردن ، خنثی کردن ، عمل متقابل کردن
counterbalance	متعادل کردن ، بالاست ، موازنه کردن ، وزنه تعادل ، پارسنگ ، (مجازی) برابری کردن ، خنثی کردن
countercharge	تهمت متقابل
counter-claim	دعوی متقابل
counterfeit	ساختگی ، تقلبی ، جعلی ، قلب ، بدلی ، جعل کردن
countermand	حکم ناسخ ، فسخ کردن ، لغو کردن ، برگرداندن حکم صادره ، ممنوع کردن
counterpart	انباز ، شریک ، نقطه مقابل ، قرین ، همکار ، رونوشت ، همتا
countervail	خنثی کردن ، برابری کردن با ، جبران کردن
counting-house	دفترخانه
countryman	هم میهن
countrywoman	هم میهن
coup	برهم زدن ، ضربت ، کودتا
couple	تزوید شدن ، زن و شوهر ، زوج یا جفت (دینامیک) ، زوج ، دوتا ، زن و شوهر ، بهم بستن ، پیوستن ، جفت کردن ، جفت شدن ، وصل کردن
courageous	دلیر ، باجرات
courier	پیک سریع ، ماهواره مخابراتی رله کننده ، پیک ، قاصد
course	مسیر رفت و برگشت ، پیست مسابقه ، لایه ، طبقه ، قشر ، راه ، مسیر حرکت ، مسیر هواپیما ، دوره مسیر تیراندازی ، مسیر مسابقه ، دوره آموزش ، میدان تیر ، خط سیر (در نقشه برداری) ، دوره ، مسیر ، روش ، جهت ، جریان ، (با) in در طی ، درضمن ، بخشی از غذا ، آموزه ، آموزگان ، دنبال کردن ، سرعت حرکت دادن ، چهار نعل رفتن
courser	اسب تندرو
courtesy	نزاکت ، ادب و مهربانی ، تواضع
covenant	شرط ، عقد منجز ، منشور عقد بستن ، تعهد کردن ، در CL عبارت است از عقدی که بر مبنای قرارداد کتبی مهر و امضا شده ، که بین طرفین مبادله می گردد ، عهد ، پیمان بستن ، میثاق بستن
covert	مخفی ، پنهانی ، سری ، مخفیانه ، نهان ، راز ، پناهگاه ، پوشیده ، پوشپز
covet	میل به تملک چیزی کردن ، طمع به چیزی داشتن

covetous	ازمند
covey	یکدسته کبک ، دسته ، گروه ، گله
cow	گاوماده ، ماده گاو ، ترساندن ، تضعیف روحیه کردن
cower	از ترس دولاشدن ، چنک زدن
coxswain	مباشر کشتی ، پیشکار کارکنان کشتی ، سکان گیر
coy	خجالتی ، کمرو ، (غالبا درمورد زن گفته میشود) ، نازکن
cozen	فریب دادن ، اغفال کردن
crabbed	ترشرو ، عبوس ، تند مزاج
crag	پرتگاه ، کمر ، تخته سنگ
cranium	کاسه سر ، جمجمه
crass	زمخت ، درشت ، کودن
crave	ارزو کردن ، طلبیدن ، اشتیاق داشتن
craven	شکست خورده ، (ادم) ترسو و پست ، نامرد
craving	هوس ، ویار
creak	صدای غوک درآوردن ، شکوه و شکایت کردن ، غژغژ کردن ، صدای لولای روغن نخورده ، جیرجیر کفش
creamery	کارخانه کره گیری ، لبنیاتی
creamy	خامه ای ، سرشیردار
credence	اعتماد ، باور ، اعتقاد
credible	معتبر (در اسناد) ، معتبر ، باور کردنی ، موثق
creditable	معتبر ، محترم و ابرومند
credo	عقیده ، ایمان
credulity	زودباوری ، ساده لوحی
credulous	زودباور ، ساده لوح
creed	کیش ، عقیده
crematory	کوره ای که لاشه مرده یا اشغال را در آن می سوزانند

crepuscular	فلقی ، شفق
crescendo	موسیقی (قوی شدن صدا بطور تدریجی ، اوج
crestfallen	سرافکنده
crevasse	جر ، شکاف عمیق ، شکاف زدن ، رخنه کردن ، نفوذ کردن ، کافت
crevice	شکاف سنگ ، درز ، شکاف
cringe	چاپلوسانه فروتنی کردن ، انقباض غیر ارادی ماهیچه
cripple	چلاق ، زمین گیر ، عاجز ، لنگ کردن ، فلج کردن
criteria	محتوی ، موضوع ، ضوابط ، معیارها
criterion	ملاک ، میزان ، مقیاس ، معیار ، نشان قطعی ، محک ، ضابطه
critical	خطرناک ، انتقادی قابل تامل ، حساس ، مهم ، حیاتی ، شاخص ، بحرانی ، انتقادی ، وخیم ، نكوهشی ، منتقدانه
critique	تجدید نظر کردن در ، فن انتقاد ، مقاله انتقادی
Croat or Croatian	کروات
Croatia	کرواسی
crockery	سفالینه ، بدل چینی ، ظروف گلی ، کاسه های سفالی
crone	پیرزن فرتوت ، عجوزه
crotchety	قلاّب مانند ، قلاّب دار ، بلهوس
crucible	بوته آهنگری ، ظرف مخصوص ذوب فلز ، امتحان سخت
crusade	جنگ صلیبی ، جنگ مذهبی ، نهضت ، جهاد کردن
crustacean	خانواده خرچنگ ، رده سخت پوستان
crustacean	خانواده خرچنگ ، رده سخت پوستان
crustaceous	خانواده خرچنگ ، رده سخت پوستان
crustaceous	خانواده خرچنگ ، رده سخت پوستان
crux	صلیب جنوبی ، لغز ، چیستان ، معما ، مسئله دشوار
crypt	دخمه ، سردابه ، غار ، حفره غده ای ، سری ، رمز
cryptic	پنهان ، مرموز ، رمزی

cryptogram	نوشته رمزی ، پیام پنهانی
crystalize	متبلور کردن ، متشکل کردن ، شکل دادن
crystallize	متبلور کردن ، متشکل کردن ، شکل دادن
Cuba	کوبا
Cuban	کوبایی
cubicle	خوابگاه (جداگانه) ، اتاقک
cudgel	چوب زدن ، چماق زدن
cuisine	دست پخت ، روش آشپزی ، خوراک ، غذا
cul-de-sac	کوچه بن بست ، تنگنا
culinary	مربوط به آشپزخانه ، آشپخانه ای ، پختنی
cull	گلچین کردن ، جمع اوری کردن
culminate	به اوج رسیدن ، بعد اکثر ارتفاع رسیدن ، بعد اعلی رسیدن
culmination	اوج ، قله ، حد اعلی
culpable	مقصر ، مجرم ، سزاوار سرزنش ، قابل مجازات
culprit	متهم ، مقصر ، ادم خطا کار یا مجرم
cultivate	کشت کردن ، زراعت کردن (در) ، ترویج کردن
culvert	پل کوچک ، پلک ، ابگذر ، مجرای سر پوشیده ، اب گذر ، نهر سرپوشیده ، مجرای اب زیر جاده ، لوله مخصوص کابل برق زیر زمینی
cumbersome	سنگین ، طاقت فرسا ، مایه زحمت ، بطی
cumulative	تراکمی ، تجمعی ، انباشته ، یکجا ، جمع شونده
cunning	زیرک ، مکار ، حيله باز ، ماهر ، زیرکی ، حيله گری
cupidity	حرص واز برای بدست آوردن مال
curable	علاج پذیر
curator	کتابدار ، موزه دار ، نگهبان ، متصدی
curb	زنجیر ، بازداشت ، جلوگیری ، لبه پیاده رو ، محدود کردن ، دارای دیواره یا حایل کردن ، تحت کنترل درآوردن ، فرونشاندن

curio	تحفه ، سوقات ، چیز غریب ، عتیقه
curmudgeon	ادم خسیس ، لئیم ، بخیل ، ادم جوکی
cursive	پیوسته ، روان ، خط شکسته
cursor	سرسری ، از روی سرعت وعجله ، با سرعت و بی دقتی
curt	کوتاه ومختصر ، اجمالی
curtail	محروم کردن ، کوتاه کردن ، مختصر نمودن
curtsy	ادب ، احترام ، تعظیم ، سلام یا تواضع کردن
cuticle	پوست ، بشره ، پوشش مو ، پوشش شاخی
cycloid	هندسه) سیکلوئید ، شبیه دایره ، منحنی
cygnet	جوجه قو ، بچه قو
cynic	بدبین وعیبجو پیرو مکتب کلیون
cynical	بدگمان نسبت به درستی ونیکوکاری بشر ، غرغرو ، عیبجو ، کلبی
cynicism	مکتب کلیون
cynosure	دب اصغر ، مرکز جاذبه یاتوجه
Cypriot	قبرسی
Cyprus	قبرس
Czech	اهل جمهوری چک
Czech Republic	جمهوری چک
dabble	رنگ پاشیدن ، نم زدن ، (کم کم) تر کردن ، دراب شلپ شلپ کردن ، سرسری کار کردن ، بطور تفریحی کاری را کردن
dais	سکوب مخصوص جلوس اشخاص برجسته ، سایبان یا اسمانه بالای تخت پادشاه
Dakar	داکار
dally	وقت را ببازی گذراندن ، طفره زدن ، تاخیر کردن
Damascus	دمشق
Danish	دانمارکی
dank	نمناک ، مرطوب و سرد ، مرطوب کردن

dapper	تمیز ، شیک ، زنده دل ، زرنگ
dappled	خال خالی ، لکه لکه
dare	یارا بودن ، جرات کردن ، مبادرت بکار دلیرانه کردن ، بمبارزه طلبیدن ، شهامت ، یارایی
daring	یارایی ، جسور ، متهور ، جرات ، شهامت ، پردلی
darkle	در تاریکی پنهان شدن ، تیره ، تاریک
darkling	در تاریکی ، در تیرگی ، (در شعر)
darwinism	داروین گرایی (داروینیسم)
dastard	ادم دون و پستی که از خطر می گریزد ، نامرد ، جبون
datum	یک واحد داده ، پایه ، سطح اب دریا ، سطح مبنای ارتفاع در نقشه برداری سطح مبنای مختصات ، ماخذ ، اطلاع ، داده
daub	اندودن ، مالیدن ، ناشیانه رنگ زدن
daunt	رام کردن ، ترساندن ، بی جرات کردن
dauntless	بی پروا ، بی باک
dawdle	بیهوده وقت گذراندن ، اتلاف وقت ، اهمال کار
de facto	عملی ، غیررسمی
deacon	شماس ، خادم کلیسا که به کشیش یا اسقف کمک میکند ، سرود مذهبی قرائت کردن
dead-heat	مسابقه‌ای که در آن چند نفر برنده می شوند
deadlock	حالت عدم فعالیتی که در اثر وجود دو نیروی متعادل ایجاد گردد ، دچار وقفه یا بی تکلیفی شدن ، بن بست
deadpan	قیافه خشک و بی روح داشتن
dearth	کمیابی و گرانی ، قحط و غلا ، کمبود
death's-head	جمجمه مرده (که نشانه فنا و مرگ است)
debacle	افتضاح ، سقوط ناگهانی حکومت و غیره ، سرنگونی
debase	مقام کسی را پایین بردن ، پست کردن
debatable	قابل بحث ، قابل مناظره ، مورد دعوا ، قابل گفتگو

debauch	هرزگی ، هرزه کردن ، فاسد کردن ، الواطی کردن ، عیاشی
debauchery	عیاشی ، فسق ، هرزگی
debilitate	ناتوان کردن ، ضعیف کردن
debility	ضعف و ناتوانی ، سستی ، ضعف قوه باء ، عنن
debonair	مودب ، متمدن ، خوشرفتار ، شاد
debris	خاک و شن ، قلوه سنگ ، خرده ، باقی مانده ، اثار مخروبه ، اشغال روی هم ریخته ، اوار
debunk	احساسات غلط و پوچ را از کسی دور کردن ، کسی را آگاه و هدایت کردن ، کم ارزش کردن
debut	آغاز کار ، نخستین مرحله دخول در بازی یا جامعه ، شروع بکار کردن
debutante	تازه کار، ناشی، مبتدی، نوآموز
decadence	زوال ، تنزل ، انحطاط ، فساد ، آغاز ویرانی
decagon	شکل ده ضلعی و ده زاویه ای ، ده پهلو
decagram	ده گرم
decaliter	ده لیتر، پیمانه ده لیتری
decalitre	پیمانه ده لیتری
decatalogue	احکام دهگانه موسی
decameron	داستان نامه
decameter	ده متر ، شعر ده وتدی
decamp	خیمه بر بستن ، رخت بر بستن ، کوچ کردن ، هزیمت کردن
decant	ریختن شراب (از تنگ و غیره) ، اهسته خالی کردن ، سرازیر کردن
decapitate	سراز تن جدا کردن ، گردن زدن
decapod	ده پا، خرچنگ ده پا
decasyllable	شعر ده هجایی
decathlon	ورزشهای ده گانه دوو میدانی
deceit	تقلب ، گول ، فریب ، حيله ، خدعه

deceitful	متقلب ، فریب امیز ، مزور ، فریب امیز ، پرنیرنگ
deceive	فریب دادن حریف (شمشیربازی) ، گول زدن ، فریفتن ، فریب دادن ، گول زدن ، اغفال کردن ، مغبون کردن
decelerate	از سرعت چیزی کاستن ، کاستن سرعت ، کند کردن ، اهسته کردن
decency	انطباق بامورد ، شایستگی ، محجوبیت ، نجابت
decent	اراسته ، محجوب ، نجیب
deciduous	گیاهی که در زمستان برگ میریزد ، برگریز
decimal	دهگانی ، رقم دهمی ، اعشاری ، دهگان
decimate	از هرده نفر یکی را کشتن ، تلفات زیاد وارد کردن
decipher	ماشین کشف پیام ، کشف رمز نمودن ، کشف کردن ، گشودن سر ، فاش کردن سر
decisive	قطعی ، قاطع
decisiveness	قطعیت
declamation	دکلماسیون
declamatory	وابسته به دکلمه ، مربوط به قرائت مطلبی با صدای بلند و غرا
declarative	اعلانی ، اظهاری ، اخباری
declension	صرف کلمات ، عدم قبول چیزی بطور مودبانه
declivity	سرازیری ، شیب
decollete	دکولته ، (در مورد پیراهن) یقه باز
decomposition	هواز دگی شیمیایی ، تجزیه
decorate	اذین کردن ، پیراستن ، ارایش دادن ، زینت کردن ، نشان یا مدال دادن به
decorous	اراسته ، زینت دار ، مودب
decorum	ادب ، اداب دانی ، مناسبت ، رفتار بجا
decoy	پیاده رونده دور شطرنج ، ادمک ، هدف مصنوعی ، طعمه یا دام یا توری برای گرفتن اردک و مرغان دیگر ، (مجازی) تله ، وسیله تطمیع ، بدام انداختن ، فریفتن
decree	قرار دادگاه ، مقرر داشتن ، قضاء ، قضاوت ، تصویب نامه (هئیت وزیران) ، حکم کردن ، حکم ، فرمان
decrepit	سالخورده و فرتوت ، ضعیف و ناتوان ، خیلی پیر

decrepitude	حالت ضعف و ناتوانی ، فرتوتی ، شکستگی
decry	رسوا کردن ، تقبیح کردن
dedication	وقف کردن ، اهداء کردن ، اهداء وقف بر مصالح عامه ، اختصاص اموال خصوصی جهت مصارف و منافع عمومی ، در CL ممکن است این تاسیس به وسیله فعل صریح و رسمی مالک ایجاد شود و یا به موجب قانون ، از برخی از افعال مالک ، اهداء ، تخصیص ، فداکاری
deduce	استنباط کردن ، دریافتن ، نتیجه گرفتن ، کم کردن ، تفریق کردن
deducible	قابل کسر ، استنباط شدنی
deface	بدشکل کردن ، از شکل انداختن ، محو کردن
defalcate	کسر کردن (از پول یا حساب) ، اختلاس کردن ، دستبرد زدن (به پول)
defamation	توهین ، افترا ، بدگویی ، تهمت ، بدنامی و رسوایی
defamation	توهین ، افترا ، بدگویی ، تهمت ، بدنامی و رسوایی
defamatory	افترا امیز
defame	بدنام کردن
default	قصور کردن ، عدم پرداخت بدهی (اصل و فرع وام) ، کوتاهی ، قصور ، غفلت ، نکول کردن ، قراردادی
defection	پناهندگی ، فرار ، ارتداد ، عیب
defendant	خوانده ، دفاع کننده ، (حقوق) مدافع ، مدعی علیه
defensible	پدافندپذیر ، دفاع کردنی ، دفاع پذیر ، قابل دفاع
defensive	منطقه دفاع ، تدافعی ، پدافندی ، دفاعی ، تدافی ، حالت تدافع ، مقام تدافع
defer	عقب انداختن ، بتعویق انداختن ، تاخیر کردن ، تسلیم شدن ، احترام گذاردن
deference	تن دردهی ، تسلیم ، تمکین ، احترام (گذاری)
deferential	باحرمت ، محترمانه ، از روی احترام
defiance	لجبازی ، مبارزه طلبی ، دعوت به جنگ ، بی اعتنایی ، مخالفت ، مقاومت ، اعتراض
defiant	بی اعتناء ، بدگمان ، جسور ، مظنون ، مبارز ، معاند ، مخالف
deficiency	عیب ، کسری ، فقدان ، نقص ، کمی ، کمبود ، کسر ، ناکارایی
deficient	دارای کمبود ، ناکارا

defile	سان ، دفیله رفتن ، معبر باریک راه ، الوده کردن ، بی حرمت کردن ، بی عفت کردن ، گردنه ، رژه رفتن ، گذرگاه
definite	محکم ، معین ، قطعی ، تصریح شده ، صریح ، روشن ، معلوم
definitive	قطعی ، قاطع ، صریح ، معین کننده ، نهایی
deflate	باد (چیزی را) خالی کردن ، جلوگیری از تورم کردن ، کاهش قیمت
deflect	منحرف شدن ، کج کردن ، منحرف کردن ، منکسر کردن ، شکستن
defoliate	بی برگ کردن ، برگ ریختن
deforest	درختان جنگل را قطع کردن ، از حالت جنگل خارج کردن ، جنگل تراشی کردن
deform	زشت کردن ، کج و معوج کردن ، بدشکل کردن ، از شکل انداختن ، دشدیسه کردن
deformity	بدشکلی ، دشدیسیگی ، نقص خلقت
deformity	بدشکلی ، دشدیسیگی ، نقص خلقت
defraud	فریب ، گول زدن ، کلاهبرداری کردن
defray	پرداختن ، متحمل شدن ، تسویه کردن
defrock	خلع کسوت روحانی کردن
deft	ماهر ، زبردست ، کاردان ، چالاک ، استادانه
defunct	متوفی ، ازبین رفته ، تمام شده ، مرده ، درگذشته
defuse	خنثی کردن
defy	به مبارزه طلبیدن ، بمبارزه طلبیدن ، تحریک جنگ کردن ، شیر کردن
degeneracy	چند حالتی بودن ، هم تراز ، تباهیگی ، فساد ، انحطاط
degenerate	هم ارزی ، چند حالتی ، هم تراز ، تباه ، روبه انحطاط گذاردن ، فاسد شدن ، منحل
degradation	از هم پاشیدگی ، تنزل درجه (در ارتش) ، تحقیر ، پستی ، خفت ، تنزل رتبه
degrade	پایین دادن ، تنزیل رتبه ، تنزل کردن ، تنزل دادن ، پست کردن ، خفت دادن ، تنزل رتبه دادن ، منحل کردن
dehydrate	اب چیزی را گرفتن ، بی اب کردن ، پسایش داشتن ، وابشت کردن
deify	خدا دانستن ، پرستیدن ، مقام الوهیت قائل شدن (برای)
deign	لطفا پذیرفتن ، تمکین کردن

deist	خداپرست ، خداگرای
deity	خدا
deject	پژمان کردن، افسردن، دل شکسته کردن، پژمان، نژند، افسرده، محزون و مغموم
dejection	پژمانی ، افسردگی ، سرافکندگی ، دلمردگی
delectable	خوشگوار ، لذیذ
delectation	خوشی ، لذت ، صفا ، حظ نفس
delegate	وکیل ، فرستاده مامور کردن ، نمایندگی دادن ، وکالت دادن ، محول کردن به ، نماینده
delete	حذف کنید ، لغو کنید ، انداختن ، حذف کردن ، برداشتن
deleterious	زیان آور ، آسیب رسان
deliberate	دانسته ، عملیات با فرصت ، تعمد کردن ، عمد انجام دادن ، عمدی ، تعمدا ، تعمق کردن ، سنجیدن ، اندیشه کردن ، کنکاش کردن
delicacy	ظرافت ، دقت ، نازک بینی ، خوراک لذیذ
delineate	مشخص کردن ، ترسیم نمودن ، معین کردن
delineation	طرح ، تصویر ، توصیف ، شرح
deliquesce	اب شدن
delirious	هذیانی ، پرت گو
delirium	سرسام ، هذیان ، پرت گویی ، دیوانگی
delta	حرف چهارم زبان یونانی
deltoid	مانند دال ، سه گوش ، دلتا مانند
delude	فریب دادن ، اغفال کردن
deluge	سیل ، غرق کردن ، طوفان ایجاد کردن
delusion	فریب ، اغفال ، پندار بیهوده ، وهم
delusive	فریبنده ، گمراه کننده ، موهوم ، واهی ، بی اساس
delve	حفر کردن (زمین) ، سوراخ کردن ، گودی ، حفره ، کاوش کردن
demagnetize	زدودن مغناطیس

demagogue	ادم عوام فریب ، هوچی
demarcation	علامت گذاری ، سرحد
demean	پست کردن ، رفتار کردن
demeanor	رفتار ، سلوک ، وضع ، حرکت
demented	دیوانه ، مجنون
demerit	عدم لیاقت ، ناشایستگی ، ناسزاواری ، سرزنش
demise	فوت ، مرگ ، موت ، واگذار کردن ، انتقال دادن مال ، مردن ، وفات یافتن ، انتقال دادن
demobilize	از حالت بسیج بیرون آوردن ، بحالت صلح درآوردن ، دموبیلیزه کردن
Democratic Republic of the Congo (Kinshasa)	جمهوری دموکراتیک کنگو (کینشاسا)
demographic	وابسته به امارگیری نفوس
demolish	تخریب کردن ، ویران کردن ، خراب کردن
demolition	تخریب کردن ، ویرانی ، خرابی ، ویران سازی ، انهدام ، تخریب
demoniac	دیوانه وار ، دیوسان ، شیطانی ، دیوی
demonstrable	قابل شرح یا اثبات
demonstrate	نمایش دادن ، ثابت کردن ، اثبات کردن (با دلیل) ، نشان دادن ، شرح دادن ، تظاهرات کردن
demonstrative	اثبات کننده ، مدلل کننده ، شرح دهنده ، صفت اشاره ، ضمیر اشاره ، اسم اشاره
demonstrator	اثبات کننده ، حالی کننده ، نشان دهنده ، معترض
demote	تنزل رتبه دادن ، کسر مقام یافتن
demotic	معروف ، متداول ، وابسته بحروف جدید هیروگلیفی
demulcent	تسکین دهنده ، مرهم
demur	ایراد بدون ورود در ماهیت بدوی ، در CL حالتی است که مدعی علیه ، کمروبی کردن ، ناز ، (حقوق) تقاضای درنگ یا مکث کردن ، (م.م.) درنگ کردن ، مهلت خواستن ، استثنا قائل شدن ، تاخیر ، تردید رای
demure	متین ، موقر ، محتاط ، جدی ، سنگین

demurrage	بیکار و معطل نگهداشتن کشتی بیش از مدتی که جهت بارگیری یا تخلیه یا طی مسافت مبداء به مقصد لازم است ، جریمه تاخیر ، هزینه معطلی در حمل با قطار یا کشتی ، خسارت بیکار ماندگی ، کرایه معطلی (در راه آهن و کشتی) ، تاخیر کردن ، نگهداشتن ، حق باراندازی گرفتن
dendrite	پزشکی) دندریت ، شاخه های متعدد سلولهای عصبی ، سنگ شجری ، سنگ درخت وار ، (جغ) شجری
dendroid	بشکل درخت ، درخت مانند ، شجری
dendrology	درخت شناسی ، شجرشناسی
denigrate	لکه دار کردن ، سیاه کردن ، بد نام کردن
denizen	مقیم ، ساکن کردن
Denmark	دانمارک
denominate	نامیدن ، معین کردن ، تخصیص دادن به
denomination	نام گذاری ، تسمیه ، لقب یا عنوان ، طبقه بندی ، مذهب ، واحد جنس ، پول
denominator	برخه نام ، تقسیم کننده ، مشتق کننده ، مقسوم علیه ، مخرج
denotation	تشخیص ، علامت تفکیک ، معنی و مفهوم
denote	مشخص کردن ، تفکیک کردن ، علامت گذاردن ، علامت بودن ، معنی دادن
denouement	نتیجه نمایش ، پایان نمایش ، نتیجه عمل
denounce	متهم کردن ، علیه کسی اظهاری کردن ، کسی یا چیزی را ننگین کردن ، تقبیح کردن
dentifrice	گرد دندان ، خمیر دندان
denude	برهنه کردن ، عاری ساختن
denunciation	اعلان الغاء یا خاتمه ، نقض ، بدگویی ، عیبجویی ، اتهام ، شکایت ، چغلی
depict	نمایش دادن (بوسیله نقشه و مانند آن) ، نقش کردن ، مجسم کردن ، رسم کردن ، شرح دادن
deplete	تقلیل درآمد ملی ، تهی کردن ، خالی کردن ، به ته رسانیدن
depletion	تقلیل درآمد ملی ، تخلیه ، تهی سازی ، رگ زنی ، تقلیل ، نقصان
deplorable	مایه دلسوزی ، رقت انگیز ، اسفناک ، زار
deplore	دلسوزی کردن بر ، رقت آوردن بر

deploy	اعزام ناو به ماموریت ، گسترش دادن گسترش یافتن ، باز شدن ، جبهه ، گسترش یافتن ، بحالت صف درآوردن ، قرار دادن قشون
deponent	در ظاهر مجهول و در معنی معلوم ، گواهی نویسنده
depopulate	کم جمعیت کردن ، از آبادی انداختن
deport	تبعید کردن ، حمل ، اخراج
deportment	اخلاق ، رفتار ، سلوک ، وضع
depose	گواهی دادن (با التزام به قید سوگند) ، معزول کردن ، عزل نمودن ، خلع کردن
deposition	ته نشست ، گواهی کتبی ، استشهادیه ، گواهی ، نوشته ، ورقه استشهاد ، خلع ، عزل
depositor	امانتگذار ، ودیعه گذار ، امانت گذار ، صاحب سپرده ، کسیکه پول در بانک میگذارد
depository	خزانه ، بایگانی مدارک ، انبار ، مخزن ، امانت دار
deprave	تباہ کردن ، فاسد کردن
depravity	تباہی ، فساد ، هرزگی ، بدکرداری ، شرارت
deprecate	بد دانستن ، قبیح دانستن ، ناراضی بودن از
depreciate	کم بها کردن ، مستهلک کردن
depreciation	افت بها ، کاهش بها ، تنزل ، استهلاک ، ناچیز شماری
depredate	غارت کردن ، به یغما بردن ، از بین بردن ، تلف کردن
depredation	ترکتازی ، غارت
depress	گود کردن ، پایین دادن لوله ، دلتنگ کردن ، دژم کردن ، افسرده کردن ، فرو بردن ، (م.م.) کم بها کردن ، از ارزش انداختن
depression	تورفتگی ، کم شدگی ، فرو رفتگی موضعی ، فروبار ، گودشدگی ، پایین دادن ، گودی ، رکود ، تو رفتگی ، گود شدگی ، فرودافت ، کساد ، تنزل ، افسردگی ، پریشانی
depth	ارتفاع ، ژرفا ، عمق ، قعر ، گودی
deracinate	قلع کردن ، از ریشه درآوردن
derange	برهم زدن ، بی ترتیب کردن ، دیوانه کردن
deranged	دیوانه ، مختل
derelict	کشتی رها شده ، متروک ، ترک شده بوسیله مالک یا قیم ، بی سرپرست ، کشتی متروکه

dereliction	ترک ، رها سازی ، فتور و سستی
deride	تمسخر کردن ، بکسی خندیدن ، استهزاء کردن
derisible	شایسته ریشخند
derision	استهزاء ، مایه خنده و تمسخر
derisive	استهزاء آمیز
derivation	اشتقاق ، اقتباس ، استنساخ ، استخراج ، سرچشمه
derivative	مبدل (در روانکاوی) ، اشتقاقی ، مشتق ، فرعی ، گرفته شده ، مأخوذ
derive	استنتاج کردن ، نتیجه گرفتن ، مشتق شدن ، ناشی شدن از ، منتج کردن ، مشتق کردن
dermatologist	متخصص امراض پوست
dermatology	مبحث امراض پوستی
derogatory	موهن ، مضر ، زیان آور و مایه رسوایی ، خفت آور
derrick	دریک ، دکل کشتی ، برج چاه کنی ، با جرثقیل حمل کردن
derring-do	جسور ، بادل و جرات
descant	زیاد سخن راندن ، بسط مقال دادن ، آواز زیر خواندن ، ازادانه انتقاد کردن
descendant	نواده ، نوه ، نسل ، زاده (در جمع) اولاد ، زادگان
descendent	نسل ، زاده (در جمع) اولاد ، زادگان
descent	توارث ، وراثت ، نسب ، نژاد ، نزول ، هبوط
descry	دیدن ، تشخیص دادن ، فاش کردن
desecrate	بی حرمت کردن
desecration	بی حرمتی ، هتک حرمت
desert	بیابان، دشت، صحرا، شایستگی، استحقاق، سزاواری، ول کردن، ترک کردن، گریختن
desiccant	مواد خشک کننده گیاهان
desiccate	خشک کردن ، در جای خشک نگهداشتن
designate	نمایش دادن، نشان دادن، تخصیص دادن، در نظر گرفتن، تعیین کردن، انتخاب کردن، علامت گذاری کردن، معین کردن، گماشتن، گماردن، مشخص کردن

desist	بازایستادن ، دست برداشتن از ، دست کشیدن
desistance	ترک مقاومت
desolate	ویران کردن ، از آبادی انداختن ، مخروبه کردن ، ویران ، بی جمعیت ، متروک ، حزین
despair	نومیدی ، یاس ، مایوس شدن
desperado	جنایت کار ، از جان گذشته
desperate	بی امید ، بیچاره ، از جان گذشته ، بسیار سخت ، بسیار بد
despicable	پست ، خوار ، زبون ، نکوهش پذیر ، مطرود
despise	خوار شمردن ، حقیر شمردن ، تحقیر کردن ، نفرت داشتن
despite	با وجود ، بااینکه ، کینه ورزیدن
despoil	غارت کردن ، ربودن (بیشتر با) Of
despond	تنگدل شدن ، دلسرد شدن ، افسرده شدن ، مایوس شدن ، یاس
despondent	محزون ، دلسرد
despot	حاکم مطلق ، سلطان مستبد ، ستمگر ، ظالم
despotic	مستبدانه
despotism	استبداد ، حکومت مطلقه
destitute	غیر ملی ، بینوا ، بیچاره ، خالی ، تهی (با) Of ، نیازمند
destitution	فقر ، بی چیزی
desuetude	عدم استعمال ، ترک ، موقوف شدگی ، متارکه ، وقفه
desultory	بی قاعده ، پرت ، بی ترتیب ، درهم و برهم ، بی ربط
detached	جدا ، غیر ذی‌علاقه
deter	بازداشتن ، ترساندن ، تحذیر کردن
detergent	زدایا ، زداگر ، داروی پاک کننده ، گرد صابون قوی
deteriorate	وخیم شدن ، بدتر کردن ، خراب کردن ، روبزوال گذاشتن
determinate	معلوم ، معین ، تعیین شده ، محدود ، مستقر شده
determination	اراده ، تعیین ، عزم ، تصمیم ، قصد

deterrent	مانع شونده ، منع کننده ، بازدارنده ، ترساننده
detest	نفرت کردن ، تنفر داشتن از ، بیزار بودن از
detonate	با صدا ترکیدن ، منفجر شدن ، ترکانیدن
detonation	تراک ، ترکش ، انفجار
detract	کاستن ، کاهیدن ، کم کردن ، کسر کردن ، گرفتن
detraction	بدگویی ، افترا ، کاهش ، کسرشان ، کسر
detriment	گزند ، زیان ، ضرر ، خسارت
detrimental	زیان آور ، مضر ، خسارت آور ، درد ناک
detritus	اوار ، مواد خردوریز ، چیزی که در نتیجه خرابی بدست آید ، ریزه
detrude	بزور پیش بردن ، فرو کردن ، دفع کردن
detumescence	فروخوابیدگی
devastate	ویران کردن ، خراب کردن ، تاراج کردن
develop	گسترش دادن ، توسعه دادن وضعیت تهیه کردن ، گسترش وضعیت ، توسعه دادن اشکار کردن ، توسعه دادن ، بسط دادن ، پرورش دادن ، ایجاد کردن
deviance	انحراف ، برگشتگی ، رفتار منحرف ، کج رفتاری
deviate	برگشتن ، منحرف شدن ، کجرو شدن ، انحراف ورزیدن ، غیر سالم
devilry	عمل شیطانی ، دو بهم زنی ، فتنه انگیزی
deviltry	عمل شیطانی ، دو بهم زنی ، فتنه انگیزی
devious	بی راهه ، کج ، غیر مستقیم ، منحرف ، گمراه
devise	تدبیر کردن ، درست کردن ، اختراع کردن ، تعبیه کردن ، وصیت نامه ، ارث بری ، ارث گذاری
devitalize	بی جان کردن ، از نیرو انداختن ، از کار انداختن
devoid	تهی ، عاری ، خالی از (معمولا با) Of
devolve	واگذاریدن ، تفویض کردن ، محول کردن
devotee	مرید ، جانشینار ، فدایی ، مخلص ، پارسا ، زاهد ، هواخواه ، مجاهد
devour	بلعیدن ، فرو بردن ، حریصانه خوردن

devout	دیندار ، پارسا منش ، مذهبی ، عابد
dexterity	زبردستی ، تردستی ، سبکدستی ، چابکی ، چالاکی
dexterity	زبردستی ، تردستی ، سبکدستی ، چابکی ، چالاکی
dexterous	ماهر ، چالاک ، زبردست ، چیره دست
dexterous	ماهر ، چالاک ، زبردست ، چیره دست
Dhaka	داکا
diabolic	شیطانی ، اهریمنی
diabolical	شیطانی ، اهریمنی
diacritical	نشان تشخیص ، تفکیک کننده
diadem	دیپهیم ، تارک ، نیم تاج ، سربند یا پیشانی بند پادشاهان
diagnose	پزشکی) تشخیص دادن ، برشناخت کردن
diagnosis	پزشکی) تشخیص ، تشخیص ناخوشی ، عیب شناسی
dialect	لهجه ، زبان محلی ، گویش
dialectical	منطقی ، مناظره ای ، جدلی ، لهجه ای ، گویشی
dialectician	منطق دان ، منطقی ، اهل مناظره ، پیرو منطق استدلالی
dialogue	مکالمه ، دو نفری ، مکالمات ادبی و دراماتیک ، گفتگو ، صحبت ، گفت و شنود ، هم سخنی ، محاوره
diaphanous	روشن ، شفاف
diaphragm	واشامه ، میان پرده ، حجاب حاجز ، پرده ، دل ، دیافراگم ، حجاب یا پرده گذاردن ، (در عکاسی) دریچه ، نور را بستن
diatomic	دارای دو جوهر فرد ، دواتمی ، دارای دو اتم در هر مولکول
diatribe	سخن سخت ، انتقاد تلخ ، زخم زبان
dichotomy	تقسیم به دو بخش ، انشعاب به دو شعبه ، دو حالتی ، دورستگی ، دوگانگی
dictate	دستور دادن ، دیکته کردن ، با صدای بلند خواندن ، امر کردن
diction	طرز بیان ، عبارت ، انتخاب لغت برای بیان مطلب
dictum	حکم ، قرار ، رای ، گفته ، اظهار نظر قضایی

didactic	آموزشی ، تعلیمی ، یاد دهنده ، ادبی
diddle	فریب دادن ، مغبون کردن
die	جفت طاس ، مردن ، درگذشتن ، جان دادن ، فوت کردن ، طاس ، طاس تخته نرد ، مهره ، سرپیچ ، بخت ، قمار ، سرنوشت بشکل حدیده یا قلاویز در آوردن ، با حدیده و قلاویز رزوه کردن ، قالب گرفتن ، سر سکه
die	ماتریس ، فرم ریختگی ، مرگ ، ماندن در پایگاه در پایان بازی بیس بال دو سرعت ، جنگ تا پیروزی ، مردن ، درگذشتن ، جان دادن ، فوت کردن ، طاس ، طاس تخته نرد ، جفت طاس ، مهره ، سرپیچ ، بخت ، قمار ، (مجازی) سرنوشت ، بشکل حدیده یا قلاویز در آوردن ، با حدیده و قلاویز رزوه کردن ، قالب گرفتن ، سر سکه
difference	فرق ، اختلاف ، (ریاضی) تفاوت ، تفاضل
differentia	علامت ، وزن ، وجه امتیاز
differential	تفاضلی ، افتراقی ، تشخیص دهنده ، (مکانیک) دیفرانسیل ، (ریاضی) مشتقه ، دارای ضریب متغیر
differentiate	دیفرانسیل گرفتن ، تمیز دادن ، متمایز کردن ، مشتق گرفتن ، فرق گذاشتن ، فرق قائل شدن ، دیفرانسیل تشکیل دادن
diffidence	عدم اعتماد به نفس ، کم رویی ، ترس بیم از خود
diffident	دارای عدم اتکاء بنفس ، محجوب
diffuse	پخش شدن ، نفوذ کردن ، منتشر شده ، پراکنده ، پخش شده ، افشاندن ، افشاندن ، پخش کردن ، (مجازی) منتشر کردن
diffusible	پاشیده شدنی ، قابل انتشار
diffusion	انتشار نور ، تخلیه کردن با فشار ، کم کردن از قدرت ، تخلیه فشار ، پراکندگی ، ریزش ، افاضه ، (مجازی) انتشار ، پخش شدگی
digest	گواریدن ، هضم کردن ، هضم شدن ، خلاصه کردن و شدن ، خلاصه
digestion	هضم ، گوارش
digestive system	دستگاه گوارش
digestive	هاضمه ، گوارا ، گوارشی
dignitary	شخص بزرگ ، عالی مقام
digraph	دو حرف یک صدا
digress	پرت شدن (از موضوع) ، گریز زدن ، منحرف شدن

digress	پرت شدن (از موضوع) ، گریز زدن ، منحرف شدن
digression	انحراف ، گریز ، پرت شدگی از موضوع
dilapidated	مخروبه ، ویران
dilate	اتساع دادن ، گشاد کردن ، بزرگ کردن
dilatory	اتساعی ، ورمی ، تاخیری ، کند ، بطی
dilemma	مسئله غامض ، معمای غیر قابل حل ، وضع دشوار
dilettante	ناشی، دوستدار تفننی صنایع زیبا، غیر حرفه
diligence	کوشش پیوسته ، سعی و کوشش ، پشت کار
diligent	سخت کوش ، کوشا ، کوشنده ، ساعی ، پشت کاردار
dilute	رقیق کردن ، ابکی کردن
diminution	کاهش ، کسر ، تقلیل ، کم شدگی ، تحقیر
diminutive	مصغر ، خرد ، کوچک ، حقیر
dimly	بتاریکی ، بتیرگی
dimple	چاه زنخدان ، گودی (بدن و زنخدان و گونه) -
din	صدای بلند ، غوغا ، طنین بلند ، طنین افکندن
dinghy	دینگی ، قایق هند شرقی ، قایق تفریحی
dingy	تیره رنگ ، چرک ، دودی رنگ
dint	تور رفتگی ، زور ، (م.م.) ضربت ، تو رفتگی ، گودی
diorama	تصاویر متغیر ، شهر فرنگ
diphthong	ادغام ، اتحاد دو صوت ، صدای ترکیبی ، مصوت مرکب
diplomacy	دیپلماسی ، سیاست ، سیاستمداری
diplomat	سیاستمدار ، رجل سیاسی ، دیپلمات
diplomatic	وابسته به ماموران سیاسی خارجه ، دیپلماتیک
diplomatist	سیاستمدار ، دیپلمات ، دیپلومات ، ادم زرنگ
dire	ترسناک ، شوم ، مهلک ، وخیم
dirge	نوحه سرایی ، سرود عزا سرودن

disabuse	از اشتباه درآوردن ، از حقیقت آگاه کردن
disaffect	از علاقه و محبت کاستن ، بی میل شدن
disaffected	بی محبت ، ناراضی
disaffection	بی میلی ، عدم علاقه
disagree	نا همراهی بودن ، موافق نبودن ، مخالف بودن ، ناسازگار بودن ، نساختن با ، مخالفت کردن با ، مغایر بودن
disallow	رد کردن ، نپذیرفتن ، روا نداشتن ، قائل نشدن
disappear	ناپدید شدن ، غایب شدن ، پیدا نبودن
disappoint	مایوس کردن ، ناکام کردن ، محروم کردن ، نا امید کردن
disapprobation	عدم تصویب ، رد ، بی میلی ، تقبیح ، مذمت
disapprove	قبول نکردن ، ناپسند شمردن ، رد کردن ، تصویب نکردن
disapproval	عدم تصویب ، رد
disarm	از ضامن خارج کردن ، خلع سلاح کردن بی اثر کردن مین ، خنثی کردن ، خلع سلاح کردن ، به حالت اشتی درآمدن
disarrange	به هم زدن ، بی ترتیب کردن ، مختل کردن ، بر هم زدن
disarray	اغتشاش ، بی نظمی ، درهم و برهمی
disavow	انکار ، نفی ، رد کردن
disavowal	انکار ، رد
disband	بر هم زدن ، منحل کردن یگانها ، برهم زدن ، منحل کردن ، متفرق کردن یا شدن
disbeliever	بی ایمان
disburden	بار از دوش برداشتن ، اسوده کردن ، سبکبال کردن
disburse	پرداختن ، خرج کردن ، خرج ، پرداخت کردن
discard	قسمت وازده ، دور انداختن ، رد کردن ، دورانداختن ، دست کشیدن از ، متروک ساختن ، ول کردن
discern	تشخیص دادن ، تمیز دادن
discernible	تشخیص دادنی ، قابل تشخیص ، مشاهده کردنی
discerning	فهمیده ، بینا

disciple	شاگرد ، مرید ، حواری ، پیرو ، هواخواه
disciplinary	اهل انضباط ، نظم دهنده ، انضباطی ، انتظامی ، تادیبی ، وابسته به تربیت
discipline	نظم دادن ، ادب کردن تربیت کردن ، انضباط ، انتظام ، تحت نظم و ترتیب در آوردن ، تادیب کردن
disclaim	رد کردن ، انکار کردن ، قبول نکردن ، ترک دعوا کردن نسبت به ، منکر ادعایی شدن ، از خود سلب کردن
disclose	فاش کردن ، باز کردن ، اشکار کردن
discolor	تغییر رنگ دادن ، بی رنگ کردن
discombobulate	مغشوش کردن ، درهم و برهم کردن ، مختل کردن
discombobulated	مغشوش کردن ، درهم و برهم کردن ، مختل کردن
discomfit	خنثی کردن ، ایجاد اشکال کردن ، دچار مانع کردن ، ناراحت کردن ، بطلان
discomfiture	ناراحتی ، رنج ، زحمت ، ناراحت کردن
discomfort	ناراحتی ، رنج ، زحمت ، ناراحت کردن
discomposure	اضطراب ، پریشانی
disconcert	مشوش کردن ، دست پاچه کردن ، مبهوت کردن ، عدم هم اهنگی داشتن
disconnect	منفصل کردن ، جدا کردن ، گسستن ، قطع کردن
disconsolate	پریشان ، دلشکسته ، تسلی ناپذیر
discontinuance	عدم ادامه ، وقفه ، فاصله
discord	ناسازگاری ، اختلاف ، دعوا ، نزاع ، نفاق ، ناجور بودن ، ناسازگار بودن
discordant	ناسازگار ، ناموزون ، مغایر
discount	تنزیل ، کاستن ، تخفیف دادن ، برات را نزول کردن
discountenance	نپسندیدن ، تصویب نکردن ، بد دانستن
discourse	سخن گفتن ، سخنرانی کردن ، ادا کردن ، مباحثه ، قدرت استقلال
discourteous	بی ادب ، بی نزاکت ، بی ادبانه ، تند
discover	پی بردن ، دریافتن ، یافتن ، پیدا کردن ، کشف کردن ، مکشوف ساختن
discredit	بی اعتباری ، بدنامی ، بی اعتبار ساختن

discreet	با احتیاط ، دارای تمیز و بصیرت ، باخرد
discrepancy	اشتباه ، ناهمخوانی ، تفاوت ، مورد اختلاف
discrepant	مختلف ، متباین
discrete	جدا از هم ، جدا ، مجرد ، مجزا کردن ، گسسته
discretion	تمیز ، بصیرت ، احتیاط ، حزم ، نظر ، رای ، صلاحدید
discriminate	تبعیض قائل شدن ، با علائم مشخصه ممتاز کردن
discriminating	بصیر
discursive	استدلالی ، برهانی ، سرگردان
discussion	بحث ، مذاکره ، مباحثه ، گفتگو ، مناظره
disdain	اهانت ، استغنا ، عار (دانی) ، تحقیر ، خوار شمردن
disembark	پیاده کردن ، از کشتی در آوردن ، پیاده شدن ، تخلیه کردن (بار و مسافر)
disencumber	رها کردن (از بار یا مانع) ، از قید آزاد کردن
disengage	خلاص کردن ، از گیر در آوردن ، از قید رها کردن ، باز کردن
disentangle	از گیر در آوردن ، رها کردن ، باز کردن
disfavor	از نظر افتادگی ، بی اعتباری ، مغضوبیت
disfigure	از شکل انداختن ، بد شکل کردن ، بدنما کردن ، زشت کردن ، بدریخت کردن ، خراب کردن
disgorge	استفراغ کردن ، خالی کردن ، ریختن
disgruntle	بدخلق کردن ، غمگین کردن
disgruntled	ناخوشنود ، ناراضی ، غرغرو
dishabille	جامه خانگی ، حالت خودمانی و بی رودربایستی
dishearten	دلسرد کردن ، نومید کردن
disheartened	دلسردشده ، چشم ترسیده ، دژم ، دلتنگ ، پریشان ، افسرده ، غمگین ، ملول
disheveled	پریشان ، ژولیده ، اشفته ، نامرتب
dishonest	نادرست ، متقلب ، تقلب امیز ، دغل ، فاقد امانت
disillusion	رهایی از شیفتگی ، وارستگی از اغفال ، بیداری از خواب و خیال ، رفع اوهام

disinclination	بی میلی ، عدم تمایل ، بی رغبتی
disinfect	ضد عفونی کردن ، ضد عفونی کردن ، گندزدایی کردن
disinfectant	داروی ضد عفونی ، ماده گندزدا
disingenuous	بدون صراحت لهجه ، دورو ، بدون صمیمیت
disinherit	از ارث محروم کردن ، عاق کردن
disinter	از خاک در آوردن ، (مجازی) از بوته فراموشی یا گمنامی در آوردن ، نبش کردن
disinterested	بی علاقه ، بی غرض ، بی طرف ، بی طمع ، بی غرضانه
disjointed	بی ربط ، گسیخته ، متلاشی ، در رفته ، نامربوط
disjunction	فصل (انفصال) ، جدایی ، تفکیک ، انفصال ، فصل
disjunctive	فصلی (انفصالی) ، جداسازنده ، فاصل ، حرف عطفی که بظاهر پیوند می دهد و در معنی جدا میسازد (مثل but) ، دارای دو شق مختلف ، فصلی
dislocate	بر هم زدن ، جابجا کردن ، از جادرفتن (استخوان)
dislodge	از جای خود بیرون کردن ، راندن
dismal	دلتنگ کننده ، پریشان کننده ، ملالت انگیز
dismantle	پیاپاده کردن موتور ، بی مصرف کردن ، پیاپاده کردن (ماشین الات) عاری از سلاح یا اثاثه کردن
dismay	ترسانیدن ، بی جرات کردن ، ترس ، جبن ، وحشت زدگی ، بی میلی
dismember	جزء به جزء کردن ، اندام های کسی را بریدن ، (مج) جدا کردن ، تجزیه کردن
dismiss	منفصل کردن ، روانه کردن ، مرخص کردن ، معاف کردن
dismissal	اخراج از شغل ، عزل ، اخراج از خدمت ، انفصال ، اخراج ، مرخصی ، برکناری
dismount	دیسمانت ، پیاپاده کردن یا شدن ، پیاپاده کردن قطعات و وسایل ، پیاپاده کردن ، از اسب پیاپاده شدن
disobedience	نشوز ، تقریباً "معادل desertion ، تمرد ، سرپیچی ، نافرمانی ، عدم اطاعت
disobedient	نافرمان ، سرکش ، نامطیع ، گردنکش ، متمرّد
disown	مالکیت چیزی را انکار کردن ، رد کردن ، از خود ندانستن ، شناختن ، عاق کردن
disparage	عدم وفق ، انکار فضیلت چیزی را کردن ، کم گرفتن ، بی قدر کردن ، پست کردن ، بی اعتبار کردن

disparate	ناجور ، مختلف ، نابرابر ، نامساوی ، غیرمتجانس
disparity	ناجوری ، بی شباهتی ، عدم توافق ، اختلاف
dispassionate	بی غرضی ، بی طرف ، بی تعصب ، خونسرد
dispatch	قتل ، ارسال کردن ، حمل مخابره کردن ، اعزام یکانها ، گسیل داشتن ، گسیل کردن ، اعزام داشتن ، اعزام کردن ، اعزام ، روانه کردن ، فرستادن ، مخابره کردن ، ارسال ، انجام سریع ، کشتن ، شتاب ، پیغام ، توزیع امکانات
dispel	برطرف کردن ، دفع کردن ، طلسم را باطل کردن
dispensation	عافیت ، پخش ، توزیع ، تقسیم ، اعطا ، تقدیر ، وضع احکام دینی در هر دوره و عصر ، عدم شمول
disperse	پراکنده شدن ، متفرق شدن ، پراکنده کردن ، متفرق ساختن ، متفرق کردن
dispirited	افسرده ، دلسرد
displace	جابجا کردن ، جابجا شدن ، جابجا کردن ، جانشین (چیزی) شدن ، جای چیزی را عوض کردن ، تبعید کردن
disport	خوشی کردن ، حرکات نشاط انگیز کردن ، بازی کردن ، تفریح کردن ، تفریح
disposition	استقرار یکانها و اماد در منطقه ، تنظیم محل ناوها ، ارایش گرفتن ، ارایشات گسترش ، صورت بندی ، وضع گسترش موضع گرفتن ، تغییر مکان ، امادگی ، خلق ، وضع ، خواست ، حالت ، مشرب ، خو ، مزاج ، تمایل
dispossess	خلع ید کردن ، ازتصرف محروم کردن ، بی بهره کردن ، محروم کردن ، دور کردن ، بیرون کردن ، رها کردن
disputation	مباحثه ، ستیزه ، مناظره ، مناظره ، بحث و جدل
disputatious	ستیزه جو ، جدلی
disqualify	محرومیت ، اخراج ، سلب صلاحیت کردن از ، شایسته ندانستن ، مردود کردن (در امتحان وغیره)
disquiet	بی آرام کردن ، ناراحت کردن ، اسوده نگذاشتن ، اشفتن ، مضطرب ساختن ، بی قراری ، نالارامی
disquietude	اضطراب ، تشویش ، بی قراری ، اشفگی ، ناراحتی
disquisition	رساله ، مقاله ، (ک.) تحقیق ، جستجو ، تفحص
disregard	نادیده گرفتن ، اعتنا نکردن ، عدم رعایت
disreputable	بدنام ، بی اعتبار مایه رسوایی

disrepute	بی ابرویی ، بدنامی ، رسوایی ، بی احترامی
disrobe	لباس درآوردن ، برهنه کردن
disrupt	از هم گسیختن ، بهم زدن قوا ، منقطع کردن ، درهم گسیختن
dissatisfy	ناخرسند کردن ، ناراضی کردن ، ناخشنود کردن ، رنجانیدن
dissect	کالبدشکافی کردن ، تشریح کردن ، (مج) موشکافی کردن
dissection	کالبد شکافی ، تشریح ، کالبدشکافی ، قطع ، برش ، تجزیه
dissemble	تلبیس کردن ، تدلیس کردن ، پنهان کردن ، وانمود کردن ، بهانه کردن ، نادیده گرفتن
dissemble	تلبیس کردن ، تدلیس کردن ، پنهان کردن ، وانمود کردن ، بهانه کردن ، نادیده گرفتن
disseminate	ارسال کردن ، توزیع اخبار ، تخم کاشتن ، منتشر کردن
dissension	اختلاف عقیده ، نفاق ، اختلاف ، شقاق
dissent	اختلاف عقیده داشتن ، جدا شدن ، نفاق داشتن
dissentient	مخالف عقیده اکثریت ، مخالف ، معاند
dissentious	ستیزه گر ، نزاع جو ، مورد نزاع
dissertation	مقاله ، رساله ، بحث ، پایان نامه ، تز
disservice	آزار ، زیان ، بدی ، صدمه ، بدخدمتی
dissever	جدا کردن ، بریدن ، جدا شدن
dissidence	مخالف ، اختلاف رای ، عدم توافق
dissident	مخالف (عقیده عموم) ، معاند ، ناموافق
dissimilar	ناجور ، بی شباهت ، غیر مشابه ، مختلف ، دگرگون ، ناهمسان ، ناهمانند
dissimulate	پنهان کردن ، برروی خود نیاوردن ، دورویی کردن ، فریب دادن
dissipate	پراکندگی کردن ، ازهم پاشیدن ، اسراف کردن
dissipation	تفریط ، اسراف ، پراکندگی ، عیاشی ، اتلاف
dissolute	هرزه ، فاجر ، بداخلاق ، ازروی هرزگی ، فاسد
dissolution	انحلال ، تجزیه ، حل ، فساد ، از هم پاشیدگی ، فسخ

dissolve	اب کردن ، گداختن ، فسخ کردن ، منحل کردن
dissonance	اختلاط اصوات و اهنگ های ناموزون ، ناجوری ، ناهنجاری
dissonant	ناجور ، بداهنگ ، ناموزون ، ناهنجر
dissuade	منصرف کردن ، بازداشتن (کسی از امری) ، دلسرد کردن
dissuasion	منع ، بازداشت ، انصراف ، دلسردسازی ، بازداري
distant	دوردست ، دور ، فاصله دار ، سرد ، غیر صمیمی
distemper	کج خلقی ، ناراحت کردن ، مرض هاری
distend	باد کردن ، بزرگ کردن ، متورم شدن
distensible	باد کردنی ، انبساط پذیر
distil	تقطیر کردن ، تقطیر شدن
distill	تقطیر شدن ، عرق گرفتن از ، چکاندن
distillate	محصول تقطیر ، عرق ، عصاره
distillation	تقطیر ، عرق کشی ، شیر کشی ، عصاره گیری
distiller	عرق کش ، تقطیر کننده ، دستگاه تقطیر
distinction	تمیز ، فرق ، امتیاز ، برتری ، ترجیح ، رجحان ، تشخیص
distinguish	تمیز دادن ، تشخیص دادن ، دیفرانسیل گرفتن ، دیدن ، مشهور کردن ، وجه تمایز قائل شدن
distort	شکسته شدن ، خمیدن ، بد شکل کردن ، کج کردن ، تحریف کردن ، از شکل طبیعی انداختن
distrain	گرو کشیدن ، فشار دادن ، توقیف کردن ، ضبط اموال
distrainor	ضبط کننده
distrain	گیج ، سربهوا
distraught	پریشان حواس ، شوریده ، ناراحت
distrust	بی اعتمادی ، بدگمانی ، سوءظن ، اعتماد نداشتن
disunion	جدایی ، جدانشدگی ، انفصال ، نفاق ، عدم اتفاق
disyllable	کلمه یاقافیه دوهجایی

dither	لرزیدن ، (درمحاوړه) دودل بودن ، هیجان
dither	لرزیدن ، (درمحاوړه) دودل بودن ، هیجان
diurnal	روزانه ، مربوط به روز ، جانورانی که در روز فعالیت دارند
diva	سردسته زنان خواننده اپرا (prima donna)
divagation	سرگردانی ، پریشان گویی
diverge	انشعاب یافتن ، از هم دور شدن ، اختلاف پیدا کردن ، واگراییدن
divergence	تباین ، انشعاب ، واگرایی
divergent	واگرا ، متباعد ، انشعاب پذیر ، منشعب ، (مجازی) مختلف
diverse	متضاد ، متنوع ، مخالف ، گوناگون ، مختلف ، متغیر ، متمایز
diversion	اختلاف ، تفریح ، سرگرمی ، عمل پی گم کردن ، انحراف از جهتی
diversity	تنوع ، گوناگونی ، تفاوت
divert	منحرف شدن ، منحرف کردن ، متوجه کردن ، معطوف داشتن
divest	بی بهره کردن ، محروم کردن ، عاری کردن
divestiture	بی بهره سازی ، تحریم ، بی بهرگی ، برهنه سازی
divination	غیب گویی ، پیش گویی ، فال گیری ، تفال ، حدس درست
divine	خدایی ، یزدانی ، الهی ، کشیش ، استنباط کردن ، غیب گویی کردن
divinity	خدا ، الوهیت ، الهیات
divisible	قابل تقسیم ، قابل قسمت ، بخش پذیر
divisive	تفرقه انداز ، تقسیم کننده
divisor	ریاضی) مقسوم علیه ، بخشی
divulge	فاش کردن ، افشاء کردن ، بروز دادن
divulgence	افشاء
Djibouti	جیبوتی
Djiboutian	اهل جیبوتی
docile	رام ، سر برآه ، تعلیم بردار ، مطیع

docket	دفتر اوقات محکمه ، دفتر تعیین وقت دادگاه ، فهرست محتوی بسته ارسالی ، لیست محتوای بسته بندی ، دفتر ثبت دعاوی حقوقی ، ثبت کردن
doctrinaire	کسی که تابع دکتترین خاصی است اصولی ، ایین گرای ، کسیکه نظریات و اصول خود را بدون توجه به مقتضیات میخواهد اجرا کند ، اصولی
doctrine	تعالیم ، افراس ، افراه ، عقیده ، اصول ، حکمت ، تعلیم ، گفته
document	مدرک ، دستاویز ، ملاک ، سندیت دادن
doddering	پیر ، علیل ، کودن
Dodoma	دارالسلام
doe	گوزن ماده ، خرگوش ماده
doff	دراوردن ، لباس کردن ، طفره رفتن
dogged	سرسخت ، یکدنده ، لجوج ، سخت ، ترشرو
doggerel	شعر بد ، شعر بند تنبانی
doggerel	شعر بد ، شعر بند تنبانی
dogma	عقیده دینی ، اصول عقاید ، عقاید تعصب امیز
dogmatic	جزمی ، متعصب ، کوتاه فکر
dogmatize	امرانه اظهار عقیده کردن ، مقتدرانه سخن گفتن ، تعصب مذهبی نشان دادن
Doha	دوحه
doldrums	جغرافی) منطقه ارامگان استوایی ، سکوت ، افسردگی ، منطقه رکود
doleful	مغموم ، محزون
dolesome	اندوهناک ، غمگین
dolor	مرض دردناک ، ناله ، اندوه ، پریشانی
dolorous	محنت زا ، دردناک
dolour	مرض دردناک ، ناله ، اندوه ، پریشانی
dolt	ابله ، کله خر ، احمقانه رفتار کردن
doltish	احمقانه ، کله خر
domain	ملک ، زمین ، قلمرو ، حوزه ، دایره ، املاک خالصه

domestic	داخلی ، محلی ، خانگی ، خانوادگی ، اهلی ، رام ، بومی ، خانه دار ، مستخدم یا خادمه
domesticity	حالت اهلی ، زندگانی خانگی ، رام شدگی
domicile	منزل ، اقامتگاه ، محل اقامت ، مقر ، خانه ، مسکن دادن
dominance	تسلط ، نفوذ ، غلبه
dominant	حاکم ، حکم فرما ، سلطه گر ، چیره ، مسلط ، حکمفرما ، نافذ ، غالب ، برجسته ، نمایان ، عمده ، مشرف ، متعادل ، مقتدر ، مافوق ، برتر
dominate	چیره شدن ، حکمفرما بودن ، تسلط داشتن ، تفوق یافتن
domination	سلطه ، تسلط ، غلبه ، استیلا ، تفوق ، تحکم ، چیرگی
domineer	سلطه جویی کردن ، تحکم کردن ، مستبدانه حکومت کردن
Dominica	دومینیکا
Dominican	اهل دومینیکا
Dominican Republic	جمهوری دومینیکن
don	اقا ، لرد یا نجیب زاده ، رئیس یا استاد یا عضو دانشکده ، پوشیدن ، برتن کردن
donate	بخشیدن ، هبه کردن ، هدیه دادن ، اهداء کردن
donator	اهدا کننده
donee	متهب ، گیرنده هدیه ، گیرنده هبه ، موهب الیه
donor	هدیه کننده ، دهنده ، اعطاء کننده ، بخشنده ، واهب ، هبه کننده
doodle	ابله ، گول زدن ، فریفتن ، سروصدا کردن
dormant	وسیله تاخیری ، خوابیده ، ساکت ، درحال کمون
dormer	پنجره جلو آمده زیر سقف ساختمان
dorsal	پشتی ، مربوط به پشت (بدن)
dossier	پرونده ، سوابق ، دوسیه
dotage	ضعف پیری ، کودنی در اثر پیری
dotard	ادم کور ذهن ، خرفت ، پیر یاوه گو
dote	عشق ابلهانه ورزیدن ، پرت گویی کردن

doting	زیادمایل ، شیفته (از روی نادانی) ، خرف ، فرسوده
doublet	اتن دوبله ، رمز نویسی دوبله ، کلیجه ، نوعی یل یا نیم تنه ، لنگه ، قرین
doubly	به طور دوگانه ، دو بار ، دوباری ، دو تایی ، مضاعفا
doughty	دلیر (بیشتر بصورت مزاح بکار میرود) ، بیباک
dour	خیره سر ، سرسخت ، لجوج
douse	دراب یا چیز دیگری فرو بردن ، روی چیزی آب ریختن ، خیس کردن
dowager	بیوه زنی که دارایی از شوهرش به او ارث رسیده باشد ، بیوه زنی که از شوهرش باو دارایی یا مقامی بارث رسیده باشد ، وارثه
dowdy	زن شلخته ، کهنه ، بی عرضه
downcast	دل افسردگی ، غمگینی ، سربزیری ، ویرانی
dowry	جهاز ، جهیزیه ، (م.م) کابین ، مهریه
drab	رنگ و روغن ، زن شلخته ، فاحشه ، جنده بازی کردن ، یکنواخت و خسته کننده ، خاکستری ، کسل کننده
drachma	درهم ، پول نقره یونان باستان
drachmae	درهم ، پول نقره یونان باستان
draconian	مربوط به دراکو مقنن سختگیر اتن ، قوانین حقوقی سخت و بی رحمانه ، اژدهایی
dragnet	تور یا دام (مثل تور ماهیگیری)
dragoon	سواره نظام ، سواره نظام را هدایت کردن ، بزور شکنجه بکاری واداشتن
drainage	خشک اندازی ، زهکشی ، زیر آب زنی
dramatist	نمایشنامه نویس
dramatize	بشکل درام یا نمایش درآوردن
drastic	موثر ، قوی ، جدی ، عنیف ، کاری ، شدید
drawl	کشیدن ، کشیده حرف زدن ، اهسته و کشیده ادا کردن
dreg	رسوب ، درده ، ته نشین ، اشغال ، پس مانده ، مدفوع
dregs	باقی مانده ، چیز پست و بی ارزش
drivel	گلیز ، آب دهان جاری ساختن ، از دهن یا بینی جاری شدن ، دری وری سخن گفتن

droll	خنده اور ، مضحک ، مسخره امیز ، لودگی کردن
drone	خودرو یا هواپیمای بدون راننده یا خلبان هواپیمای مدل با کنترل دور ، زنبور عسل نر ، سخن یکنواخت ، وزوز کردن ، یکنواخت سخن گفتن
dross	پس مانده ، کف روی سطح فلزات مذاب ، مواد خارجی ، تفاله
drought	خشکی ، خشک سالی ، تنگی ، (ک) تشنگی
drowsy	خواب الود ، چرت زن ، کسل کننده
drub	کتک زدن ، چوب زدن ، شکست دادن
drudgery	جان کنی ، کارپر زحمت
Dubai	دبی
dubious	مورد شک ، مشکوک
dubitable	مورد شک ، مشکوک
Dublin	دوبلین
duckling	جوجه اردک ، بچه اردک
ductile	لوله شو ، نرم ، قابل انبساط ، هادی ، مجرای
duet	موسیقی) قطعه موسیقی یا آواز دونفری ، دو نفری خواندن ، دونفری نواختن
dulcet	شیرین ، ملیح ، نوعی الت موسیقی
dumbfound	لال کردن ، متحیر کردن ، بلاجواب گذاشتن
dun	استمرار، دوام، مدت دوام، دوران، دیری، مدت، زمان، طول مدت، طول دوره
dupe	ادم گول خور ، ساده لوح ، گول زدن
duplex	دو رشته ای ، مدار دو طرفه یا دوسیمه ، مدار دوپلکس مدار دوجزئی ، مضاعف ، دورشته ای ، دولایی ، دوتایی ، دوستی ، خانه دوخانواری
duplicity	دورویی ، دورنگی ، تزویر ، ریا ، دولایی
durance	حبس ، محبوسیت ، توقیف
duration	مدت ادامه ، مدت ، استمرار ، طی ، سختی ، بقاء
duress	سختی ، سفتی ، محکمی ، شدت ، رفتار خشن وتند ، اکراه ، اجبار
Dushanbe	دوشنبه

Dutch	هلندی ، زبان هلندی، هرکس بخرج خود، دانگی
duteous	گماشت شناس ، وظیفه شناس ، مطیع ، فروتن ، حلیم
dutiable	گمرک بردار
dutiful	گماشت شناس ، وظیفه شناس
dwarf	قد کوتاه ، کوتوله شدن ، کوتاه جلوه دادن
dwindle	رفته رفته کوچک شدن ، تدریجا کاهش یافتن ، کم شدن ، تحلیل رفتن
dwindling	کم شونده ، نقصان گیرنده ، کاهنده ، کاهشی
dynamic	بالان ، قوه ای ، متحرک ، نیروی درونی ، نیروی مستقر ، نیروی فعاله درونی ، وابسته به نیروی محرکه ، جنباننده ، حرکتی ، شخص پرنرژی ، پویا
dyne	دین (واحد نیرو) -
dyspeptic	دارای اختلال هاضمه ، بدگوار ، غمگین ، بدخلق
ear	گوشواره ، گوشه ، شنوایی ، هراتی شبیه گوش یا مثل دسته کوزه ، دسته ، خوشه دار یا گوشدار کردن
eardrum	پرده گوش ، پرده صماخ
earnest	دلیل ، جدی ، دلگرم ، باحرارت ، مشتاق ، صمیمانه ، سنگین ، علاقه شدید به چیزی ، وثیقه ، بیعانه
earthenware	سفالین ، سفال ، ظروف گلی ، گل سفالی
earthy	خاکی ، خاک مانند ، زمینی ، دنیوی
East Timor (Timor-Leste)	تیمور شرقی (Timor-Leste)
eatable	خوردنی ، ماکول
ebb	جزر ، فرونشینی ، (مجازی) زوال ، فروکش کردن ، افول کردن
ebullience	گرمی و نشاط
ebullient	احساساتی ، پر هیجان ، با حرارت ، گرم ، جوشان
eccentric	هم مرکز نبودن ، نامتعارف ، گریزنده از مرکز ، بیرون از مرکز ، (مجازی) غیر عادی ، غریب ، عجیب

eccentricity	لنگی ، گریز یا خروج از مرکز ، خروج از مرکز ، دوری از مرکز ، گریز از مرکز ، غرابت ، بی قاعدگی
ecclesiastic	کشیش ، علم اداره ، کلیساها ، مربوط به کلیسا ، اجتماعی
ecclesiastical	منسوب به کلیسا
echelon	مرتب ، درجه ، طبقه سلسله مراتب ، پلکانی ، ستون پله ، بصورت پلکان در آوردن ، پله ، رده
eclat	روشنی خیره کننده ، درخشش ، افتضاح ، سروصدا زیاد
eclectic	گلچین کننده ، از هر جا گزیننده ، منتخبات
eclipse	گرفتگی ، گرفت ، کسوف یا خسوف ، تحت الشعاع قرار دادن
ecologist	بوم شناس
economical	اقتصادی ، صرفه جو ، خانه دار
economize	صرفه جویی کردن ، رعایت اقتصاد کردن
economy	صرفه جویی ، علم اقتصاد
ecstasy	وجد ، خلسه ، حظ یا خوشی زیاد
ecstatic	نشئه شده ، بوجد آمده ، نشئه ای ، جذبه ای
Ecuador	اکوادور
Ecuadorean	اهل اکوادور
ecumenical	جهانی ، مربوط به سرتاسر جهان (مخصوصا در مورد کلیساها گفته میشود) ، عام
edacious	پرخور
eddy	گرداب کوچک ، چرخ زدن ، جریان مخالف
edible	خوردنی ، ماکول ، چیز خوردنی ، خوراکی
edict	فرمان ، حکم ، قانون
edifice	عمارت ، ساختمان بزرگ مانند کلیسا
edify	تهذیب کردن ، اخلاق آموختن ، تقدیس کردن ، تقویت کردن
edifying	تهذیب کننده ، کمال اور
editorial	سرمقاله

educe	استنباط کردن ، گرفتن ، استخراج کردن
eerie	وهم اور ، ترساننده ، گرفته ، مکدر
eery	وهم اور ، ترساننده ، گرفته ، مکدر
efface	امحاء ، پاک کردن ، محو کردن ، ستردن ، زدودن
effect	اجرا کردن ، اثر ، نتیجه ، معنی ، مفهوم ، نیت ، مفید ، کارموثر ، اجراکردن ، عملی کردن ، معلول
effective	سرباز آماده به خدمت ، مفید ، کارگر ، کاری ، عامل موثر ، قابل اجرا
effectual	انجام شدنی ، موثر
effeminacy	زن صفتی
effeminate	زن صفت ، نرم ، سست ، بیرنگ ، نامرد
effeminate	زن صفت ، نرم ، سست ، بیرنگ ، نامرد
effervesce	جوشیدن ، کف کردن ، جوش زدن ، گازدار کردن (مشروبات وغیره)
effervescence	جوش ، گاز (نوشیدنیها) ، طراوت و شادی
effervescent	گازدار
effete	از کارافتاده ، فرسوده ، نیروی خود را از دست داده
efficacious	موثر
efficacy	اثر ، سودمندی ، درجه تاثیر
efficiency	ضریب انتفاع ، درجه تاثیر ، اثر بخشی ، کارایی وسیله یا نفر شایستگی ، قابلیت ، کارامدی ، کفایت ، عرضه ، میزان لیاقت ، تولید ، کارایی ، فعالیت مفید ، بازده ، بهره وری ، راندمان
efficient	بهره ور ، موثر ، کارآمد ، با کفایت ، کارا
effigy	تصویر برجسته ، صورت ، تمثال تهیه کردن ، پیکرک
efflorescence	شوره زدگی ، شکوفایی ، شکفتگی ، شوره زنی
efflorescent	متبلورشونده ، پوشیده ازگرداملاح ، شوره زده
effluvium	جریان (درالکتریسته و نور و مغناطیس) ، پخش بخارج ، هوای گرفته و خفه ، استشمام هوای خفه و گرفته
effrontery	جسارت ، گستاخی ، بیشرمی ، چیرگی

effulgence	تابش ، درخشندگی ، شکوه
effulgent	درخشنده
effuse	بیرون ریختن از ، ریختن (خون) پاشیدن ، پخش کردن ، پراکنده و متفرق
effusion	برون ریزی ، نشد ، ریزش ، (مجازی) اضافه ، جریان بزور ، تظاهر ، فوران
effusive	فوران کننده ، پرحرارت و علاقه
egalitarian	طرفدار تساوی انسان ، تساوی گرای
egocentric	خودپسندی ، خود بین ، خودمدار
egoism	اگوئیسم ، خودپرستی ، خودخواهی
egoist	خودپرست
egotism	خودپرستی ، منت ، خودستانی ، خود بینی ، خودپسندی
egotist	خودپرست
egotistical	خودپسند ، خود پرست ، خود خواه
egregious	فاحش ، بزرگ ، برجسته ، نمایان ، انگشت نما
egress	خروج ، خروجی ، دررو ، خارج شدن
Egypt	مصر
Egyptian	مصری
ejaculation	بیرون دادن ، انزال
eject	بیرون کردن ، پس زدن ، بیرون راندن ، بیرون انداختن ، دفع کردن ، معزول کردن
El Salvador	السالوادور
elaborate	ساخت استاد ، پرکار ، استادانه درست شده ، بزحمت درست شده ، به زحمت ساختن ، دارای جزئیات ، بادقت شرح دادن
elaboration	پیچیدگی ، جزئیات
elapse	فوت شدن ، گذشتن ، منقضی شدن ، سپری شدن ، سقوط
elasticity	الاستیسیته ، برجهندگی ، جهمندی ، کشسانی ، کشواری ، نوانی ، جهندگی ، خاصیت فنری ، قابلیت ارتجاع و خم شدن ، کشش ، قابلیت ارتجاعی
elated	شاد ، جست و خیز کننده

elbow	زانویی ، زانو ، دسته صندلی ، با ارنج زدن
electrolysis	تجزیه الکتریکی ، تجزیه جسمی بوسیله جریان برق
electrotype	چاپ برقی ، چاپ بوسیله برق ، گراورسازی برقی ، بوسیله برق چاپ کردن ، برق نگاری
eleemosynary	خیرات ، صدقه خوری ، وابسته به صدقه ، خیراتی
elegy	مرثیه ، سوگ شعر
element	عامل اصلی ، جزء ، المان ، عنصر عملیاتی ، رکن ، سازه برقی ، عنصر (شیمیایی) ، جسم بسیط ، جوهر فرد ، عنصر ، اساس ، اصل ، محیط طبیعی ، اخشیج ، عامل
elicit	بیرون کشیدن ، استخراج کردن ، استنباط کردن
eligible	شایسته انتخاب ، قابل انتخاب ، واجد شرایط ، مطلوب
eliminate	زدودن ، حذف کردن ، محو کردن ، (از معادله) بیرون کردن ، رفع کردن ، برطرف کردن
elite	برگزیدگان ، سرامدن ، برگزیدن ، نخبه ، زبده ، گلچین ، ممتاز
elixir	اکسیر ، کیمیا
elizabethan	مربوط به بدوره ملکه الیزابت
ellipsis	بریده گوئی ، حذف ، انداختگی ، انداختن لغات
elliptical	بیضی شکل ، مقدر ، مستتر
elocution	شیوه سخنوری ، حس تقریر ، سخن سرایی
eloquence	شیوایی ، سخنوری ، علم فصاحت ، علم بیان
eloquent	فصیح ، شیوا ، سخنور ، سخن ارا
elucidate	روشن کردن ، توضیح دادن ، شفاف ، روشن
elude	اجتناب کردن از ، طفره زدن ، دوری کردن از
elusion	گریز ، طفره ، اغفال ، اجتناب
elusive	گریزان ، فراری ، کسی که از دیگران دوری میکند ، طفره زن
elysian	بهشتی ، (م.ل.) وابسته به (elysium) ، اهل بهشت ، علوی
emaciate	لاغر کردن ، نزار کردن ، بی قوت کردن ، تحلیل رفتن
emaciated	لاغر ، گوشت رفته

emaciated	لاغر ، گوشت رفته
emanate	ساطع شدن ، ناشی شدن ، سرچشمه گرفتن ، بیرون آمدن ، جاری شدن ، تجلی کردن
emancipate	ازقید رها کردن ، از زیر سلطه خارج کردن
embargo	توقیف کردن ، توقیف کشتی در بندر ، ممنوعیت ، تحریم ، مانع ، محظور
embark	سوار کردن وسایل و بار در کشتی یا خودرو سوار شدن ، در کشتی سوار کردن ، در کشتی گذاشتن ، عازم شدن ، شروع کردن
embarkation	بارگیری کشتی یا خودرو ، سوار کشتی شدن
embarrass	دست پاچه کردن ، برافشفتن ، خجالت دادن ، شرمسار شدن
embed	تعبیه کردن ، جا دادن ، تو کار گذاشتن فرو کردن ، درج کردن ، کار گذاشتن ، در زمین پنهان کردن ، نشانیدن ، فرو کردن ، خواباندن ، محاط کردن ، دور گرفتن ، جاسازی کردن ، جادادن ، در درون کار کردن
embellish	ارایش کردن ، ارایش دادن ، زینت دادن ، زیبا کردن ، پیراستن
embezzle	اختلاس کردن ، دستبرد زدن به ، حیف و میل کردن ، دزدیدن ، بالا کشیدن
embezzlement	اختلاس ، دزدی ، حیف و میل
emblazon	بانسانهای نجابت خانوادگی اراستن ، تعریف کردن
emblem	نشانه ، علامت ، شعار ، (ک) تمثیل ، با علایم نشان دادن
embodiment	تجسم ، در برداری ، تضمین ، درج
embody	جسم دادن (به) ، مجسم کردن ، دربرداشتن ، متضمن بودن
embolden	تشجیع کردن ، جسور کردن
embolism	پزشکی) انسداد جریان خون ، بستگی راه رگ
emboss	پوشاندن ، اندودن ، مزین کردن ، پر جلوه ساختن ، برجسته کردن
embrace	دراغوش گرفتن ، در بر گرفتن ، بغل کردن ، پذیرفتن ، شامل بودن
embroider	قلاب دوزی کردن ، گلدوزی کردن ، برودره دوزی ، اراستن
embroil	به نزاع انداختن ، میانه برهم زدن ، دچار کردن ، اشفته کردن
embryonic	رویانی ، جنینی ، (مجازی) نارس ، اولیه
emend	اصلاح کردن ، تصحیح کردن ، درست کردن ، غلط گیری کردن

emendation	اصلاح
emerge	پدیدار شدن ، بیرون آمدن
emergence	امر فوق العاده و غیره منتظره ، حتمی ، ناگه آینده ، اورژانس
emergent	بیرون آینده ، طالع ، (مجازی) براینده ، ناشی ، مبرم ، مضر ، اثرات ناشیه ، معلول
emeritus	شاینده ، متقاعد ، افتخارا از خدمت معاف شده ، بازنشسته
emetic	قی اور ، داروی استفراغ اور
emigrant	مهاجر ، کوچ کننده
emigrate	مهاجرت کردن ، بکشور دیگر رفتن
eminence	عالی رتبه ، عالیجناب ، (پزشکی) برآمدگی ، بزرگی ، جاه ، مقام ، تعالی ، بلندی ، برجستگی
eminency	عالی رتبه ، عالیجناب ، (پزشکی) برآمدگی ، بزرگی ، جاه ، مقام ، تعالی ، بلندی ، برجستگی
eminent	برجسته ، بلند ، متعال ، (مجازی) بزرگ ، والا مقام ، هویدا
emissary	جاسوس ، مامور سری ، فرستاده
emit	تشعشع کردن ، ساطع کردن ، بیرون دادن ، خارج کردن ، بیرون ریختن ، انتشارنور ، منتشر کردن
emollient	نرم کننده ، ملین ، لینت اور
emolument	حق الزحمه ، فوق العاده ، درآمد ، مواجب ، مداخل ، معونت ، حقوق ، مقرری
emote	هیجان بخرج دادن ، هیجان نشان دادن ، (بشوخی) اظهار احساسات کردن
empathy	یکدلی ، (هیپوتیزم و روانشناسی) انتقال فکر ، تلقین
emphasis	تاکید ، اهمیت ، قوت ، تکیه
emphasize	باقوت تلفظ کردن ، تایید کردن (در) ، اهمیت دادن ، نیرو دادن به
emphatic	موکد ، تاکید شده ، باقوت تلفظ شده
empirical	حریم راه ، تجربی
employee	کارگر ، مستخدم زن ، کارمند
employer	کارفرما ، استخدام کننده
emporium	بازار بزرگ ، جای بازرگانی ، مرکز فروش

empower	صاحب اختیار و قدرت کردن ، قدرت دادن ، اختیار دادن ، وکالت دادن
emulate	هم چشمی کردن با ، رقابت کردن با ، برابری جستن با ، پهلوی زدن ، تقلید کردن
enact	بصورت قانون درآوردن ، وضع کردن (قانون) تصویب کردن ، نمایش دادن
enamor	شیفته کردن ، شیفتن
enamored	شیفته ، گرفتار عشق
encamp	اردو زدن ، چادر زدن ، خیمه برپا کردن ، منزل دادن
encapsulate	بصورت کپسول درآوردن ، در کپسول گذاردن ، در محفظه ای قرار دادن
encase	کم شونده
encipher	سری کردن ، رمز نوشتن ، رمز نوشتن ، با رمز درامیختن
enclave	ناحیه ای که کشور بیگانه دور آنرا گرفته باشد ، ناحیه ای که حکومت کشورهای بیگانه آنرا کاملاً احاطه کرده باشد ، تحت محاصره
encomiastic	ستایش آمیز ، مداحانه
encomium	ثنا ، ستایش
encompass	دور گرفتن ، احاطه کردن ، حلقه زدن ، دارا بودن ، شامل بودن ، دربرگرفتن ، محاصره کردن
encore	در موسیقی (دوباره بنوازید)
encounter	رویاری ، رویاروی شدن ، برخورد ، روبروشدن ، مواجه شدن با ، مصادف شدن با ، دست بگریبان شدن با ، مواجهه ، تصادف
encourage	ترغیب کردن ، تشویق کردن ، دلگرم کردن ، تشجیح کردن ، تقویت کردن ، پیش بردن ، پروردن
encroach	تجاوز و تخطی کردن ، دست اندازی کردن ، دست درازی کردن ، تخطی کردن ، تجاوز کردن
encroachment	غصب ، تعدی ، دست اندازی ، تخطی ، تجاوز
encumber	سنگین کردن ، اسباب زحمت شدن ، دست و پای (کسی را) گرفتن ، باز داشتن
encumbrance	بار ، قید ، مانع ، اسباب زحمت ، گرفتاری ، گرو
encyclical	بدست چند نفر گشته ، عمومی ، وابسته به بخشنامه پاپ
encyclopedia	دایره المعارف ، دایره العلوم ، دانش جنگ
endanger	به مخاطره انداختن ، در معرض خطر گذاشتن

endear	گران کردن ، عزیز کردن
endearment	عزیز کردن ، گرمی کردن
endeavor	کوشش ، جد و جهد ، سعی بلیغ ، تلاش کردن ، کوشیدن
endemic	مختص یک دیار ، بیماری همه گیر بومی ، مخصوص آب و هوای یک شهر یا یک کشور
endorse	پشت نویسی کردن ، ظهر نویسی کردن جیرو کردن ، امضاء کردن ، پشت نویسی کردن ، ظهر نویسی کردن ، در پشت سندنوشتن ، امضا کردن ، صحه گذاردن
endow	با (با) with بخشیدن (به) ، اعطا کردن (به) ، (به صیغه اسم مفعول) دارا ، چیزی را وقف کردن ، وقف کردن ، موهبت بخشیدن به
endue	وادار کردن ، بخشیدن به (با) with پوشانیدن
endurable	تحمل پذیر
endurance	حداکثر ، برد عملیاتی ، استقامت ، تحمل ، پایداری
endure	تحمل کردن ، بردباری کردن در برابر ، طاقت چیزی را داشتن ، تاب چیزی را آوردن
enduring	پر طاقت ، بادوام
energetic	پرتکاپو ، کارمایه ای ، جدی ، کاری ، فعال ، دارای انرژی
energize	انرژی دادن ، نیرودادن ، قوت دادن (به) ، تشجیع کردن
enervate	سست کردن ، بی رگ کردن ، بی حال کردن ، جسم را ضعیف کردن ، ناتوان کردن ، بی اثر کردن
enfeeble	سست کردن ، ضعیف کردن
enfranchise	ازاد کردن ، از بندگی رها کردن ، معاف کردن ، حقوق مدنی اعطا کردن به
engage	استخدام کردن ، مشغول کردن ، دست زدن به کاری ، درگیر شدن ، درگیر کردن ، بکارگماشتن ، گرفتن ، استخدام کردن ، نامزد کردن ، متعهد کردن ، از پیش سفارش دادن ، مجذوب کردن ، درهم انداختن ، گیر دادن ، گرو گذاشتن ، گرو دادن ، ضامن کردن ، عهد کردن ، قول دادن
engaging	سرگرم کننده ، جالب توجه ، کاربرد
engender	تولید نسل کردن ، ابستن شدن (زن) ، ایجاد کردن ، بوجود آمدن
England	انگلیسی
English	انگلیسی

English English Name	نام انگلیسی انگلیسی
engrave	قلم زدن ، گراور کردن ، قلم زدن ، کنده کاری کردن در ، حکاکی کردن ، گراور کردن ، نقش کردن ، منقوش کردن
engross	درشت نوشتن ، جلب کردن ، اشغال کردن ، احتکار کردن ، مشغول ، مجذوب
engulf	غرق کردن در ، غوطه ورساختن ، توی چیزی فروبردن ، فراگرفتن ، خروشان کردن
enhance	کمک کردن ، تسهیل کردن ، بالا بردن ، افزودن ، زیاد کردن ، بلند کردن
enigma	معما ، چیستان ، لغز ، رمز ، بیان مبهم
enigmatic	معمایی ، مبهم
enjoin	سفارش کردن به ، امر کردن ، مقرر داشتن ، بهم متصل کردن
enkindle	روشن شدن ، گرفتن ، برافروختن
enlighten	روشن فکر کردن ، روشن کردن ، تعلیم دادن
enlist	اسم نویسی کردن ، برای سربازی گرفتن ، نام نویسی کردن ، کمک طلب کردن از ، در فهرست نوشتن
enmity	عدوان ، دشمنی ، خصومت ، عداوت ، نفرت ، کینه
ennoble	شریف گردانیدن ، شرافت دادن ، بلند کردن ، تجلیل کردن
ennui	بیزاری ، دلتنگی ، ملالت ، خستگی
enormity	غیرعادی ، عظمت ، شرارت زیاد ، ستمگری ، شناعت ، وقاحت ، تجاوز فاحش ، هنگفتی
enormous	بزرگ ، عظیم ، هنگفت
enormousness	عظمت ، زیادی
enquire	بازجوئی کردن ، تحقیق کردن ، جويا شدن ، استفسار کردن
enrage	خشمگین کردن ، عصبانی کردن
enrapture	بوجد آوردن ، از خود بیخود کردن ، در حال جذبه انداختن
ensconce	استحکامات ساختن ، پوشاندن ، پناه دادن ، پنهان شدن ، خود را در جان پناه جا دادن
ensemble	یکمرتبه ، مجموع ، اثر کلی ، بطور جمعی ، دسته جمعی
enshrine	در زیارتگاه گذاشتن ، تقدیس کردن ، ضریح ساختن (مج) مقدس و گرامی داشتن

enshroud	در کفن پیچیدن ، کفن کردن ، پوشیدن ، پوشاندن
ensnare	بدام انداختن ، بغرنج کردن ، گوریده شدن ، خشمگین کردن
ensnarl	بدام انداختن ، بغرنج کردن ، گوریده شدن ، خشمگین کردن
ensue	تعقیب کردن ، از پس آمدن ، ازدنبال آمدن ، بعد آمدن
entail	مستلزم بودن ، شامل بودن ، فراهم کردن ، متضمن بودن ، دربرداشتن ، حمل کردن بر ، حبس یاوقف کردن ، موجب شدن
entails	در قفس یا جعبه گذاردن ، روکش کردن
entangle	گرفتار کردن ، گرفتار کردن ، گیرانداختن ، پیچیده کردن
enterprising	متهور ، متوکل
enthrall	بنده کردن ، بغلامی درآوردن ، شیفته کردن ، اسیر کردن ، مفتون ساختن
enthrall	بنده کردن ، بغلامی درآوردن ، شیفته کردن ، اسیر کردن ، مفتون ساختن
enthroned	بر تخت سلطنت نشاندن ، بلند کردن ، بالا بردن
enthuse	احساسات را برانگیختن ، غیرت کسی را بخوش آوردن ، جسور و متهور ساختن
enthusiastic	مشتاق ، علاقه مند
entice	فریفتن ، اغوا کردن ، تطمیع ، بدام کشیدن ، جلب کردن
entirety	تمامیت ، جمع کل ، چیز درست و دست نخورده
entitlement	حق ، استحقاق ، هده ، سزیدگی ، مورد استحقاق ، مورد سزیدگی ، مستمری ، مقرری ، اعتبار
entity	موجودیت مستقل ، نهاد ، وجود
entomology	علم حشره شناسی
entourage	محیط ، دور و بر اطرافیان ، دوستان ، همراهان
entrails	احشاء و امعاء ، اندرونه
entrance	مدخل ، درون رفت ، ورودیه ، اجازه ورود ، حق ورود ، دروازهء دخول ، ورود ، مدخل ، بار ، درب مدخل ، آغاز ، مدهوش کردن ، دربییهوشی یاغش انداختن ، از خود بیخود کردن ، زیاد شیفته کردن
entreat	درخواست کردن (از) التماس کردن ، (به) لابه کردن ، استدعا کردن
entreaty	التماس ، استدعا

entree	دخول ، مدخل ، اجازه ، ورود ، غذای اصلی
entrench	سنگر کردن ، به سنگر رفتن ، تجاوز کردن به ، خندق کردن ، در سنگر قرار دادن
entrepreneur	کارگشا ، مقدم کمپانی ، موسس شرکت ، پیش قدم درتاسیس
entwine	بهم پیچیدن ، بهم پیچاندن ، (مج) بافتن ، مثل طناب تابیدن ، دراغوش گرفتن
entwist	(بهم) پیچیدن
enumerate	شمردن ، برشمردن ، شماره گذاری کردن ، یک یک نام بردن
enunciate	مژده دادن ، اعلام کردن ، صریحا گفتن ، تلفظ کردن
enunciation	اعلام ، بشارت ، مژده ، مژدگانی
envenom	زهر الود کردن ، رهراگین کردن (مج) مشوب کردن ، الوده کردن
environ	احاطه کردن ، دورزدن ، دور کسی یا چیزی را گرفتن ، محاصره کردن
envoy	فرستاده ، مامور ، نماینده ، ایلچی ، مامور سیاسی ، (گ) سخن آخر ، شعر ختامی
eon	قرن ازل ، قوه ازل
epaulet	اپل ، سردوشی ، افسری
ephemeral	یکروزه ، بیدوام ، یومیه ، زود گذر
ephemeros	یکروزه ، بیدوام ، یومیه
epic	حماسی ، شعر رزمی ، حماسه ، رزم نامه
epicure	پیرو عقیده اپیکور ، ادم خوش گذران وعیاش ، ابیقوری ، شکم پرست
epicurean	عیاش ، ابیقوری
epicycle	دایره ای که مرکزش روی محیط دایره بزرگتری است و در مدار دایره بزرگتری حرکت میکند
epicycloid	برون چرخزاد ، برون چرخنما
epidemic	همه گیر ، مسری ، واگیر ، بیماری همه گیر ، عالمگیر ، جهانی
epidermis	روپوست ، پوست برونی ، بشره ، جلد
epigram	مضمون ، لطیفه ، سخن نیشدار ، قطعه هجایی
epilogue	سخن آخر ، ختم مقاله ، بخش آخر کتاب یا مقاله
epinephrine	اپی نفرین (ادرنالین) -

epiphany	تجلی، ظهور، ظهور و تجلی عیسی
episode	حادثه ضمنی، حادثه معترضه، داستان فرعی، فقره
episodic	اتفاقی، ضمنی، عارضی
epistemology	شناخت شناسی، معرفت شناسی، مبحث ارزش و حدود معرفت
epistle	رساله، نامه منظوم
epistolary	رساله ای، نامه ای
epitaph	وفات نامه، نوشته روی سنگ قبر
epithet	صفت، لقب، عنوان، کنیه، اصطلاح
epitome	خلاصه، مختصر، خلاصه رؤوس مطالب
epitomize	خلاصه کردن، متمرکز کردن، مجسم کردن، صورت خارجی به چیزی دادن
epizootic	منتشر شونده در میان جانوران، ناخوشی همه گیر حیوانی، بیماری
epoch	مبدأ تاریخ، آغاز فصل جدید، دوره، عصر تاریخی، حادثه تاریخی
epode	بخش سوم غزل یا قصیده، ورد، افسونگری
eponymous	نام گذارنده برملت یا کشور یا طایفه ای
equable	ملایم، ثابت
equalitarian	طرفدار تساوی انسان، تساوی گرای
equalize	مساوی و مانند کردن، همسانی، تعدیل، مساوی کردن، متحدالشکل کردن
equanimity	متانت، خودداری، ملایمت، آرامی، قرار، قضاوت منصفانه، تعادل فکری، انصاف، عدالت
equanimity	متانت، خودداری، ملایمت، آرامی، قرار، قضاوت منصفانه، تعادل فکری، انصاف، عدالت
Equatorial Guinea	گینه استوایی
equestrian	مربوط به اسب سواری، اسب سوار، چابک سوار
equilibrium	وضع ثابت و پایدار، موازنه و تعادل، ترازمندی، موازنه، تعادل، آرامش، سکون
equine	اسب مانند، اسبی
equinox	اعتدال شب و روز، نقطه اعتدالین

equipoise	تعدادل، توازن، برابری دروزن، متعادل ساختن، به حالت تعادل درآوردن، متوازن کردن
equitable	منصف، متساوی
equity	حق صاحبان شرکت، دارایی شرکاء، سرمایه، دارائی خالص، قاعده انصاف، انصاف بی غرضی، تساوی حقوق
equivalent	برابری، مساوی، معادل، هم بها، برابر، مشابه، هم قیمت، مترادف، هم معنی، همچند، هم ارز
equivocal	دارای دو معنی، دارای ابهام، دو پهلوی، نامعلوم
equivocate	دو پهلوی حرف زدن، زبان بازی کردن، ابهام بکاربردن، دروغ گفتن
equivocations	ابهام، دروغ
eradicate	قلع و قمع کردن، از ریشه کندن
eradication	ریشه کن شدن، ریشه کن کردن، قلع و قمع
erasure	تراشیدگی، حک، جای پاک شدگی
Eritrea	ایتیره
Eritrean	ایتیره ای
erode	فرسودن، فرساییدن، خوردن، ساییدن، فاسدکردن، ساییده شدن
erotic	وابسته به عشق شهوانی، وابسته به eros
err	خطا کردن، در اشتباه بودن، غلط بودن، گمراه شدن، بغلط قضاوت کردن
errant	عیار، اواره، سرگردان، حادثه جو، کمراه، منحرف، بدنام
erratic	نامنظم، سرگردان، غیرمعقول، متلون، غیرقابل پیش بینی، دمدمی مزاج
erroneous	نادرست، پراز غلط، غلط، اشتباه، مغلوپ
ersatz	مصنوعی، ساختگی، سرهم بندی شده، هم گذاشتی*
erudite	فرجاد، آموزنده، عالم، متبحر، دانشمندانه
erudition	فضل و دانش، دانشوری
escapade	فرار و اختفا از ترس توقیف، جفتک زنی، (مج) فرار از زندگی دشوار
escapism	فلسفه فرار، انزوای سیاسی، خودداری از شرکت در کارهای سیاسی، فرار از واقعیات
eschew	اجتناب کردن

esophagus	مری ، سرخ نای
esoteric	محرمانه ، سری ، رمزی ، درونی ، داخلی ، مبهم ، مشکوک
espionage	جاسوسی کردن ، کسب خبر از دشمن کردن ، جاسوسی
espouse	عقد کردن ، عقد کردن ، عروسی کردن ، نامزد کردن ، شوهر دادن ، حمایت کردن از ، عقیده داشتن به
esprit	حمیت قسمتی ، غرور ، روح ، نشاط ، سرزندگی ، هوش ، ذکاوت
espy	جاسوسی کردن ، دیده بانی کردن ، جاسوس بودن ، بازرسی کردن ، تشخیص دادن
esquire	اقا ، عنوان روی نامه و امثال آن برای مردها عنوانی که یکدرجه پایین تر از " شوالیه " بوده ، مالک زمین ، ارباب
essay	لایحه ، انشاء ، آزمایش کردن ، آزمودن ، سنجیدن ، عیارگیری کردن (فلزات) ، تالیف ، مقاله نویسی
essence	فروهر ، هستی ، وجود ، ماهیت ، گوهر ، ذات ، اسانس
esteem	قدر ، اعتبار ، اقدام ، رعایت ارزش ، نظر ، شهرت ، ارجمندشمردن ، لایق دانستن ، محترم شمردم
esthete	زیبایی گرا
esthetic	زیبایی شناختی
estimable	تخمین پذیر ، قابل برآورد کردن
Estonia	استونی
Estonian	استونیایی
estrangle	دلسرد کردن ، بیگانه کردن ، دور کردن
estuary	کشدان ، مصب ، دهانه رودخانه بزرگی که شتکیل خلیج کوچکی دهد ، مدخل
et cetera	و غیره ، و مانند آن ، وقس علیهذا ، الی آخر
ethereal	اتری (در رده بندی بوها) ، اتری ، رقیق ، نازک ، لطف ، اسمانی ، روحانی ، اثیری ، سماوی ، علوی
Ethiopia	اتیوپی
Ethiopian	اتیوپیایی
ethnic	نژادی ، قومی ، وابسته به نژادشناسی ، کافر
ethnology	نژاد شناسی ، علم مطالعه نژادها و اقوام

ethos	عادات و رسوم قومی ، صفات و شخصیت انسان
etymology	علم اشتقاق لغات ، ریشه جویی ، صرف
eugenic	وابسته به به نژادی ، صحیح النسب ، از نژاد یانسب خوب ، اصلاح نژادی
eulogistic	ستایش آمیز ، مداحانه
eulogize	ستودن ، ستایش کردن ، مدح کردن ، مداحی کردن ، تشویق کردن
eulogy	ستایش ، مداحی ، مدح ، ستایشگری ، تشویق
euphemism	حسن تعبیر ، استعمال کلمهء نیکو و مطلوبی برای موضوع یا کلمهء نامطلوبی
euphonic	خوش صدا ، دلپذیر
euphonious	خوش صدا ، دلپذیر
euphony	خوش آهنگی کلمات ، سهولت ادا ، عدم تنافر ، صدای دلپذیر
euphoria	رضامندی ، خوشی ، خوشحالی ، رضایت ، مشاط
eureka	، ابراز پیروزی از اکتشاف "من کشف کردم"
euthanasia	مرگ اسان ، مرگ یا قتل کسانی که دچار مرض سخت و لاعلاجند (برای تخفیف درد آنها)
evacuate	تخلیه کردن ، اخراج ، تهی کردن ، خالی کردن ، تخلیه مزاج کردن ، ترک کردن ، محروم کردن
evade	گریز از دشمن ، طفره زدن از ، گریز زدن از ، ازسرباز کردن ، تجاهل کردن
evanesce	کم کم ناپدید شدن ، بتدریج محو و ناپدید شدن (مانند بخار) ، (ریاضی) بطرف صفر میل کردن
evanescence	محو تدریجی ، فقدان تدریجی ، ناپایداری ، ناپیدی ، غیب زدگی ، زوال تدریجی ، امحاء
evanescent	محو شونده ، ناپایدار
evangelic	انجیلی ، پروتستان ، پیرو این عقیده که رستگاری و نجات در اثرايمان به مسیح بدست میاید نه در اثر کردار و اعمال نیکو ، مژده دهنده
evangelical	انجیلی ، پروتستان ، پیرو این عقیده که رستگاری و نجات در اثرايمان به مسیح بدست میاید نه در اثر کردار و اعمال نیکو ، مژده دهنده
evangelist	انجیل نویس ، صاحب انجیل ، مژده رسان ، واعظ بی مواجب
evasion	اجتناب از اسارت به دست دشمن اجتناب از دشمن ، طفره ، تجاهل ، بهانه ، حيله ، گریز زنی

evasive	گریزان ، فرار ، طفره زن
evenhanded	منصفانه ، بیغرضانه ، بیطرفانه
eventual	احتمالی ، موکول بانجام شرطی ، شرطی ، مشروط
evert	برگرداندن ، پشت ورو کردن
evict	فیصله دادن ، مستردداشتن ، بیرون کردن ، خارج کردن ، خلع ید کردن
evidential	مدرکی ، شهادتی
evince	نشان دادن ، معلوم کردن ، ابراز داشتن ، موجب شدن ، برانگیختن
evocation	حقوق) احاله بدادگاه بالاتر ، احضار ، احاله ٔ پرونده ، یادگار
evocative	احضارکننده ، مهیج
evoke	احضار کردن ، احضارکردن ، فراخواندن ، برگرداندن ، بیرون کشیدن
evolution	فرضیه سیرتکامل ، سیر تکاملی ، تغییرشکل ، تحول ، تکامل تدریجی ، چرخش ، حرکت دورانی ، فرگشت
evolve	بازکردن ، گشادن ، بیرون دادن ، در آوردن ، استنتاج کردن ، نمودن
ewe	میش ، گوسفند ماده
ex officio	به اعتبار سمت و مقام
exacerbate	بدترکردن ، تشدید کردن ، برانگیختن
exact	به زور مطالبه کردن ، بزور مطالبه کردن ، بزور گرفتن ، تحمیل کردن بر ، درست ، دقیق ، کامل ، صحیح ، عین ، عینا
exacting	تحمیل کننده ، تحمیلی ، سنگین ، سخت گیر
exaggerate	اغراق امیز کردن ، بیش از حد واقع شرح دادن ، مبالغه کردن در ، گزافه گویی کردن
exalt	بلند کردن ، متعال کردن ، تجلیل کردن ، تمجیدکردن
exasperate	خشمگین کردن ، ازجادربردن ، اوقات تلخی کردن کردن ، برانگیختن ، بدتر کردن ، تشدیدکردن ، خشمگین
exasperation	تشدید ، غضب
excavate	گودبرداری ، کاویدن ، حفرکردن ، ازخاک درآوردن ، حفاری کردن
exceed	متجاوز بودن از ، متجاوز شدن از ، تجاوز کردن ، متجاوز بودن ، تجاوزکردن از ، بالغ شدن بر ، قدم فراتر نهادن ، تخطی کردن از ، عقب گذاشتن

excel	برتری داشتن بر ، بهتر بودن از ، تفوق جستن بر
excellence	شگرفی ، مزیت ، برتری ، خوبی ، تفوق ، رجحان ، فضیلت
excellency	جناب آقای ، عالیجناب (با حرف بزرگ) ، برتری ، خوبی ، علو
excellent	عالی ، ممتاز ، بسیار خوب ، شگرف
exceptionable	اعتراض پذیر
excerpt	برگزیدن و جدا کردن ، گلچین کردن ، قطعه و منتخب
excess	افزونی ، اضافی ، فزونی ، زیادتی ، زیادی ، افراط ، بی اعتدالی ، اضافه
excise	مالیات کالاهای داخلی ، مالیات غیرمستقیم ، مالیات بستن بر ، قطع کردن
excitable	قابل تحریک ، قابل تهییج ، برانگیختنی
excitation	برانگیزش ، انتشار امواج مخابراتی ، برانگیختگی ، القاء ، هیجان ، تحریک ، برانگیختن ، برافروختگی
exclaim	از روی تعجب فریاد زدن ، اعلام کردن ، بعموم آگاهی دادن ، بانگ زدن
exclamation	فریاد ، بانگ ، علامت تعجب ، حرف ندا
exclude	محروم کردن ، راه ندادن به ، بیرون نگاه داشتن از ، مانع شدن ، مستثنی کردن
exclusion	اکسکلود ، دفع ، استثناء ، اخراج ، محروم سازی ، ممانعت ، محرومیت
excoriate	تراشیدن ، پوست چیزی را کندن ، پوست کندن از
excoriation	پوست رفتگی ، تراش
excrescence	رویش ناهنجار
excretion	دفع ، مدفوع
excruciate	آزار دادن ، شکنجه کردن ، برصلیب آویختن
exculpate	تبرئه کردن ، مبرا کردن ، روسفید کردن ، معذور داشتن
excursion	گشت ، سیر ، گردش بیرون شهر
excusable	قابل بخشش و معافیت ، بخشیدنی ، معاف شدنی
execrable	ملعون ، مکروه ، نفرت انگیز ، زشت
execrate	مکروه داشتن ، نفرت کردن از ، بدخواندن
execration	تنفر ، نفرین ، لعنت ، مایه نفرت ، زشتی

execute	عمل کردن ، اجرا کردن ، اداره کردن ، قانونی کردن ، نواختن ، نمایش دادن ، اعدام کردن
executor	مجری ، مامور اجرا ، وصی ، قیم
exegesis	تفسیر ، تفسیرمتون مذهبی از لحاظ ادبی و فقهی و شرعی و قضایی
exemplar	نمونه ، سرمشق ، نظیر ، مانند ، مثال ، مثل ، نسخه
exemplary	شایان تقلید ، ستوده ، نمونه و سرمشق
exemplify	بامثال فهمانیدن ، بانمونه نشان دادن
exempt	بخشوده ، آزاد ، مستثنی ، معاف کردن
exert	اعمال کردن ، بکار بردن ، اجرا کردن ، نشان دادن
exertion	قوه ، ثقل ، اعمال زور ، تقلا
exhale	بیرون دادن ، زفیر کردن ، دم برآوردن
exhale	بیرون دادن ، زفیر کردن ، دم برآوردن
exhaust	تخلیه کردن ، لوله اگزوز ، خروج گاز یا بخار ، تمام شدن انرژی ، اگزوز ، خروج (بخار) ، در رو ، مفر ، تهی کردن ، نیروی چیزی را گرفتن ، خسته کردن ، ازپای در آوردن ، تمام کردن ، بادقت بحث کردن
exhaustible	خالی کردنی ، بیرون کشیدنی ، تمام کردنی ، تمام شدنی
exhaustion	خستگی ، فرسودگی
exhaustive	فراگیر ، جامع ، فرسا ، فراشده ، کامل
exhilarate	نشاط دادن ، شادمان کردن ، روح بخشیدن
exhort	نصیحت کردن ، تشویق و ترغیب کردن
exhume	از خاک در آوردن ، نبش قبر کردن
exigency	اشوب ، ایجاب ، لزوم ، ضرورت ، اضطرار ، پیشامد
exigent	ضروری ، مبرم ، محتاج به اقدام یا کمک فوری ، فشارآور ، بحرانی ، مصر ، تحمیلی
exiguous	کم ، لاغر ، خرد
existence	هستی ، زیست ، موجودیت ، زندگی ، بایش
existential	وجودی ، مربوط به هستی

exit	عزیمت ، مرگ ، بیرون رفتن ، خروج بازیگر از صحنه ، نمایش ، دررو ، مخرج ، خارج شدن
exodus	مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به کنعان ، خروج ، مهاجرت دسته جمعی
exonerate	معاف کردن ، تبرئه کردن ، روسفید کردن ، مبرا کردن
exorbitance	اسراف ، زیاده روی ، زیادی ، افراط ، بیش از حد ، گزافی
exorbitancy	زیادی ، افراط ، بیش از حد ، گزافی
exorbitant	گزاف
exorcise	اخراج کردن (ارواح پلید) ، تطهیر کردن ، دفع کردن
exorcism	طرد (روح پلید) ، جنگیری
exotic	نابومی ، بیگانه ، عجیب و غریب ، مرموز ، خوش رنگ
expand	بسط یافتن ، منبسط شدن ، منبسط کردن ، توسعه دادن ، بسط دادن ، پهن کردن ، به تفصیل شرح دادن
expanse	پهنا ، وسعت ، فضای زیاد ، بسط و توسعه ، گسترش
expansion	وسعت ، واتنش ، افزایش ، گسترش ، توسعه ، بسط ، انبساط
expansive	متماایل به توسعه
expatiate	اطناب کردن ، به تفصیل شرح دادن
expatriate	از کشور خود راندن ، تبعید کردن ، ترک کردن میهن ، تبعیدی
expect	پیش بینی کردن ، چشم داشتن ، انتظار داشتن ، منتظر بودن ، حامله بودن
expectance	انتظار ، امید ، توقع ، احتمال ، پیش بینی ، حاملگی ، بارداری
expectancy	انتظار ، امید ، توقع ، احتمال ، پیش بینی ، حاملگی ، بارداری
expectorate	از سینه بیرون کردن ، ازشش خارج کردن ، تف کردن ، مواد بلغمی دفع کردن
expedience	شتاب ، عجله ، کارمهم ، اقدام مهم ، اقتضاء
expediency	شتاب ، عجله ، کارمهم ، اقدام مهم ، اقتضاء
expedient	مقتضی ، مصلحت ، مناسب ، تهورامیز
expedite	سرعت بخشیدن ، تسریع کردن در ، پیش بردن ، شتابان
expeditious	از روی عجله ، ضروری

expend	هزینه کردن ، خرج کردن ، مصرف کردن
expenditure	برآمد ، هزینه ، خرج ، مخارج ، مصرف ، پرداخت
expense	برآمد ، هزینه ، خرج ، (مخارج) مصرف ، فدیہ
expertise	کاردانی، کارشناسی، خبرگی، مهارت، سررشته ، گزارش اهل فن، نظر صائب*
expiate	کفاره دادن ، پاک کردن ، جبران کردن
expletive	اشباعتی ، جایگیر ، تکمیل کننده ، پرکننده
expletory	اشباعتی ، جایگیر ، تکمیل کننده ، پرکننده
explicate	تفسیر کردن ، تاویل کردن ، توضیح دادن ، روشن کردن ، ظاهر کردن
explicit	صریح ، روشن ، واضح ، آشکار ، صاف ، ساده
explode	منفجر شدن یا منفجر کردن ، محترق شدن ، منفجر شدن ، ترکیدن ، منبسط کردن ، گسترده کردن
exploit	رفتار، کردار، عمل، کار برجسته، شاهکار، بکار انداختن، استخراج کردن، بهره برداری کردن از، استثمار کردن
explosion	احتراق ، ترکش ، انفجار ، بیرون ریزی ، سروصدا ، هیاهو
explosive	قابل احتراق ، یورش ناگهانی ، قابل انفجار ، سوختار ، منفجر شونده
exponent	نما (در ریاضیات) ، توان (در ریاضیات) ، نما (در ریاضی) ، تعریف کننده ، شرح دهنده ، نماینده ، نما ، توان
exposition	شرح ، بیان ، تفسیر ، عرضه ، نمایشگاه
expository	توضیحی ، تفسیری ، نمایشی
expostulate	سرزنش دوستانه کردن ، عتاب کردن
expostulation	عتاب ، سرزنش
exposure	پرتوگیری ، در معرض دید قرار گرفتن ، ظاهر شدن ظهور ، کشف شدن ، پیدا شدن ، در معرض گذاری ، آشکاری ، افشاء ، نمایش ، ارائه
expound	تفسیر کردن ، به تفصیل شرح دادن ، واضح کردن
expressive	گویا ، رسا ، پرمعنی ، حاکی ، اشاره کننده ، مشعر
expropriate	سلب مالکیت کردن از ، از تملک در آوردن
expulsion	اخراج ، دفع ، راندگی ، بیرون شدگی ، تبعید

expunge	محو کردن ، تراشیدن ، نابود کردن ، حذف کردن از
expurgate	تطهیر کردن ، حذف کردن ، تصفیه و اخلاقی کردن
excind	بریدن ، قطع کردن ، جدا کردن
extant	دارای هستی ، (ک) پدیدار ، باقی مانده ، نسخه و موجود و باقی (از کتاب و غیره)
extemporaneous	موقتی ، بالبداهه
extempore	بطور فی البدیّه
extemporize	بالبداهه گفتن ، فوراً تهیه کردن ، بی اندیشه یا بی مطالعه درست کردن
extensible	قابل تمدید ، منبسط شدنی ، توسعه پذیر ، قابلیت تمدید ، قابل تعمیم
extension	انبساط ، امتداد دادن ، طولانی کردن ، اتصالی شعبه فروشگاه یا اداره ، ملحقات ، امتداد ، گسترده‌گی ، اضافی ، الحاقی ، کشش ، توسیع ، تمدید ، تعمیم ، تلفن فرعی ، بسط ، توسعه ، گسترش
extensive	شدید ، زیاد ، پهن ، عریض ، گسترده ، پهناور ، وسیع ، بزرگ ، بسیط ، کشیده
extensor	عضله و منبسط ، ماهیچه بازکننده
extent	قطعه ، فضا ، وسعت ، فراخی ، اندازه ، حد ، مقدار ، حوزه
extenuate	رقیق کردن ، تخفیف دادن ، کاستن از ، کم کردن ، کوچک کردن ، نازک کردن ، کم تقصیر قلمداد کردن ، کم ارزش قلمداد کردن
exterior	بیرونی ، ظاهری ، واقع در سطح خارجی
external	ظاهری ، پدیدار ، صوری ، خارج ، بیرون ، ظاهر ، سطح ، ظواهر ، بیرونی ، خارجی
extinct	معدوم ، از بین رفته ، منقرض ، تمام شده ، مرده ، منسوخه ، خاموش شده ، نایاب
extinguish	مستهلك کردن ، خاموش کردن ، خفه کردن ، فرونشاندن ، کشتن ، منقرض کردن
extirpate	از بین بردن ، ریشه کن کردن ، از بین بردن ، بکلی نابود کردن
extol	بلند کردن ، ارتقاء دادن ، اغراق گفتن ، ستودن
extoll	ستاینده ، تعریف کننده
extort	به زور یا حيله یا تهدید گرفتن ، بزور گرفتن ، بزور تهدید یا شکنجه گرفتن ، اخاذی کردن ، زیاد ستاندن
extortion	اخذ بزور و عنف ، اخاذی ، اجحاف ، زیاده ستانی

extract	بیرون کشیدن استخراج ، جوهر ، گلنگدن زدن ، اخراج کردن پوکه ، چکیده ، عصاره گرفتن ، بیرون کشیدن ، استخراج کردن ، اقتباس کردن ، شیر ، عصاره ، زبده ، خلاصه
extradite	مقصرین را پس دادن ، مجرمین مقیم کشور بیگانه را به کشور اصلیشان تسلیم کردن
extradition	استرداد مجروحین ، استرداد مجرمین بدولت متبوعه ، اصل استرداد مجرمین
extrajudicial	خارج از موضوع مطرح شده در دادگاه ، غیررسمی ، خارج از صلاحیت قضایی
extraneous	خارجی ، خارج از قلمرو چیزی ، غیراصلی ، تصادفی ، فرعی
extraordinary	فوق العاده ، غیرعادی ، شگفت اور
extrapolate	از روی قرائن و امارات پیش بینی کردن ، قیاس کردن ، استقراء نمودن ، برون یابی کردن
extrapolation	قیاس گیری ، ادامه روند ، برون یابی
extravagance	افراط ، گزافگری ، زیاده روی ، بی اعتدالی
extravagant	ولخرج ، مصرف ، گزافگر ، غیرمعقول ، عجیب ، غریب ، گزاف ، مفرط
extravert	برونگرا
extremist	افراطی
extremity	نهایت ، حدنهایی ، سر ، ته ، انتها ، مضيقه ، شدت
extricable	خلاص شدنی
extricate	رها کردن ، خلاصی بخشیدن ، ازاد کردن
extrinsic	دارای مبداء خارجی ، بیرونی ، خارجی ، فرعی ، جزئی ، ضمیمه ، اتفاقی ، تصادفی ، عارضی
extrovert	دارای رویش برونی ، شخصی که تمام عقاید و افکارش متوجه بیرون از خودش است ، برون گرای
extrude	بیرون انداختن ، از داخل حدیده یا قالب بیرون کشیدن اشتراقی پرسه ، بیرون انداختن ، تبعیدکردن ، دفع کردن ، بیرون آمدن ، از قالب درآوردن
exuberance	فراوانی ، بسیاری ، وفور ، فرط فیض ، کثرت
exuberant	فراوان ، پرپشت ، فیض بخش ، پربرکت
exude	تراوش کردن ، بیرون آمدن ، افشاندن

exult	جست و خیز کردن ، بوجد و طرب آمدن ، خوشی کردن ، شادی کردن ، وجد کردن
exultation	شادی ، وجد و سرور ، شادمانی از فتح و ظفر
eye	روزنه دار ، چشمی ، گوشواره ای سوراخ سوزن ، سوراخ میخ کوهنوردی ، حلقه ، شکاف درجه دایره ای شکل ، چشم ، دیده ، بینایی ، دهانه ، سوراخ سوزن ، دکمه یا گره سیب زمینی ، مرکز هر چیزی ، کارگاه ، نگاه کردن ، دیدن ، پاییدن
eyebrow	ابرو ، (معماری) گچ بری هلالی بالای پنجره
eyelash	مژه ، مژگان
eyelid	پلک چشم ، جفن
eyesight	دید ، بینایی ، مراقبت ، بینش
fabricate	سوار کردن ، ساختن ، بافتن ، از کار در آوردن ، تقلید کردن ، جعل کردن
fabrication	تولید ، ساختن ، ساختمان ، افسانه بافی ، ساخت
fabulous	افسانه ای ، افسانه وار ، مجهول ، شگفت اور
facade	نمای سر در ، جبهه ، نمای خارجی
face	قسمت جلو شیء ، رویه راکت قسمتی از چوب هاکی که با گوی تماس دارد شیب صاف جلو موج ، جبهه (کوهنوردی) ، نمای خارجی ، جبهه ، سینه کار ، پیشانی ، رخ ، رخسار ، صورت ، نما ، روبه ، مواجه شدن ، چهره ، طرف ، سمت ، وجه ، ظاهر ، منظر ، روبروایستادن ، مواجه شدن ، رویاروی شدن ، پوشاندن سطح ، تراشیدن ، صاف کردن ، روکش کردن
facet	صورت کوچک ، سطوح کوچک جواهر و سنگهای قیمتی ، تراش ، شکل ، منظر ، بند مفصل ،
facetious	شوخی ، لوس ، اهل شوخی بیجا
facial	مربوط به صورت (مثل عصب صورت)
facial	مربوط به صورت (مثل عصب صورت)، وجهی
facile	اسان ، باسانی قابل اجرا ، سهل الحصول
facile	اسان ، باسانی قابل اجرا ، سهل الحصول
facilitate	اسان کردن ، تسهیل کردن ، کمک کردن
facility	جا ، ساختمان ، سهولت ، وسیله تسهیل ، روانی ، تردستی ، امکان ، وسیله

facsimile	فاکس ، نمابر ، رونوشت گرفتن ، عکس رادیویی ، (fax) رونوشت عینی ، رونوشت ، گروار ، کلیشه عین متن اصلی
faction	نزاع ، مخالفت ، دسته بندی ، حزب ، انجمن ، فرقه ، نفاق
factionalism	تحزب ، اعتقاد به سیستم حزبی ، فرقه بازی ، نفاق
factious	نفاق افکن
factitious	ساختگی ، مصنوعی ، صوری ، غیرطبیعی ، دروغی ، وانمود کننده ، بهانه کننده
factotum	ادم همه کاره ، خدمتکار
faculty	توانایی ، نیروی ذهنی ، هیئت علمی ، اولیای مدرسه ، استادان دانشکده یا دانشگاه ، قوه ذهنی ، استعداد فکری
fad	مد زودگذر ، هوس
falderol	چیز بی معنی ، کلمه بی معنی
Falkland Islands	جزایر فالکلند
fallacious	مغالطه آمیز ، غلط ، سفسطه آمیز
fallacy	مغالطه ، دلیل سفسطه آمیز ، استدلال غلط
fallible	جایز الخطا ، اشتباه کننده
fallow	زرد کمرنگ ، غیره مزروع (زمین) ، زمین شخم شده و نکاشته ، بایر گذاشته ، ایش کردن شخم کردن
falter	گیرکردن ، لکنت زبان پیدا کردن ، با شبهه و تردید سخن گفتن ، تزلزل یا لغزش پیدا کردن
famine	قحطی ، تنگ سالی ، قحطی ، قحط و غلا ، کمیابی ، نایابی ، خشکسالی
famish	گرسنگی دادن ، گرسنگی کشیدن
fanatic	شخص متعصب ، دارای احساسات شدید (مذهبی و غیره) ، دارای روح پلید ، دیوانه
fanatical	شخص متعصب ، دارای احساسات شدید (مذهبی و غیره) ، دارای روح پلید ، دیوانه
fanaticism	تعصب ، کوه فکری
fancier	خیال باف ، خیال باز
fanciless	عاری از وهم ، عاری از تصور ، ساده ، بی هوس
fancy	خیال ، وهم ، قوه مخیله ، هوس ، تجملی ، تفننی ، علاقه داشتن به ، تصور کردن

fanfare	هیاهو ، نمایش در فضای باز
farce	نمایش خنده اور ، تقلید ، لودگی ، مسخرگی ، کار بیهوده
farcical	خنده اور ، مضحک ، مسخره امیز
Faroe Islands	جزایر فارو
fascicle	دسته، جزوه، کراسه.دسته یا مجموعه کوچک الیاف، دسته‌ای از رشته‌های عضلانی که عضله را تشکیل میدهند
fastidious	سخت گیر ، باریک بین ، مشکل پسند ، بیزار
fastidiousness	باریک بینی ، مشکل پسندی
fatalism	اعتقاد به سرنوشت
fatalist	معتقد به سرنوشت
fathom	واحد عمق پیمایی برابر با ۶ پا ، بغل (یکای عمق برابر ۸۲/۱ متر) ، فاتوم ، فادم ، قولاج (واحد عمق پیمایی دریایی) اندازه گرفتن ، عمق پیمایی کردن ، درک کردن
fatuous	احمق ، بیشعور
faulty	معیوب ، عیبناک ، ناقص ، مقصر ، نکوهیده
faun	افسانه روم) رب النوع مزارع و گله کوسفند
fauna	فون ، کلیه جانوران یک سرزمین یا یک زمان ، حیوانات یک اقلیم ، جانور نامه ، جانداران ، زیا
faux pas	اشتباه، لغزش، گاف، خطا
fawn	اهوبره ، رشا ، حنایی ، بچه زاییدن (اهویاگوزن) ، اظهار دوستی کردن ، تملق گفتن
fawning	تملق ، دم لابه ، سبزی پاک کنی ، مداهنه کننده
faze	برهم زدن ، درهم ریختن ، پریشان کردن
fealty	وفاداری ، وظیفه شناسی ، بیعت
feasible	شدنی ، عملی ، امکان پذیر ، میسر ، ممکن ، محتمل
feature	عوارض زمین ، عارضه ، وضع پست و بلندی زمین ، شکل ، مشخصه (خصیصه) ، سیما ، چهره ، طرح صورت ، ریخت ، ترکیب ، خصیصه ، خصوصیات ، نمایان کردن ، بطور برجسته نشان دادن
febrile	تبی (مربوط به تب)
feckless	بی اثر ، سست

fecund	بارور ، برومند ، پرثمر ، حاصلخیز ، پراثر
fecundity	باروری ، حاصلخیزی
federate	متحد کردن ، وابسته ، هم پیمان ، هم عهد کردن ، متعهد کرد ، تشکیل کشورهای متحد دادن
feign	وانمود کردن ، بخود بستن ، جعل کردن
feint	فریفتن با حرکت دروغین ، حرکت از میله بالا به میله پایین ، نوعی درو در خوک ، حمله ظاهری یا دروغین ، ظاهرسازی کردن در عملیات ، تظاهر به عملیات ، تظاهرات ، حرکت فریبنده ، نمایش دروغی ، تظاهر ، فریب ، (علوم نظامی) حمله خدعه امیز ، وانمود کردن
feint	فریفتن با حرکت دروغین ، حرکت از میله بالا به میله پایین ، نوعی درو در خوک ، حمله ظاهری یا دروغین ، ظاهرسازی کردن در عملیات ، تظاهر به عملیات ، تظاهرات ، حرکت فریبنده ، نمایش دروغی ، تظاهر ، فریب ، (علوم نظامی) حمله خدعه امیز ، وانمود کردن
felicitate	تبریک و تهنیت گفتن ، مبارک باد گفتن
felicitous	تبریک و تهنیت گفتن ، مبارک باد گفتن
felicity	درخور ، لایق ، مناسب ، مقتضی ، سعید
fell	انداختن ، قطع کردن ، بریدن و انداختن ، بزمین زدن ، مهیب ، بیداد گر ، سنگدل
felon	تبهکار ، بزهکار ، گناهکار ، جانی ، جنایت کار
felonious	جنایت امیز ، بزهکارانه ، تبه کارانه
felony	جرم جنائی ، بزه ، تبه کاری ، جنایت ، بدکاری ، خیانت ، شرارت
feminine	مربوط به جنس زن ، مونث ، مادین ، زنان
femur	استخوان ران ، فخذ ، ران حشره
feral	حیوان شکاری ، وحشی ، مهلک ، وابسته به تشییع جنازه ، کفن و دفنی
ferment	ترش شدن ، مخمرشدن ، ور آمدن ، (مجازی) برانگیزاندن ، تهییج کردن ، ماده تخمیر ، مایه ، جوش ، خروش ، اضطراب
fernery	سرخسستان ، کرف زار
ferocious	وحشی ، سبع
ferocity	درنده خویی ، وحشی گری ، سبعیت ، ستمگری

ferret	هواپیما یا کشتی یا خودرویی که مخصوص کشف و تعیین محل و ثبت و تجزیه و تحلیل تشعشعات الکترومغناطیسی و رادار دشمن تهیه شده باشند ، موش خرما ، راسو ، (مجازی) ادم کنجکاو ، کنجکاو ی کردن ، کاوش ، گریزاندن (با away یا out)
fertile	حاصلخیز ، پرثمر ، بارور ، برومند ، پربرکت
fertilize	بارور کردن ، حاصلخیز کردن ، لقاح کردن ، کود دادن
fervent	با حرارت ، باحمیت ، پرشور و شغف ، ملتهب
fervid	سوزان ، مشتاق
fervor	حرارت شدید ، اشتیاق شدید ، گرمی ، التهاب
fervour	حرارت شدید ، اشتیاق شدید ، گرمی ، التهاب
festal	عیدی ، جشنی ، وابسته به عید ، خوش
fester	فساد ، چرک کردن ، گندیدن
festive	بزمی ، جشنی ، شاد
fete	عید ، سرور ، جشن گرفتن
fetid	گندیده ، بدبو ، متعفن ، دارای بوی زننده ، گند دهان
fetish	یادگار، طلسم ، اشیاء یا موجوداتی که بعقیده اقوام وحشی دارای روح بوده و موردپرستش قرارمی گرفتند ، بت ، صنم ، خرافات
fetter	بخو ، پابند ، (مجازی) قید ، مانع ، مقید کردن ، در زیر غل و زنجیر آوردن
fetus	جنین ، رویان
feudal	اقطاعدار ، تیولدار ، تیول گرای ، تیولی ، ملوک الطوایفی ، وابسته به تیول ، فئودال
feudalism	سیستم تیولداری ، سیستم اقطاعداری اصول ملوک الطوایفی ، نظام زمینداری ، تیول گرایی ، فئودالیسم ، ملوک الطوایفی
feverish	تب دار ، بیقرار
fez	فینه ، کلاه قرمز منگوله دار ، فس
fiasco	شکست مفتضحانه ، ناکامی ، بطری شراب
fiat	حکم ، اجازه ، رخصت ، حکمی ، امری
fibula	استخوان نازک نی ، قصبه صغری ، ساق کوچک

fickle	متلون ، دمدمی ، بی ثبات ، بی وفا
fictitious	مجعل ، جعلی ، ساختگی ، موهوم
fidelity	درستی ، وفاداری ، راستی ، صداقت
fidget	بی آرامی ، بی قراری ، بخودپیچی ، لول خوری ، بی قرار بودن ، ناراحت بودن
fiducial	امانتی ، اعتمادی ، معتمد ، (نجوم) ثابت ، وابسته به امین ترکه
fief	تیول ، ملک
fight	مبارزه ، نبرد ، کارزار ، پیکار ، زد و خورد ، جنگ کردن ، نزاع کردن ، جنگیدن
figment	خیال ، وهم ، سخن جعلی ، اختراع ، افسانه
figurative	مجازی ، تمثیلی ، رمزی ، کنایه ای ، تصویری ، تلویحی
figure	نگاره ، هیكل ، پیکره ، تندیس ، شکل ، صورت ، شخص ، نقش ، رقم ، عدد ، کشیدن ، تصویر کردن ، مجسم کردن ، حساب کردن ، شمردن ، پیکر
figurehead	رئیس پوشالی ، رئیس بی نفوذ ، دست نشاند
figurine	پیکره کوچک اندام ، پیکر کوچک ، مجسمه سفالین رنگی
Fiji	فیجی
Fijian	اهل فیجی
filament	رشته ، تار ، لیف ، میله ای ، میله
filch	کش رفتن ، بچاکی دزدیدن ، دزدیدن ، دزدی
filial	فرزندی ، شعبه ، درخورفرزند
filibuster	آمریکایی) کسی که قانونگذاری مجلس را با اطاله کلام و وسایل دیگر بتاخیر می اندازد
filigree	تزئیناتی بشکل ذرات ریز یا دانه های تسبیح که امروزه بصورت سیم های ریز طلا و نقره و یا مسی در اطراف آلات زرین و سیمین ساخته می شود ، مليله دوزی کردن
filigree	سوهان کاری ، ضبط ، بایگانی ، سیخ زنی ، براده
filthy	چرکین ، کثیف ، پلید
finale	بخش آخر ، (موسیقی) اهنگ نهایی ، آخر ، عاقبت
finality	اعتقاد بعلت نهایی در گیتی ، قطعیت ، پایان
finally	بالاخره ، عاقبت ، سرانجام

financial	مالی
financier	کارشناس علم مالیه ، تامین اعتبار کننده ، متخصص مالی ، سرمایه دار ، سرمایه گذار
finery	ارایش ، زر و زیور ، جامه پر زرق و برق ، کارخانه تصفیه فلزات
finesse	ظرافت ، نکته بینی ، دقت ، زیرکی بکار بردن
finger	باندازه یک انگشت ، میله برآمدگی ، زبانه ، انگشت زدن ، دست زدن (به)
finger nail	ناخن
finger print	اثر انگشت ، انگشت نگاری کردن
finicky	ایراد گیر
finite	کراندار (محدود) ، متناهی ، محدود
Finland	فنلاند
Finnish	فنلاندی
firebrand	نیمسوز ، آتش پاره ، ادم فتنه انگیز
fiscal	مربوط به مالی یا مالیه ، مالی ، مالیاتی ، محاسباتی
fishmonger	ماهی فروش
fission	شکافت ، عمل تجزیه اتمی ، تجزیه ، شکافتن ، انشقاق ، شکستن هسته اتمی
fissure	ترک ، شکاف
fist	مشت کردن توپ ، مشت زدن ، بامشت گرفتن ، کوشش ، کار
fitful	حمله ای ، غشی ، متغیر ، هوس پرست ، دمدمی
fixture	چفت و بست ، ادوات ، منضعات ملک طلق ، چیز ثابت ، (درجمع) اثاثه ثابت ، لوازم نصب کردنی
fizzle	فش فش ، زرزر ، وزوز (صدای هیزم تر هنگام سوختن) ، کوشش مذبحانه ، شکست ، زه زدن
flaccid	سست ، شل وول ، چروک شده ، اوخته
flag	خسته شدن دونه در آخر مسابقه ، پرچم افراشتن ، بیرق ، علم ، دم انبوه وپشمالوی سگ ، زنبق ، برگ شمشیری ، جاده سنگ فرش ، پرچم دار کردن ، پرچم زدن به ، باپرچم علامت دادن ، سنگفرش کردن ، پایین افتادن ، سست شدن ، از پا افتادن ، پژمرده کردن

flag-officer	امیر ، افسر پرچم ، افسر پرچمدار ، افسر دریایی ، دریاسالار ، دریادار ، دریابان
flagrant	اشکار ، برملا ، انگشت نما ، رسوا ، وقیح ، زشت
flail	الت نوسانی هر چیزی ، گندم کوب ، کوبیدن ، شلاق زدن ، خرمن کوب
flair	شامه سگ ، بویایی ، (مجا) قوه تشخیص ، فراست ، استعداد ، خصیصه
flamboyant	شعله دار ، زرق و برق دار ، وابسته به مکتب معماری گوتیک ، شعله مانند
flammable	قابل اشتعال ، قابل سوختن ، اتشگیر
flatulence	بادشکم ، نفخ شکم ، (مجازی) باد ، لاف ، طمطراق
flatulency	بادشکم ، نفخ
flaunt	به رخ کشیدن ، بالیدن ، خرامیدن ، جولان دادن ، خودنمایی ، جلوه
flax	بذرک ، درخت کتان ، الیاف کتان ، پارچه کتان
flay	پوست کندن از ، سخت انتقاد کردن
fleck	رگه رگه کردن ، خط خط کردن ، نقطه نقطه کردن ، نقطه ، خال ، رگه ، راه راه ، برفک
flection	خمیدگی ، کجی ، خم سازی ، انحناء ، تصریف
fledgling	جوجه تازه پر وبال درآورده ، نوچه
fleece	پشم گوسفند وجانوران دیگر ، پارچه خوابدار ، خواب پارچه ، پشم چیدن از ، چاپیدن ، گوش بریدن ، سروکیسه کردن
fleeting	زودگذر ، فانی ، سریع الزوال
flesh	گوشت ، مغز میوه ، جسم ، شهوت ، جسمانیت ، حیوانیت ، بشر ، دریدن فرو کردن
flexibility	حالت گیر ، خم شو ، تاشو ، نرم ، خم پذیری ، قابلیت خم شدن ، انعطاف پذیری ، قابلیت انعطاف ، خمش
flexible	خمش پذیر ، انعطاف پذیر ، خم شو ، تاشو ، نرم ، قابل انعطاف ، قابل تغییر
flexion	خمیدگی ، انحناء
flick	ضربه سریع با چرخش مچ ، ضربت اهسته و سبک با شلاق ، تکان ناگهانی ، تلنگر ، تکان دادن ، بریدن ، قطع کردن
flight	مانع در دو (اسب دوانی) ، مانع ، هواپیما ، رسد هوایی ، مسیر پرواز ، مهاجرت (مرغان یا حشرات) ، عزیمت ، گریز ، پرواز کردن ، فرار کردن ، کوچ کردن ، یک رشته پلکان ، سلسله

flimsy	سست ، بی دوام ، شل و ول ، ناک
flinch	شانه خالی کردن ، بخود پیچیدن ، دریع داشتن ، مضایقه کردن ، مضایقه ، امساک
flippant	پرحرف ، گستاخ
flit	تندرفتن ، نقل مکان کردن
floe	تخته یخ شناور
flora	فلور ، کلیه گیاهان یک سرزمین ، گیاه نامه ، الهه گل ، گیا
floral	گلدار
florid	پوشیده از گل ، پرگل ، سلیس و شیوا ، گلگون
florist	گفروش ، گلکار
flotsam	کالای آب آورده ، آب آورد
flounder	نوعی ماهی پهن ، لغزش ، اشتباه ، درگل تقلا کردن ، بال بال زدن ، دست و پا کردن
flourish	تزئینات نگارشی ، جلوه ، رشد کردن ، نشو و نما کردن ، پیشرفت کردن ، زینت کاری کردن ، شکفتن ، برومند شدن ، آباد شدن ، گل کردن
flout	اهانت کردن ، بی احترامی کردن (با at) ، دست انداختن ، استهزاء کردن ، اهانت یا بی احترامی کردن ، مسخره ، توهین
flu	پزشکی) انفلوانزا
fluctuate	نوسان داشتن ، نوسان کردن ، بالا و پایین رفتن ، ثابت نبودن ، موج زدن ، بی ثبات بودن
fluctuation	افت و خیز ، ترقی و تنزل ، ترقی و تنزیل ، نوسان ، تغییر
flue	گره رو ، تنوره ، دودکش ، لوله اب گرم ، لوله بخار ، انفلوانزا
fluency	روانی ، سلاست
fluent	روان ، سلیس ، فصیح
flugel	بال ، پره ، قسمتی از یک بخش یا ناحیه ، (نظ.) گروه هوایی ، هر چیزی که هوا را برهم میزند (مثل بال) ، بال مانند ، زاده حبایی ، جناح ، پره ، زاده پره دار ، طرف ، شاخه ، شعبه ، دسته حزبی ، پرواز ، پرش ، بالدار کردن ، پرداز کردن ، پیمودن
fluke	قلاب لنگر ، زمین گیر ، انتهای دم نهنگ ، یکنوع ماهی پهن ، دارای دو انتهای نوک تیز ، اصابت اتفاق ، اتفاق ، طالع

fluster	سراسیمه کردن ، گیج کردن ، گرم شدن کله (در اثر مشروب) ، دست پاچه کردن ، عصبانی کردن ، اشفتن ، مضطرب کردن ، سراسیمگی ، دست پاچگی
fluted	خیاره دار
fluvial	رودخانه ای ، نهری ، زیست کننده در رودخانه
flux	تراوش ، فلوی الکتریکی ، فلوی مغناطیسی شار الکتریکی یا مغناطیسی ، ماده گدازاور ، تغییرات پی در پی ، روان ساز ، سیلان ، سیل ، سرعت جریان ، گداختگی ، گداز ، تغییرات پی در پی ، اسهال ، خون ریزش ، جاری شدن ، گداختن ، آب کردن ، شار
fodder	علیق ، علوفه دادن ، غذا دادن
foetal	جنینی ، رویانی
foetus	جنین بیش از هشت هفته ، (= foetal , fetal)
fog	قسمت مات عکس ، قسمت تیره عکس ، تیرگی ، ابهام ، تیره کردن ، مه گرفتن ، مه الود بودن
foggy	مات ، مانند مه ، مه الود ، تیره و تار
foible	نقطه ضعف ، صعف اخلاقی ، ضعف ، تیغه شمشیر
foil	مسابقه شمشیربازی فویل ، جای نگین ، تراشه ، ته چک ، سوش ، فلز ورق شده ، سیماب پشت اینه ، زوروق ، بی اثر کردن ، عقیم گذاردن ، خنثی کردن ، دفع کردن ، فلز را ورقه کردن
foist	چیزی را بجای دیگری جا زدن ، جیب بری کردن ، بقالب زدن (چیز تقلبی)
foliage	برگ درختان ، شاخ و برگ
folio	برگ ، صفحه ، دفتر یادداشت ، پوشه یا کارتن کاغذ ، کتاب ورق بزرگ
folklore	رسوم اجدادی ، معتقدات واداب ورسوم قدیمی واجدادی ، افسانه های قومی واجدادی ، فولکلور
folk-lore	مردم ، گروه ، قوم و خویش ، ملت
folly	نابخردی ، ابله‌ی ، حماقت ، نادانی ، بیخردی ، قباح
foment	برانگیختن ، پروردن ، تحریک کردن
fondle	نوازش کردن ، ناز و نیاز کردن
foolery	ابله‌ی ، حماقت ، کار ابلهانه ، مسخرگی

foolhardy	بی پروا ، دارای تهور بی مورد
foot	قسمت پایین چیزی ، پایین بادبان ، پا (ی بادبان) ، فوت (پا) ، قدم ، پاچه ، دامنه ، فوت (مقیاس طول انگلیسی معادل ۱۲ اینچ) ، هجای شعری ، پایکوبی کردن ، پازدن ، پرداختن مخارج
foot-note	پی نوشت ، پانویشت
fop	ادم خودساز و جلف ، کج کلاه ، ابله
foppery	خودسای ، خودنمایی ، جلفی ، کارهای جلف
foppish	جلف ، خود نما
forage	علوفه ، تلاش و جستجو برای علیق ، غارت کردن ، پی علف گشتن ، کاوش کردن
foray	غنیمت ، پیشتاز لشکر ، گروه یورتچی ، غارت ، تاخت و تاز کردن ، تاراج ، تهاجم کردن ، بیغما بردن ، چپاول کردن ، حمله
forbear	معمولا بصورت جمع) نیا ، اجداد ، جد اعلی ، احتراز کردن ، امساک کردن ، خودداری کردن از ، صرف نظر کردن ، گذشتن از ، اجتناب کردن از ، گذشت کردن
forbearance	خودداری ، شکیبایی ، تحمل ، امساک ، مدارا
forbid	قدغن کردن ، منع کردن ، بازداشتن ، اجازه ندادن
forbode	تغال بد زدن
forby	نزدیک ، از نزدیک ، از پهلوی ، جز ، سوای ، بعلاوه
forbye	نزدیک ، از نزدیک ، از پهلوی ، جز ، سوای ، بعلاوه
forcible	قوی ، موثر ، شدید ، اجباری
ford	پایاب ، قسمت کم عمق رودخانه ای که جهت عبور حیوانات و انسان مناسب باشد ، به اب زدن به گذار زدن
forearm	ساعد ، بازو ، از پیش مسلح کردن ، قبلا آماده کردن
forebears	معمولا بصورت جمع) نیا ، اجداد ، جد اعلی
forebode	پیش گویی کردن ، تغال بد زدن ، قبلا بدل کسی اثر کردن
foreboding	شوم
forecast	پیش بینی وضع هوا یا حوادث ، پیش بینی کردن ، از پیش آگاهی دادن یا حدی زدن
forecastle	قسمت) ، (دریا نوردی) قسمت جلو عرشه کشتی

foreclose	فروختن وثیقه وام بعلت عدم بازپرداخت وام ، مسدود کردن ، محروم کردن ، سلب کردن
forecourt	جلو خان
forefather	نیا(نیاکان) ، جد (اجداد) ، سلف ، (اسلاف)
forefend	دفع کردن ، منع کردن ، ممانعت کردن ، حفظ کردن
forego	پیش رفتن ، پیش از چیزی واقع شدن ، مقدم بودن بر
foreground	پیش صحن ، پیش صحن ، پیش نما ، نزدیک نما (در برابر دور نما) ، منظره جلو عکس ، زمین جلو عمارت
forehead	پیشانی
forehead	پیشانی
foreign	خارجی ، توقیف اموال مدیون غایب ، بیگانه ، خارجی ، بیرونی ، ناجور ، نامناسب
foreigner	بیگانه ، اجنبی ، غریبه
forejudge	از پیش قضاوت کردن ، تبعیض قائل شدن
foreknowledge	آگاهی از پیش ، علم غیب
foreman	سرکارگر ، سرعمله ، مباشرت کردن
foremost	بهترین ، پیش ترین ، جلوترین ، در درجه نخست
forensic	دادگاهی ، بحثی ، قانونی ، مربوط به سخنرانی ، جدلی
forensics	دادگاهی ، بحثی ، قانونی ، مربوط به سخنرانی ، جدلی
foreordain	از پیش مقرر کردن ، تقدیر کردن
forepeak	مخزن جلو و پایین کشتی
forerun	پیش از کسی رفتن ، پیشرو بودن
foresail	بادبان عمده دگل جلو کشتی ، بادبان پایین
foresee	قبلا تهیه دیدن ، پیش بینی کردن ، از پیش دانستن
foreshadow	از پیش خبر دادن ، از پیش حاکی بودن از
foreshore	موج شکن ، کنار دریا
foresight	مگسک تفنگ ، پیش بینی ، دور اندیشی ، مال اندیشی ، بصیرت

forestall	پیش دستی کردن بر ، پیش جستن بر ، پیش افتادن ، ممانعت کردن ، کمین ، کمینگاه
foretell	پیشگویی کردن ، ازپیش آگاهی دادن ، از پیش خبر دادن ، نبوت کردن
forethought	دور اندیشی ، مال اندیشی ، احتیاط ، اندیشه قبلی
forfeit	جریمه کردن ، محرومیت ، ضبط کردن ، بطور جریمه یا تاوان گرفتن ، فقدان ، زیان ، ضبط شده ، خطا کردن ، جریمه دادن ، هدر کردن
forfend	دفع کردن ، منع کردن ، ممانعت کردن ، حفظ کردن
forge	بر سندان کوفتن ، تراشیدن ، کوره آهنگری ، دمگاه ، کوره فالگری ، تهیه جنس قالبی ، جعل کردن ، اسناد ساختگی ساختن ، آهنگری کردن ، کوبیدن ، جلو رفتن
forgery	صورت سازی ، سند سازی ، جعل اسناد ، امضاء سازی ، سند جعلی
forgo	چشم پوشیدن از ، صرفنظر کردن از ، رها کردن
forlorn	سرگردان ، بیچاره ، درمانده ، بی کس ، متروک
formality	رسمیت ، تشریفات ، رعایت اداب ورسوم
formation	صورت بندی ، فرم ، زیرگاه ، آرایش جنگی ، آرایش یکان ترتیب نیرو ، سازمان دادن نیرو تشکیل دادن ، شکل گیری ، تکوین ، آرایش ، شکل ، ساختمان ، تشکیلات ، احداث ، صف آرائی ، تشکیل ، رشد ، ترتیب قرارگرفتن
formidable	ترسناک ، سخت ، دشوار ، نیرومند ، قوی ، سهمگین
formula	فرمول ، دستور ، قاعده رمزی ، ورد
forsake	ول کردن ، ترک ، رها کردن ، انکار کردن
forswear	سوگند دروغ خوردن ، باسوگند انکار کردن ، انکار کردن
forte	هنر ، جنبه قوی ، لبه تیز شمشیر ، (موسیقی) بلند ، موسیقی بلند
forth	نوعی برنامه نویسی جهت استفاده در برنامه نویسی وظیفه ای ، از حالا ، دور از مکان اصلی ، جلو ، پیش ، پس ، این کلمه بصورت پیشوند نیز بامعانی فوق بکارمیرود ، تمام کردن ، بیرون از ، مسیر آزاد
forthright	رک ، سراسر ، مستقیما ، بیمحابا ، بیدرنگ
fortify	مستحکم کردن ، دارای استحکامات کردن ، تقویت کردن ، نیرومند کردن
fortitude	پایمردی ، شهامت اخلاقی ، شکیبایی ، بردباری ، ثبات
fortuitous	اتفاقی ، شانسی

forum	روم باستان) میدان ، بازار ، محل اجتماع عموم ، دادگاه ، محکمه ، دیوانخانه
forward	سلف ، مهاجم ، فوروارد ، فرمان پیش ، پیش ، بعد ، جلوی ، گستاخ ، جسور ، فرستادن ، رساندن ، جلو انداختن ، (فوتبال) بازی کن ردیف جلو ، به جلو ، ارسال کردن
foster	رضاعی ، نسل ، بچه سر راهی ، پرستار ، دایه ، غذا دادن ، شیر دادن ، پرورش دادن
founder	از پا افتادن ، لنگ شدن ، فرو ریختن ، غرق کردن (کشتی) ، فرورفتن ، برپا کننده ، موسس ، بنیان گذار ، ریخته گر ، قالبگیر
foursome	مسابقه بین دو تیم دو نفره گلف ، چهارتایی (در بازی) golf ، بازی گلف چهار نفری
fourth	چهارمین ، چهارم ، چهاریک ، ربع
fracas	قیل و قال ، مزاحمت ، زد و خورد ، بلوا
fractious	بدخو ، کج خلق ، نر ، متمرّد ، زود رنج
fracture	خرد کردن ، انکسار ، شکست ، ترک ، شکاف ، شکستن ، شکافتن ، گسیختن ، شکستگی (استخوان)
fragile	شکننده ، ترد ، نازک ، لطیف ، زودشکن ، ضعیف
frail	نازک ، نحیف ، شکننده ، زودگذر ، سست در برابر وسوسه شیطانی ، گول خور ، بی مایه
frailty	سستی ، ضعف اخلاق ، نحیفی ، خطایی که ناشی از ضعف اخلاقی باشد ، بیماری ، نالاستواری
France	فرانسه
franchise	معافیت ، مصونیت ، آزادی ، حق انتخاب امتیاز ، حق مخصوص ، امتیاز ، حق انتخاب ، ازاد کردن ، حق رای دادن
Frankfurt	فرانکفورت
frankincense	کندر ، بوته کندر ، درخت کندر سرخ ، کندر هندی ، درخت مرمری
frantic	بی عقل ، اتشی ، عصبانی ، از کوره در رفته
frantic	بی عقل ، اتشی ، عصبانی ، از کوره در رفته
fraternal	دوستانه ، برادرانه ، برادر وار ، ائتلافی ، اتحادی
fraternize	دوست بودن ، برادری کردن ، متفق ساختن ، برادری دادن
fraudulence	کلاه برداری

fraudulent	شیاد ، کلاهبردار ، متقلب ، کلاه بردار ، گول زن ، حيله گر ، فریب امیز
fraught	پر، مملو، دارا، همراه، ملازم، بار شده، بار، کرایه، بار کردن
fray	ترس ، وحشت ، غوغا ، نبرد ، نزاع ، ترساندن ، هراسانیدن ، جنگ کردن ، ساییدن ، فاقدنیرو کردن ، ضعیف کردن ، فرسوده شدن
freckle	لکه ، لک صورت ، خال ، دارای کک مک کردن ، خالدار شدن
free trade	تجارت آزاد ، قاچاق
freemason	عضو فراموش خانه ، فراماسیون
freethinker	کسی که دارای فکر آزاد است و بمذهب کاری ندارد ، بیدین ، آزاد فکر
Freetown	فری تاون
French	فرانسوی
French Guiana	گویان فرانسه
French Polynesia	پلینزی فرانسه
French Southern Territories	مناطق جنوبی فرانسه
frenetic	اتشی ، اشفته ، عصبانی
frenzied	دیوانه وار ، شوریده ، اشفته ، از جا در رفته
frequency	تعداد پریودها ، پریودیسیته وفور ، تواتر ، کثرت وقوع ، زمان تناوب زمان تکرار ، فراوانی (دramar) ، بسامد ، تکرار ، فرکانس ، تناوب ، فراوانی
fresco	نقاشی ابرنگی کردن ، نقاشی ابرنگی روی گچ
freshness	طراوت ، تازگی ، شیرینی ، بی نمکی ، خنکی ، بی تجربگی
fret	اذیت ، ترشروی ، تحریک ، تهییج ، هیجان ، بی حوصلگی ، جیغ ، فریاد ، دارای نقشه های پیچ در پیچ کردن ، جور بجور کردن ، گلابتون دوزی کردن ، اخم کردن ، پوست را بردن ، کج خلقی کردن ، ساییده شدن ، هایشو کردن ، جوییدن ، مجروح کردن ، رنگ امیزی کردن
fretful	اخمو ، ناراحت ، جوشی
friction	سایش ، اصطکاک ، مالش ، اختلاف ، حساسیت
frieze	فریز ، حاشیه تزئینی ، حاشیه ارایشی ، باکتیبه اراستن ، حاشیه زینتی دادن به
frightful	وحشتناک

frigid	سردمزاج (در زنان) ، بسیار سرد ، منجمد ، دارای اندکی تمایل جنسی
frisson	هیجان ، لرزش ، رعشه
fritter	کلوچه قیمه دار یا میوه دار که سرخ کنند ، خاگینه گوشت دار ، پاره ، خرده ، خرد کردن ، قطعه قطعه کردن ، تلف کردن ، هدر کردن
frivolity	سبکی ، پوچی ، بیهودگی ، بی معنایی ، هرزه درایی
frivolous	سبک رفتار ، سبک ، پوچ ، بیهوده وبیمعنی ، سبکسر ، احمق
frizz	جعدوشکن گیسو ، فر زدن ، جلز وولز (درموقع سرخ کردن غذا)
frizzle	جلزو وولز ، غذا را سرخ کردن ، جرز کردن ، فر زدن ، فر
frolicsome	خوش ، شوخ ، شادمان ، بذله گو
frond	برگ ساقه ، ساقه برگ ، فلاخن
frontal	تمامرخ ، جبهه ای ، وابسته به پیشانی ، وابسته بجلو ، قدامی
frontier	سرحد ، خط فاصل ، مرزی ، صف جلو لشکر
froward	خودسر ، سرکش ، سرسخت ، خود رای ، یاغی
frowzy	بدبو ، (مجازی) شلخته ، چرک ، پلید ، پوسیده ، ترشیده
fructify	میوه دادن ، مثمر شدن ، میوه دار کردن ، برومند کردن ، بارور ساختن
frugal	صرفه جو ، مقتصد ، با صرفه ، اندک ، میانه رو ، ساده
frugality	صرفه جویی ، کم خرجی
fruition	باروری ، برخورداری ، تمتع ، میوه اوری ، پایان ، استنتاج
frustrate	بدل کاری (کشتی) ، خنثی کردن ، هیچ کردن ، باطل کردن ، ناامید کردن ، فکر کسی را خراب کردن ، فاسدشدن
frustration	عقیم گذاری ، خنثی سازی ، محروم سازی ، ناامیدی
fuel	ماده قابل اشتعال ، غذا ، اغذیه ، تقویت ، سوخت گیری کردن ، سوخت دادن (به) ، تحریک کردن ، تجدید نیرو کردن
fugacious	زود گذر ، ناپایدار ، بی دوام ، زودریز ، اواره
fugitive	جنازه ای ، تیره ، غم انگیز ، دلتنگ کننده
fulcrum	نقطه دوران ، نقطه اتکاء ، شاهین ترازو ، اهرم ، دارای نقطه اتکاء کردن ، تکیه گاه ساختن پایه دار کردن

fulminate	رعد و برق زدن ، غریدن ، منفجر شدن ، محترق شدن ، باتهدید سخن گفتن ، دادوبیداد راه انداختن ، اعتراض کردن
fulsome	فراوان ، مفصل ، فربه ، شهوانی ، تهوع آور ، زننده ، اغراق آمیز ، غلیظ ، زیاد ، زشت ، پلید
fumigate	بخار دادن ، دود دادن ، ضد عفونی کردن
Funafuti	فونافوتی
functionary	مامور ، کارگذار
fundamental	ابتدایی ، پایه ای ، اصولی ، اساسی ، اولیه ، اساس ، اصل ، اصلی ، بنیادی
funereal	جنازه ای ، تیره ، غم انگیز ، دلتنگ کننده
fungible	عوض دار ، قابل تعویض ، اموال مثلی
fungous	قارچی ، سماروغی ، اسفنجی ، (مجازی) زود گذر
fungus	گیاه قارچی ، قارچ ، سماروغ
furbish	پرداخت کردن ، پاک کردن ، جلا دادن ، تجدید کردن ، صورت تازه دادن به ، تجدید نظر کردن در
furlong	واحد درازا مساوی با یک هشتم میل
furlough	مرخصی سرباز ، حکم مرخصی ، مرخصی دادن به ، مرخص کردن
furor	دیوانگی ، خشم زیاد ، عشق مفرط ، غضب
furrier	تاجر خز ، خزدوز ، خز فروش ، پوست فروش
furrow	زمین یامزرعه شخم زده ، خط گود ، شیاردار کردن ، شیار زدن ، شخم زدن
further	بیشتر ، دیگر ، مجدد ، اضافی ، زائد ، بعلاوه ، بعدی ، دوتر ، جلوتر ، پیش بردن ، جلو بردن ، ادامه دادن ، پیشرفت کردن ، کمک کردن به
furtherance	پیشرفت ، تهیه وسایل ، پیش بردن ، کمک ، تقویت
furtive	دزدکی ، زیر جلی ، پنهان ، نهانی ، مخفی ، رمزی
fuse	روان شدن ، (علوم نظامی) فتیله مواد منفجره ، فتیله گذاشتن در ، سیم گذاشتن ، فیوزدار کردن ، امیختن ، ترکیب کردن یا شدن ، ذوب شدن ، گداختن
fusible	گداختنی ، زود گداز
fusillade	اتش پی در پی ، شلیک متوالی ، تیرباران

fusion	گداخت ، همجوشی ، ذوب ، اتصال ، جوش هسته ای ، گداز ، عمل ترکیب هسته ای ، ائتلاف یک شرکت با شرکت دیگر ، ترکیب وامتزاج
fustian	فاستونی نخی ، سخن گزاف ، بی ارزش ، لفاظی
futile	بیهوده ، پوچ ، بی فایده ، باطل ، عبث ، بی اثر
futurist	اخریین ، مال اندیش
Gabon	گابن
Gabonese	گابنی
Gaborone	گابورون
gadfly	خر مگس ، ادم مردم ازار ، مزاحم
gaffe	لغزش ، اشتباه در گفتار یا کردار
gaiety	سبک روحی ، شادی ، شادمانی ، بشاشت ، خوشدلی
gaily	با خوشحالی ، با سرور ، با نشاط ، شوخ و شنگ ، پر جلوه ، پر زرق و برق ، با روح
gainsay	مخالفت ، انکار کردن ، رد کردن ، نقض کردن
gait	خرامش ، راه رفتن ، (در اسب) یورتمه روی ، گام برداشتن ، قدم زدن ، خرامیدن
gala	خوشی ، شادی ، جشن و سرور ، مجلل ، با شکوه
galaxy	راه شیری ، (نجوم) کهکشان ، جاده شیری
gale	باد و بوران ، باد قوی ، تند باد ، باد ، (در دریا) طوفان
gall	حملات مکرر توأم با تیراندازی به دشمن بستوه آوردن دشمن ، نقطه ضعف ، زهره ، زرد اب ، صفرا ، تلخی ، گستاخی ، زخم پوست رفتگی ، ساییدگی ، تاول ، ساییدن ، پوست بردن از ، لکه ، عیب
gallant	نگهبان ، دلیر ، شجاع ، عالی ، خوش لباس ، جنتلمن ، زن نواز ، متعارف و خوش زبان درپیش زنان ، دلاوری کردن ، زن بازی کردن ، ملازمت کردن
galleon	کشتی بادبانی بازرگانی یا جنگی اسپانیولی قرن پانزدهم
galore	فراوان ، بسیار ، سرشار
galvanic	برقی (گالوانیکی) ، مربوط به جریان برق ، کهربائی
galvanism	جریان مستقیم برق ، الکتریسیته شیمیایی ، معالج با جریان برق مستقیم ، تماس برق بآبدن

galvanize	سفید کردن ، با برق اب طلا یا نقره دادن به ، اب فلزی دادن ، ابکاری فلزی کردن
Gambia	گامبیا
Gambia, the	گامبیا
Gambian	گامبیایی
gambit	گامبی ، شروع بازی شطرنج ، از دست دادن یکی دو پیاده در برابر تحصیل امتیازاتی ، بذله ، موضوع بحث
gamble	برد و باخت ، قمار کردن ، شرط بندی کردن ، قمار
gambol	جست و خیز ، ورجه ورجه (در رقص) ، جست و خیز کردن ، پرش کردن
gamely	از روی جنگجویی ، با جسارت ، با جرات ، مردانه
gamester	قمار باز ، ادم شوخ ، ورزشکار ، هرزه و مهمل
gamut	موسیقی) هنگام ، گام ، حدود ، حیطة ، وسعت ، رسایی
gape	نگاه خیره با دهان باز ، خلاء ، خمیازه کشیدن ، دهان را خیلی باز کردن ، با شگفتی نگاه کردن ، خیره نگاه کردن
garble	بد نمایش دادن ، اشتباه در ارسال و دریافت پیام (از نظر تغییر صدا) ، ضایعات ، فضولات ، تحریف کردن ، الک کردن
garbled	اشفته ، درهم
gargantua	غول ، غول پیکر ، عظیم الجثه
gargantuan	غول ، غول پیکر ، عظیم الجثه
gargoyle	ناودانی که از دیوار پیشامدگی پیدا میکند و بیشتر انرا بصورت سر و تن انسان یا جانوری در می آورند ، راه اب ، هر نوع تصویر عجیب
garish	زننده ، دارای زرق و برق زیاد ، شعله ور
garner	انبار غله ، انبار کردن ، انباشتن ، درویدن
garnish	پارچه سفید ، علامت محل عبور سیم مسلح کردن ، توقیف کردن ، ارایش دادن ، چاشنی زدن (بخوراک) ، چاشنی زدن به ، ارایش
garotte	خفه سازی بطرز اسپانیولی ، اسباب ادم خفه کنی ، راهزنی بوسیله خفه کردن مردم ، شریان بند
garrison	محصور کردن ، پادگان ، ساخلو ، مقیم کردن ، مستقر کردن
garrote	خفه سازی بطرز اسپانیولی ، اسباب ادم خفه کنی ، راهزنی بوسیله خفه کردن مردم ، شریان بند

garrulous	پر حرف
gaseous	سست ، گازی ، بخاری ، لطیف ، گازدار ، دو اتشه
gastric	معدی ، شکمی
gastritis	اماس معده ، التهاب معده ، ورم معده
gastrocnemius	گاستروکنمیوس
gastronomy	علم اغذیه لذیذه ، خوش گذرانی ، پر خوری
gauche	خام دست ، چپ دست ، ناشی ، کج ، مایل
gaudy	زرق و برق دار ، نمایش دار ، پر زرق و برق ، جلف ، لوس ، روزشادی
gauge	سنجیدن ، نمونه ، گیج ، درجه ، مقیاس ، معیار ، ضخامت ورق فلزی یا قطر سیم و غیره ، پیمانه کردن ، آزمایش کردن ، اندازه گیر ، اندازه گرفتن
gaunt	نحیف ، بدقیافه ، بی ثمر ، لاغر کردن ، زننده ساختن ، ویران کردن
gauntlet	دستکش بلند ، دستکش اهنی ، دعوت بمبارزه
gavel	باج ، خراج ، ربا ، بهره غیر مجاز ، چکش چوبی حراج کنندگان یاروسای انجمن ها ، چکش حراجی
gawk	بی خیال نگاه کردن ، احمقانه نگاه کردن
gayly	با خوشحالی ز با سرور و نشاط
gazette	مجله ، مجله رسمی ، روزنامه ، اعلان و آگهی ، در مجله رسمی چاپ کردن
gendarme	ژاندارم ، امنیه ، پلیس ، پاسبان
genealogist	شجره شناس
genealogy	نسبنامه ، شجره النسب ، شجره نامه ، نسب ، سلسله ، دودمان
generality	کلیات ، ابهام ، عمومیت ، اظهار عمومی ، نکته کلی ، اصل کلی
generalize	بطور عام گفتن ، عمومیت دادن (به) ، عمومی کردن ، تعمیم دادن ، کلیت بخشیدن
generally	بطور کلی ، عموماً ، معمولاً
generate	گسترش یافتن ، افزیدن ، ساختن ، زادن ، زاییدن ، تولید کردن ، احداث کردن ، بوجود آوردن ، تناسل کردن ، حاصل کردن ، تولید نیرو کردن
generic	نوعی ، جنسی ، عمومی ، عام ، کلی ، وابسته به تیره
generosity	بخشش ، سخاوت ، خیر خواهی ، گشاده دستی

genesis	پیغایش ، پدیدایی ، تکوین ، تولید ، طرز تشکیل ، کتاب پیدایش (تورات) ، پسوند بمعنی ایجاد کننده
Geneva	ژنو
genial	خوش مشرب ، خوش معاشرت ، خوش دهن
geniality	خوش مشربی ، خوش معاشرتی
genital	مربوط به توالد و تناسل ، مربوط به دستگاه تناسلی
genitive	حالت اضافه ، حالت مالکیت ، حالت مضاف الیه ، ملکی مضاف الیهی
genre	نوع ، قسم ، جور ، طبقه ، دسته ، راسته ، جنس ، طرز ، طریقه
genteel	اقا منش ، اصیل ، نجیب ، تربیت شده
gentile	غیر کلیمی ، کسی که نه مسیحی و نه کلیمی باشد
gentility	اقا منشی ، بزرگی ، شرافت ، نجابت ، اصالت
gentry	مردمان محترم و با تربیت ، اصالت ، تربیت ، ادب
genuflect	زانو خم کردن ، رکوع کردن ، سجود کردن
geology	دانش زمین شناسی
Georgetown	جورج تون
Georgia	گرجستان
Georgian	گرجی
German	آلمانی
germane	وابسته ، مربوط ، منتسب ، خویش و قوم
Germany	آلمان
germinal	نطفه ای ، تخمی ، جرثومه ای ، بدوی ، اصلی ، جنینی
germinate	جوانه زدن ، شروع به رشد کردن ، سبز شدن
gerrymander	تقسیم حوزه های انتخاباتی و غیره بطور غیر عادلانه ، بطور غیر عادلانه تقسیم کردن
gestate	در شکم داشتن ، ایستن بودن ، حمل کردن
gestation	ایستنی ، بارداری ، حاملگی ، وابسته بدوران رشد تخم یا نطفه
gesticulate	با سر و دست اشاره کردن ، ضمن صحبت اشارات سر و دست بکار بردن ، باژست فهماندن

gesticulation	اشاره با سر و دست
gesture	اشاره ، حرکت ، اشارات و حرکات در موقع سخن گفتن ، وضع ، رفتار ، ژست ، قیافه ، ادا
Ghana	غنا
Ghanaian	غناایی
ghastly	ترسناک ، هولناک ، مخوف ، شوم ، رنگ پریده
ghoulish	غول مانند ، غول صفت
gibber	تند و ناشمرده سخن گفتن ، دست و پا شکسته حرف زدن ، ور زدن ، سخن تند و ناشمرده
gibberish	حرف شکسته و نامفهوم ، نامفهوم ، قلمبه سولمبه
gibe	سخن طعنه امیز گفتن ، طنز گفتن ، دست انداختن ، باطعنه استهزاء کردن
Gibraltar	جبل الطارق
giddy	گیج ، بی فکر ، مبتلا به دوار سر ، متزلزل
gigantic	غول پیکر
gingerly	محطاط ، با کمرویی
girder	تیر حمال ، تیر مرکب ، تیر افقی ، تیر آهن ، شاه تیر ، شاهین ترازو
girth	تنگ اسب ، محیط ، قطر شکم ، ابعاد ، بست اهنی وچرمی ، باتنگ بستن ، دور گرفتن
gist	جان کلام ، ملخص ، لب کلام ، نکته مهم ، مطلب عمده ، مراد
giver	دهنده
glacial	منجمد ، یخچالی ، یخبندان
glacier	کوه یخ ، توده یخ غلطان ، یخ رود ، برف رود ، توده یخ غلتان ، رودخانه یخ ، یخچال طبیعی
gladden	خوشنود کردن ، خرسند کردن ، خوشحال کردن ، شاد شدن
gland	اب بند ، برجستگی ، زبانه ، زائده ، هر عضو ترشح کننده ، دشبل ، غده عرقی ، حشفه مرد ، بظر زن
glaring	درخشان ، زیاد ، اشکار ، مشهور ، خیره ، خودنما

glaze	لعب شیشه ، مهره ، برق ، پرداخت ، لعابی کردن ، لعب دادن ، براق کردن ، صیقل کردن ، بی نور و بیحالت شدن (در گفتگوی از چشم)
glazier	شیشه بر ، شیشه گر
glean	خوشه چینی کردن ، اینسو انسو جمع کردن
glib	روان ، سلیس ، چرب زبان ، زبان دار ، لیز ، لاقید
glimmer	نور کم ، درک اندک ، خرده ، تکه ، کور کوری کردن ، سوسو زدن ، با روشنایی ضعیف تابیدن
glimpse	نگاه کم ، نگاه انی ، نظر اجمالی ، نگاه سریع ، اجمالا دیدن ، بیک نظر دیدن ، اتفاقا دیدن
gloat	نگاه از روی کینه و بغض ، نگاه عاشقانه و حاکی از علاقه ، نگاه حسرت امیز کردن ، خیره نگاه کردن
globose	گرد یا کروی
globular	کروی ، گرد ، گوی مانند ، گلبولوار
glorious	مجلل ، عظیم ، با شکوه ، خیلی خوب
gloss	نرمی ، صافی ، براقی ، جلا ، جلوه ظاهر ، برق انداختن ، صیقل دادن ، شرح ، تفصیل ، توضیح ، تفسیر ، تاویل ، سفرنگ ، حاشیه ، فهرست معانی ، تاویل کردن ، حاشیه نوشتن بر
glossary	واژه نامه ، فرهنگ لغات دشوار ، فرهنگ لغات فنی ، سفرنگ ، فهرست معانی ، فهرست لغات
glossy	جلا دار ، براق ، صیقلی ، صاف ، خوش نما
glower	خیره نگاه کردن ، اخم کردن ، نگاه خیره ، اخم ، تروشروی
glucose	گلوکز ، C6 H12 O7
glut	پر کردن ، اشباع کردن ، پر خوردن. پر خوری ، پری ، عرضه بیش از تقاضا ، زیادی خون ، اشباع ، پاره آجر ، سیر کردن ، اشباع کردن ، با حرص و ولع خوردن
gluteus maximus	ماهیچه باسن
glutinous	چسبناک ، لزج ، چسبنده ، سریشمی
glutton	ادم پر خور ، شکم پرست ، دله
gluttonous	پر خور
gluttony	شکم پرستی

gnarled	گره دار ، پیچ دار
gnash	دندان قرچه کردن ، دندان بهم فشردن (از خشم) ، بهم فشردن ، بهم ساییدن
gnome	جنی زیر زمینی ، دیو ، کوتوله ، گورزاد
gnostic	عرفانی ، دارای اسرار روحانی ، نهانی ، اسرار امیز ، عارف
goad	سیخک ، سیخ ، خار ، مهمیز ، انگیزه ، تحریک کردن ، ازردن ، سک زدن
gordian	وابسته به پادشاه فریجیه ، لاینحل ، پیچیده
gordian knot	گره‌ی گوردیان گوردیوس ، مسئله‌ی گیج‌کننده، مشکل معما مانند
gorge	دره کوچک ، حلق ، دره تنگ ، گلوگاه ، ابکند ، شکم ، گذار ، پر خوردن ، زیاد تپاندن ، با حرص و ولع خوردن ، پر خوری کردن ، پر خوری
gory	خونی ، لخته شده ، جنایت امیز ، خونخوار
gosling	جوجه غاز ، شخص نا بالغ و خام ، احمق
gossamer	بند شیطان ، لعاب خورشید ، لعاب عنکبوت ، پارچه بسیار نازک ، تنزیب ، نازک ، لطیف ، سبک
gothic	وحشی ، وهمی ، زبان گوتیک ، سبک معماری گوتیک ، حروف سیاه قلم المانی
gouge	منقار ، اسکنه جراحی ، بزورستانی ، غضب ، جبر ، در آوردن ، با اسکنه کردن ، بزور ستاندن ، گول زدن
gourd	کدوی قلیایی ، گرداب
gourmand	صاحب سر رشته در خوراک ، شکم پرست
gourmet	خوراک شناس ، خبره خوراک ، شراب شناس
graceless	بی نزاکت ، هرزه ، فاسد ، عاری از فریبندگی ، بی ملاحظه
gradation	ارتقای درجه ، ترفیع درجه گرفتن ، درجه بندی ، سلسله ، درجه ، تدریج ، (در هنرهای زیبا) انتقال تدریجی ، ارتقاء
gradient	گرادیان ، شیبدار ، نشیب ، میزان شیب ، درصد شیب ، خیز ، سطح شیب دار ، در خور راه رفتن ، شیب دار ، سالک ، افت حرارت ، مدرج ، متحرک
graduated	درجه بندی شده، مدرج
graft	قلمه ، پیوند گیاه ، گیاه پیوندی ، (جراحی) پیوند بافت ، تحصیل پول و مقام و غیره از راه‌های نادرست ، ساخت و پاخت ، سوءاستفاده ، اختلاس ، خندق ، پیوند زدن ، بهم پیوستن ، جفت کردن ، پیوند ، از راه نادرستی تحصیل کردن

gramineae	گیاهان خانواده گندمیان
granary	انبار دانه ، انبار غله ، جای غله خیز
grandeur	بزرگی ، عظمت ، شکوه ، شان ، ابهت ، فرهی
grandiloquence	قلنبه نویسی ، گزاف گوئی ، مبالغه ، بلند پروازی
grandiloquent	قلنبه نویس ، گزاف گوی
grandiose	بزرگ نما ، عالی نما ، پر اب و تاب ، بلند
grantee	صاحب امتیاز ، انتقال گیرنده
grantor	واهب ، واگذار کننده ، اهداء کننده
granular	بلوری ، دانه دانه ، دارای دانه های ریز
granulate	چکش کاری کردن ، تیشه ای کردن ، دانه دانه کردن ، دارای ذرات ریز کردن
granule	دانه ریز، جودانه، گرده، (داروسازی) دانه، حب و کپسولی که باقند و شکرپوشیده باشد
graphic	مقیاس مصور ، نمودار ترسیمی ، نگاره ای ، گرافیک ، نوشته شده ، کشیده شده ، وابسته به فن نوشتن ، مربوط به نقاشی یا ترسیم ، ترسیمی ، واضح
grapple	چنگ ، قلاب ، گلاویزی ، دست بگریبانی ، دست بگریبان شدن ، گلاویز شدن
grate	میله های اهنی ، بخاری پنجره ای ، بخاری تو دیواری ، میله های اهخی ، (م) قفس اهنی ، زندان ، صدای تصادم (نیزه و شمشیر) ، حبس کردن ، باشبکه مجهز کردن ، شبکه دار کردن دارای نرده و پنجره اهنی کردن ، رنده کردن ، (بهم) ساییدن ، (مجازی) ازردن ، صدای خشن درآوردن ، بزور ست اندن
gratification	خشنودی ، لذت ، سر بلندی
gratify	خشنود و راضی کردن ، لذت دادن (به) ، مفتخر کردن ، جبران کردن
gratis	رایگان ، مفت ، مجانا ، مجانی ، ازاد
gratuitous	غیر معوض ، رایگان ، مفت ، بیخود ، بلاعوض
gratuity	پاداش ، انعام ، التفات ، سپاسگزاری ، رایگانی
gravity	گرانی ، گرانش ، سنگینی ، ثقل ، جاذبه زمین ، درجه کشش ، وقار ، اهمیت ، شدت ، جدیت ، دشواری وضع
Great Britain	بریتانیای کبیر
Greece	کشور یونان

Greek	یونانی
Greenland	گرینلند
gregarious	گروده دوست ، جمعیت دوست ، گروه جو ، گروهی ، اجتماعی دسته ای ، گله ای
Grenada	گرانادا
Grenadian	اهل گرانادا
grenadier	یکان نارنجک انداز ، سرباز هنگ پیاده
grief	غم ، اندوه ، غصه ، حزن ، رنجش
grievance	تظلم ، نارضایی ، شکایت
grievous	شدید ، دردناک ، تالم اور ، اندوه آورد
grill	سیخ شبکه ای ، گوشت کباب کن ، روی سیخ یا انبر کباب کردن ، بریان کردن ، عذاب دادن ، پختن ، بریان شدن
grim	ترسناک ، شوم ، عبوس ، سخت ، ظالم
grimace	ادا و اصول ، شکلک ، دهن کجی ، نگاه ریایی ، تظاهر
grindstone	سنگ آسیاب ، سنگ سمباده ، سنگ چاقو تیز کنی
grisly	مهیّب ، وحشتناک
gristle	غضروف ، نرمه استخوان
gritty	ریگ دار ، شن دار ، ریگ مانند ، با جرات
grotesque	غریب و عجیب ، بی تناسب ، مضحک ، تناقض دار
grotto	سرداب ، غار زیرزمینی
ground	زمین کردن ، کف زمین ، عرصه ، جهت ، سبب ، تماس دادن توپ با زمین (رگبی) ، خاک (کشتی) ، به گل نشانیدن ناو ، کار گذاشتن یا مستقر کردن ، محوطه ، اتصال زمین ، اتصال منفی ، اتصال بدنه ، قطب منفی ، اتصال به زمین ، خاک ، میدان ، زمینه ، عنوان ، کف دریا ، اساس ، پایه ، بنا کردن ، برپا کردن ، بگل نشانیدن ، اصول نخستین را یاد دادن (به) ، فرود آمدن ، بزمین نشستن ، اساسی ، زمان ماضی فعل grind
grouse	با قرقره ، نوعی رنگ قهوه ای
grove	درختستان ، بیشه

grovel	دمر خوابیدن ، سینه مال رفتن ، پست شدن ، پست بودن ، خزیدن
grown up	بالغ و رشید
grudging	بی میل ، درِیص دارنده ، لج دار
gruel	تنبیه شدن ، اماج ، فرنی ، حریره ، تنبیه ، فرسوده کردن ، عاجز کردن ، ناتوان کردن
grueling	خسته کننده ، فرساینده ، تنبیه کننده
gruelling	خسته کننده ، فرساینده ، تنبیه کننده
gruesome	مخوف ، مهیب ، وحشت اور ، نفرت انگیز
gruff	دارای ساختمان خشن و زمخت ، درشت ، ناهنجار ، بدخلق ، ترشرو ، گرفته
Guadeloupe	گوادلوپ
Guam	گوام
Guatemala	گواتمالا
Guatemala City	گواتمالاسیتی
Guatemalan	گواتمالایی
guess	گمان ، ظن ، فرض ، حدس زدن ، تخمین زدن
guffaw	قاه قاه خندیدن
guile	حیله ، مکر ، دستان و تزویر ، تلبیس ، روباه صفتی ، خیانت ، دورویی
guileless	بی حیله و تزویر ، بی تزویر
guinea	کشور گینه در افریقا ، (انگلیس ۲۱) شیلینگ
Guinea-Bissau	گینه بیسائو
Guinean	اهل گینه
guise	ظاهر ، ماسک ، تغییر قیافه ، لباس مبدل
gull	یاعو ، مرغ نوروزی ، نوعی رنگ خاکستری کمرنگ ، (سابقا) حریصانه خوردن ، بلعیدن ، حفر کردن ، آدم ساده لوح و زود باور ، گول ، گول زدن ، مغبون کردن ، گود کردن
gullable	گول خور
gullibility	ساده لوحی ، گول خوری ، فریب خوری ، زود باوری

gullible	گول خور
gumption	ابتکار ، عقل سلیم
gums	لثه دندان ، انگم ، قی چشم ، درخت صمغ ، وسیع کردن ، با لثه جویدن ، چسب زدن ، چسباندن ، گول زدن ، صمغی شدن
gustatory	چشایی (صفت) ، چششی ، خوشمزه ، ذائقه ای
gusto	ذوق ، درک ، احساس ، مزه ، طعم ، لذت
gusty	پر باد ، توفانی
guy	سیم بکسل ، ریسمان ، شخص ، مرد ، یارو ، فرار ، گریز ، با طناب نگه داشتن ، با تمثال نمایش دادن ، استهزاء کردن ، جیم شدن
Guyana	گویان
Guyanese	اهل گویان
guzzle	بلعیدن ، حریصانه خوردن ، سرکشیدن
gynecocracy	حکومت زنان ، حکومت نسوان
gynecology	دانش امراض زنانه
gyrate	دایره ای ، حلقه ای ، چرخ زدن ، دوران داشتن
gyroscope	گردش بین ، گردش نما ، ژيروسکوپ
habitable	مسکونی ، قابل سکنی
habitant	ساکن
habitual	معتاد ، شخص دائم الخمر ، عادی ، همیشگی
habituate	خو دادن ، عادت دادن ، سکونت کردن
habitude	اداب ، روش ، شیوه ، عادت (م.م.) ، مرسوم ، عادت روزانه
hackle	شانه مخصوص شانه کردن لیف های کتان وابریشم ، کتان زن ، حشره پردار ، شانه کردن ، از هم بازکردن ، شکافتن ، متلاشی کردن
hackney	اسب سواری ، درشکه کرایه ، اسب کرایه ، مزدور ، فعله ، فاحشه ، مبتذل کردن ، زیاداستعمال شده
hackneyed	پیش پا افتاده ، همگانی ، کهنه ، عمودی ، کهنه کار ، مبتذل
haggard	نحیف ، دارای چشمان فرو رفته ، رام نشده

haggle	چانه زدن ، اصرار کردن ، بریدن
hail	تگرگ، طوفان تگرگ، تگرگ باریدن، سلام، درود، خوش باش، سلام بر شما باد، سلام کردن، صدا زدن، اعلام ورود کردن (کشتی).
hair	موی سر ، زلف ، گیسو
hairy	پرمو ، کرکین
Haiti	جزیره هاییتی
Haitian	اهل جزیره هاییتی
halcyon	مرغ افسانه ای که دریا را آرام میکند ، ایام خوب گذشته ، روز آرام
hale	خوش بنیه ، نیرومند ، بی نقص ، سالم ، کشیدن ، سوی دیگر بردن ، روانه کردن
hallow	مقدس کردن ، تقدیس کردن
hallowed	مقدس ، خاص
hallucination	خیال ، خطای حس ، اغفال ، توهم ، تجسم
halting	مکث دار ، سکتہ دار ، غیر مداوم
hamper	از کار بازداشتن ، مانع شدن ، مختل کردن ، قید
hamstring	زردپی طرفین حفره پشت زانو ، عضلات عقب ران ، زردپی ، زانوی کسیرا بریدن ، فلج کردن
hand	امضا ، وضعی که بتوان گوی اصلی بلیارد را در هر نقطه گذاشت ، نفر ، یاری دادن ، دست ، عقربه ، دسته ، دستخط ، خط ، شرکت ، دخالت ، طرف ، پهلوی ، پیمان ، دادن ، کمک کردن ، بادرست کاری را انجام دادن ، یک وجب
hands	ورزشی(قدرت توپگیری
handwriting	دستخط ، خط
hangar	اشیانه (ی هواپیما) ، اشیانه هواپیما ، پناهگاه ، حفاظ
hanger-on	وابسته ، متکی بر ، انگل ، موی دماغ ، مفت خور
Hanoi	شهر هانوی
hap	قضا ، روی دادن ، اتفاق افتادن
haphazard	اتفاقی ، برحسب تصادف ، اتفاقا
hapless	بیچاره

happy-go-lucky	الله بختی ، بر حسب تصادف ، لاقید ، لا ابالی ، اسان گذران ، بیمار
harangue	رجز خوانی ، باصدای بلند نطق کردن ، نصیحت
Harare	شهر هراره
harass	ایذا کردن دشمن ، به ستوه آوردن اذیت کردن ، بستوه آوردن ، عاجز کردن ، اذیت کردن ، (علوم نظامی) حملات پی در پی کردن ، خسته کردن
harbinger	پیشرو ، منادی ، جلودار ، قاصد
harbor	لنگرگاه ، بندرگاه ، پناهگاه ، پناه دادن ، پناه بردن ، لنگر انداختن ، پروردن
hard-hearted	سنگدل
hardihood	جسارت ، بی باکی ، سرسختی ، نیرومندی
hardy	جسور ، متهور ، دلیر نما ، پرطاقت ، بادوام
harmonious	خوش اهنگ ، موزون ، سازگار موافق
harping	چنگ (آلت موسیقی) ، چنگ زدن ، صدا در آوردن ، ترغیب کردن ، غربال ، الک ، سرند
harrow	هرس ، چنگک زمین صاف کن وریشه جمع کن ، کلوخ شکن ، باچنگک زمین را صاف کردن ، ازردن ، زخم کردن ، جریحه دار کردن ، غارت کردن ، اشفته کردن
harrowing	جان آزار ، دلخراش ، برخوردنده ، جریحه دارکننده
harry	غارت کردن ، چاپیدن ، لخت کردن ، ویران کردن ، ازردن ، بستوه آوردن
haste	شتاب ، سرعت ، عجله کردن
hatch	دریچه ، روزنه ، نصفه در ، روی تخم نشستن (مرغ) ، (مجازی) اندیشیدن ، پختن ، ایجاد کردن ، تخم گذاشتن ، تخم دادن ، جوجه بیرون آمدن ، جوجه گیری ، (مجازی) درآمد ، نتیجه ، خط انداختن ، هاشور زدن
haughtiness	مناعت ، تکبر ، غرورامیز
haughty	مغرور ، باددرس ، متکبر ، والا
hauteur	بزرگی ، بزرگ منشی ، ارتفاع ، غرور
Havana	هاوانا
haven	بندرگاه ، لنگرگاه ، (م.ج.) پناهگاه ، جای امن
havoc	غارت و ویرانی ، خرابی ، غارت ، ویران کردن
hawthorn	خفچه ، کیالک ، درخت کویچ ، ولیک

hazard	امتیاز با به کیسه انداختن هر کدام از گویهای بیلارد ، ناراحتی ، ضرر ، قمار ، اتفاق ، در معرض مخاطره قرار دادن ، بخطر انداختن
hazardous	معاملات قمار ، اتفاقی ، تصادفی ، مضر ، زیان آور ، پرخطر
hazy	کدر ، تیره ، مه دار ، (مجازی) مبهم ، نامعلوم ، گیج
head first	باکله ، سرب جلو ، از سر ، سراسیمه
head	دهنه ابزار ، ارتفاع ریزش ، سر رولور سر ، مبحث ، موضوع در راس چیزی واقع شدن ، ضربه با سر ، هد ، انتهای میز بیلارد ، طول سر اسب بعنوان مقیاس فاصله برنده از نفر بعد ، دستشویی قایق ، بالای بادیان ، سرفشنگ ، عناصر اولیه ستون ، پیش رو ، رهبر یا دسته پیشرو یک ستون ، توالت ناو ، عازم شدن ، سرپل گرفتن ، مواجه شدن ، سر ، کله ، راس ، عدد ، نوک ، ابتداء ، انتها ، دماغه ، دهانه ، رئیس ، سالار ، عنوان ، موضوع ، منتها درجه ، موی سر ، فهم ، خط سر ، فرق ، سرصفحه ، سرستون ، سر درخت ، اصلی ، عمده ، مهم
headlong	باکله ، سرب جلو ، بادست پاچگی ، تند ، سراسیمه ، بی پروا ، شیرجه رونده ، معلق ، عجل
headstrong	خودسر ، خودرای ، لج باز ، خودسرانه ، لجاجت آمیز ، لجوج
healthy	سالم ، تندرست
heart	قلب ، سینه ، اغوش ، مرکز ، دل و جرات ، رشادت ، مغز درخت ، عاطفه ، لب کلام ، جوهر ، دل دادن ، جرات دادن ، تشجیع کردن ، بدل گرفتن
heartrending	جانگداز ، جانسوز ، سوزناک ، دل آزار ، دل خون کننده ، ریش ریش کننده ی قلب*
heathenish	کافروار
heatstroke	گرمزدگی ، گرماگرفتگی ، غش در اثر گرما
heckle	شانه کردن ، (مجازی) سخت بازپرسی کردن از ، سوال پیچ کردن ، بباد طعنه گرفتن ، شانه
hector	باحرف بزرگ) اسم خاص مذکر ، آدم گردن فراز ، خودنما ، لاف زدن ، قلدری کردن ، (افسانه یونان و باحرف بزرگ) یکی از فرزندان پریام (priam)
hedonism	لذت گرایی ، فلسفه خوشی پرستی و تمتع از لذایذ دنیای زودگذر
hedonist	لذت جو
hedonistic	لذت جویانه
heed	پروا ، توجه ، رعایت ، مراعات ، اعتنا کردن (به) ، محل گذاشتن به ، ملاحظه کردن

heedless	بی پروا
heel	توپ را با پاشنه پا رد کردن (رگبی) ، قسمت عقبی بدنه قایق ، کج شدن قایق از یک طرف ، پاشنه در ، چرخیدن ، مهمیز ، در پاشنه قرار گرفتن ، کجی ناو ، پاشنه ناو ، پشت سم ، (در جمع) پاهای عقب (جانوران) ، ته ، پاشنه کف ، پاشنه جوراب ، پاشنه گذاشتن به ، کج شدن ، یک ور شدن
hefty	قوی ، سنگین
hegemony	برتری ، تفوق ، استیلا ، تسلط ، پیشوایی ، اولویت
heifer	گوساله ماده ، ماده گوساله
heinous	زشت ، شنیع ، شریر ، ظالم ، فجیح ، تأثر آور
Helsinki	شهر هلسینکی
hemisphere	نیم کره ، نیم گوی ، اقلیم
hemorrhage	خون روی ، خون ریزی ، خون ریزش
hemorrhoid	بواسیر
hemorrhoids	بواسیر
hence	از اینرو ، بنابر این ، از این جهت ، پس از این
henchman	پیرو ، هواخواه سیاسی ، نوکر
henpeck	سعی کردن برای تفوق یافتن (در مورد زوجه نسبت به شوهر خود) ، کوشش در مداخلات جزئی (در کارهای شوهر) کردن ، عیبجویی کردن
heptagon	هفت گوش ، هفت گوشه ، هفت ضلعی ، هفت پهلویی ، هفت ماهه
heptarchy	حکومت هفت نفری ، ولایات هفت گانه
herbaceous	گیاه مانند ، گیاهی
herbarium	مجموعه گیاهان خشک گیاه دان (اطاق یا جعبه)
herbivorous	گیاه خواری
herculean	بسیار دشوار ، خطرناک ، بسیار نیرومند ، وابسته به هرکول
hereditary	ارثی
hereditary	ارثی

heredity	اجدادی ، انتقال موروثی ، رسیدن خصوصیات جسمی و روحی بارث ، تمایل برگشت باصل ، توارث ، وراثت
heresy	کفر ، ارتداد ، الحاد ، بدعتکاری ، فرقه ، مسلک خاص
heretic	رافضی ، فاسد العقیده ، بدعت گذار ، مرتد
heretic	رافضی ، فاسد العقیده ، بدعت گذار ، مرتد
heretical	رافضی ، مبنی بفساد ، بدعت امیز
heritage	مال موروث ، میراث ، ارثیه ، ارث ، ماترک ، ترکه غیر منقول ، مرده ریگ ، سهم موروثی ، (مجازی) بخش
hermetic	وابسته به هرمس مصری ، کیمیایی ، سحر امیز
hermitage	گوشه عزلت ، جای انزوا ، زاویه
hernia	فتق ، مرض فتق ، غری
heroine	شیرزن ، زنی که قهرمان داستان باشد
herpetologist	متخصص خزنده شناسی
hesitancy	درنگ ، دودلی ، تردید
hesitant	دودل ، مردد ، درنگ کننده ، تامل کننده
hesitation	تامل ، درنگ ، دودلی
heterodox	دارای مذهب و عقایدی مخالف عقاید عمومی ، مرتد ، گمراه ، زندیق
heterodoxy	ارتداد ، زندقه
heterogeneity	غیر یکنواختی ، ناهماهنگی ، عدم تجانس ، ناجوری
heterogeneous	غیریکنواخت ، ناجور ، ناهمگن ، غیر متجانس ، متباین
heteromorphic	جور بجور شونده ، دارای شکل های گوناگون ، جانوران دگردیس
hew	بریدن ، قطع کردن ، انداختن (درخت وغیره) ، ضربت ، شقه ، ذبح ، شکاف یاترک نتیجه ضربه
hexagon	شش ضلعی ، مسدس ، (هندسه) شش گوش ، شش گوشه ، شش بر ، شش پهلو
hexangular	شش گوشه
hexapod	شش پایان ، جانور شش پا
heyday	اوج خوشبختی

hiatus	وقفه ، شکاف ، فاصله ، التقای دو حرف با صدا
hibernal	زمستانی
hibernate	زمستان را در بیهوشی بسر بردن ، بخواب زمستانی رفتن (گیاهان و جانوران)
hibernian	ایرلندی ، ساکن ایرلند ، ایرلندی زبان
hiccough	سکسکه ، سکسکه کردن
hiccup	سکسکه ، سکسکه کردن
hidebound	پوست بتن چسبیده ، خشکیده ، (مجازی) کوتاه فکر ، خودرای ، کوتاه نظر ، خسیس
hideous	زشت ، زننده ، شنیع ، وقیح ، سهمگین ، ترسناک ، مهیب ، مخوف
hierarchy	گروه فرشتگان نه گانه ، سلسله سران روحانی و شیوخ ، سلسله مراتب
hieroglyphic	خط هیروگلیف
hieroglyphics	خط هیروگلیف
hilarious	خنده دار ، مضحک
hilarity	خوشی ، نشاط ، بشاشت ، شوق و شغف
hillock	تپه کوچک ، برآمدگی در سطح صاف ، پشته ، گریوه ، (علوم نظامی) پرندک
hinder	بازداشتن ، ممانعت کردن ، جلوگیری از ضربه زدن حریف ، پسین ، عقبی ، واقع در عقب ، پستی ، عقب انداختن ، پاگیرشدن ، بازمانده کردن ، مانع شدن ، بتاخیر انداختن
hindmost	عقب ترین ، پسین ، دورترین
hindrance	پاگیری ، بازماندگی ، اذیت ، ازار ، مانع ، سبب تاخیر
hindsight	ادراک ، درک یا فهم امری که واقع شده
hinge joint	مفصلی که در یک سطح حرکت کند ، مفصل لولایی
hinterland	زمین پشت ساحل ، مناطق داخلی کشور
hip	ابرو دره ای (شیروانی کوبی) ، کفل ، قسمت میان ران و تهیگاه ، مفصل ران ، جستن ، پریدن ، لی لی کردن ، سهو کردن
hireling	مزدور ، اجیر
hirsute	پرمو ، مویی ، پشمالو
histrionic	مربوط به نمایش

hoard	اندوخته ، ذخیره کردن (بیشتر با up ، احتکار کردن ، انباشتن ، گنج
hoarse	خشن ، گرفته ، خرخری (درمورد صدا) -
hoarse	خشن ، گرفته ، خرخری (در مورد صدا)
hoary	سفید مایل به خاکستری ، کهن ، سالخورده
hoax	شوخی فریب امیز ، گول زدن ، دست انداختن
hoc	این ، (صورت جمع آن these است)
hodgepodge	خوراک همه چیز درهم ، چیز درهم و برهم
holocaust	وصیتنامه خود نوشت ، همه سوزی ، کشتار همگانی ، (معمولا بوسیله سوزاندن) ، قتل عام ، آتش سوزی همگانی
holster	جلد اسلحه ، جلد چرمی هفت تیر و تپانچه ، در جلد چرمی قرار دادن (تپانچه)
Holy See	درباب پاپ ، مقر پاپ
homage	اعلام رسمی بیعت از طرف متحد یا متفق نسبت به پادشاه ، تجلیل ، بیعت
homeopathy	پزشکی) معالجه امراض بوسیله تجویز دارویی که در اشخاص سالم علائم آن مرض را بوجود آورد
homeostasis	خودپایداری ، هوموستاز
homespun	بافت خانگی ، بافت میهنی ، وطنی ، ساده
homiletics	فن خطابه ، موعظه
homily	وعظ کردن ، سخنرانی کردن ، موعظه کردن
homogeneity	هم جنسی ، یکجوری
homogeneous	همگن ، متجانس ، (زیست شناسی) مقاربت کننده با هم جنس خود ، متوافق ، هم جنس ، یکجور ، مشابه
homologous	همانند (قرینه) ، متشابه ، همسان
homonym	متشابه ، کلمه ای که تلفظ آن با کلمه دیگر یکسان ولی معنی آن دگرگون باشد
homophone	در کلمات) متشابه الصوت ، دارای تشابه صوتی ، همصدا
Honduran	هندوراسی
Honduras	کشور هندوراس
hone	سنگ تیغ تیز کن ، با سنگ تیز کردن ، صاف کردن ، ناله کردن

Hong Kong	هنگ کنگ
honorarium	حق الوکاله ، حق یا مزد آموزگار
hoodwink	چشم بندی کردن ، فریب دادن ، اغفال کردن
horde	مشتق از کلمه ترکی اردو) ایل وتبار ، گروه بیشمار ، دسته ، گروه ترکان ومغولان
hormone	هورمون
hortatory	نصیحتی ، تشویقی
horticultural	وابسته به گل برزی ، وابسته به باغبانی وگل کاری
hosiery	جامه کش باف ، جوراب بافی
hospitable	مهمان نواز، غریب نواز، مهمان نوازانه
hospitality	مهمان نوازی
host	میزبانی ، گروه ، ازدحام ، دسته ، سپاه ، میزبان ، صاحبخانه ، مهمان دار ، انگل دار
hostility	ضدیت ، دشمنی ، عداوت ، خصومت ، عملیات خصمانه
house	مجلس ، جا دادن ، محکم کردن ، سرای ، جایگاه ، خاندان ، برج ، اهل خانه ، اهل بیت ، جادادن ، منزل دادن ، پناه دادن ، منزل گزیدن ، خانه نشین شدن
hovel	کلبه ، خانه رعیتی ، پناهگاه ، خیمه ، سایبان
hover	پرواز نزدیک زمین ، درحال توقف پر زدن ، پلکیدن ، شناور واويزان بودن ، در تردید بودن ، منتظرشدن
hubbub	غوغا ، هیاهو ، جنجال
hubris	غرور ، گستاخی
huckster	دوره گرد ، دست فروش ، ادم مزدور ، ادم پست وخسیس ، چک وچانه زدن
hue	رنگمایه ، چرده ، رنگ ، شکل ، تصویر ، ظاهر ، نما ، صورت ، هیئت ، منظر
hue and cry	داد وفریاد وقیل وقال ، تعقیب قاتل
hulking	درشت، درشت استخوان
humane	مهرامیز ، بامروت ، رحیم ، مهربان ، باشفقت ، تهذیبی
humanitarian	بشر دوستانه ، کسی که نوع پرستی را کیش خود میداند ، نوع پرست ، بشر دوست ، وابسته به بشر دوستی
humanize	انسانی کردن ، انسان شدن ، واجد صفات انسانی شدن ، با مروت کردن ، نرم کردن

humble	زبون ، فروتن ، متواضع ، محقر ، بدون ارتفاع ، پست کردن ، فروتنی کردن ، شکسته نفسی کردن
humbug	حیله ، گول ، شوخی فریب امیز ، فریب دادن ، بامبول زدن
humdrum	ادم کردن ، یکنواختی ، ملالت ، مبتذل
humerus	استخوان بازو ، استخوان عضله
humid	نمناک ، تر ، نم ، مرطوب ، نمدار ، ابدار ، بخاردار
humiliate	پست کردن ، تحقیر کردن ، اهانت کردن به
humility	فروتنی ، افتادگی ، تواضع ، حقارت ، تحقیر
hummock	تپه گرد ، پشته ، برآمدگی زمین در مرداب
humus	خاک گیاهی ، هرموس ، خاک نباتی ، خاک گیاه دار ، خاک درخت ، گیاخاک
Hungarian	مجاری
Hungary	مجارستان
hurtle	خوردن ، تصادف کردن ، مصادف شدن ، پرت کردن ، انداختن ، پیچ دادن ، ازدحام
husband	شوی ، کشاورز ، گیاه پرطافت ، نر ، شخم زدن ، کاشتن ، باغبانی کردن ، شوهردادن ، جفت کردن
husbandry	کشاورزی ، کشتکاری ، فلاحی ، باغبانی
hussar	سرباز سواره نظام سبک اسلحه
hustle	هل دادن ، فشار دادن ، تکان دادن ، بزور وادار کردن ، پیش بردن ، فریفتن ، گول زدن ، تکان ، شتاب ، عجله ، فشار ، زور
hybrid	هایبرید ، جانور دورگه (چون قاطر) ، گیاه پیوندی ، چیزی که از چند جزء ناجورساخته شده باشد کلمه ای که اجزاء آن از زبان های مختلف تشکیل شده باشد ، دورگه
hydra	شجاع ، (افسانه یونان) مار ۹ سری که بدست هرکول کشته شده ، (مجازی) چیزی که برانداختن آن دشوار است ، مار ابی
hydraulic	روغنی ، ابی ، وابسته به نیروی محرکه اب ، هیدرولیک ، وابسته به مبحث خواص اب در حرکت
hydrodynamics	علم نیرو و جنبش ابگونه ها
hydroelectric	وابسته به تولید نیروی برق بوسیله اب یا بخار

hydromechanics	مکانیک سیالات
hydrometallurgy	استخراج یا تهیه فلزات بوسیله آب یا مایعات
hydrometer	رطوبت سنج ، الت سنجش وزن ویژه مایعات ، چگالی سنج
hydrophobia	پزشکی) مرض ترس از آب ، آب گریزی
hydrostatics	علم تعادل مایعات
hydrous	ابدار ، نمناک ، محتوی آب
hygiene	علم بهداشت ، بهداشت ، حفظ الصحة
hyperbole	بدیع) مبالغه ، غلو ، گزاف گوئی ، (بدیع) صنعت اغراق
hypercritical	مفرط در انتقاد
hypnosis	هیپنوتیزم ، خواب هیپنوتیزم ، خواب در اثر تلقین
hypnotic	هیپنوتیسمی ، خواب اور (در داروها) ، خواب اور ، منوم ، تولیدکننده خواب ، هیپنوتیزم ، مولد خواب مصنوعی
hypnotism	علم هیپنوتیزم یا طریقه خواب اوری مصنوعی
hypnotize	خواب هیپنوتیزم کردن ، بطور مصنوعی خواب کردن ، (مجازی) مسحور و مفتون کردن
hypochondriac	مالیخولیایی ، سودایی ، ادم افسرده
hypocrisy	دورویی ، ریا ، ریاکاری ، دو رنگی ، وانمود سازی ، زرق ، سالوس
hypocrite	ریا کار ، با ریا ، ادم ریاکار ، ادم دو رو ، زرق فروش ، سالوس ، متصنع
hypocritical	ریا کار ، متظاهر ، دورو ، باریا
hypodermic	زیرپوستی ، تحت الجلدی ، (پزشکی) تزریق زیر جلدی ، سوزن مخصوص تزریق زیر جلد
hypotenuse	وتر (در مثلث قائم الزاویه) ، (هندسه) زه ، وتر مثلث قائم الزاویه
hypothesis	فرض ، فرضیه ، قضیه فرضی ، نهشته ، برانگاشت
hypothetical	فرضی ، برانگاشتی ، نهشتی
hysteria	تشنج ، غش یا بیهوشی وحمله در زنان ، هیجان زیاد ، هیستری ، حمله عصبی
Iceland	ایسلند
Icelandic	ایسلندی

ichthyic	وابسته به ماهی ، ماهی وار
ichthyology	ماهی شناسی
ichthyosaur	یکجور خزنده عظیم ماهی مانند در دوره ۲ دوم طبقات الارضی
ichthyosaurus	یکجور خزنده عظیم ماهی مانند در دوره ۲ دوم طبقات الارضی
icily	بطور سرد ، یخ مانند
iciness	حالت یخی ، سردی
icon	نماد تصویری ، نشان ، نشانه ، شمایل ، تمثال ، تندیس ، پیکر ، تصویر حضرت مسیح یامریم ویامقدسین مسیحی
iconoclast	بت شکن
iconoclastic	مبنی بر بت شکنی یا شمایل ویران کنی
idealist	پندار گرا ، انگارگرا ، ارمانگرا ، ایده الیست
idealize	بصورت ایده ال در آوردن ، صورت خیالی و شاعرانه دادن (به) ، دلخواه سازی
idealogy	مبحث افکار و آرزوهای باطنی ، خیال ، طرز تفکر ، ایدئولوژی ، انگارگان
ideology	مبحث افکار و آرزوهای باطنی، خیال، طرز تفکر، ایدئولوژی، انگارگان
idiom	تعبیر ویژه ، لهجه ، زبان ویژه ، اصطلاح
idiosyncrasy	حال مخصوص ، طبیعت ویژه ، طرز فکر ویژه ، شیوه ویژه هنرنویسنده ، خصوصیات اخلاقی
idolatrous	مربوط به بت پرستی و کفر
idolatry	بت پرست
idolize	بت ساختن ، صنم قرار دادن ، پرستیدن ، بحد پرستش دوست داشتن
idyl	چکامه کوتاه ، قصیده کوتاه ، شرح منظره ای از زندگانی روستایی ، چکامه در باره زندگی روستایی
idyll	چکامه کوتاه ، قصیده کوتاه ، شرح منظره ای از زندگانی روستایی ، چکامه در باره زندگی روستایی
idyllic	قصیده ای ، چکامه ای
igneous	اذرین ، اتشین ، آتش دار ، آتش فشانی ، محترقه
ignite	محترق کردن یا شدن ، آتش کردن ، آتش زدن ، روشن کردن ، گیراندن ، آتش گرفتن ، مشتعل شدن

ignoble	ناکس ، فرومایه ، پست ، بد گوهر ، ناجنس ، نا اصل
ignominious	مفتضح ، موجب رسوایی ، ننگ اور
ignominy	بد نامی ، رسوایی ، افتضاح ، خواری ، کار زشت
iliad	ایلیاد ، داستان حماسی منسوب به هومر
illegal	غیرقانونی ، غیر قانونی ، نا مشروع ، حرام ، غیرمجاز
illegible	نامفهوم ، ناخوانا
illegitimate	نامشروع ، ولدالزنا ، حرامزاده ، غیر مشروع ، ناروا
illiberal	بی گذشت ، کوتاه فکر ، متعصب ، مخالف اصول آزادی
illicit	قاجاچی ، ممنوع ، قاچاق ، نا مشروع ، مخالف مقررات
illimitable	بی پایان ، بیحد ، نامحدود ، محدود نشدنی
illiterate	بی سواد ، عامی ، درس نخوانده
ill-natured	بدطبیعت ، بدباطن ، بداخلاق ، عبوس ، ترشرو ، بدسرشت ، نامطبوع
illness	مرض ، ناخوشی ، بیماری ، کسالت ، شرارت ، بدی
illogical	غیر منطقی ، نا حسابی ، زور
illumine	روشن کردن ، منور کردن ، روشن فکر ساختن
illuminant	منبع نور ، روشن کننده ، منور ، روشنائی بخش
illuminate	چراغانی کردن ، روشن کردن منطقه ، درخشان ساختن ، زرنا کردن ، چراغانی کردن ، موضوعی را روشن کردن ، روشن (شده) ، منور ، روشن فکر
illumine	روشن کردن
illusion	عرب ، فریب ، گول ، حیل ، خیال باطل ، وهم
illusive	گمراه کننده ، مشتبه سازنده ، وهمی ، غیر واقعی
illusory	گمراه کننده ، مشتبه سازنده ، وهمی ، غیر واقعی
illustrious	برجسته ، نامی ، درخشان ، ممتاز ، مجلل
imaginable	تصور کردنی ، قابل تصور ، انگاشتنی ، قابل درک ، وابسته به تصورات و پندارها ، تصویری
imaginal	تصور کردنی ، قابل تصور ، انگاشتنی ، قابل درک ، وابسته به تصورات و پندارها ، تصویری

imaginary	انگاری ، مقدار موهومی ، انگاشتی ، پنداری ، وهمی ، خیال ، خیالی ، تصویری
imbalance	عدم تعادل ، عدم توازن ، ناهماهنگی
imbecility	کند ذهنی ، خرفتی
imbibe	نوشیدن ، اشباع کردن ، جذب کردن ، خیساندن ، تحلیل بردن ، فرو بردن ، در کشیدن
imbroglio	درهم و برهم ، قطعه موسیقی درهم امیخته و نامرتب ، مسئله غامض ، سوء تفاهم
imbrue	اغشتن ، الوده کردن ، تر کردن ، خیساندن ، مرطوب کردن ، اشباع کردن ، جذب کردن
imbue	خوب رنگ گرفتن ، خوب نفوذ کردن ، رسوخ کردن در ، اغشتن ، اشباع کردن ، ملهم کردن
imitation	بدل ، شبیه ، پیروی ، چیز تقلیدی ، بدلی ، ساختگی ، جعلی
imitator	مقلد
immaculate	معصوم
immaterial	غیر مادی ، مجرد ، معنوی ، جزئی ، بی اهمیت
immature	ناتمام ، نیم ساخته ، نارسیده ، نا بالغ ، نارس ، رشد نیافته ، نابهنگام ، بی تجربه
immeasurable	بی اندازه ، پیمایش ناپذیر ، بیکران ، بی قیاس
immense	بی اندازه ، گزاف ، بیکران ، پهناور ، وسیع ، کلان ، بسیار خوب ، ممتاز ، عالی
immerse	غوطه ور کردن ، فرو بردن ، زیر آب کردن ، پوشاندن ، غوطه دادن ، غسل ارتماسی دادن (برای تعمید)
immersion	شناوری ، فروبری ، غوطه وری ، غوطه ور شدن ، پوشیدگی ، غسل ، غوطه وری
immigrant	پناهنده ، مهاجر ، تازه وارد ، غریب ، کوچ نشین ، اواره
immigrate	مهاجرت کردن (بکشور دیگر) ، میهن گزیدن ، توطن اختیار کردن ، آوردن ، نشاندن ، کوچ کردن
imminence	نزدیکی ، مشرف بودن ، قرابت ، وقوع خطر نزدیک
imminency	نزدیکی ، مشرف بودن ، قرابت ، وقوع خطر نزدیک
imminent	نزدیک ، قریب الوقوع ، حتمی
immiscible	امیخته نشدنی ، امیزش ناپذیر ، نا در هم امیختنی ، مخلوط نشدنی
immobility	عدم تحرک ، بی جنبشی ، بیحرکتی

immoderate	بی اعتدال ، زیاد
immolate	قربانی شدن ، فدا کردن ، کشته شده ، فدایی
immoral	بد سیرت ، بد اخلاق ، زشت رفتار ، هرزه ، فاسد
immortalize	جاوید کردن ، شهرت جاویدان دادن به
immovable	غیر منقول ، استوار ، ثابت
immune	ازاد ، مقاوم در برابر مرض بر اثر تلقیح واکسن ، دارای مصونیت قانونی و پارلمانی ، مصون کردن ، محفوظ کردن
immune system	سیستم ایمنی
immunity	مصونیت سیاسی ، مصونیت دیپلماتی عدم تبعیت مامور سیاسی خارجی از مقررات قانونی کشور مرسل الیه است ، ایمنی (مصونیت) ، مصونیت ، آزادی ، بخشودگی ، معافیت ، جواز
immunization	مصون کردن ، واکسن زدن ، مصونیت دادن
immure	در چهار دیوار نگاهداشتن ، محصور کردن ، زندانی کردن
immutable	تغییر ناپذیر ، پابرجا
impair	اسیب زدن ، خراب کردن ، زیان رساندن ، معیوب کردن
impairment	اختلال
impale	چهار میل کردن ، بر چوب اوختن ، سوراخ کردن ، احاطه کردن ، محدود کردن ، میله کشیدن
impalpable	لمس نشدنی ، غیر محسوس
impart	سهم بردن ، بهره مند شدن از ، رساندن ، ابلاغ کردن ، افشاء کردن ، بیان کردن ، سهم دادن ، بهره مند ساختن ، افاضه کردن
impartial	بی طرف ، بیطرف ، بیغرض ، راست بین ، عادل ، منصفانه
impassable	غیر قابل عبور ، صعب العبور ، بی گذار ، نا گذرا
impasse	کوچه بن بست ، (مجازی) حالتی که از آن رهایی نباشد ، وضع بغرنج و دشوار ، گیر ، تنگنا
impassible	بی حس ، فاقد احساس ، بیدرد
impassioned	برانگیخته ، تهییج شده ، بهوس افتاده ، به جنبش درآمده
impassive	تالم ناپذیر ، بیحس ، پوست کلفت ، بی عاطفه ، خونسرد

impatience	بی تابی ، بی صبری ، ناشکیبایی ، بی حوصلگی ، بی طاقتی
impeach	متهم کردن ، بدادگاه جلب کردن ، احضار نمودن ، عیب گرفتن از ، عیب جویی کردن ، تردید کردن در ، باز داشتن ، مانع شدن ، اعلام جرم کردن
impeccable	بی عیب و نقص
impecunious	بی پول ، تهیدست
impede	بازداشتن ، مانع شدن ، ممانعت کردن
impediment	بار و بنه ، مانع ، عایق ، رادع ، محذور ، اشکال ، گیر
impel	وادار کردن ، بر آن داشتن ، مجبور ساختن
impels	وادار کردن ، بر آن داشتن ، مجبور ساختن
impend	مشرف بودن ، اویزان کردن ، در شرف وقوع بودن ، محتمل الوقوع بودن
impending	قریب الوقوع ، مشرف ، متوجه ، آویزان ، تهدید کننده
impenetrable	غیر قابل رسوخ ، سوراخ نشدنی ، داخل نشدنی ، نفوذ نکردنی ، درک نکردنی ، پوشیده
impenitent	توبه ناپذیر ، ناپشیمان
imperative	امرانه ، حاکم ، لازم الاجرا ، دستور بی چون و چرا ، امری ، دستوری ، حتمی ، الزام آور ، ضروری
imperceptible	دیده نشدنی ، غیر قابل مشاهده ، جزئی ، غیر محسوس ، تدریجی ، نفهمیدنی ، درک نکردنی
imperial	امپراطوری ، شاهنشاهی ، پادشاهی ، امپراتوری ، با عظمت ، (مجازی) عالی ، با شکوه ، مجلل ، همایون ، همایونی
imperil	در مخاطره انداختن ، بخطر انداختن
imperious	امرانه ، تحکم امیز ، مبرم ، امر ، متکبر
impermeable	ناتراوا ، نفوذناپذیر ، غیرقابل نفوذ ، تراوش ناپذیر ، ضد نفوذ اب ، غیر قابل تراوش ، نشت ناپذیر
impermissible	ممنوع ، غیر مجاز ، ناروا
impersonal	غیرشخصی ، فاقد شخصیت ، بی فاعل
impersonate	جعل هویت کردن ، خود را بجای دیگری جا زدن
impertinence	جسارت ، فضولی ، گستاخی ، نامربوطی ، بی ربطی ، نابهنگامی ، بی موقعی ، اهانت

impertinency	جسارت ، فضولی ، گستاخی ، نامربوطی ، بی ربطی ، نابهنگامی ، بی موقعی ، اهانت
impertinent	گستاخ ، بی ربط
imperturbable	تزلزل ناپذیر ، آرام ، خونسرد ، ساکت
impervious	مانع دخول (اب) ، تأثر ناپذیر ، غیر قابل نفوذ
impetuosity	بی پروایی ، تهور ، تندى ، حرارت
impetuous	بی پروا ، تند و شدید
impetus	نیروی جنبش ، عزم ، انگیزه
impiety	بی دینی ، ناپرهیزکاری ، بی تقوایی ، بی ایمانی ، بد کیشی
impinge	تصادف کردن ، تجاوز کردن ، تخطی کردن ، حمله کردن ، خرد کردن ، پرت کردن
impious	ناپرهیزکار ، بی دین ، خدا شناس ، کافر ، بد کیش
implacable	سنگدل ، کینه توز
implausible	نامحتمل ، غیرمحتمل ، غیرمقبول ، ناپسند
implement	اجرا کردن ، الت ، افزار ، ابزار ، اسباب ، انجام دادن ، ایفاء کردن ، اجراء کردن ، تکمیل کردن
implicate	دلالت کردن بر ، گرفتار کردن ، مشمول کردن ، بهم پیچیدن ، مستلزم بودن
implication	اشاره ، تلویح ، دلالت ، معنی ، مستلزم بودن ، مفهوم
implicit	تلویحی ، ضمنی ، التزامی ، مجازی ، اشاره شده ، مفهوم ، تلویحا فهمانده شده ، مطلق ، بی شرط
implode	از داخل ترکیدن ، از داخل منفجر شدن
implore	درخواست کردن از ، عجز و لابه کردن به ، التماس کردن به ، استغاثه کردن از
imply	دلالت داشتن ، مطلبی را رساندن ، ضمنا فهماندن ، دلالت ضمنی کردن بر ، اشاره داشتن بر ، اشاره کردن ، رساندن
impolitic	مخالف مصلحت ، مخالف رویه صحیح ، بیجا
imponderable	بی تعقل ، نا اندیشیدنی
import	مفهوم ، ورود ، واردات ، وارد کردن ، به کشور آوردن ، اظهار کردن ، دخل داشتن به ، تأثیر کردن در ، با پیروزی بدست آمدن ، تسخیر کردن ، اهمیت داشتن ، کالای رسیده ، کالای وارده ، (درجمع) واردات
importation	ورود ، واردات

importunate	سمج ، مبرم ، عاجز کننده ، سماجت امیز ، مزاحم
importune	مصرانه خواستن ، اصرار کردن به ، عاجز کردن ، سماجت کردن ، ابرام کردن ، مصرانه
imposter	دغل باز ، وانمود کننده ، طرار ، غاصب
impostor	شیاد ، دغل باز ، وانمود کننده ، طرار ، غاصب
imposture	دورویی ، غصب ، طراری ، فریب ، مکر ، حيله
impotent	عنین (ناتوان جنسی) ، دارای ضعف قوه باء ، ناتوان ، اکار
impoverish	فقیر کردن ، بی نیرو کردن ، بی قوت کردن ، بی خاصیت کردن
impracticable	اجراء نشدنی ، غیر عملی ، بیهوده
imprecate	لعنت کردن ، نفرین کردن ، التماس کردن
imprecation	لعن ، نفرین ، تضرع
impregnable	غیر قابل تسخیر ، رسوخ ناپذیر
impregnate	ابستن کردن ، لقاح کردن ، اشباع کردن
imprimatur	اجازه چاپ ، (مجازی) تصویب ، پذیرش ، قبول
impromptu	بداهتا ، تصنیف ، کاری که بی مطالعه و بمقتضای وقت انجام دهند ، بالبداهه حرف زدن
improper	معیوب ، غلط ، ناشایسته ، نامناسب ، بیجا ، خارج از نزاکت
impropriety	ناشایستگی ، بی مناسبتی
improvident	بی احتیاط ، لابلالی
improvise	بالبداهه ساختن ، انا ساختن ، تعبیه کردن
imprudent	بی احتیاط ، بی تدبیر
impudence	گستاخی ، چشم سفیدی ، خیره سری
impudent	گستاخ ، چشم سفید ، پر رو
impugn	رد کردن ، اعتراض کردن (به) ، تکذیب کردن ، عیب جویی کردن ، مورد اعتراض قرار دادن
impuissance	نا توانی ، ضعف قوای جنسی ، سستی ، عجز ، کم زوری ، عنن
impulsion	انگیزه انی ، دژ انگیز

impulsive	کسیکه از روی انگیزه انی و بدون فکر قبلی عمل میکند
impunity	بخشودگی ، معافیت از مجازات ، معافیت از زیان
impure	ژیژ ، ناپاک ، چرک ، کثیف ، ناصاف ، ناخالص ، نادرست
imputation	اسناد ، نسبت دادن ، بستن به
impute	نسبت دادن ، بستن ، اسناد کردن ، دادن ، تقسیم کردن ، متهم کردن
inaccessible	ارتباط ناپذیر ، خارج از دسترس ، منیع
inaccurate	غلط ، نادرست
inactive	غیرفعال ، ناکنش ور ، بی کاره ، غیر فعال ، سست ، بی حال ، بی اثر ، تنبل ، بی جنبش ، خنثی ، کساد
inadequate	ناکافی ، کسری ، غیر کافی ، نابسند
inadmissible	ناروا ، غیر جایز ، ناپسندیده ، تصدیق نکردنی
inadvertent	بی ملاحظه ، سهو ، غیر عمدی
inadvertently	سهوا"
inadvisable	غیر مقتضی ، دور از صلاح ، مضر ، بی صرفه ، دور از مصلحت ، ناروا ، مخالف
inalienable	بیع ناپذیر ، محروم نشدنی ، لایتجزا
inane	تهی ، بی مغز ، پوچ ، چرند ، فضای نامحدود ، احمق
inanimate	روح دادن ، انگیختن ، بیجان ، غیر ذیروح
inapprehensible	غیرقابل ادراک ، نامفهوم ، غیرقابل احساس
inapt	بی استعداد ، ناشایسته ، بی مهارت ، نامناسب ، بیجا
inarticulate	وابسته به بی مفصلان ، بی بند ، بی مفصل ، ناشمرده ، درست ادا نشده ، غیر ملفوظ
inaudible	غیر قابل شنیدن ، غیر قابل شنوایی ، نارسا ، شنیده نشده ، غیر مسموع
inaugurate	گشودن ، افتتاح کردن ، بر پا کردن ، براه انداختن ، دایر کردن ، آغاز کردن
inauspicious	نحس ، شوم ، ناخجسته ، نامبارک ، نامیمون
inborn	درون زاد ، نهادی ، موروثی ، جبلی ، ذاتی ، فطری
inbred	ذاتی ، جبلی ، فطری ، غریزی ، ایجاد شده بر اثر تخم کشی از موجودات هم تیره
incandescence	روشنایی سیمایی ، نور سفید دادن ، افروختگی

incandescent	گداخته ، دارای نور سیمایی ، تابان
incantation	طلسم ، افسون گری ، افسون خوانی ، جادوگری ، سحر ، تبلیغات
incapacitate	ناقابل ساختن ، سلب صلاحیت کردن از ، بی نیرو ساختن ، از کار افتادن ، ناتوان ساختن ، محجور کردن
incapacity	حجر ، فقدان اهلیت ، عجز ، عدم صلاحیت
incarcerate	در زندان نهادن ، زندانی کردن ، حبس کردن
incarnate	مجسم (بصورت ادمی) ، دارای شکل جسمانی ، برنگ گوشتی ، مجسم کردن ، صورت خارجی دادن
incarnation	تجسد ، تجسم ، صورت خارجی
incendiary	اتش زا ، اتش افروز
incense	بخور دادن به ، سوزاندن ، بخور خوشبو ، تحریک کردن ، تهییج کردن ، خشمگین کردن
incentive	محرک ، انگیزه ، فتنه انگیز ، اتش افروز ، موجب ، مشوق
inception	آغاز ، شروع ، درجه گیری ، اصل ، اکتساب ، دریافت ، بستن نطفه
inceptive	ابتدائی ، آغازی
incessant	لاینقطع ، پیوسته ، پی در پی ، بی پایان
inchmeal	خرد خرد ، رفته رفته ، بتدریج ، کم کم
inchoate	آغاز کردن ، بنیاد نهادن ، تازه بوجود آمده ، نیمه تمام
inchoative	بدوی ، تازه آغاز شده ، آغازی ، ابتدائی
incidence	حادث شدن ، میزان بروز (در بیماریها) ، شیوع مرض ، انتشار (مرض) ، برخورد ، تلاقی ، تصادف ، وقوع ، تعلق واقعی مالیات ، مشمولیت
incident	رویداد ، مآقع ، لازم ، فرعی ، تصادم یکانها ، ناگهان اتفاق افتادن ظهور کردن ، حادثه عملیاتی ، شایع ، روی داد ، واقعه ، حادثه ، ضمنی ، حتمی وابسته ، تابع
incidental	اتفاقی ، تصادفی ، جزئی ، ضمنی ، غیر مبهم ، لازم
incidentally	اتفاقاً ، ضمناً
incinerate	خاکستر کردن ، سوزاندن ، با اتش سوختن
incipience	وضع مقدماتی ابتدایی ، حالت نخستین
incipiency	وضع مقدماتی ابتدایی ، حالت نخستین

incipient	نخستین ، بدوی ، اولیه ، مرحله ابتدایی
incise	بریدن ، کندن ، چاک دادن ، شکاف دادن ، حجاری کردن
incisive	برنده ، قاطع ، دندان پیشین ، ثنایا ، تیز ، نافذ
incisor	دندان پیشین ، ثنایا
incite	انگیختن ، باصرار وادار کردن ، تحریک کردن
incitement	تحریم ، تحریک ، تهییج ، انگیزش
inclement	شدید ، بی اعتدال
inclination	نهاد ، سیرت ، طبیعت ، تمایل ، شیب ، انحراف
incline	خم کردن ، کج کردن ، متمایل شدن ، مستعد شدن ، سرازیر کردن ، شیب دادن ، متمایل کردن ، شیب
inclined	مایل ، کج ، مورب
inclusive	شامل ، مشمول
incoercible	انقباض ناپذیر ، بدون کره و اجبار ، بی اختیار
incognito	نا شناخت ، نا شناس ، مجهول الهویه ، بانام مستعار
incoherence	گسستگی ، عدم ربط ، عدم چسبندگی ، ناجوری ، عدم تطابق ، ناسازگاری ، تناقض
incoherent	متناقض ، بی ربط
incombustible	نسوز ، نسوختنی ، غیر قابل احتراق
incommodious	ناراحت
incomparable	غیر قابل قیاس ، بی مانند ، بی نظیر ، بی همتا ، بی رقیب ، غیر قابل مقایسه
incompatible	منافی ، ناسازگار ، ناموافق ، ناجور ، نامناسب ، (پزشکی) غیر قابل استعمال با یکدیگر
incompetence	نا شایستگی ، بی کفایتی ، نادرستی ، نارسایی ، نقص ، (حقوق) عدم صلاحیت
incompetency	ناشایستگی ، بی کفایتی ، نادرستی ، نارسایی ، نقص ، (حقوق) عدم صلاحیت
incompetent	نامناسب ، غیر کافی ، ناشایسته ، بی کفایت ، نالایق
incomplete	نا تمام ، ناقص ، انجام نشده ، پر نشده ، معیوب
incomprehensible	نفهمیدنی ، دور از فهم ، درک نکردنی ، نامحدود

incompressible	تراکم ناپذیر ، تراکم نا پذیر ، فشار نا پذیر ، خلاصه نشدنی ، کوچک نشدنی ، غیر قابل تلخیص ، فشرده نشدنی
inconceivable	تصور نکردنی ، غیر قابل ادراک ، باور نکردنی
inconclusive	غیر قاطع ، مجمل ، ناتمام ، بی نتیجه ، بی پایان
incongruity	عدم تجانس ، ناسازگاری
incongruous	نامتجانس
inconsequential	ناپی ایند ، غیر منطقی ، نامربوط ، بی اهمیت ، ناچیز
inconsiderable	ناچیز ، جزئی ، بی اهمیت ، خرد ، ناقابل
inconsistence	تناقض ، تباین ، ناسازگاری ، ناهماهنگی ، ناجوری ، ناسازگاری ، ناستواری ، بی ثباتی
inconsistency	تناقض ، تباین ، ناسازگاری ، ناهماهنگی ، ناجوری ، ناسازگاری ، ناستواری ، بی ثباتی
inconsistent	متناقض ، ناجور
inconspicuous	ناپیدا ، نامعلوم ، غیر برجسته ، کم رنگ ، نامریی ، جزئی ، غیر محسوس ، غیر مشخص
inconstant	بی ثبات ، بی وفا
incontinent	ناپرهیزکار
incontrovertible	غیر قابل بحث ، بدون مناقشه ، بی چون و چرا ، بدون مباحثه ، مسلم
inconvenient	ناراحت ، ناجور
incorporate	تاسیس کردن ، یکی کردن ، بهم پیوستن ، متحد کردن ، داخل کردن ، جادادن ، دارای شخصیت حقوقی کردن ، ثبت کردن (در دفتر ثبت شرکتها) ، آمیختن ، ترکیب کردن ، معنوی ، غیر جسمانی
incorporeal	غیر مادی ، بی جسم ، مجرد ، معنوی
incorrigible	اصلاح ناپذیر ، بهبودی ناپذیر ، درست نشدنی
incredulity	دیر باوری ، شکاکی ، بی اعتقادی
incredulous	دیر باور
increment	نمو ، افزایش در حقوق ، فواصل کوچک ، افزایش ، ترقی ، سود ، توسعه
incriminate	به جرمی متهم کردن ، مقصر قلمداد کردن ، بگناه متهم کردن ، گرفتار کردن ، تهمت زدن به ، گناهکار قلمداد نمودن

incrustation	پوسته ، قشر ، پوشش ، اندود ، نمای مرمر
incrustment	پوسته ، قشر ، پوشش ، اندود ، نمای مرمر
incubate	بر خوابیدن ، روی تخم خوابیدن ، جوجه کشی کردن
incubus	بختک ، کابوس ، ظالم ، زورگو
inculcate	فرو کردن ، جایگیر ساختن ، تلقین کردن ، پافراشتن ، پامال کردن
incumbent	متصدی ، ناگزیر ، لازم با (on و upon)
incur	موجب (خرج یا ضرر یا تنبیه و غیره) شدن ، متحمل شدن ، وارد آمدن ، (خسارت) دیدن
incursion	تاخت و تاز ، تهاجم ، تاراج و حمله ، تعدی
indecipherable	غیرقابل کشف (در مورد تلگراف رمز و غیره) ، کشف نکردنی ، حل نکردنی ، غیرقابل استخراج
indefatigable	خستگی ناپذیر ، خسته نشدنی
indefensible	غیرقابل دفاع ، غیرقابل اعتذار ، تصدیق نکردنی
indefinite	نامحدود ، بیکران ، بی حد ، بی اندازه ، غیرقابل اندازه گیری ، نامعین ، غیر قطعی ، (بطور صفت) غیر صریح ، نکره
indefinitely	بطور نامحدود ، بطور نامعین ، بطور نامعلوم ، برای یک مدت نامحدود
indelible	پاک نشدنی ، محو نشدنی ، ماندگار ، ثابت
indemnify	غرامت دادن به ، غرامت پرداختن ، هزینه ای را پرداختن ، بیمه کردن ، جبران خسارت ، تاوان دادن ، لطمه زدن به ، اذیت کردن ، صدمه زدن به ، غرامت دادن
indemnity	غرامت پرداختن ، تضمین جبران خسارت احتمالی آینده تضمین هر نوع خسارت ، تاوان ، غرامت ، جبران زیان ، بخشودگی ، صدمه
indentation	توگذاری ، ایجاد فرورفتگی ، دندانگذاری ، دندان ، کنگره ، تضریس
indenture	سند دو نسخه‌ای ، دوتاسازی ، دوبر کردن ، قرارداد ، سیاهه رسمی زندانه‌گذاری ، عهد نامه ، کنترات ، بشاگردی گرفتن ، با سند مقید کردن ، با سند مقید شدن ، با قرار داد استخدام کردن ، شیار دار کردن ، دنداندار کردن
indescribable	وصف ناپذیر ، توصیف ناپذیر ، نامعلوم
indestructible	فنا ناپذیر ، از میان نرفتگی ، نابود نشدنی
indeterminate	نامعین ، پادر هوا ، نامشخص ، بی نتیجه

index finger	انگشت نشان ، سبابه
India	هندوستان
Indian	هندوستانی ، وابسته به هندی ها
indicant	اشاره نما ، نماینده ، نشان دهنده ، دلالت کننده
indicative	شاخص ، اخباری ، خبر دهنده ، اشاره کننده ، مشعر بر ، نشان دهنده ، دلالت کننده ، حاکی ، دال بر
indicator	نمایشگر ، عقربه ، نشان دهنده ، علامت خط نشانه ، نشانگر ، اندیکاتور ، نماینده ، شاخص ، اندازه ، مقیاس ، فشار سنج
indices	شاخصها، زیرنویسها
indict	متهم کردن کسی بر مبنای تشخیص هیات منصفه دادگاه جنایی ، (حقوق) علیه کسی ادعا نامه تنظیم کردن ، اعلام جرم کردن ، متهم کردن ، تعقیب قانونی کردن
indictment	ادعاینامه ، تنظیم کیفرخواست ، (حقوق) اعلام جرم ، تنظیم ادعا نامه ، اتهام
indifferent	خون سرد ، لاقید ، بی طرف ، بی تعقیب ، بی اهمیت ، بی تفاوت ، جزئی ، بی اثر
indigence	تنگدستی ، نداری ، تهیدستی ، بی چیزی ، فقر
indigenous	بومی ، طبیعی ، ذاتی ، مکنون ، فطری
indigent	تهیدست ، تهی ، خالی ، تنگدست
indigestible	بد گوار ، غیر قابل هضم
indigestion	بدگواری ، بد گواری ، سوء هاضمه ، رودل ، دیر هضمی
indignant	اوقات تلخ ، متغیر ، رنجیده ، خشمگین ، ازرده
indignation	خشم
indignity	هتک ابرو
indiscernible	دیده نشدنی ، غیرقابل مشاهده غیرقابل تشخیص
indiscreet	فاقد حس تشخیص ، بی تمیز ، بی احتیاط ، بی ملاحظه
indiscretion	بی احتیاطی ، بی ملاحظگی ، بی خردی ، بی عقلی
indiscriminate	ناشی از عدم تبعیض ، خالی از تبعیض ، یکسره
indispensable	واجب ، حتمی ، چاره نا پذیر ، ضروری ، ناگزیر ، صرفنظر نکردنی ، لازم الاجرا
indisputable	بی چون و چرا ، مسلما ، بی گفتگو ، بطور غیر قابل بحث ، بطور مسلم

indissoluble	تجزیه نا پذیر ، اب نشدنی ، ناگداز ، غیر قابل حل ، بهم نخوردنی ، منحل نشدنی ، ماندگار ، پایدار
indistinct	نا معلوم ، تیره ، غیر روشن ، درهم ، اهسته ، ناشنوا
indivertible	انحراف نا پذیر ، منحرف نکردنی ، غیر قابل انحراف
indivisible	غیر قابل تقسیم
indoctrinate	تلقین کردن ، اغشتن ، اشباع کردن ، تعالیم مذهبی یا حزبی را اموختن به
indolence	فرویش ، رخوت ، سستی ، تنبلی ، تن اسایی ، راحت طلبی
indolent	سست ، تنبل
indomitable	رام نشدنی ، سرکش ، سخت ، غیر قابل فتح ، تسخیر نا پذیر ، تسلط ناپذیر
Indonesia	اندونزی
Indonesian	اندونزیایی
indubitable	بدون شک ، بدون تردید ، بی چون و چرا
indubitably	مسلماً ، بطور غیرقابل تردید ، بی شبهه
induce	اغوا کردن ، فراهم کردن ، تحمیل کردن ، تحریک کردن ، تلقین کردن ، وادار کردن ، اعوا کردن ، غالب آمدن بر ، استنتاج کردن ، تحریک شدن ، تهییج شدن
induct	برقرار کردن ، مستقر کردن ، دریافت کردن ، فهمیدن ، درک کردن ، استنباط کردن ، وارد کردن ، گماشتن بر ، آشنا کردن ، القاء کردن
inductee	نفر استخدام شده ، استخدامی ، کسیکه وارد خدمت شده
inductive	اندوکیو ، قیاسی ، استنتاجی
indulge	مخالفت نکردن ، مخالف نبودن ، رها ساختن ، افراط کردن (در استعمال مشروبات و غیره) ، زیاده روی کردن ، شوخی کردن ، دل کسی را بدست آوردن ، نرنجاندن
indulgence	لطف کردن ، از راه افراط بخشیدن ، ولخرجی کردن ، غفو کردن ، زیاده روی ، افراط
indulgent	بخشنده ، زیاده رو
industrious	ماهر ، زبر دست ، ساعی ، کوشا
inebriate	مست کردن ، سرخوش کردن ، کیف دادن
inebriated	مست
inebriation	مستی ، مست سازی

inedible	نخوردنی ، ناخوردنی ، غیر قابل خوردن
ineffable	شخص غیر قابل توصیف ، نگفتنی
ineffectual	بیپهوده ، بی نتیجه ، بی اثر ، غیر موثر ، بیفایده
inefficacious	بی خاصیت ، ناسودمند ، بی فایده ، بی اثر
inefficiency	بی کفایتی ، بی عرضگی ، عدم کاردانی ، بی ظرفیتی
inefficient	کم بازده ، کم بهر ، غیر موثر
ineligible	غیر مشمول ، شامل نشدنی ، ناشایسته برای انتخاب ، فاقد شرایط لازم ، غیر قابل قبول
ineluctable	ناگریز ، چاره ناپذیر ، غیر قابل مقاومت ، ناچار
inept	بی عرضه ، ناشایسته ، ناجور ، بی معنی ، بی منطق ، نادان
inequity	بیعدالتی ، بی انصافی ، نادرستی ، خلاف موازین انصاف
inerrancy	بی خطایی ، بی غلطی ، فاقد غلط و اشتباه ، بی لغزشی
inert	بی حرکت ، بی اثر ، خنثی ، ناکار ، فاقد نیروی جنبش ، بیروح ، بیجان ، ساکن ، راکد
inertia	انرسی ، ماند ، اینرسی ، ایستایی ، رکود ، لختی ، (فیزیک) جبر ، قوه جبری ، ناکاری ، سکون
inestimable	فوق العاده ، گرانبها ، تخمین ناپذیر ، بی بها
inevitable	ناچار ، ناگزیر ، اجتناب ناپذیر ، چاره ناپذیر ، غیر قابل امتناع ، حتما ، حتمی الوقوع ، بدیهی
inexcusable	عذر ناپذیر ، بدون بهانه ، نبخشیدنی ، غیر معذور
inexhaustible	خستگی ناپذیر ، پایان ناپذیر ، تهی نشدنی ، پایدار
inexorable	نرم نشدنی ، سخت ، سنگدل ، بی شفقت ، تسلیم نشدنی
inexpedient	غیر مقتضی
inexpensive	ارزان ، کم خرج ، معقول ، صرفه جو ، ساده
inexperience	ناازمودگی ، بی تجربگی ، خامی ، خام دستی
inexplicable	غیر قابل توضیح ، روشن نکردنی ، دشوار
inexpressible	غیر قابل اظهار ، ناگفتنی ، غیر قابل بیان

inextensible	تمدید نا پذیر ، بسط نا پذیر ، منقرض نکردنی
inextricable	نگشودنی ، حل نشدنی ، حل نکردنی
inextricably	بطور نگشودنی ، چنانکه نتوان از آن بیرون آمد یا رهایی یافت
infallible	لغزش ناپذیر ، مصون از خطا ، منزله از گناه
infamous	محروم از حقوق مدنی ، ترذیلی (مجازات) ، زشت ، بد نام ، مفتضح ، پست ، نفرت انگیز شنیع ، رسوایی اور ، ننگین ، بدنام
infamy	رسوایی ، بدنامی ، افتضاح ، سابقه بد ، ننگ
infant	صغیر ، نوباوه ، کودک ، طفل ، بچه کمتر از هفت سال
infantile	بچگانه ، ابتدایی ، بچگی ، مربوط بدوران کودکی
infer	بستن ، استنتاج کردن ، استنباط کردن ، پی بردن به ، (زبان عامیانه) حدس زدن ، اشاره کردن بر
inference	استنباط ، استنتاج
infernal	دوزخی ، دیو صفت ، شیطان صفت ، شریر
infest	هجوم کردن در ، فراوان بودن در ، ول نکردن
infidel	کافر ، بیدین ، بی ایمان ، شخص غیر مومن
infidelity	کفر ، (در زناشویی) خیانت
infiltrate	نفوذ کردن در منطقه ، تراوش کردن ، نشر کردن ، گذاشتن ، در خطوط دشمن نفوذ کردن
infinite	نامحدود ، بی نهایت ، بیکران ، لایتناهی ، نامحدود ، بی اندازه ، سرمد
infinitesimal	بی اندازه خرد ، بینهایت کوچک
infinitude	ابدیت
infinity	بینهایت ، بیشمار
infirm	ناتوان ، ضعیف ، علیل ، رنجور ، ناستوار
infirmary	درمانگاه یا بیمارستان کوچک ، درمانگاه
infirmity	ضعف ، ناتوانی
inflammable	اشتعال پذیر ، قابل اشتعال ، اتشگیر ، شعله ور ، التهاب پذیر ، تند
inflammation	پزشکی) اماس ، التهاب ، شعله ور سازی ، احتراق

inflammatory	اشتعالی ، فتنه انگیز ، فساد امیز ، آتش افروز ، فتنه جو
inflated	باد کرده ، متورم ، زیاد شده ، باطمطراق ، زن متکبر
inflexible	سخت ، انحناء ناپذیر
influence	اعتبار ، برتری ، تفوق ، توانایی ، تجلی ، نفوذ کردن بر ، تحت نفوذ خود قرار دادن ، تاثیر کردن بر ، وادار کردن ، ترغیب کردن
influential	دارای نفوذ و قدرت
influenza	پزشکی (انفلوانزا ، زکام ، گریپ ، نزله وبایی یا همه جا گیر
influx	نفوذ ، رخنه ، تاثیر ، ورود ، هجوم ، ریزش
informal	غیررسمی ، غیر رسمی ، خصوصی ، بی قاعده ، بی تشرفات
infraction	نقض ، تخلف ، شکستن
infrastructure	پیدایش ، شالوده ، سازمان ، زیر سازی ، زیر بنا
infrequency	کمیابی ، ندرت
infrequency	کمی ، کمیابی ، ندرت وقوع ، عدم تکرار ، نابسامدی
infrequent	کم ، نادر ، کمیاب
infringe	نقض کردن ، تخلف کردن از ، تجاوز کردن از ، تعدی
infuriate	اتشی کردن ، بسیار خشمگین کردن
infuse	ریختن ، دم کردن ، القاء کردن ، بر انگیزتن
infusion	دم کرده ، ریزش ، ریختن ، پاشیدن ، القاء ، تزریق ، الهام
ingenious	دارای قوه ابتکار ، مبتکر ، دارای هوش ابتکاری ، با هوش ، ناشی از زیرکی ، مخترع
ingenue	دختر ساده
ingenuity	قوه ابتکار ، نبوغ ، هوش (اختراعی) ، آمادگی برای اختراع ، مهارت ، استعداد ، صفا
ingenuous	صاف و ساده ، بی تزویر ، رک گو ، (م.ل.) اصیل
inglorious	شرم آور ، ننگین ، افتضاح آور ، گمنام
ingraft	رنگ زدن ، رنگ ثابت زدن ، (مجازی) اسقاء کردن ، اشباع کردن ، در جسم چیزی فروکردن ، در ذهن جانشین کردن
ingrained	نبافته رنگ شده ، دیرینه ، ریشه کرده ، ذاتی

ingrate	ظلم کردن بر ، تعدی کردن ، فشار وارد آوردن بر ، نمک ناشناسی کردن ، ناسپاس ، نمک ناشناس ، ناشکر ، حق ناشناس
ingratiating	خود شیرینی کردن ، مورد لطف و عنایت قرار دادن ، طرف توجه قرار دادن ، ارضاء کردن ، داخل کردن
ingratitude	ناسپاسی ، نمک ناشناسی ، ناشکری ، نمک بحرانی
ingredient	جزء ترکیبی ، (در جمع) اجزاء ، ذرات ، داخل شونده ، عوامل ، عناصر
inhale	تنفس کردن ، تو کشیدن ، در ریه فروبردن ، استنشاق کردن ، بدخل کشیدن ، استشمام کردن
inherence	چسبیدگی ، لزوم ذاتی ، ذاتی بودن ، اصلیت ، جلی
inherency	چسبیدگی ، لزوم ذاتی ، ذاتی بودن ، اصلیت ، جلی
inherent	ذاتی ، اصلی ، چسبنده
inherit	به میراث بردن ، وارث شدن ، از دیگری گرفتن ، مالک شدن ، جانشین شدن
inherited	موروئی
inhibit	باز داشتن و نهی کردن ، منع کردن ، مانع شدن ، از بروز احساسات جلوگیری کردن
inhospitable	مهمان ننواز ، غریب ننواز ، نامهربان
inhuman	بی عاطفه ، فاقد خوی انسانی ، غیر انسانی ، نامردم
inhume	در خاک نهادن ، بخاک سپردن ، دفن کردن
inimical	دشمنانه ، خصمانه ، غیردوستانه ، نامساعد ، مضر
inimitable	غیر قابل تقلید ، بی مانند ، بی رقیب ، بی نظیر
iniquitous	تبه کار ، شریر ، نابکار ، غیر عادلانه ، ناحق
iniquity	بی انصافی ، شرارت
initiate	ابداع کردن ، ابتکار کردن ، تازه وارد کردن ، آغاز کردن ، بنیاد نهادن ، نخستین قدم را برداشتن
inject	پاشیدن ، تزریق کردن ، اماله کردن ، سوزن زدن
injunction	وصیت ، دستور کتبی دادگاه خطاب به خواننده که متضمن اجبار وی به رعایت حقوق خواهان است ، حکم توقیف ، نهی ، قدغن ، حکم بازداشت ، دستور ، اتحاد
injurious	مضر ، آسیب رسان
injury	زخم ، اذیت ، تخطی تجاوز ، خسارت ، جراحت ، آسیب ، صدمه

inkling	اشاره ، اطلاع مختصری که با آن به چیزی پی برند ، گزارش ، آگاهی ، کوره خبر
inland	درون کشور ، درون مرزی ، داخله
inlet	دهانه ، فرو رفتگی و رخنه کوچک در یچه ورودی ، شاخابه ، خلیج کوچک ، خور ، راه دخول
inmost	درونی ، میانی ، باطنی ، (مجازی) صمیمانه
innate	درون زاد ، ذاتی ، فطری ، جبلی ، مادرزاد ، طبیعی ، لاینفک ، اصلی ، داخلی ، درونی ، چسبنده ، غریزی
innervate	دارای پی کردن ، پی دادن (به)
innocuous	بی ضرر
innovate	نو اوری کردن ، ایین تازه ای ابتکار کردن ، تغییرات و اصلاحاتی دادن در ، چیز تازه آوردن ، بدعت گذاردن
innovate	نو اوری کردن ، ایین تازه ای ابتکار کردن ، تغییرات و اصلاحاتی دادن در ، چیز تازه آوردن ، بدعت گذاردن
innovation	حرکت جدید ، نوآوری ، بدعت ، ابداع ، تغییر ، چیز تازه ، نو اوری
innovative	بدعت آمیز ، ابداعی ، بدعت گذارنده
innuendo	معنی ، مقصود ، یعنی ، (مجازی) تشریح ، شرح ، تلویحا اشاره کردن ، ادا کردن ، کنایه
innumerable	بی شمار ، غیر قابل شمارش ، بیحد و حصر
inoculate	تلقیح کردن ، مایه کوبی کردن ، اغشتن
inoffensive	بی آزار ، بی ضرر ، بدون زندگی
inopportune	نابهنگام ، بیجا ، بی موقع ، نامناسب ، بی مورد
inordinate	بی اندازه ، بیش از حد ، مفرط ، غیر معتدل
inquire	پرسش کردن ، جويا شدن ، باز جویی کردن ، رسیدگی کردن ، تحقیق کردن ، امتحان کردن ، استنطاق کردن
inquisition	نظری که هیات منصفه در ذیل برگ باز جویی می دهد ، رسیدگی (قضایی) ، استنطاق ، تفتیش عقاید مذهبی از طرف کلیسا ، جستجو
inquisitive	کنجکاو ، فضول ، پی جو
inquisitor	مفتش عقاید
inroad	تاخت و تاز ، تهاجم ، تعدی ، هجوم ، حمله ، تکش

insalubrious	ناسازگار ، مضر برای تندرستی ، بد آب و هوا ، ناگوار
insatiable	سیر نشدنی
inscribe	نوشتن ، نقش کردن ، حجاری کردن روی سطوح و ستونها ، حکاکی کردن ، ثبت کردن
inscrutable	نفوذ ناپذیر ، مرموز
insecure	ناامن ، غیر محفوظ ، بدون ایمنی ، غیر مطمئن ، نامعین ، غیر قطعی ، سست ، بی اعتبار ، متزلزل
insensate	بیحس ، بیحال ، بی عاطفه ، بی معنی ، بی فکر
insensible	بیشعور ، بیحس ، غیر حساس
insentient	بی حس ، بیجان
inseparable	لاینفک ، لایتجزا ، جدا نشدنی
insidious	پراز توطئه ، مودی ، دسیسه امیز ، خائنه
insight	بینش ، بصیرت ، فراست ، چشم باطن ، درون بینی
insignificance	ناچیزی ، ناقابلی ، بی اهمیتی ، کمی ، بی معنی گری
insignificancy	ناچیزی ، ناقابلی ، بی اهمیتی ، کمی ، بی معنی گری
insignificant	ناچیز
insinuate	تلقین کردن ، داخل کردن ، اشاره کردن ، به اشاره فهماندن ، بطور ضمنی فهماندن
insipid	بی مزه ، بی طعم ، (مجازی) بیروح ، خسته کننده
insistence	اصرار ، پافشاری
insistency	اصرار ، پافشاری
insistent	مصر ، پافشار ، پایی
insolence	گستاخی ، بی احترامی ، جسارت ، اهانت ، توهین ، غرور ، خود بینی ، ادعای بیخود ، تکبر
insolent	گستاخ ، جسور
insolvent	غیر ملئی ، درمانده ، محجور ، معسر
insomnia	بیخوابی (غیر عادی) ، مرض بیخوابی
insouciant	بی پروا ، بی قید

inspector	نگهبان ، بازرس ، مفتش
instance	بعنوان مثال ذکر کردن ، لحظه ، مورد ، نمونه ، مثل ، مثال ، شاهد ، وهله
instant	مربوط به ماه جاری ، دم ، آن ، لحظه ، ماه کنونی ، مثال ، فوراً
instantaneous	لحظه ای ، ناگهانی ، هردم ، دفعتاً ، انی
instigate	برانگیختن ، تحریک کردن ، وادار کردن
instigator	محرک ، مفسد
instil	چکاندن ، چکه چکه ریختن ، کم کم تزریق کردن ، اهسته القاء کردن ، کم کم فهماندن
instill	چکاندن ، چکه چکه ریختن ، کم کم تزریق کردن ، اهسته القاء کردن ، کم کم فهماندن
institute	بنیاد نهادن ، برقرار کردن ، تاسیس کردن ، موسسه ، بنیاد ، بنگاه ، انجمن ، هیئت شورا ، فرمان ، اصل قانونی ، مقررات
instructive	آموزنده ، یاد دهنده
insubordinate	نافرمان ، نافرمان ، گردن کش ، سرکش
insubordination	نافرمانی ، سرپیچی
insubstantial	غیر واقعی ، خیالی ، بی اساس ، بیموضوع ، بی جسم
insufficiency	عدم تکافو ، کمی ، نارسایی ، نابسندگی ، عدم کفایت ، ناتوانی ، عجز
insufficiency	عدم تکافو ، کمی ، نارسایی ، نابسندگی ، عدم کفایت ، ناتوانی ، عجز
insufficient	نارسا ، نابسنده
insular	وابسته به جزیره ، جزیره ای ، منزوی ، غیر ازاد ، تنگ نظر
insularity	جزیره بودن ، انزوا
insulate	عایق کردن ، سیم را لحیم کردن ، جدا کردن مجزا کردن ، جدا کردن ، روپوش دار کردن ، با عایق مجزا کردن ، بصورت جزیره درآوردن
insulated	عایق دار ، روپوش دار
insult	دشنام ، توهین کردن به ، بی احترامی کردن به ، خوار کردن ، فحش دادن ، بالیدن ، توهین
insuperable	برطرف نکردنی ، از میان برنداشتنی ، شکست ناپذیر ، مغلوب نشدنی ، فائق نیامدنی
insuppressible	فرونشاندنی ، خواباندنی ، غیرقابل کنترل

insurgence	تمرد ، قیام ، شورش ، طغیان ، یاغی گری
insurgency	تمرد ، قیام ، شورش ، طغیان ، یاغی گری
insurgent	یاغی ، متمرد ، شورشی
insurmountable	غیر قابل تفوق ، فائق نیامدنی ، غیر قابل عبور ، بر طرف نشدنی
insurrection	بر خیزش ، طغیان ، شورش ، فتنه ، قیام
intangible	نامرئی ، غیر عینی ، لمس ناپذیر ، (مجازی) بغرنج ، درک نکردنی ، مال غیر عینی ، نا هویدا
integral	جدایی ناپذیر ، درست ، صحیح ، بی کسر ، کامل ، تمام ، انتگرال
integrate	جمع کردن ، انتگرال گرفتن ، یکپارچه کردن ، گنجاندن ، در شکم چیزی جا دادن ، تمام کردن ، کامل کردن ، درست کردن ، یکی کردن ، تابعه اولیه چیزی را گرفتن ، اختلاط
integrity	یکپارچگی ، درستی ، امانت ، راستی ، تمامیت ، بی عیبی ، کمال
intellect	هوش ، فهم ، قوه درک ، عقل ، خرد ، سابقه
intellectual	عقلی ، عقلانی ، ذهنی ، فکری ، خردمند ، روشنفکر
intelligence	اطلاعات ، هوش ، زیرکی ، فراست ، فهم ، بینش ، آگاهی ، روح پاک یا دانشمند ، فرشته ، خبرگیری ، جاسوسی
intelligentsia	اشخاص با هوش و خردمند ، طبقه روشنفکر
intelligible	فهمیدنی ، مفهوم ، روشن ، قابل فهم ، معلوم
intemperance	زیاده روی ، بی اعتدالی ، افراط
intemperate	زیاده رو ، بی اعتدال ، افراط کار ، افراطی
intension	سختی ، شدت ، فزونی ، نیرومندی ، کثرت
intensity	سختی ، شدت ، فزونی ، نیرومندی ، قوت ، کثرت
intensive	دستور زبان) تشدید ، پرقوت ، متمرکز ، مشتاقانه ، تند ، مفرط
intention	اراده ، عمد ، نیت ، قصد ، منظور ، خیال ، غرض ، مفهوم ، سگال
inter	در خاک نهادن ، مدفون ساختن ، در قبر نهادن ، زیر خاک پوشاندن
interact	متقابلا اثر کردن ، فعل و انفعال داخلی داشتن
intercede	پادر میانی کردن ، میانجی گری کردن ، میانجی شدن ، میانه گیری کردن ، وساطت کردن ، شفاعت کردن

intercept	محل تقاطع ، قطع پاسکاری حریف ، استراق سمع کردن ، عرض (درمحور مختصات) ، بریدن ، قطع کردن ، جدا کردن ، حائل شدن ، جلو کسی را گرفتن ، جلو گیری کردن
intercession	میانجی گری ، پامردی ، شفاعت ، وساطت ، پادرمیانی
intercessor	میانجی ، پادرمیان
interdict	قدغن کردن ، محروم کردن ، جدا کردن ، ممانعت کردن اجرای عملیات ممانعتی ، قدغن ، تحریم ، منع ، جلوگیری ، ممنوعیت ، حکم بازداشت ، حکم نهی ، حکم اداری ، بازداشتن ، محجور کردن ، نهی کردن
interim	موقتی ، موقت ، فیمابین ، فاصله ، خلال مدت
interject	در میان آوردن ، بطور معترضه گفتن ، (م) در میان انداختن ، در میان آمدن ، مداخله کردن
interlocutor	جواب دهنده ، طرف صحبت ، هم سخن ، کلیم
interloper	کسیکه در کار دیگران مداخله میکند و ایشان را از سود بردن باز می دارد
interlude	ایست میان دو پرده ، بادخور ، فاصله
intermediate	عضو میانی ، میانه ، متوسط ، درمیان آینده ، مداخله کننده ، در میان واقع شونده ، واسطه ، میانجی
interment	ایین تدفین ، دفن ، تدفین ، بخاک سپاری
interminable	پایان ناپذیر ، تمام نشدنی ، بسیار دراز
intermingle	با هم آمیختن ، با هم مخلوط کردن ، ممزوج کردن
intermission	تنفس (بمعنی زنگ تنفس یا فاصله میان دو پرده نمایش) باد خور ، غیر دائم ، نوبه ای ، تنفس دار
intermit	قطع کردن ، گسیختن ، موقتا تعطیل کردن ، نوبت داشتن ، نوبت شدن
intermittent	بینابین ، متناوب ، نوبت دار ، نوبه ای ، نوبتی
internecine	کشتار یکدیگر ، کشتار متقابل ، قاتل
interpolate	دخل و تصرف در سند ، در میان عبارات دیگر جا دادن ، داخل کردن
interpolation	تناسب ، درونیایی ، میانگیری ، انترپولاسیون ، میان یابی (در روی نقشه یا در محاسبات) ، درون یابی ، الحاق ، درج
interpose	مداخله کردن ، پا به میان گذاردن ، در میان آمدن ، میانجی شدن

interposition	پا میان گذاری ، مداخله ، چیزی که در میان چیزهای دیگر گذارند ، وساطت ، دخالت ، میانه گیری
interpreter	مفسر عکس هوایی ، مترجم شفاهی ، مفسر
interregnum	فترت ، فاصله میان دوره یک سلطنت با دوره دیگر ، دوره حکومت موقتی ، فاصله
interrogate	بازپرسی کردن ، استنطاق کردن ، تحقیق کردن ، بازجویی کردن
interrogative	علامت سؤال ، ادوات استفهام ، پرسشی
interrogatory	وابسته به سؤال
interrupt	توقف ، گسیختن ، حرف دیگری را قطع کردن ، منقطع کردن
intersect	برخورد ، از وسط قطع کردن ، تقسیم کردن ، تقاطع کردن
intersperse	پراکنده کردن ، افشاندن ، متفرق کردن
interstice	درز ، شکاف ، چاک ، ترک ، فاصله ، سوراخ ریز
intervale	پارچه ای از زمین پست در میان تپه های یا در کنار رودها
intervene	در میان آمدن ، مداخله کردن ، پا میان گذاردن ، در ضمن روی دادن ، فاصله خوردن ، حائل شدن
intestacy	نداشتن وصیت نامه
intestate	بدون وصیت ، متوفای بی وصیت ، فاقد وصیت نامه
intestine	معمولا بصورت جمع) روده ، امعاء ، (مجازی) درونی
intestines	معمولا بصورت جمع) روده ، امعاء ، (مجازی) درونی
intimacy	صمیمیت ، خصوصیت ، رابطه نامشروع جنسی
intimate	مطلبی را رساندن ، معنی دادن ، گفتن ، محرم ساختن ، صمیمی ، محرم ، خودمانی
intimation	اشاره ، آگاهی ، خبر ، اعلام
intimidate	ترساندن ، مرعوب کردن ، تشر زدن به ، نهیب زدن به
intolerable	تحمل ناپذیر ، سخت ، غیر قابل تحمل ، دشوار ، تن در ندادنی ، بی نهایت
intolerance	نابردباری ، عدم تحمل ، عدم قبول ، طاقت فرسایی ، تعصب ، ناتوانی ، فروماندگی ، عجز
intolerant	زیر بارنرو ، بی گذشت ، متعصب
intoxicant	نوشابه مستی آور ، مشروب ، مستی آور ، مسکر ، مکیف

intoxicate	مست کردن ، کیف دادن ، سرخوش کردن
intracellular	واقع در درون سلول ، درون یاخته ای
intractable	سرپیچ ، متمرّد ، خود سرانه ، لجوج ، خیره سر ، ستیزه جو ، لجوجانه ، رام نشدنی
intramural	واقع در این سوی دیوارها ، درونی ، داخلی
intransigence	سخت گیری در سیاست ، ناسازگاری ، عدم تراضی
intransigence	سخت گیری در سیاست ، ناسازگاری ، عدم تراضی
intransigency	سخت گیری در سیاست ، ناسازگاری ، عدم تراضی
intransigent	سخت گیر ، سر سخت
intrepid	با جرات ، دلیر ، شجاع ، بی باک ، بی ترس ، متهور
intricacy	پیچیدگی ، بغرنجی ، تودرتویی ، ریزه کاری
intricate	بغرنج ، پیچیده
intrigue	دسیسه کردن ، توطئه چیدن ، فریفتن
intrinsic	بیواسطه ، ذاتی ، اصلی ، باطنی ، طبیعی ، ذهنی ، روحی ، حقیقی ، مرتب ، شایسته
introductory	دیباچه ای ، وابسته به مقدمه ، معارفه ای
introgression	دخول ، ورود
intromit	داخل کردن ، درآوردن ، جادادن ، منصوب کردن ، دخالت کردن ، مزاحم شدن ، مانع شدن
introspect	بخود برگشتن ، بخود آمدن ، درخود فرو رفتن
introspection	باطن بینی ، درون گرایی
introspective	معاینه کننده درون خود ، خویشتن نگر ، ناشی از خویشتن نگری یا معاینه نفس
introversion	توجه بدرون ، برگشت بسوی درون ، بدرون کشیدگی
introvert	بسوی درون کشیدن ، بخود متوجه کردن ، شخصی که متوجه بباطن خود است ، خویشتن گرای
intrude	سرزده آمدن ، فضولانه آمدن ، بدون حق وارد شدن ، بزور داخل شدن
intrusion	نفوذ ، تجاوز ، دخول سرزده و بدون اجازه
intuition	درک مستقیم ، انتقال ، کشف ، دریافت ناگهانی ، فراست ، بصیرت ، بینش ، شهود ، اشراق

intuitive	مستقیماً درک کننده ، مبنی بر درک یا انتقال مستقیم ، حسی ، بصیر ، ذاتی
inundate	سیل زده کردن ، از آب پوشانیدن ، زیر سیل پوشاندن ، اشباع کردن
inundation	طغیان آب ، سیل آب گرفتگی
inure	عادت دادن ، خودادن ، اموخته کردن ، معتاد کردن ، موجب شدن
invalid	بی اعتبار ، باطل ، پوچ ، نامعتبر ، علیل ، ناتوان ، (invalidate) ناتوان کردن ، علیل کردن ، باطل کردن
invalidate	ناتوان کردن ، علیل کردن ، باطل کردن
invaluable	فوق العاده گرانبها ، غیرقابل تخمین ، پر بها
invariable	تغییر ناپذیر ، ثابت ، یکنواخت ، نامتغیر
invasion	استیلاء ، تاراج ، تجاوز ، تک یورش ، تاخت و تاز ، هجوم ، تهاجم ، استیلا ، تعرض
invasive	هجوم کننده ، تاخت و تاز کننده
invective	پرخاش ، سخن حمله آمیز ، طعن ، ناسزا گویی
inveigh	سخن سخت گفتن ، با سخن حمله کردن ، (با) against مورد حمله قرار دادن
inveigle	اغوا کردن ، از راه بدر بردن ، فریفتن ، سرگرم کردن ، گمراه کردن و بردن ، بدام انداختن
inventive	جعلی ، اختراع کننده ، اختراعی ، مبتکر
inverse	قلب ، واژگونه ، وارون ، وارونه ، معکوس ، برعکس ، مقابل ، برگشته
inversion	وارونگی ، واژگونه ، تعادل جریان هوایی ، وارون سازی
invert	جریان دائم را به جریان متناوب تبدیل کردن ، برگرداندن ، کف زیر پل (در رودخانه) ، کفبندی ، کفبند (در رودخانه) ، برگشتگی ، برگردانی ، بالعکس کردن ، سوء تعبیر ، انحراف ، سخن واژگون ، قلب عبارت ، معکوس کردن نسبت
investigator	بازپرس ، رسیدگی کننده ، بازجو ، مامور تحقیق
investor	سرمایه گذار
inveterate	دیرینه ، ریشه کرده ، معتاد ، سر سخت ، کینه آمیز
invidious	حسودانه ، منزجر کننده ، نفرت انگیز ، زشت
invigorate	نیرو دادن ، قوت دادن ، روح بخشیدن ، پر زور کردن ، تقویت شدن ، خوش بنیه شدن
invigorating	نیرو بخش ، مقوی ، قوت دهنده

invincible	شکست ناپذیر ، مغلوب نشدنی
inviolable	صاحب حرمت ، مصون ، مقدس ، غصب نکردنی
invocation	نیایش
invoke	احضار کردن ، دعا کردن به ، طلب کردن ، بالتماس خواستن
involuntary	بی اختیار ، غیر ارادی ، غیر عمدی
involuntary	بی اختیار ، غیر ارادی ، غیر عمدی
involute	بغرنج ، تودرتو ، مبهم ، غامض ، پیچیده شدن ، پیچدار شدن
involution	عود مرض ، عود چیزی ، پیچ ، پیچیدن ، (ریاضی) توان یابی ، قوه یابی ، (د. بدیع) پیچدار کردن عبارت
involve	همراه بودن، ناشی شدن، عبارت است از، به کار رفتن، مستلزم بودن، متضمن بودن، شامل شدن، ایجاب
invulnerable	محفوظ از خطر ، زخم ناپذیر ، آسیب ناپذیر ، شکست ناپذیر ، رویین تن
inwardly	باطنا"
iota	ایوتا ، حرف نهم الفبای یونانی ، نقطه ، ذره
Iran	ایران
Iran (Islamic Republic of)	ایران (جمهوری اسلامی)
Iranian	ایرانی
Iraq	عراق
Iraqi	عراقی
irascible	زود خشم ، اشی مزاج ، زود غضب ، تند طبع ، سودایی
irate	خشمگین ، خشمناک
ire	خشم ، غضب ، عصبانیت ، از جا در رفتگی
Ireland	ایرلند
Ireland, Republic of	جمهوری ایرلند
iridescence	نمایش قوس قزحی، نمایش رنگین کمان

iridescency	نمایش قوس قزحی ، نمایش رنگین کمان
iridescent	قوس قزحی ، رنگین کمانی
iris	عنابه، جنس زنبق و سوسن، رنگین کمان
Irish	ایرلندی
irk	خسته شدن ، فرسوده شدن ، بی میل بودن ، بیزار بودن ، بد دانستن ، رنجاندن ، ازردن
irksome	خستگی اور ، کسل کننده ، متنفر ، ازرده
ironic	طعنه امیز ، طعنه زن ، طعنه ای ، کنایه دار
irony	طعنه ، وارونه گویی ، گوشه و کنایه و استهزاء ، مسخره ، پنهان سازی ، تمسخر ، سخریه ، طنز
irradiance	درخشندگی ، تابش ، روشنی ، تابندگی ، لوستر
irradiancy	درخشندگی ، تابش ، روشنی ، تابندگی ، لوستر
irradiate	پاشیدن ، منتشر کردن ، پرتو افکندن تابیدن ، درخشان کردن ، منور کردن ، نورافکندن
irrational	مبهم ، غیر عقلانی ، نامعقول ، غیر منطقی ، بی معنی
irreconcilable	وفق ناپذیر ، جور نشدنی ، ناسازگار ، مخالف ، غیر قابل تطبیق ، اشتی ناپذیر
irreducible	غیر قابل تقلیل ، ناکاستنی ، ساده نشدنی
irrefragable	غیر قابل انکار و تکذیب ، رد نکردنی ، سرسخت ، خود رای ، لجوج ، تسلیم نشدنی
irrefragible	ناگسستنی ، غیر قابل شکستن ، غیر قابل غضب ، نگفتنی ، مصون ، منزه ، نرم ، غیر قابل تجزیه
irrefutable	تکذیب ناپذیر ، انکار ناپذیر ، غیر قابل تکذیب
irrelevant	نا مربوط ، بی ربط
irreligious	بیدین ، بی دین ، بد کیش
irremediable	چاره ناپذیر ، بی درمان ، غیر قابل استرداد
irreparable	جبران ناپذیر ، مرمت ناپذیر ، خوب نشدنی
irrepressible	جلوگیری نکردنی ، منع ناپذیر ، غیر قابل جلو گیری ، خوابانده نشدنی ، مطیع نشدنی ، سرکش
irreproachable	سرزنش نکردنی ، ملامت نکردنی ، بی گناه

irresistible	غیر قابل مقاومت ، سخت ، قوی
irresolute	بی عزم ، بی تصمیم ، دو دل ، مردد
irresponsible	وظیفه شناس ، غیر مسئول ، نامعتبر ، عاری از حس مسئولیت
irretrievable	بر نگشتنی ، غیر قابل استرداد ، باز نیافتنی
irreverence	هتک حرمت ، بی ادبی ، عدم احترام ، بیحرمتی
irreverent	بی ادب ، هتاک
irreverential	مبنی بر بی حرمتی ، مغایر حرمت
irreversible	برگشت ناپذیر ، واگشت ناپذیر
irrevocable	غیر قابل فسخ ، (در مورد عقد) لازم ، قطعی
irrigate	ایباری کردن ، آب دادن (به)
irritable	زورد رنج ، کج خلق ، تند مزاج ، تحریک پذیر
irritancy	رنجش ، رنجیدگی ، غیظ ، پوچی ، بطلان ، پوچ سازی ، باطل سازی ، ابطال
irritant	به خشم اورنده ، برانگیزنده ، خراش اور ، دلخراش ، سوزش اور ، محرک ، بخشم اورنده ، ازارنده
irritate	عصبانی کردن ، برانگیختن ، خشمگین کردن ، خراش دادن ، سوزش دادن ، ازدردن ، رنجاندن
irruption	تهاجم ، فوران ، ایجاد ناگهانی
Islamabad	اسلام آباد
isle	جزیره کوچک ، جزیره نشین کردن ، مجزا کردن
islet	جزیره کوچک ، جای پرت و دور افتاده
isobar	همفشار ، ایزوبار ، خطوط هم فشار ، خطوط متحدالضرب هوایی (هواسنجی) ، (جغ) خط جغرافیایی نشان دهنده نقاط هم فشار ، (شیمی) دواتم دارای وزن مساوی ولی دارای عدد اتمی غیر مساوی ، هم فشار
isochronal	همزمان ، واقع شونده در فواصل منظم و مساوی ، متقارن ، متوازن
isochronous	همزمان ، واقع شونده در فواصل منظم و مساوی ، متقارن ، متوازن
isolate	مجزا کردن ، سوا کردن ، در قرنطینه نگاهداشتن ، تنها گذاردن ، منفرد کردن ، عایق دار کردن
isothermal	هم دما

isotope	جسم ایزوتوپ ، همسان
Israel	اسرائیل
Istanbul	استانبول
isthmus	تنگه خالی ، برزخ ، باریکه
Italian	ایتالیایی
Italy	ایتالیا
itinerant	سیار ، دوره گرد
itinerary	برنامه سفر ، خط سیر ، سفرنامه
itinerate	گردش کردن ، سیار بودن ، مسافرت تبلیغاتی کردن
Ivory Coast	ساحل عاج
jabber	سخن تند و ناشمرده ، ورور کردن ، پیچ کردن ، تند و ناشمرده گفتن
jaded	خسته ، بی اشتها
jadish	خسته ، بی اشتها
Jakarta	جاکارتا
Jamaica	جامائیکا
Jamaican	جامائیکایی
Japan	ژاپن
Japanese	ژاپنی
jargon	گفتار نامفهوم ، سخن دست و پا شکسته ، سخن بی معنی ، اصطلاحات مخصوص یک صنف ، لهجه خاص
jaundice	پزشکی) زردی ، دچار یرقان کردن ، برشک و حسد در افتادن
jaunt	گردش ، تفریح ، مسافرت کوچک ، تفریح کردن ، سفر کوچک کردن
jaunty	خود نما ، خود ساز ، جلف ، مغرور ، گستاخ ، لاقید ، زرنگ
jaw	فک ، ارواره ، دم گیره ، وراجی ، تنگنا ، هرزه درایی کردن ، پرچانگی کردن
jeer	طنز ، ریشخند ، استهزاء ، طعنه زدن ، سخن مسخره امیز گفتن ، هو کردن
jejune	بیهوده ، نارس ، تهی ، خشک ، بی مزه ، بی لطافت

jeopard	بخطر انداختن ، بمخاطره انداختن ، در خطر صدمه یا مرگ قرار دادن
jeopardize	بخطر انداختن
jeopardy	مخاطره ، خطر ، (م) مسئله بغرنج ، گرفتاری حقوقی
jeremiad	سوگواری ، نوحه سرایی ، سوگنامه ، مرثیه
Jerusalem	اورشلیم
jester	دلک ، شوخ
jettison	به دریا ریختن کالا برای نجات کشتی ، پرتاب کردن ، بدریا ریزی کالای کشتی ، (مجازی) از شر چیزی راحت شدن ، بیرون افکندن
jibe	تغییر سمت قایق در حال حرکت با باد ، (دریا نوردی) ناگهان باین سو و آن سو حرکت کردن (بادبان) ، موافقت کردن ، تطبیق کردن
jingo	کسی که به عنوان میهن پرستی از سیاست جنگجویانه و تجاوزکارانه دولت خود طرفداری می کند ، کلمه که شعبده بازان در موقع شعبده بازی بکار میبرند ، اجی مجی
jingoism	وطن پرستی با تعصب
jocose	شوخ ، شنگ ، شوخی امیز ، فکاهی ، بذله گویی
jocular	شوخ ، شوخی امیز ، فکاهی
jocund	خوش ، فرحناک ، سر چنگ ، بشاش
joggle	بریدگی اجر و امثال آن برای جلوگیری از لغزش ، تیزی یا شکاف اجر و چوب و غیره ، بند زدن ، میخ زدن ، بهم جفت کردن دو چیز ، تکان تکان خوردن ، متصل کردن
Johannesburg	ژوهانسبورگ
joint	بهم پیوستن ، اتصال دادن بند ، اتصال ضربه ای ، محل اتصال محل ضربه ، درزه (زمین شناسی) ، وصله (فلزکاری) ، هرزملات ، درز(درودگری) ، درز(بنایی) ، ستاد مشترک ، الحاقی ، اتصالی ، مهره اتصال ، نیروهای مشترک ، عملیات مشترک ، درزه ، بند گاه ، مفصل ، پیوندگاه ، زانویی ، جای کشیدن تریاک با استعمال نوشابه ، لولا ، توام ، شرکتی ، مشاع ، شریک ، متصل ، خرد کردن ، بند بند کردن ، مساعی مشترک
jollity	خوشی ، عیشی ، کیف ، عیاشی ، زیور
Jordan	اردن
Jordanian	اردنی

jostle	هل ، تكان ، تنه زدن
journalize	در دفتر روزنامه وارد کردن ، در دفتر ثبت کردن ، دفتر روزانه نگاه داشتن
joust	نیزه بازی سواره ، مبارزه کردن
jovial	طرب انگیز ، خوش گذران ، عیاش ، سعید
jubilant	شادمان هلهله کننده ، فرخنده ، فیروز
jubilation	هلهله ، شادی ، جشن ، شادمانی
judgement	داوری ، دادرسی ، فتوی ، رای
judgment	داوری ، دادرسی ، فتوی ، رای
judicature	قوه قضایی ، قوه قضائیه ، هیئت دادرسان ، هیئت قضاوت
judicial	قضایی ، شرعی ، وابسته بدادگاه
judiciary	قضایی ، شرعی ، وابسته بدادگاه
judicious	دارای قوه قضاوت سلیم
juggernaut	نیروی عظیم منهدم کننده ، نیروی تخریبی مهیب
juggle	شعبده ، تردستی ، حقه بازی ، شیادی ، چشم بندی
 jugglery	تردستی ، شعبده بازی
jugular	زیر گلوپی ، وابسته بوريد وداجی
juicy	ابداری ، شیردار ، شاداب ، پر آب ، بارانی
junction	محل اتصال یا پیوند ، نقطه تقاطع نقطه انشعاب ، پیوندگاه ، نقطه الحاق ، محل الحاق ، چهارراه ، دگراهی ، نقطه اتصال ، اتصال ، برخوردگاه
junction	موقع بحرانی ، بحران ، موقعیت ویژه بهم پیوستگی ، پیوندگاه درز ، بند ، درنگ (در زبانشناسی) ، اتصال ، الحاق ، پیوستگی ، مفصل ، درزگاه ، ربط
junket	خوش گذرانی کردن ، سور زدن ، سفر تفریحی کردن
junta	دسته بندی ، حزب ، دسته ، انجمن سری
juridical	قضایی ، حقوقی ، قانونی ، شرعی ، فقهی
jurisdiction	محاکمه کردن ، قضاوت کردن ، حوزه قضایی ، قلمرو قدرت
jurisprudence	علم حقوقی ، حقوق الهی ، فقه

juror	عضو هیئت منصفه ، داور
justification	هم ترازى ، مطابقت ، سطر بندی ، مجوز ، توجیه ، دلیل اوری
jut	پیش رفتن ، پیشرفتگی داشتن ، جلو رفتن (بیشتر با Out یا ماندن بکار می رود) ، پیش رفتگی ، پیش آمدگی
juvenile	نوجوان ، در خور جوانی ، ویژه نو جوانان
juxtapose	پیش هم گذاشتن ، پهلوی هم گذاشتن
juxtaposition	الحاق ، همجواری ، پهلوی هم گذاری ، مجاورت
Kabul	کابل
kaleidoscope	لوله شکل نما ، لوله اشکال نما ، تغییر پذیر بودن
Kampala	کامپالا
Karachi	کراچی
Kathmandu	کاتماندو
Kazakh	قزاق
Kazakhstan	قزاقستان
keen	تیز کردن ، شدید بودن ، شدید کردن ، نوحه سرایی کردن ، پرزور ، تند ، حاد ، شدید ، تیز ، زیرک ، باهوش ، مشتاق
keepsake	هدیه یادگاری یادبود
ken	نظر ، بینش ، بصیرت
Kenya	کنیا
Kenyan	کنیایی
keratin	ماده شاخی موجود در مو و ناخن و شاخ ، ماده شاخی
kerchief	چارقد ، دستمال ، روسری ، دستمال سر ، زن روسری پوش
kernel	مغز هسته ، خستو ، تخم ، دانه ، هسته اصلی ، شالوده
Khartoum	خارطوم
kid	چرم بزغاله ، کودک ، بچه ، کوچولو ، دست انداختن ، مسخره کردن
kidney	گرده ، کلیه ، قلوه ، مزاج ، خلق ، نوع

Kiev	کیف
Kigali	کیگالی
killjoy	خرمگس معرکه ، کسی که عیش دیگری را منقص می کند ، سرخر
kiln	خشک کردن ، تنور ، اجاق ، درکوره پختن
kiloliter	کیلولتر
kilometer	کیلومتر ، هزارمتر
kilowatt	کیلو وات
kimono	کیمونو ، جامه ژاپنی
kind-hearted	مهربان ، خوش قلب
kindle	روشن شدن ، گرفتن ، برافروختن
kindle	روشن شدن ، گرفتن ، برافروختن
kindred	خویش ، خویشاوند ، قوم و خویشی ، وابستگی
kinetic	جنبشی ، وابسته بحرکت ، وابسته به نیروی محرکه
kinfolk	اقوام ، خویشاوندان
kingling	پادشاه کوچک
kingship	مقام سلطنت ، شاهی
Kingston	کینگستون
kinsfolk	خویشاوندان ، قوم و خویشان
Kinshasa	کینشاسا
kinship	خویشاوندی ، قوم و خویشی ، بستگی ، نسبت
Kiribati	کیریباتی
kismet	قسمت ، سرنوشت
kith	دانش و معرفت ، علم اداب معاشرت ، وطن مالوف ، همشهریان
kleptomaniac	عاشق سرقت ، علاقمند به دزدی
knave	رند ، ادم رذل ، فرومایه ، پست و حقیر
knavery	رذالت

knead	خمیر کردن ، ورزیدن ، سرشتن ، امیختن ، مالیدن
knee	سه گوشه ، زانویی ، دوشاخه ، خم ، پیچ ، زانو دار کردن
kneecap	کاسه زانو ، استخوان کشکک
kneepan	کاسه زانو ، استخوان کشکک
knell	ناقوس عزا را بصدا در آوردن ، صدای ضربه ناقوس ، صدایی زنگ
knickknack	خرت و پرت ، چیزقشنگ و کم بها ، (زبان عامیانه) بازیچه کوچک
knight errant	شوالیه سیار ، دلاور حادثه جوی سیار
knighthood	مقام سلحشوری ، سمت سلحشوری ، شوالیه گری
knit	بافتن ، کشفافی کردن ، بهم پیوستن ، گره زدن ، بستن
knoll	نوک تپه ، قله ، تیزی یا برآمدگی خاک از آب ، ماهور
knotty	گره دار ، غامض
knuckle	بند انگشت (مخصوصا برآمدگی پنج انگشت) ، قوزک پا یا پس زانوی چهار پایان ، برآمدگی یا گره گیاه ، قرحه روده ، تن در دادن به ، تسلیم شدن ، مشت زدن
Korea, Democratic People's Rep. (North Korea)	کره شمالی، نماینده مردم دموکراتیک (کره شمالی)
Korea, Republic of (South Korea)	کره جنوبی (کره جنوبی)
Kosovo	کوزوو
Kuala Lumpur	کوالا لامپور
kudos	جلال ، تجلیل ، ستایش کردن
Kuwait	کویت
Kuwaiti	کوییتی
Kyiv	کیف
Kyrgyzstan	قرقیزستان
La Paz	لاپاز
labile	ناپایدار

laborious	زحمت کش ، ساعی ، دشوار ، پرزحمت
labyrinth	شکنج ، لابیرنت ، دخمه پریچ وخم ، ماز ، پلکان مارپیچ ، (مجازی) پیچیدگی ، چیز بغرنج
labyrinthine	پر پیچ و خم ، پر شکنج
lacerate	پاره کردن ، مجروح کردن ، ازردن ، عذاب دادن ، دریدن
laceration	دریدگی ، پارگی
lachrymose	اشک زا ، اشکبار ، اشکی ، غصه دار
lackadaisical	نازدار ، بی حال ، بی اشتیاق
lackey	پادو ، فراش ، چاکری کردن ، نوکری کردن
lackluster	بی نور ، تاریک ، بدون زرق و برق ، تار و بی برق
laconic	کم حرف ، مختصر گو ، کوتاه ، موجز
lacquey	پادو ، فراش ، چاکری کردن ، نوکری کردن
lactation	تبدیل به شیر ، ایجاد شیر
lacteal	شیری ، شیر بر ، کیلوس بر
lactic	وابسته به شیر ، شبیه شیر ، مربوط به شیر
laddie	پسر بچه ، معشوق ، پسرک
ladle	چمچه ، کفچه ، باملاقه کشیدن ، باملاقه برداشتن
laggard	ادم کند دست ، ادم دست سنگین ، عقب مانده
lagoon	تالاب ، مرداب
Lagos	لاگوس
Lahore	لاهور
laity	عوام ، مردم غیر روحانی ، ناشی ، غیر فنی و غیر علمی
lambast	تازیانه ، شلاق ، تازیانه زدن ، زخم زبان زدن
lambaste	تازیانه ، شلاق ، تازیانه زدن ، زخم زبان زدن
lambent	ملایم، نرم، دارای روشنائی ملایم
lament	تاسف خوردن ، زاریدن ، سوگواری کردن ، سوگواری ، ضجه و زاری کردن

lamentation	سوگوای ، مرثیه خوانی ، ضجه ، سوگ ، زاری
lampoon	کنایه ، هجو کردن
lance	ضربت نیزه ، نیشتر زدن ، نیزه زدن
lancet	هرچیزی شبیه نیشتر ، پنجره نوک تیز
landholder	مستاجر ، ملاک ، صاحب ملک ، اجاره دار ، زمین دار
landlord	موجر ، مالک ، صاحبخانه ، ملاک
landmark	نشان اختصاصی ، نقطه تحول تاریخ ، واقعه برجسته ، راهنما
landscape	باغداری (خاکبرداری و خیابان بندی کردن ، دورنما ، چشم انداز ، بامنظره تزئین کردن
languid	سست ، ضعیف ، بی حال ، اهنسته ، خمار
languish	بیحال شدن ، افسرده شدن ، پژمرده شدن ، بیمار عشق شدن ، باچشمان پر اشتیاق نگاه کردن ، باچشمان خمار نگریستن
languor	مستی ، ضعف ، فتور ، ماندگی ، پژمردگی
languorous	مست ، ضعیف ، پژمرده
lank	لاغر ، نحیف ، خمیده ، خمار
Lao, People's Democratic Republic	لائوس، جمهوری دموکراتیک خلق
Laos	لائوس
Laotian	لائوسی
lap	رویهم قرار دادن ، زیرکار ، شناکردن طول استخر ، یک دور کامل زمین اسبدوانی ، تمام کردن یک دور اسبدوانی ، رسیدن به اسب جلویی تمام کردن یک دور ، منطقه پاک سازی مین ، دامن لباس ، لبه لباس ، سجاف ، محیط ، محل نشو و نما ، اغوش ، سرکشیدن ، حریصانه خوردن ، لیس زدن ، با صدا چیزی خوردن ، شلپ شلپ کردن ، تاه کردن ، پیچیدن
lap	رویهم قرار دادن ، زیرکار ، شناکردن طول استخر ، یک دور کامل زمین اسبدوانی ، تمام کردن یک دور اسبدوانی ، رسیدن به اسب جلویی تمام کردن یک دور ، منطقه پاک سازی مین ، دامن لباس ، لبه لباس ، سجاف ، محیط ، محل نشو و نما ، اغوش ،

	سرکشیدن ، حریصانه خوردن ، لیس زدن ، با صدا چیزی خوردن ، شلپ شلپ کردن ، تاه کردن ، پیچیدن
lapse	ارتداد ، سلب سلب یا ساقط یا زایل شدن ، لغزش ، خطا ، برگشت ، انحراف موقت ، انصراف ، گذشت زمان ، زوال ، سپری شدن ، انقضاء ، استفاده از مرور زمان ، ترک اولی ، الحاد ، خرف شدن ، سهو و نسیان کردن ، از مدافتان ، مشمول مرور زمان شدن
larceny	تصرف غیرقانونی ، دستبرد ، دزدی ، سرقت
larder	دولابچه ، گنجینه خوراک ، خوراکی
large intestine	روده بزرگ ، معاء غلاظ ، قولون ، روده فراخ
largess	بخشش ، دهش ، انعام ، سخاوت ، ازادگی ، مساعدت ، وسعت نظر ، گشاده دستی ، بخشیدگی
largesse	بخشش ، سخاوت ، خیر خواهی ، گشاده دستی ، بخشش ، سخاوت ، خیر خواهی ، گشاده دستی
lascivious	شهوانی ، هرزه ، شهوت انگیز
lass	دختر ، زن جوان
lassie	دختر ، زن جوان
lassitude	سستی تب ، تب سبک ، رخوت ، خماری ، بی میلی
latency	تاخیر ، زمان بیکاری ، دوره عکس العمل ، ناپیدایی ، پوشیدگی ، دوره کمون ، مرحله پنهانی ، رکود ، نهفتگی
latent	پنهان ، ناپیدا ، پوشیده ، درحال کمون ، مکنون ، راکد ، نهفته
later	آخری ، دومی ، عقب تر ، اخیرالذکر
lateral	در عرض ، راهرو زیرزمینی موازی جبهه ، فرعی ، پهلویی ، جانبی ، واقع درخط افقی ، جنبی ، عرضی
latish	اندکی دیر ، قدری دیر
latitude	عرض جغرافیایی ، ازادی عمل ، وسعت ، عمل ، بی قیدی
lattice	کار مشبک ، شبکه بندی ، شبکه کاری ، توری منظم
Latvia	لیتوانی
Latvian	لیتوانیایی
laud	ستایش کردن ، تمجید کردن ، مدح کردن ، ستایش

laudable	ستودنی ، ستوده ، قابل ستایش
laudation	ستایش ، تمجید
laudatory	مربوط به تحسین و تمجید
laundress	لباس شوی زن
laureate	اراسته ببرگ غار ، (مجازی) جایزه دار ، برجسته ، ملک الشعراء
lave	ریختن ، کشیدن ، چکیدن ، شستشو کردن
lavish	فراوانی ، وفور ، اسراف کردن ، ولخرجی کردن ، افراط کردن
lawgiver	قانونگذار ، قانونگذار ، واضع ایین نامه ، شارع ، مقنن
lawmaker	قانونگذار ، قانون گزار ، مقنن
lax	لخت ، سست ، سهل انگار ، اهمال کار ، لینت مزاج ، شل کردن ، ول کردن ، رهاکردن
laxative	ضد یبوست ، ملین
laxity	لینت ، سستی ، شلی
lea	واحد اندازه طول نخ و ریسمان ، چمنزار ، علفزار ، مرتع ، جلگه سبز
leaflet	اعلامیه ، کاسبرگ ، برگچه ، بروشور ، نشریه ، جزوه ، رساله ، ورقه
lean	تکیه کردن ، تکیه زدن ، پشت دادن ، کج شدن ، خم شدن ، پشت گرمی داشتن ، متکی شدن ، تکیه دادن بطرف ، تمایل داشتن ، لاغر ، نزار ، نحیف ، اندک ، ضعیف ، کم سود ، بیحاصل
leaven	خمیر مایه ، خمیر ترش ، عامل کارگر ، مخمر کردن ، خمیر کردن ، ور آوردن
Lebanese	لبنانی
Lebanon	لبنان
lecherous	شهوانی ، شهوت پرست
lechery	شهوترانی ، هرزگی
lectern	میز مخصوص قرائت ، میز جاکتابی ، تریبون
leery	ناقلا
leeward	بادپناه

leeway	یک ورشدگی کشتی در اثر باد ، حرکت یک وری ، انحراف ، (مجازی) مهلت ، عقب افتادگی ، راه گریز
left-handed	چپ دست ، دوپهلوی ، دورو ، مشکوک
left-handed	چپ دست ، دوپهلوی ، دورو ، مشکوک
leg	قسمتی از مسابقه ، قسمتی از زمین کریکت شامل محل توپ زدن و محدوده اطراف او ، ساق مثلث قائم الزاویه ، خط واصل بین دو نقطه ، شاخه ، ساق پا ، پایه ، ساقه ، ران ، پاچه شلوار ، بخش ، قسمت ، پا زدن ، دوندگی کردن
legacy	ماترک ، ترکه ، میراث ، ارث
legalize	به طور رسمی شناختن ، قانونی کردن تصدیق کردن (امضا) ، قانونی کردن ، اعتبار قانونی دادن ، برسمیت شناختن
legend	شرح علائم و اختصارات ، افسانه ، نوشته روی سکه و مدال ، نقش ، شرح ، فهرست ، علائم و اختصارات
legerdemain	تردستی ، حقه بازی ، حيله ، شعبده
legging	زنگار ، ساق پوش ، مچ پیچ
legible	خوانا ، روشن
legion	لژیون ، سپاه رومی ، هنگ ، گروه
legionary	سرباز هنگ ، سرباز سپاهی
legislate	قانون وضع کردن ، وضع شدن (قانون)
legislative	قانونگذار ، مقنن ، قانونی ، قانون گذار ، مقننه
legislator	قانونگذار ، مقنن ، شارح ، قانون گذار
legitimacy	درستی ، برحق بودن ، حقانیت ، قانونی بودن
legitimate	مانع مشروع ، عذر قانونی ، حلال زاده ، درست ، برحق ، قانونی ، مشروع
leisure	تن اسایی ، اسودگی ، فرصت ، مجال ، وقت کافی ، فراغت
leisurely	بافراغت خاطر ، تفریحانه ، باهستگی
leniency	نرمی ، ملایمت ، اسان گیری ، ارفاق
lenient	بامدارا ، اسان گیر ، ملایم ، باگذشت ، ضد بیبوست ، ملین
lens	ذره بین ، بشکل عدسی در آوردن

leonine	شیری ، اسدی ، شیر خو
Lesotho	لسوتو
lethal	وابسته به مرگ کشنده ، مهلک ، مرگ اور
lethargic	بیحال ، سست
lethargy	سبات ، مرگ کاذب ، خواب مرگ ، بی علاقگی ، بیحالی ، سنگینی ، رخوت ، موت کاذب ، تهاون
levee	کناره رودخانه ، مجلس پذیرایی ، سلام عام ، بارعام دادن ، خاکریز ، بند ، لنگرگاه
lever	دستگیره ، لور ، دیلم ، باهرم بلند کردن ، باهرم تکان دادن (با over و up وغیره) ، تبدیل به اهرم کردن ، (در ترازو وغیره) شاهین ، میله اهرم ، دسته
leverage	نسبت بدهی به دارائی خالص ، شیوه بکار بردن اهرم ، کار اهرم ، دستگاه اهرمی ، وسیله نفوذ ، نیرو ، قدرت نفوذ (در امری)
leviathan	جانور بزرگ دریایی که در کتاب عهد عتیق نام برده شده ، نهنگ
levitate	برخاستن ، بلند شدن ، شناور شدن
levity	سبک سری ، رفتار سبک ، لوسی
levy	وضع کردن مالیات ، اخذ مالیات ، هزینه ، سربازگیری اجباری ، سرباز مزدور ، وضع مالیات ، مالیات بندی ، خراج ، وصول مالیات ، باج گیری ، تحمیل ، نام نویسی ، مالیات بستن بر ، جمع اوری کردن
lewd	هرزه ، ناشی از هرزگی ، شهوت پرست
lexicographer	لغت نویس
lexicography	لغت نویسی ، فرهنگ نویسی ، واژه نگاری
lexicon	لغت نامه ، فرهنگ ، کتاب لغت ، قاموس ، واژه نامه ، دیکسیونر
liability	تعهد ، الزام ، اسناد دیونی ، مسئولیت ، دین ، بدهی ، فرض ، شمول ، احتمال ، (در محاسبات) بدهکاری ، استعداد ، سزاواری
liable	قابل اطمینان ، مسئول ، مشمول
liaison	ربط ، رابطه نامشروع ، بستگی ، رابطه ، ارتباط ، رابط
libation	ساغر ریزی ، نوشابه پاشی ، نوشیدن شراب ، تقدیم شراب به حضور خدایان
libel	توهین کردن به ، هجو نامه یا توهین نامه افترا ، تهمت ، توهین ، هجو ، افترا زدن

liberal	ازادیخواه ، آزاداندیش (لیبرال) ، ازاده ، نظر بلند ، دارای سعه نظر ، روشنفکر ، ازادی خواه ، زیاد ، جالب توجه ، وافر ، سخی
liberalism	ازاداندیشی (لیبرالیسم) ، ازادیخواهی ، اصول ازادی خواهی ، وسعت نظر ، ازادگی
liberate	ازاد کردن ، رها کردن ، تجزیه کردن
liberator	ازادی بخش ، ازاد کننده
Liberia	لیبریا
Liberian	لیبریایی
libertarian	طرفدار ازادی اراده ، طرفدار ازادی فردی
libertine	هرزه ، افسار گسیخته ، کسیکه پابند مذهب نیست ، باده گسار و عیاش ، غلام ازاد شده
libidinous	وابسته به شهوت جنسی
libido	زیست مایه (لی بیدو) ، شور جنسی ، شهوت جنسی ، هوس ، تحریک شهوانی
libretto	کتاب اشعار اپرا (opera) ، اشعار اپرا
Libreville	لیبرویل
Libya	لیبی
Libyan	لیبیایی
licentious	بی بند و بار ، هرزه ، ول ، شهوتران ، بد اخلاق ، مبنی بر هرزگی
licit	مشروع ، حلال ، قانونی ، روا ، مجاز ، حراج ، فروش از طریق مزایده
Liechtenstein	لیختن اشتاین ، کشور دوک نشین لیختن اشتاین
liege	صاحب تیول ، ارباب ، هم بیعت
lien	حق حبس ، حق وصول طلب ، (حق) حق تصرف مال یا ملکی تاهنگامیکه بدهی وابسته به آن داده شود ، حق رهن ، حق گروی ، طحال ، سپرز
lieu	به جای ، بجای ، در عوض
lifelike	زندگی مانند ، واقعی
lifeline	کف بینی) خط زندگی ، طناب یا رسن نجات غواص ، شاهراه
lifelong	مادام العمری ، برای تمام عمر ، برابر یک عمر
lifetime	عمر ، مدت زندگی ، دوره زندگی ، مادام العمر ، ابد

ligament	پیوند ، رباط ، وتر عضلانی ، بندیزه
ligament	پیوند ، رباط ، وتر عضلانی ، بندیزه
ligature	بخیه زنی ، نوار ، زخم بند ، شریان بندی ، رشته ، رباط ، طلسم ، (موسیقی) خط پیوند ، خط ارتباط ، کلید کوک سازهای زهی ، دو یا چند حرف متصل بهم
light-hearted	خوشدل ، سبکدل ، امیدوار
ligneous	چوبی
likelihood	احتمال کلی دارد
likely	راستما ، محتمل ، باور کردنی ، احتمالی
liking	میل ، تمایل ، ذوق ، علاقه ، حساسیت ، شهوت ومیل ، مهر
lilliputian	وابسته به کشور لیلی پوت، لیلی پوتی ، ریزه اندام ، کوته فکر، تنگ نظر
Lilongwe	لیلونگوه
Lima	لیما
limb	سوهان کاری ، جلاکاری کردن ، عضو بدن ، دست یا پا ، بال ، شاخه ، قطع کردن عضو ، اندام زیرین ، اندام زیرین
limber	عراده را به عقب توپ بستن ، سربزیر ، مطیع ، تاشو ، خم شو ، نرم ، خم کردن ، تاکردن ، خمیده کردن ، تمرین نرمش کردن
limerick	شعر غیر مسجع پنج بندی ، شعر بند تنبانی
limitation	محدودیت ، تحدید ، محدودسازی ، شرط
limn	مصور کردن ، تذهیب کردن (کتاب وغیره) ، رنگ امیزی کردن ، اب رنگ زدن
limpid	زالال ، صاف ، ناب ، روشن ، خالص
linchpin	میخ اسه ، میخ محور ، سگدست
lineage	سطر بندی ، سطر شماری ، سویه ، دودمان ، اصل ونسب ، اجداد ، اعقاب
lineament	نشان ویژه ، سیما ، طرح بندی ، خطوط چهره ، صفات مشخصه
linear	خطی ، طولی ، دراز ، باریک ، کشیده
liner	سرباز خط جبهه ، کشتی یا هواپیمای مسافری ، استردوز ، استری ، کسی که خط میکشد ، خط کش
linger	درنگ کردن ، تاخیر کردن ، دیر رفتن ، مردد بودن ، دم اخر را گذراندن

lingo	زبان ویژه ، زبان صنفی و مخصوص طبقه خاص
lingua	زبان یا عضو زبانی شکل ، اصطلاحات خاص
lingual	زبانی، حرف زبانی یا ذو لفی
linguist	زبان‌شناس ، متخصص زبان شناسی ، زبان دان
linguistic	زبانی ، وابسته به زبان شناسی
linguistics	زبان شناسی ، علم السنه و اشتقاق لغات و ساختمان و ترکیب کلمات و صرف و نحو ، لسانیات ، علم زبان
liniment	روغن مالیدنی ، مرهم رقیق ، روغن مالش
lionize	مورد توجه زیاد قرار گرفتن ، شیر کردن
lip	لبه ، کنار ، طاقت ، سخن ، بیان ، لبی ، با لب لمس کردن
liquefacient	ابگونگر ، گدازنده ، مایع کننده ، (پزشکی) عامل موجب ترشح ، ترشح کننده ، مایع ترشح کننده
liquefy	ابگون کردن ، گداختن ، تبدیل به مایع کردن
liqueur	لیکور (نوشابه الکلی)
liquidate	تسویه کردن ، حساب را واریز کردن ، برچیدن ، از بین بردن ، مایع کردن ، بصورت نقدینه درآوردن ، سهام
liquify	ابگون کردن ، گداختن ، تبدیل به مایع کردن
liquor	مشروب خوردن یا خوراندن ، نوشابه ، مشروب الکلی ، با روغن پوشاندن ، چرب کردن ، مایع زدن ، مشروب زدن به
Lisbon	لیسبون
lissom	نرم ، چابک ، تاشو ، چالاک ، بنرمی
lissome	نرم ، چابک ، تاشو ، چالاک ، بنرمی
list	سیاهه برداشتن ، صورت کردن ، حاشیه ، نوار ، کج شدن ، صورت ، سیاهه ، جدول ، سجاف ، کنار ، نرده ، میدان نبرد ، تمایل ، کجی ، میل ، در فهرست وارد کردن ، فهرست کردن ، در لیست ثبت کردن ، شیار کردن ، آماده کردن ، خوش آمدن ، دوست داشتن ، کج کردن
listless	بی میل ، بی توجه
litany	مناجات و دعای دسته جمعی بطور سوال و جواب ، مناجات و عبادت تهلیل دار

literacy	با سواد ، سواد خواندن و نوشتن
literal	تحت اللفظی ، حرفی ، لفظی ، واقعی ، دقیق ، معنی اصلی
literati	ادبا ، فضلا ، اهل قلم ، دانشمندان
literature	ادبیات ، ادب و هنر ، مطبوعات ، نوشتجات
lithe	نرم ، خم شو ، لاغر اندام
lithesome	نرم ، چابک ، تاشو ، چالاک ، بنرمی
lithograph	چاپ سنگی ، حکاکی روی سنگ ، حجاری ، حک کردن
Lithuania	لیتوانی
Lithuanian	لیتوانیایی
litigant	متنازع ، طرف دعوی ، مرافعه کننده
litigate	دادخواهی کردن ، عارض شدن ، طرح دعوی کردن ، مرافعه کردن ، تعقیب قانونی کردن
litigation	ترافع دعوی ، دادرسی ، مرافعه ، دادخواهی ، دعوی قضایی
litigious	دعویایی
litotes	(بدیع) خفض جناح ، کوچک قلم دادن چیزی برای افزایش اهمیت آن و یا اجتناب از انتقاد ، شکسته نفسی
little finger	انگشت کوچک
littoral	کرانه ای ، ساحل ، کرانه ، ناحیه ساحلی ، دریاکناری
liturgy	ایین نماز ، اداب نماز ، مناجات نامه
live	برقदार ، تحت پتانسیل ، زنده کردن ، فشنگ جنگی ، مهمات جنگی
livelihood	وسیله معاش ، معاش ، اعاشه ، معیشت
liver	جگر سیاه ، مرض کبد ، ناخوشی جگر ، زندگی کننده
livid	سربی رنگ ، کبود شده ، کوفته ، خاکستری رنگ
Ljubljana	لیوبلیانا
loam	رس شنی ، ابلیز ، لجن ، گل ، خاک رس و شن که با گیاه پوشیده امیخته باشد ، خاک گلدانی
loath	بی میل ، بیزار ، متنفر

loathe	نفرت داشتن از ، بیزار بودن ، بد دانستن ، منزجر بودن ، بیزار کردن ، سبب بیزاری شدن
lobbyist	کسیکه در پارلمان تبلیغ میکند
locative	دال بر مکان ، (دستور زبان) مکانی ، دال بر مکان ، حالت مکانی ، اندری
loch	دریاچه ، خلیج ، شاخابه
lock	محکم نگهداشتن ، قفل گلنگدن ، چفت شدن ، طره گیسو ، دسته پشم ، چخماق تفنگ ، چفت و بست ، مانع ، سد متحرک ، سدبالابر ، چشمه پل ، محل پرچ یا اتصال دویاچند ورق فلزی ، قفل کردن ، بغل گرفتن ، راکد گذاردن ، قفل شدن ، بوسیله قفل بسته و محکم شدن ، محبوس شدن
locomotion	جنبش ، نقل و انقال نیرو بوسیله حرکت ، تحرک ، نقل و انتقال ، (مجازی) مسافرت
lode	راه آبی (water way)، رگه معدن، سنگ طلا، هر چیز شبیه راه آبی
lodgement	منزل گیری ، استقرار ، جایگزینی ، سپارش پول ، ودیعه گذاری ، (علوم نظامی) موضع گیری
lodgment	منزل گیری ، استقرار ، جایگزینی ، سپارش پول ، ودیعه گذاری ، (علوم نظامی) موضع گیری
lofty	ارجمند ، رفیع ، عالی ، بزرگ ، بلند پایه ، مغرورانه
log	چوب گرد ، گرد بینه ، کیلومتر شمار ناو ، فهرست لیست ، پیمودن ، شرح روزانه ، جدول لگاریتم ، کنده ، قطعه ای از درخت که اره نشده ، سرعت سنج کشتی ، کارنامه ، صورت عملیات ، گزارش سفرنامه کشتی ، گزارش سفرهواپیما ، گزارش روزانه عملیات هیئت یا عملیات موتور یاماشین و غیره ، کندن کنده درخت ، درسفرنامه وارد کردن ، ثبت کردن وقایع
logic	لاجیک ، منطق ریاضی ، منطق ، استدلال ، برهان
logical	منطقی ، استدلالی
logician	منطق دان
logistics	لجستیک ، تدارک کردن ، امایش ، امادها ، (علوم نظامی) مبحث تدارکات لشکر کشی ، شعبه ای از فنون نظامی که درباره فن لشکر کشی و وسائط نقلیه و تهیه اردوگاه واذوقه ومهمات لازمه درطی لشکر کشی بحث میکند
loiter	درنگ کردن ، تاخیر کردن ، دیرپاییدن ، پایپاور کردن ، معطل کردن ، باتنبلی حرکت کردن
loiterer	کسیکه در رفتن تعلل کند ، پرسه زن

loll	لم دادن ، لمیدن ، اویختن ، لم ، تکیه ، زبان بیرون ، بیرون افتادن
Lomé	لومه
London	لندن
loneliness	تنهایی ، دلتنگی
longevity	طول عمر ، درازی عمر ، دیرپایی ، دراز عمری
loom	هاله روشنایی ، کارگاه بافندگی ، دستگاه بافندگی ، نساجی ، جولایی ، متلاطم شدن (دریا) ، از خلال ابریا مه پدیدار شدن ، ازدور نمودار شدن ، بزرگ جلوه کردن ، رفعت ، بلندی ، جلوه گری از دور ، پدیدار از خلال ابرها
loot	چپاولگری کردن ، چپاول ، تاراج ، استفاده نامشروع ، غارت کردن (شهری که اشغال شده) ، چاپیدن
lope	خرامیدن ، رقصیدن ، جست وخیز کردن ، شلنگ انداختن ، تاخت رفتن (اسب و غیره) ، بجست وخیز درآوردن ، جست وخیز وشلنگ تخته ، تاخت ، حرکت خرامان
loquacious	پرگو ، وراج ، پر حرف
loquacity	پر حرفی
lordling	لرد کوچک یا بی اهمیت
Los Angeles	لس آنجلس
lough	دریاچه ، استخر ، اب دریا
louse	شته ، هر نوع شپشه یا افت گیاهی و غیره شبیه شپش ، شپش گذاشتن ، شپشه کردن
lout	سرفرود آوردن ، ادم بی دست و پا ، ادم نادان ونفهم ، بیشعور دانستن ، ریشخند کردن ، نفهمی نشان دادن ، ولگردی کردن
lovable	دوست داشتنی ، محبوب ، جذاب
low	ضعیف ، عقب ، پست ، کوتاه ، دون ، فرومایه ، پایین ، اهسته ، پست ومبتذل ، سربزیر ، فروتن ، افتاده ، کم ، اندک ، خفیف ، مشتعل شدن ، زبانه کشیدن
lowly	خوار ، دون ، صغیر ، افتاده ، فروتن ، بی ادب ، بطور پست
low-spirited	دارای روحیه بد ، گرفته ، کدر ، افسرده ، دل مرده ، دلتنگ
Luanda	لواندا
lubricious	لیز ، نرم ، هرزه ، بیقرار ، بی ثبات ، لغزنده ، گریز پا

lucent	تابناک ، روشن و شفاف
lucid	شفاف ، روشن ، واضح ، درخشان ، زلال ، براق ، سالم
lucrative	سودمند ، پرمفعت ، نافع ، موفق
lucre	سود ، پول ، مال
lucubration	مطالعه سخت ، دود چراغ خوری ، شب زنده داری
luculent	نورانی ، روشن ، نور افشان ، واضح
ludicrous	خنده اور ، مضحک ، مزخرف ، چرند
lugubrious	محزون (بطور اغراق آمیز یا مضحک) ، اندوهگین ، غم انگیز ، حزن انگیز ، تعزیت آمیز
lukewarm	نیم گرم ، ولرم ، ملول ، غیر صمیمی ، بی اشتیاق
lull	ارام کردن ، فرونشاندن ، ساکت شدن ، لالایی خواندن ، آرامش ، سکون ، آرامی
lumber	تیر بریده ، تخته ، تیربریده ، الوار را قطع کردن ، چوب بری کردن ، سنگین حرکت کردن ، سلاله سلاله راه رفتن
lumen	واحد تشعشع برابر مقدار نوری که از یک شمع معمولی بین المللی ساطع میگردد، حفره یا مجرای عضو لوله‌ای شکل، حفره سلولی درون جدار گیاه
luminary	جسم روشن ، جرم آسمانی ، جرم نورافکن آسمانی ، ادم نورانی ، پر فروغ ، شخصیت تابناک
luminescence	فروزندگی ، تابناکی ، (فیزیک) پدیده نورافشانی جسمی پس از قرار گرفتن در معرض تابش اشعه ، شب تاب
luminescent	شب تاب ، درخشان ، تابناک
luminosity	روشنایی ، درخشندگی ، نور افکنی ، جسم نورانی ، فروغ ، فروزندگی ، درخشش
luminous	روشن ، فروزنده ، درخشان ، فروزان ، روشنی بخش ، نورانی ، تابان ، شب نما
lummo	آمریکایی) ادم کودن ، ادم ناشی و خام دست
lunacy	دیوانگی ، جنون ، حماقت
lunar	قمری ، ماهی ، وابسته بماه ، ماهتابی ، کمرنگ
lunatic	دیوانه ، مجنون ، ماه زده
lune	هلال، قسمتی از سطح کره واقع بین دو دایره ی عظیمه
lung	ریه ، جگر سفید ، شش

lunge	حرکت لانژ ، حمله ناگهانی شمشیرباز بجلو و باز کردن بازو ، حمله ناگهانی (مثلا با شمشیر) ، پرتاب ناگهانی ، پیشروی ناگهانی ، جهش کردن ، خیز زدن
lurch	چرخش ناگهانی کشتی بیک سو ، کج شدن ، فریب ، خدعه ، گوش بزنگی ، آمادگی ، شکست فاحش ، نوسان ، تلوتلو خوردن
lurid	رنگ پریده ، مستهجن ، بطورترسناک یا غم انگیز ، موحش ، شعله تیره ، شعله دودنما ، رنگ زرد مایل به قرمز ، کم رنگ و پریده ، زنده
lurk	کمین کردن ، در تکیا پو بودن ، در کمین شکار بودن ، در انتظار فرصت بودن ، دزدکی عمل کردن ، در خفا انجام دادن
Lusaka	لوساکا
luscious	خوشمزه ، لذیذ ، شیرین ، دلپذیر ، شهوت انگیز
luster	جلا ، زرق و برق ، درخشندگی ، درخشش ، لوستر ، درخشیدن ، جلوه داشتن ، برق زدن
lustrous	فروزنده ، رخشان ، رخشنده ، پر زرق و برق ، پر جلوه
Luxembourg	لوکزامبورگ
luxuriance	پر نعمتی ، وفور ، فراوانی ، پربرکتی ، شکوه و جلال ، فراوان ، حاصلخیزی ، انبوهی
luxuriant	وافر ، مجلل ، انبوه ، پربرکت
luxuriate	پربرکت شدن ، حاصلخیز شدن ، پرپشت شدن ، فراوان شدن ، وفور یافتن ، شکوه یافتن ، اب و تاب زیاد دادن ، درتجمل زیستن ، خوشگذران
luxurious	خوش گذران ، دارای زندگی تجملی ، مجلل
lying	دروغگویی
lymphatic system	دستگاه لنفاوی
lynch	بدون محاکمه مجازات کردن یا کشتن (توسط جماعت) ، درکوچه وبازار گرداندن ومجازات کردن ، بدنام کردن ، زجر کشی کردن
lyre	موسیقی) چنگ ، بربط
lyric	چنگی ، بربطی ، سرودی ، خواندنی ، غنائی ، غزلی ، احساساتی ، غزل سرا
macabre	وابسته برقص مرگ ، مهیب ، ترسناک ، خوفناک
macadamize	سنگ فرش کردن
Macau	ماکائو

mace	نوعی موشک هدایت شونده که با انرژی جنبشی هدایت می شود ، پوست جوز ، گل جوز ، راف ، گرز (gorz) ، کوپال ، چماق زدن ، گول زدن ، فریب ، چماق
Macedonia	مقدونیه
Macedonia, Rep. of	مقدونیه ، جمهوری مقدونیه
Macedonian	مقدونیه ای
macerate	لاغر کردن ، (مجازی) ظلم کردن بر ، زجر دادن ، خیساندن ، خیس شدن
machiavellian	وابسته به عقاید سیاسی 'ماکیاولی'
machination	دسیسه ، تدبیر ، طرح
machinations	دسیسه ، تدبیر ، طرح
machinery	الات موتورخانه ، ماشین الات ، ماشین ها ، دستگاه ، تشکیلات ، سازمان
machinist	ماشین چی ، چرخکار ماشین ساز ، سرموتوریست ناو ، ماشین کار ، چرخکار ، ماشین ساز
macrocosm	جهان ، دنیا
macrophage	یاخته بیگانه خوار درشت ، کلان خوار
maculate	لکه دار کردن ، آلودن ، بی عفت کردن ، لکه دار
maculated	لکه دار کردن ، آلودن ، بی عفت کردن ، لکه دار
Madagascar	ماداگاسکار
madden	دیوانه کردن ، عصبانی کردن ، دیوانه شدن
madonna	تصویر حضرت مریم ، بانوی من ، خانم من
Madrid	مادرید
madrigal	شعر بزمی ، سرود عاشقانه چند نفری
maelstrom	طوفان یا گرداب شدید
magician	جادوگر ، مجوسی
magisterial	امرانه ، دیکتاتوروار ، مطلق ، دارای اختیار
magistracy	ریاست کلانتری یا دادگاه بخش ، قاضی
magnanimity	جوانمردی ، رادمردی ، بزرگواری ، بزرگی طبع ، علو طبع ، بلند همتی

magnanimous	بزرگواری ، بزرگواری ، عالی فطرت ، آقا منش ، نظر بلندانه
magnate	نجیب زاده ، ادم متنفذ ، متشخص
magnet	اهنربا ، اهن ربا ، مغناطیس ، جذب کردن
magnetize	مغناطیسی کردن ، اهن ربا کردن ، کشیدن ، شیفتن
magnificence	شکوه ، عظمت
magnificent	باشکوه ، مجلل ، عالی
magniloquent	پر اب و تاب ، قلنبه نویسی ، غرا
magnitude	دامنه ، حیطة عمل ، کشش ، شدت ، تعداد ، بزرگی ، عظمت حجم ، قدر ، اهمیت ، شکوه ، اندازه ، مقدار
maharaja	مه راجه ، مهاراجه ، مه راجا ، لقب دسته ای از راجه ها یا شاهزادگان بزرگ در هند
maidenhood	دوشیزگی ، بکارت ، (مجازی) تازگی
maim	کسیرا معیوب کردن ، معیوب شدن ، اختلال یا از کارافتادگی عضوی ، صدمه ، جرح ، ضرب و جرح ، نقص عضو ، چلاق کردن
maintain	پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن ، ابقا کردن ، ادامه دادن ، حمایت کردن از ، مدعی بودن ، نگهداشتن ، برقرار داشتن
maintenance	صیانت ، حمایت ، نفقه ، نگهداری ، حفاظت کردن ، حفظ کردن ، تعمیر و نگهداری ، تاسیسات ، حفظ ، نگهداری ، تعمیر ، قوت ، گذران ، خرجی ، ابقاء ، نگهداشت
maize	ذرت ، بلال ، رنگ ذرتی
make-up	ترکیب ، ساخت ، ساختمان یا حالت داستان ساختگی ، در (تاتر) آرایش ، گریم ، ترکیب کردن ، درست کردن ، جبران کردن ، جعل کردن ، گریم کردن ، بزک ، توالف
maladroit	بی مهارت ، ناشی ، بی دست و پا ، ناهنجار ، زشت
malady	ناخوشی ، فاسد شدگی ، بیماری ، مرض
Malagasy or Madagascan	اهل ماداگاسکار
malaise	پزشکی) ناراحتی ، بیقراری ، احساس مرض
malapropism	استعمال غلط و عجیب و غریب لغات ، سوء استعمال کلمات
malaria	مالاریا ، نوبه
Malawi	مالاوی

Malawian	اهل ملاوی
Malaysia	مالزی
Malaysian	مالزیایی
malcontent	یاغی ، سرکش ، متمرّد ، ناراضی ، آماده شورش
Maldives	مالدیو
Maldivian	مالدیوی
Male	شهر ماله، جنس نر ، مذکر ، مردانه ، نرینه ، نرین ، گشن
malediction	لعنت ، بدگویی ، لعن
malefactor	تبهکار ، بدکار ، تبه کار ، جانی ، جنایت کار ، جنایت امیز
maleficent	زیان اور ، تبه کار ، شریر ، شیطان ، بدجنس
malevolence	بدخواهی ، بدنهادی ، شرارت ، بدسگالی
malevolent	بدخواه ، بدنهاد ، (درموردستاره بخت) نحس
malfeasance	خطای اداری ، بدکاری ، بدکرداری ، شرارت ، کار خلاف قانون
Mali	مالی
Malian	اهل مالی
malice	سوء نیت ، سوء قصد ، بداندیشی ، بدجنسی ، بدخواهی ، عناد ، کینه توزی ، نفرت ، قصد سوء
malicious	بد اندیش ، از روی بدخواهی ، از روی عناد
malign	پزشکی) بدخیم ، بدنهاد ، بدخواهی کردن ، بدنام کردن
malignant	بدطینت ، خطرناک ، زیان اور ، صدمه رسان ، کینه جو ، بدخواه ، متمرّد ، سرکش ، (پزشکی) بدخیم
malinger	خود را بنا خوشی زدن ، تمارض کردن
malingerer	سرباز یا ملوانی که خود را بنا خوشی میزند و از زیر کار شانه خالی میکند
malleable	چکش خور ، نرم و قابل انعطاف
mallet	چوب چکش مانند بازی کروکه ، گرز ، پتک ، کلوخ کوب ، چوگان ، چکش زدن ، کوبیدن
malodorous	بد بو

Malta	مالت
Maltese	اهل مالت
maltreat	بدرفتاری کردن ، بدکار کردن
mammal	پستاندار
mammoth	ماموت ، فیل بزرگ دوره ماقبل تاریخ
manacle	دست بند (مخصوص دزدان وغیره) ، قید ، بخو ، دستبندزدن ، زنجیر کردن
Managua	ماناگوا
Manama	منامه
mandate	حکم قیمومت ، تحت قیمومت درآوردن ، دستور مردم به (وکیل) ، دستور مافوق ، وکالت نامه ، قیمومت ، حکم ، فرمان ، تعهد ، اختیار
mandatory	قیم ، اجباری ، الزامی ، الزام اور
mandible	فک ، ارواره
mane	یال
man-eater	جانوری که انسان را میخورد ، ادمخوار
maneuver	تمرین نظامی ، عملیات نظامی و جنگی را تمرین کردن ، مشق کردن ، مانور دادن ، طرح کردن ، مانور
mangy	مبتلا به جرب ، مبتلا به گری ، جرب دار
mania	دیوانگی ، شیدایی ، عشق ، هیجان بی دلیل و زیاد
maniac	شیدا ، ادم دیوانه ، مجنون ، دیوانه وار ، عصبانی
maniacal	دیوانه ، بیخود
manifest	مانیفیست ، مانیفست ، بارنامه ، فهرست بارها ، لیست وسایل ، قطعه نامه ، اظهارنامه ، صورت بار ، باز نمود کردن ، بارز ، اشکار ساختن ، معلوم کردن ، فاش کردن ، اشاره ، خبر ، اعلامیه ، بیانیه ، نامه
manifestation	مظهر ، اشکار سازی ، ظهور ، ابراز
manifesto	قطعه نامه ، اشعاریه ، بیانیه ، اعلامیه دادن
manifold	مانیفولد ، چند راهه ، لوله چند لایی ، روپوش اتصال ، چند تا ، بسیار ، زیاد ، متعدد ، گوناگونی ، متنوع کردن ، چند برابر کردن

Manila	مانیلا پایتخت جزایر فیلیپین ، کاغذ مانیل
manipulate	بادست عمل کردن ، با استادی درست کردن ، بامهارت انجام دادن ، اداره کردن ، دستکاری کردن
manlike	نرینه ، جنس نر ، وحشی ، مرد مانند
manliness	مردانگی ، جوانمردی
mannered	دارای سبک یا رفتار بخصوص ، تصنعی
mannerism	اطوار و اخلاق شخصی ، سبک بخصوص نویسنده
manoeuvre	تمرین نظامی ، عملیات نظامی و جنگی را تمرین کردن ، مشق کردن ، مانور دادن ، طرح کردن ، مانور
manor	ملک اربابی ، ملک تیولی ، منزل ، خانه بزرگ
mantel	طاقچه بالا بخاری
mantle	جبه ، توری چراغ ، پرده ، پوست ، شل زنانه ، بالاپوش ، ردا ، پوشش ، کلاه توری
man-trap	تله ادم گیر
manufacturer	صاحب کارخانه ، تولید کننده ، سازنده
manumission	عتق ، ازاد سازی ، (حقوق) ازادی برده
manumit	بنده را ازاد کردن ، ازادی بخشیدن
Maputo	ماپوتو
mar	خراب کردن ، آسیب زدن ، آسیب رساندن ، زیان رساندن ، معیوب کردن ، ناقص کردن ، بی اندام کردن ، صدمه زدن ، آسیب
maraud	نهب و غارت کردن ، بقصد غارت حمله کردن ، دله دزدی یا تلاش کردن ، غارت کردن ، چپاول کردن
marauder	غارتگر ، چپاولگر
marginal	لبه ، حاشیه ای خطرناک ، بحرانی ، حداکثر ، کناری ، وابسته به حاشیه ، کم ، حاشیه ای ، مرزی
marine	تکاور دریایی ، بحری ، وابسته به دریانوردی ، تفنگدار دریایی
marital	شوهری ، زوجی ، ازدواجی ، نکاحی
maritime	ناوگان مستقل دریایی ، وابسته به بازرگانی دریایی ، وابسته به دریانوردی ، استان بحری یا ساحلی

marked	مشخص ، علامت دار ، نشاندار
maroon	شاه بلوط اروپایی ، رنگ خرمایی مایل بقرمز ، در جزیره دورافتاده یا جاهای مشابهی رها شدن یا گیر افتادن
marquee	چادر بزرگ ، خیمه بزرگ ، سایبان ، اسمانه
Marrakesh	مراکش
marshal	در صف آوردن ، مارشال ، ارتشبد ، کلانتر ، سردسته ، به ترتیب نشان دادن ، راهنمایی کردن با (تشریفات) ، مرتب کردن
Marshall Islands	جزایر مارشال
marsupial	جانور کیسه دار
martial	وابسته به ارتش ، جنگی ، لشکری ، جنگجو ، نظامی
martian	مریخی ، اهل کره مریخ
martinet	انضباطی ، آدم با انضباط وسخت گیر ، سخت گیری و انضباط خشک ، منجیق سنگ انداز
Martinique	جزیره ی مارتینیک
martyr	فدایی ، شهید راه خدا کردن
martyrdom	شهادت
marvel	چیز شگفت ، شگفتی ، تعجب ، اعجاز ، حیرت زده شدن ، شگفت داشتن
masochist	فردی که از آسیب رسانی به خودش لذت ببرد*
masonry	بنایی
masquerade	بالماسکه ، رقص بانقاب های مضحک و ناشناس ، تغییر قیافه ، به لباس مبدل در آمدن ، قیافه ظاهری بخود دادن ، لباس مبدل
massacre	قتل عام کردن ، کشتار
masseur	ماهیچه مخصوص جوییدن ، عضله مضع
massive	گران کوه ، ساختمان فشرده ، سنگین ، قوال ، توپر ، بزرگ ، حجیم ، عظیم ، گنده ، فشرده ، کلان
masterpiece	شاهکار
mastery	اربابی ، سلطه
masticate	چاوش کردن ، جوییدن ، نرم کردن ، خمیر کردن ، بزاقی کردن

material	ماده کار ، کالا ، نیرو ، مواد ، ماتریال ، مصالح ساختمان ، چیز ، جنس ، ماده ، مصالح ، مادی ، جسمانی ، مهم ، عمده ، کلی ، جسمی ، اساسی ، اصولی ، مناسب ، مقتضی ، مربوط ، جسم
materialism	مکتب مادیت ، ماده گرایی (ماتریالیسم) ، ماده گرایی ، مادیت ، ماده گرایی ، ماده پرستی
materialize	مادی کردن ، صورت خارجی بخود گرفتن ، جامه عمل بخود پوشیدن
maternal	مادروار ، مادرانه ، امی ، از مادری
matinee	نمایش یا برنامه یاجشن بعدازظهر
matriarch	رئیس خانواده ، مادر
matricide	مادر کش ، مادر کشی ، قاتل مادر ، مادرکش
matriculate	در دفتر دانشگاه یا دانشکده نام نویسی کردن ، نام نویسی کردن ، در دانشکده یادانگاه پذیرفته شدن ، قبول کردن ، پذیرفتن
matrimony	زناشویی ، عروسی ، ازدواج ، نکاح
matrix	قالب ، زمینه ، شبکه ، زهدان ، رحم ، بچه دان ، موطن ، جای پیدایش ، ماتریس
matter	قالب ، کالا ، ماده ، جسم ، ذات ، ماهیت ، جوهر ، موضوع ، امر ، مطلب ، چیز ، مهم بودن ، اهمیت داشتن
matter of fact	حقیقت امر ، بطور واقعی
maudlin	باحرف بزرگ) اسم خاص مونث ، مریم مجدلیه ، ضعیف وخیلی احساساتی ، سرمست
maul	پتک چوبی ، اهنکوب ، روش قدیمی جلوگیری از کسب امتیاز با دفاع فردی یا گروهی ، گروه مهاجمان و مدافعان اطراف توپ (رگبی) ، چکش چوبی ، تخماق ، چماق ، گرز ، توپوز ، ضربت سنگین ، باچکش زدن یاکوبیدن ، خردکردن ، له کردن ، صدمه زدن
maunder	بطور خواب الود و سرگردان حرکت کردن ، بطور نامفهوم حرف زدن
Mauritania	موریتانی
Mauritanian	موریتانیایی
Mauritian	اهل موریس
Mauritius	موریس
mausoleum	ارامگاه بزرگ ، مقبره

mauve	قفایی ، رنگ بنفش مایل به ارغوانی سیر
maverick	حيوان بیصاحب ، ادم بی سرپرست ، تک رو ، مستقل
mawkish	حالت تهوع نسبت به غذای بد مزه ، کسل کننده ، بطور زننده احساساتی
maxim	پند ، مثل ، گفته اخلاقی ، قاعده کلی ، اصل
mayhem	فلج کردن ، چلاق کردن ، (حقوق) ضرب و شتم ، جرح
Mayotte	جزیره مایوت
maze	جای پرپیچ وخم ، پیچ وخم ، پلکان مارپیچ ، سرسام ، هذیان
Mbabane	مبابانه
mead	نوشابه الکلی مرکب از عسل و مال و ماده مخمر ، شهد اب
meager	لاغر ، نزار ، بی برکت ، بی چربی ، نحیف ، ناچیز
meagre	لاغر ، نزار ، بی برکت ، بی چربی ، نحیف ، ناچیز
mealymouthed	کتمان گر ، ادم چرب زبان ، شیرین زبان ، اهل تملق
mealy-mouthed	اهسته حرف زن ، سخن له کن ، بی خلوص ، دریغ دارنده از راست گویی
meander	رودپیچ ، مئاندر ، دور ، گردش ، راه پر پیچ وخم ، پیچ وخم داشتن ، مسیر پیچیده ای را طی کردن ، چماب
mechanics	علم ماشین الات ، نیرو برد ، علمی که درباره اثر نیرو بر اجسام بحث میکند ، علم جراثقال ، علم مکانیک
medallion	مدال بزرگ ، مدالیون ، با مدال بزرگ زینت دادن
meddlesome	فضول ، مداخله گر
mediaeval	قرون وسطی ، قرون وسطایی
medial	میانی ، وسطی ، مابین ، میانه ، متوسط
mediate	میانی ، وسطی ، واقع درمیان ، غیر مستقیم ، میانجی گری کردن ، وساطت کردن ، پابمیان گذاردن ، درمیان واقع شدن
medicine	دارو ، دوا ، پزشکی ، علم طب
medieval	قرون وسطی ، قرون وسطایی
mediocre	حد وسط ، متوسط ، میانحال ، وسط
meditation	عبادت ، تفکر ، اندیشه ، تعمق

medium	ملا" ، میانی ، مقدار متوسط ، معدل ، واسطه دلال ، (پزشکی) محیط کشت ، میانجی ، واسطه ، وسیله ، متوسط ، معتدل ، رسانه
medley	امیخته ، اختلاط ، رنگارنگ ، زد و خورد ، (موسیقی) قطعه موسیقی مختلط
meek	فروتن ، افتاده ، بردبار ، حلیم ، باحوصله ، ملایم ، بیروح ، خونسرد ، مهربان ، نجیب ، رام
megalomania	مرض بزرگ پنداری خویش ، جنون انجام کارهای بزرگ
melancholy	مالیخولیا ، سودا زدگی ، غمگین
melange	امیزه ، ترکیب ، مخلوط ، امیختگی ، اختلاط
melanin	رنگ سیاه ولکه های سیاه روی پوست
melee	ستیزه ، غوغا ، مغلوبه شدن جنگ
meliorate	بهبتر شدن ، بهبود یافتن ، بهتر کردن ، اصلاح کردن ، ترقی دادن
mellifluous	شیرین ، ملیح
mellow	رسیده ، نرم ، جا افتاده ، دلپذیر ، مهربان
melodious	ملیح ، دلپذیر ، دارای ملودی
melodrama	نمایش توام با موسیقی و آواز که پایانی خوش داشته باشد ، عشق خوش فرجام
membrane	دیوار هسته ای ، پوشه ، غشاء ، شامه ، پرده ، پوست ، پوسته
memento	خاطره ، یادگاری ، نشان ، یادآور
memorable	حائز اهمیت ، جالب ، یاد آوردنی
memorialize	برسم یادگار نگاه داشتن ، یادآوری کردن
menace	تهدید کردن ، چیزی که تهدید کننده است ، مخاطره ، تهدید کردن ، ارباب کردن ، چشم زهره رفتن
menagerie	نمایشگاه جانوران ، جایگاه دام ودد ، دامگاه
mendacious	دروغگو ، کاذب
mendacity	دروغگویی ، کذب
mendiant	گدا ، درویش ، دربدر ، سائل ، گدایی کننده
mendicant	گدا ، درویش ، دربدر ، سائل ، گدایی کننده
menial	نوکر مابانه ، چاکر ، نوکر ، ادم پست

mentality	ذهن ، قوه ذهنی ، روحیه ، طرز فکر ، اندیشه
mentor	ناصح ، مربی ، مرشد
mephitic	متعفن ، بدبو
mercantile	تجاری ، تجارتی ، بازرگانی
mercenary	سرباز مزدور ، ادم اجیر ، پولکی
merciful	بخشایشگر ، رحیم ، کریم ، رحمت امیز ، بخشنده ، مهربان
merciless	بیرحم
mercurial	جیوه ای ، سیمایی ، جیوه دار ، چالاک ، تند ، متغیر ، متلون
meretricious	وابسته به فاحشه ، فاحشه وار ، زرق و برق دار و بد
merge	ادغام شدن ، یکی کردن ، ممزوج کردن ، ترکیب کردن ، فرورفتن ، مستهلک شدن ، غرق شدن ، ادغام کردن
merger	استهلاک ، ادغام (دو شرکت) ، ممزوج کننده ، یکی شدن دو یا چند شرکت ، ادغام ، امتزاج
meritocracy	شایسته سالاری، نخبه سالاری
meritorious	شایسته ترین ، لایق ، شایسته ، مستحق
merriment	ابراز شادی ، نشاط
mesmerize	هیپنوتیزم کردن ، هیپنوتیزم شدن
messieurs	اقایان ، حضرات
metal	فلز، ماده، جسم، فلزی، ماده مذاب، سنگ ریزی کردن، فلزی کردن، با فلزپوشاندن
metallurgical	متالورژیکی ، وابسته به فن استخراج و ذوب فلزات
metallurgy	فن استخراج و ذوب فلزات ، فلزگری ، فلز کاری
metamorphose	تغییر شکل دادن ، دگردیسی ، دگردیس کردن ، دگرگون کردن ، تغییرماهیت دادن
metamorphosis	تغییر شکل ، دگرگونی ، دگردیسی
metaphor	استعاره، صنعت استعاره، کنایه، تشبیه
metaphysical	لاهوتهی ، مابعدالطبیعی ، وابسته بعلم ماوراءطبیعی ، علوم معقول
metaphysician	دانشمند علوم ماوراء طبیعی

metaphysics	لاهورت ، مابعدالطبیعه ، مبحث علوم ماوراء طبیعی
metatarsal	وابسته بمشط پا
mete	اندازه گرفتن ، پیمودن ، سهم دادن ، پیمانه، خط مرزی ، کرانه ، سنگ مرزی ، سرحد
metempsychosis	فرهنگسار ، حلول روح متوفی در بدن انسان یا جانور دیگری
meteoric	شهابی ، درخشان وزودگذر
methodical	اسلوب دار ، منظم
methodology	روش شناسائی ، متدلوژی ، گفتار در روش واسلوب ، علم اصول ، روش شناسی
meticulous	باریک بین ، خیلی دقیق ، وسواسی ، ترسو ، کمرو
metonymy	بدیع) کنایه ، ذکر کلمه ای بمنظور دیگری (غیر از معنی اصلی کلمه) ، مجازمرسل
metric	بدیع) علم سجع ، مبحث بحر ووزن شعر ، اندازه ای ، استاندارد یامعیارمتری ، متری
metronome	زمان سنج اونگی (مترونوم) ، میزانه شمار ، اسبابی که برای تعیین زمان دقیق (مخصوصا در موسیقی) بکار میرود
metropolis	کلان شهر ، شهر بزرگ ، مادر شهر
metropolitan	وابسته به پایتخت یا شهر عمده ، مطرانی
mettle	خمیره ، فطرت ، جنس ، گرمی ، غیرت ، جرات
mettlesome	با حرارت ، آتش مزاج ، سرکش
Mexican	مکزیک
Mexico	مکزیک
Mexico City	مکزیکو سیتی
miasma	بخار بد بو ، دم یادمه بد بو ، بخار یادمه مسموم کننده
microcosm	جهان کھین ، جهان کوچک ، عالم صغیر ، بدن
micrometer	ریز پیما ، خردسنج ، میکرومتر ، ذره سنج ، ریز سنج
Micronesia, Federal States of	میکرونزی، ایالت فدرال
microphone	میکروفن ، بلندگو ، بابلند گو صحبت کردن
microscope	ریزبین ، میکروسکپ ، ذره بین

microscopic	وابسته به میکروسکپ ، بسیار کوچک ، ذره بینی
microscopy	ذره بینی ، ریز بینی
middle finger	انگشت میان ، وسطی
midsummer	نیمه تابستان ، چله تابستان
midwife	ماما ، قابله
mien	سیما ، وضع ، قیافه ، ظاهر
migrant	کوچنده ، کوچ کننده ، سیار ، جانور مهاجر ، کوچگر
migrate	جابجا شدن ، سیر کردن ، کوچیدن ، مهاجرت کردن
migratory	کوچی ، وابسته به مهاجرت ، مهاجرت کننده ، جابجا شونده
mileage	مقدار کیلومتر ، مقدار کارکرد موتور ، سنجش برحسب میل (چند میل در ساعت یا در روز)
milieu	محیط ، اجتماع ، قلمرو ، دور ویر ، اطراف
militant	ستیزگر ، اهل نزاع و کشمکش ، جنگ طلب
militarism	روح سربازی یا نظامی گری ، ارتش سالاری (میلیتاریسم) ، جنگ گرایی ، بسط و گسترش قوای نظامی
militate	جنگیدن ، نبرد کردن ، ستیزه کردن
militia	نیروی مقاومت ملی ، نیروی شبه نظامی ، قوای شبه نظامی ، ملیشیا (ترکیبی از نیروی چریکی شهر و ده و نیروی جوانمرد و چریک تمام وقت) ، جنگجویان غیر نظامی ، نیروی نظامی (بومی) ، امنیه ، مجاهدین
milky way	راه شیری ، راه کهکشان ، (نجوم) کهکشان ، اسمان دره ، جاده شیری ، (در شعر) پستان زن
millennium	هزار سال ، هزارمین سال ، هزاره
millet	ارزن ، گندمیان (gramineae)
mimic	تقلید کردن ، مسخرگی کردن ، دست انداختن تقلیدی
mimicry	تقلید ، شکل سازی
minatory	تهدید آمیز ، تهدید کننده
mince	ریزه ، ریز ریز کردن ، قیمه کردن ، خرد کردن ، حرف خود را خوردن ، تلویحا گفتن ، گوشت

mincing	نازدار ، پر ادا واطوار ، قیمه شده
miniature	نقاشی باتذهیب ، مینیاتور ، کوچک ، کوتاه
minimize	کمینه ساختن ، کمینه کردن ، به حداقل رساندن ، کوچک شمردن ، دست کم گرفتن
minion	شخص یا جانور سوگلی ، نوکریا وابسته چاپلوس ، معشوق
ministration	وزارت ، تهیه ، اجراء ، اداره ، خدمت
ministry	وزارت ، وزیری ، دستوری ، وزارتخانه (با the)
minority	صغر ، کهنین ، اقلیت ، بخش کمتر ، عدم بلوغ
Minsk	مینسک
minuscule	خرد ، حرف کوچک
minute	دقیقه، دم، آن، لحظه، پیش نویس، مسوده، یادداشت، (بصورت جمع) گزارش وقایع، خلاصه مذاکرات، خلاصه ساختن، صورت جلسه نوشتن، پیش نویس کردن، بسیار خرد، ریز، جزءی، کوچک
minutiae	جزئیات کم اهمیت، فروع
mirage	سراب ، کوراب ، نقش بر آب ، امر خیالی ، وهم
mire	گل الود ، گل وشل ، باتلاق ، کثافت ، لجن ، گرفتاری ، درمنجلااب فرو بردن ، در گل فرو بردن یارفتن
mirth	خوشی ، خوشحالی ، نشاط ، شادی ، عیش ، شنگی
misadventure	رویداد ناگوار ، حادثه ناگوار ، بدبختی ، بلا
misanthrope	مردم گریز ، انسان گریز
misanthropic	مربوط به انسان گریزی
misanthropy	بیزاری از بشریا جامعه تنفر از انسان ، تنفر از جامعه
misapprehend	درست نفهمیدن ، بد فهمیدن ، نادرست فهمیدن
misapprehension	سوء تفاهم ، عدم درک
misbehave	بدرفتاری کردن ، درست رفتار نکردن ، بی ادبی کردن
misbehavior	بدرفتاری، سوء رفتار، جفا
misbehaviour	بدرفتاری ، سوء رفتار ، جفا

miscellany	مجموعه ای از مطالب گوناگون ، متنوعات
mischance	بدبختی ، بدشانسی ، رویداد بد ، حادثه ناگوار
mischievous	بدسگال ، مودی ، شیطان ، بدجنس
misconception	تصور غلط
misconstrue	بد تعبیر کردن ، بد تفسیر کردن ، در فهمیدن مقصود (کسی) اشتباه کردن
miscount	غلط شمردن ، بد حساب کردن ، بد تعبیر کردن
miscreant	بی وجدان ، (ادم) پست ، (ادم) خدا شناس ، (شخص) بی دین ، رافضی ، بدعت گذار ، خبیث
misdeed	بدکرداری ، خلاف ، بزه ، جرم ، گناه ، بدرفتاری ، سوء عمل
misdemeanor	گناه ، بزه ، تخطی از قانون
miser	ادم خسیس
miserly	چشم تنگ ، خسیس
misgiving	بیم ، شبهه ، عدم اطمینان ، ترس ، بدگمانی
mishap	رویداد ناگوار ، بدبختی ، قضا ، حادثه بد
misinterpret	بغلط تفسیر کردن
mislay	گم کردن ، جا گذاشتن (چیزی)
mismanage	بد اداره کردن ، بدگرداندن ، بد درست کردن
misnomer	نام غلط ، نام عوضی ، اسم بی مسمی
misogamy	بیزاری از ازدواج
misogynist	کسیکه از زن بیزار است ، زن گریز
misogyny	تنفر از زن
misplace	در جای عوضی گذاشتن ، گم کردن ، جا گذاشتن
misrepresent	بدنمایش دادن ، بدجلوه دادن ، مشتبه کردن
misrule	در هم و برهمی ، آشوب ، سوء اداره
missal	کتاب نماز ، کتاب دعا
missile	اسلحه پرتاب کردنی ، گلوله ، موشک ، پرتابه

missive	نامه رسمی
mistrust	بدگمانی ، اطمینان نکردن به ، ظن داشتن
misty	مه دار ، مبهم
misunderstand	درست نفهمیدن ، تد تعبیر کردن ، سوء تفاهم کردن
misuse	بدبکار بردن ، بد رفتاری ، سوء استفاده
mite	کرم ریز ، کرم پنیر
miter	تاج، تاج اسقف
mitigate	سبک کردن ، تخفیف دادن ، تسکین دادن
mitre	تاج ، تاج اسقف
mnemonic	وابسته به قوه حافظه ، نام حفظی
mnemonics	روش تقویت هوش و حافظه از راه قیاس منطقی ، دارگونه حافظ و مادر خدایان شعر و ادب
moat	خاکریز ، خندق کندن
mobile	پرجنبش ، سیال ، تغییرپذیر ، متحرک ، قابل حرکت ، قابل تحرک ، سیار
mobocracy	حکومت رجاله ها ، حکومت اجامر و اوباش ، غوغا سالاری
moccasin	کفش پوست وزن، مار زهردار
mock	ساختگی ، تقلیدی ، تقلید در آوردن ، استهزاء کردن ، دست انداختن ، تمسخر
mockery	استهزاء ، مسخره ، زحمت بیهوده
mode	نما (در امار) ، نما ، رسم ، سبک ، اسلوب ، طرز ، طریقه ، مد ، باب ، وجه
moderate	ماده معتدل کننده ، متوسط ، معتدل ، ملایم ، آرام ، میانه رو ، مناسب ، محدود ، اداره کردن ، تعدیل کردن
moderation	میانه روی ، اعتدال
moderator	میانجی ، مدیر ، ناظم ، تعدیل کننده ، کند کننده
modernity	تازگی ، تجدد
modernize	نوین کردن ، بطرز نوینی درآوردن ، بروش امروزی درآوردن
modest	باحیا ، افتاده ، فروتن ، معتدل ، نسبتا کم

modicum	مقدار کم ، مقدار یا قسمت کوچک ، اندک
modification	بهبتر کردن مدل ، تعویض مدل ، تغییر شکل دادن ، بهبود بخشیدن ، تغییر و تبدیل ، تعدیل ، پیرایش ، اصلاح
modify	جرح و تعدیل ، بهبود دادن ، تجدید نظر کردن ، بهتر کردن ، پیراستن ، تغییر دادن ، اصلاح کردن ، تعدیل کردن
modish	شیک ، مدپرست
modulate	تلقیق کردن ، سوار کردن. تعدیل کردن ، میزان کردن ، بمایه درآوردن ، زیروبم کردن ، برابری کردن ، مطابق کردن ، یک پرده یا مقام ، تغییر پرده و مقام دادن ، تحریر دادن ، تنظیم کردن ، ملایم کردن ، نرم کردن ، با آواز خواندن ، تلحین کردن ، (برق) فرک
Mogadishu	موگادیشو
mogul	مغول ، شخص بزرگ و با نفوذ
Moldova, Republic of	مولداوی ، جمهوری
molecule	مولکل ، مادیزه
mollify	فرو نشانیدن ، آرام کردن ، نرم کردن ، تسکین دادن ، خواباندن
mollycoddle	ادم ناز پرورده ، شخص زن صفت ، ناز کشیدن
molt	پر ریزی ، موریزی ، پوست اندازی
molten	گداخته ، آب شده ، ریخته ، ریختگی ، ذوب شده
momentary	انی ، زود گذر
momentous	مهم ، خطیر ، واجب ، با اهمیت
momentum	اندازه حرکت ، برتری ، دور حرکت ، سرعت حرکت ، شتاب حرکت ، مقدار حرکت ، مقدار جنبش انی ، نیروی حرکت انی
Monaco	موناکو
monarch	سلطان ، پادشاه ، ملکه ، شهریار
monarchy	شهریاری ، سلطنت مطلقه ، رژیم سلطنتی
monastery	صومعه ، خانقاه راهبان ، دیر ، رهبانگاه
monastic	رهبانی

Monégasque or Monacan	اهل موناکو
monetary	پولی
Mongolia	مغولستان
Mongolian	مغول
mongrel	دورگه ، دو تخمه ، پست نژاد
monition	اخطار ، اندرز ، آگاهی
monitory	وابسته به اخطار یا آگاهی یا انگیزه
monochromatic	تکفام
monocracy	حکومت مستقل یا انفرادی
monogamy	داشتن یک همسر ، یک زنی ، یک شوهری ، تک گایی
monogram	طغرا ، امضای هنر پیشگی
monograph	تک نگاری ، ویژه نگاشت ، رساله درباره یک موضوع ، امضاء با یک حرف ، تک پژوهش
monolith	تک سنگ ، بلوک ، یکپارچه ، تکسنگی ، دارای یک سنگ
monolithic	تک سنگی ، یک پارچه
monolog	تک سخنگوی ، صحبت یک نفری
monologue	تک سخنگوی ، صحبت یک نفری
monomania	دیوانگی در یک موضوع ، دیوانگی ویژه
monopoly	انحصار فروش ، حق ، امتیاز انحصاری ، کالای انحصاری
monosyllabic	یک هجایی
monosyllable	یک هجا
monotheism	توحید ، یکتا پرستی ، اعتقاد به خدای واحد
monotone	صدای یکنواخت ، تکرار هماهنگ
monotonous	یکنواخت ، خسته کننده
monotony	بی تنوعی ، یک اهنگی ، بی زیر وبم ، یکنواختی

Monrovia	مونروویا
monsieur	اقا ، ارباب ، مسیو
monstrosity	هیولایی ، بی عاطفگی ، شرارت بسیار ، هیولا
montage	عکسی که از چند قطعه عکس بهم چسبانده تشکیل شده باشد ، قطعه ادبی یا موسیقی مرکب از قسمت‌های گوناگون ، تهیه عکس های بهم پیوسته
Montenegrin	مونتنگرویی
Montenegro	مونتو نگر
Montreal	مونترآل
Montserrat	مونتسرات
monumental	یادگاری ، تاریخی ، بزرگ ، شگفت اور
moodiness	بدخلقی ، افسردگی
moonbeam	پرتومه ، ماهتاب
moot	مجلس خطابه و مناظره ، انجمن ، شورا ، مطرح کردن ، دادخواهی کردن ، قابل بحث
morale	دلگرمی ، روحیه جنگجویان ، روحیه افراد مردم
moralist	فیلسوف یا معلم اخلاق ، اخلاقی
morality	سیرت ، اخلاقیات ، اخلاق
moralize	نتیجه اخلاقی گرفتن از ، اخلاقی کردن
morass	مرداب ، باتلاق
moratorium	مهلت قانونی ، استمهال
morbid	بیمارگون ، ناسالم ، ناخوش ، ویژه ناخوشی ، مریض ، وحشت اور
mordacious	گاز انبری ، تند ، تیز ، سوز اور ، محرق
mordant	زننده ، جگرسوز ، گوشه دار ، نیشدار ، (رنگرزی) ماده ثابت کننده ، ماده ثابت بکار بردن
mores	عادات ، آداب ، رسوم
moribund	در حال نزع ، در سكرات موت ، روبه مرگ
Moroccan	مراکشی

Morocco	مراکش
morose	ترشرو ، کج خلق ، عبوس ، وسواسی
morphology	تاریخ تحولات لغوی ، ریخت شناسی
mortician	مقاطعه کار کفن و دفن ، متصدی کفن و دفن
mortify	پست کردن ، ریاضت دادن ، کشتن ، ازردن ، رنجاندن
mosaic	نوار عکس ، سیستم عکس برداری موزاییک ، وابسته به موسی ، موسوی ، (با حرف کوچک) موزاییک ، باموزاییک اراستن ، تکه تکه بهم پیوستن
Moscow	مسکو
mote	دره ، خس ، ریزه ، خال ، نقطه ، خرده ، اتم
motif	نقش و نگار ، موتیف ، موضوع ، اصل ، مایه اصلی ، شکل عمده
motility	جنبندگی
motley	رنگارنگ ، آمیخته ، مختلط ، لباس رنگارنگ دلک ها ، لباس چهل تکه
motor neuron	نورون حرکتی
motor	رانشر ، موتوری ، موتور ، ماشین ، منبع نیروی مکانیکی ، محرک ، حرکت دهنده ، اتومبیل راندن
mottled	خالداری
motto	شعار ، سخن زبده ، پند ، اندرز ، حکمت
mountaineer	یکان کوهستانی ، کوهستانی ، ساکن کوه ، کوه پیمایی کردن ، کوه نوردی کردن
mountainous	کوهستانی ، کوه مانند
mountebank	شارلاتان ، ادم حقه باز ، حقه بازی کردن
mouth	دهانه ، مصب ، مدخل ، بیان ، صحبت ، گفتن ، دهنه زدن (به) ، در دهان گذاشتن (خوراک) ، ادا و اصول در آوردن
mouthful	لقمه ، دهن پر ، مقدار
move	کپی کردن اطلاعات از یک مکان حافظه در حافظه اصلی به مکان دیگر ، تغییر دادن انتقال دادن ، حرکت کردن تکان خوردن ، پیش رفتن ، اسباب کشی کردن تکان ، حرکت فریبنده ، جنبیدن ، تکان دادن ، حرکت دادن ، جنبش درآوردن ، بازی کردن ، متاثر ساختن ، جنبش ، تکان ، اقدام ، (دربازی) نوبت حرکت یابازی ،

	بحرکت انداختن ، وادار کردن ، تحریک کردن ، پیشنهاد کردن ، تغییر مکان ، حرکت کردن ، نقل مکان ، اسباب کشی کردن
Mozambican	موزامبیک
Mozambique	موزامبیک
mri	تصویربرداری تشدید مغناطیسی
mucus	مخاط ، خلط ، بلغم ، ماده مخاطی ، ماده لزج
muddle	گیج کردن ، خراب کردن ، درهم و برهم کردن ، گیجی ، تیرگی
muffle	چیزی که صدا را از بین ببرد ، صدا خفه کن ، پیچیدن ، دم دهان کسی را گرفتن ، چشم بستن ، خاموش کردن ، ساکت کردن
muggy	گرم ، خفه ، مرطوب ، گرفته
mulatto	زاده اروپایی و زنگی ، دورگه
mulct	جریمه دادن ، تاوان ، لکه ، عیب ، جریمه کردن
muleteer	استربان ، قاطر چی
multicellular	چند سلولی
multifarious	گوناگون ، متعدد ، بسیار ، دارای انواع مختلف
multiform	چند شکلی ، بسیار شکل ، بسیار شکلی
multilingual	چندزبانی
multiplicity	بسیاری ، گوناگونی ، کثرت ، تعدد ، بسیار
Mumbai	بمبئی
mundane	این جهانی ، دنیوی ، خاکی
mundane	این جهانی ، دنیوی ، خاکی
municipal	بلدی ، وابسته بشهرداری ، شهری
municipality	شهردار ، شهر یا بخشی که دارای شهرداری است
munificence	بخشش ، بخشنده ، دهش ، کرم ، کرامت ، بذل
munificent	بخشنده ، کریم
muniment	سند ، مدرک ، وسیله دفاع ، لوازم

mural	نقاشی دیواری ، دیواری ، دیوار نما ، واقع بر روی دیوار
murky	تیره
Muscat	مسقط
muscle	استفاده کامل از عضله ها ، ماهیچه ، عضله ، نیروی عضلانی ، بزور وارد شدن
muscular	عضلانی
muse	اندیشه کردن ، تفکر کردن ، در بحر فکر فرو رفتن ، تعجب کردن ، در شگفت ماندن ، شگفت ، (باحرف بزرگ) الهه شعر وموسیقی
mushroom	قارچ ، سماروغ ، سرعت رویاندن ، سرعت ایجاد کردن
musky	مشکبار ، مشک دار
mussel	صدف دو کپه ای ، صدف باریک دریایی ورودخانه ای
muster	لیست اسامی ، فراخواندن ، احضار کردن ، جمع اوری کردن ، جمع شدن ، جمع اوری ، اجتماع ، آرایش ، صف
musty	کپک زده ، بوی ناگرفته ، پوسیده ، کهنه
mutability	تغییر پذیری ، (مجازی) بی ثباتی ، بیقراری ، تلون
mutable	تغییر پذیر ، بی ثبات ، ناپایدار
mutation	جهش ، دگرگونی ، تحول ، طغیان ، انقلاب ، شورش ، تغییر ناگهانی
muted	گنگ ، لال ، بی صدا ، بی زبان ، صامت ، کسر کردن ، خفه کردن
mutilate	ناقص یا فلج کردن ، قلب وتحریف شده ، بی اندام کردن ، اخته کردن ، ناقص کردن ، فلج کردن ، تحریف شدن ، معیوب کردن
mutinous	یاغی
mutiny	یاغیگری ، یاغی گری ، تمرد ، سرکشی ، شورش کردن ، یاغی شدن
Myanmar = Burma	میانمار (نام دیگر این کشور برمه است)
Myanmar, Burma	کشور میانمار ، اهل میانمار، برمه‌ای، میانمار
myopia	نزدیک بینی
myopic	نزدیک بین
myriad	ده هزار ، هزارها ، بیشمار

mystic	عارف ، عرفانی ، متصوف ، اهل تصوف ، اهل سر ، رمزی
mystification	گیج سازی ، مشکل و پیچیده سازی
mystify	گیج کردن ، رمزی کردن
mystique	جذبه و شهرت معنوی ، جیه عرفانی
myth	افسانه ، اسطوره
mythology	افسانه شناسی ، اساطیر ، اسطوره شناسی
N'Djamena	انجامنا
nadir	پای عمود ناظر ، نظیرالسمت ، حضيض ، ذلت ، سمت القدم
Nairobi	نایروبی
naiveté	سادگی ، بی ریایی ، خام دستی
naivete'	سادگی ، بی ریایی ، خام دستی
naivety	سادگی ، بی ریایی ، خام دستی
nameless	بی نام
Namibia	نامیبیا
Namibian	نامیبیایی
naphtha	نفثا ، بنزین سنگین
narcissist	عاشق خود
narcissistic	ازخودراضی
narcissus	نرگس ، (افسانه یونان) جوان رعنائی که عاشق تصویر خودش
narrate	داستانی را تعریف کردن ، داستان سرایی کردن ، نقلی کردن ، شرح دادن
narration	گویندگی ، داستان ، داستانسرایی ، توصیف
narrative	قصه ، شرح ، داستان ، داستانسرایی ، حکایت ، روایت
narrow-minded	کوتاه نظر ، کوتاه فکر ، بدون سعه نظر ، دهاتی
nasal	تو دماغی ، وابسته به بینی ، وابسته به منخرین ، خیشومی
nascent	پیدایش یافته ، درحال تولد
Nassau	ناسائو

natal	زایشی ، مولودی
natation	فن شنا ، شناوری ، شناگری
nationality	ملیت ، تابعیت
natty	اراسته ، قشنگتر ، پاکیزه ، ماهر ، چالاک
naturally	بطور طبیعی ، طبعاً ، بدیهی است که...
Nauru	نائورو
nausea	دل آشوب ، حالت تهوع ، حالت استفراغ ، انزجار
nauseate	بالا آوردن ، حالت تهوع دست دادن ، متنفر ساختن ، از رغبت انداختن ، منزجر کردن
nauseous	تهوع آور
nautical	دریایی ، مربوط به دریانوردی ، ملوانی
naval	وابسته به کشتی ، وابسته به نیروی دریایی
navel	ناف ، سره (مجازی) میان ، وسط
navigable	قابل کشتیرانی
navigate	ناوبری کردن ، کشتیرانی کردن ، هدایت کردن (هواپیما و غیره) ، طبیعت ، ذات ، گوهر ، ماهیت ، خوی ، افرینش ، گونه ، نوع ، خاصیت
Naypyidaw	نایپیداو
nebula	ابری ، (نجوم) سحاب ، توده های عظیم گاز و گرد مابین فواصل ستارگان جاده شیری ، لکه ، میخ ، ابر
nebulous	تار ، محو ، شبیه سحاب ، بشکل ابر ، تیره
necessary	لازم ، واجب ، ضروری ، بایسته ، بایا
necessitate	ناگزیر ساختن ، بایسته کردن ، بایستن ، واجب کردن ، مجبور کردن ، ایجاب کردن ، مستلزم بودن
necessity	اضطرار ، بایستگی ، ضرورت ، نیازمندی ، لزوم ، احتیاج
neck	نخ شدن ، کم شدن ناگهانی مقاطع فلزات نرم ، نخ شدگی ، قسمتی از سر چوب گلف و لاکراس ، گردن سر و گردن اسب ، گردن ، گردنه ، تنگه ، ماچ و نوازش کردن
necrology	امار متوفیات ، ثبت اموات ، آگهی فوت
necromancer	غیبگو ، ساحر

necromancy	غیب‌گویی (از طریق ایجاد رابطه با مردگان)
necropolis	گورستان ، شهر اموات
necrosis	مردن نسوج زنده ، فساد ، بافت مردگی ، مردگی
nectar	شراب لذیذ خدایان یونان ، شهد ، شربت ، نوش
nectarine	هلوی شیرین و ابدار ، شلیل
needlework	کار سوزن دوزی ، گلدوزی
needy	نیازمند
nefarious	شریر ، زشت ، نابکار ، بدکار ، شنیع ، ناهنجار
nefariousness	نابکاری ، شرارت ، وقاحت
negate	منفی کردن ، خنثی کردن ، بلا اثر کردن
negation	منفی ، خنثی کردن ، منفی کردن ، نفی ، خنثی سازی
negative	منفی ، خنثی کردن ، منفی کردن
neglectful	سر بهوا ، مسامحه کار
neglige	لباس توی خانه بانوان
negligee	لباس توی خانه بانوان
negligence	تفریط ، بی مبالائی ، سهل انگاری ، قصور ، اهمال ، فراموشکاری ، غفلت ، فرو گذاشت
negligent	مسامحه کار ، بی دقت ، فرو گذار ، برناس
negligible	قابل اغماض ، ناچیز ، جزئی ، بی اهمیت ، قابل فراموشی
negotiable	بها دار ، قابل معامله ، قابل مذاکره ، قابل تبدیل به پول نقد
nemesis	الیه انتقام ، کینه جویی ، انتقام ، قصاص
neo-darwinsim	نئو داورینسم
neolithic	وابسته به عصر حجر جدید ، نوسنگی
neologism	نو واژه ، واژه جدید ، لغت اختراعی ، نوواژه
neology	نوپردازی ، استعمال واژه یا اصطلاح جدید
neonate	نوزاد

neophyte	جدید الایمان ، کارآموز ، مبتدی ، نوچه
Nepal	نپال
Nepalese	نپالی
nepotism	خویش و قوم پرستی ، انتصاب برادر زاده یا خواهر زاده و اقوام نزدیک به مشاغل مهم اداری
nerve	عصب ، پی ، رشته عصبی ، وتر ، طاقت ، قدرت ، قوت قلب دادن ، نیرو بخشیدن
nervous system	سلسله عصب ، دستگاه پی
nestle	اشیان گرفتن ، لانه کردن ، اسودن ، در اغوش کسی خوابیدن
nestling	جوجه اشیانه ، بچه پرندگان ، اشیان گیری
nether	واقع در پایین ، پایین ، واقع در زیر
Netherlands	هلند
Netherlands Antilles	آنتیل هلند
Netherlands, the = Holland	کشور هلند ، هلندی
nettle	گزنه ، انواع گزنه تیغی گزنه ، بوسيله گزنه گزیده شدن ، (مجازی) ایجاد بی صبری و عصبانیت کردن ، برانگیختن ، رنجه داشتن
network	شبکه (ابرسیانی) ، شبکه توری ، شبکه ارتباطی ، وابسته به شبکه
neural	عصبی ، وابسته بعصب ، وابسته به سلسله اعصاب
neurology	بحث علمی عصب شناسی ، پی شناسی
neuron	رشته مغزی و ستون فقراتی ، یاخته عصبی
neuter	خنثی کردن ، اخته کردن ، وابسته به جنس خنثی ، خنثی ، بی طرف ، بی غرض ، اسم یا صفتی که نه مذکر و نه مونث است ، خواجه
neutral	بی اثر ، بی طرف ، بیطرف ، بدون جانبداری ، خنثی ، بیرنگ ، نادر گیر
neutrophil	نوتروفیل
nevertheless	با اینحال ، با این وجود ، علیرغم ، هنوز ، باز
New Caledonia	کالدونیای جدید
New Delhi	دهلی نو

New York	نیویورک
New Zealand	نیوزلندی
newtonian	وابسته به سر اسحق نیوتن و کشفیات او
nexus	سلسله ، پیوند ، اتصال ، رابطه داخلی ، گروه متحد
Niamey	نیامی
nib	سرقلم ، شاخه ، نوک قلم ، نوک ، دسته ، قلم تراشیدن
Nicaragua	نیکاراگوئه
Nicaraguan	نیکاراگوئه ای
nice	نازنین ، دلپسند ، خوب ، دلپذیر ، مطلوب ، مودب ، نجیب
nicety	ظرافت ، خوبی ، دلپذیری ، مطلوبی ، احتیاط ، دقت
Nicosia	نیکوزیا
Niger	نیجر
Nigeria	نیجریه
Nigerian	نیجریه ای
Nigerien	اهل نیجر
niggardly	خسیس ، چشم تنگ ، خسیسانه
niggle	ور رفتن ، وقت گذراندن ، خرده گرفتن
niggling	اندک ، ایراد گیر
nihilist	منکر همه چیز ، پوچ گرا
nil	صفر ، پوچ ، هیچ ، معدوم
nimble	چست ، جلد ، فرز ، چابک ، چالاک ، زرنگ ، تردست
nip	گاز گرفتن ، کش رفتن ، جوانه زدن ، شکفتن ، مانع رشد و نمو شدن ، بباد انتقاد گرفتن ، در اثر سرما بیخس شدن ، صدمه زدن ، دردناک بودن ، جفت جفت زدن ، پریدن ، جیم شدن ، چیزی ، جزئی ، نیش ، زخم زبان ، سرمازدگی (گیاه و جوانه ها) ، طعم تندوتیز (مثل فلفل) ، سوزش ، دزدی ، منگنه ، گیره ، ذره ، خرده
nirvana	نیروانا

nit	واحد غیرمتداول روشنایی در سیستم متریک
nitrogen narcosis	حالت مستانه غواص در عمق بیش از ۱۳ ¹ متر
Niue	نیو
nocturnal	عشایی ، واقع شونده در شب ، نمایش شبانه
noiseless	بی صدا
noisome	مضر ، زیان بخش ، بدبو ، کریه ، نامطلوب
noisy	پرخش ، پرسروصدا ، شلوغ
nomad	کوچ گر ، بدوی ، چادر نشین ، ایلپاتی ، خانه بدوش ، صحرانشین
nomadic	چادر نشین ، وابسته به کوچ گری
nomenclature	مجموعه اصطلاحات ، نام گذاری قطعات ، فهرست واژه ها و اصطلاحات یک علم یا یک فن ، مجموعه لغات ، نام ، فهرست علائم و اختصارات
nomie	معمولی ، عادی ، متداول ، پیش پا افتاده ordinary
nominal	غیر واقعی ، اسمی ، صوری ، جزئی ، کم قیمت
nominate	کاندید کردن ، نامیدن ، معرفی کردن ، نامزد کردن
nomination	نام گذاری ، کاندید ، تعیین ، نامزدی (در انتخابات) -
nominee	کاندید ، نامزد ، کاندید شده ، منصوب ، تعیین شده ، ذینفع
non sequitur	نتیجه کاذب (در منطق)
nonchalance	سهل انگاری ، لاقیدی ، پشت گوش فراخی
nonchalant	سهل انگار ، اهمال کار ، مسامحه کار ، بی علاقه
non-combatant	خارج از صف
noncommittal	رد کننده ، غیر صریح ، غیر مشخص
nondescript	غیرقابل طبقه بندی ، وصف ناپذیر ، نامعین
nonentity	چیز غیر موجود ، جیز وهمی و خیالی ، عدم
non-existent	معدوم ، نابوده ، ناموجود
nonpareil	غیر مساوی ، بی همتا ، بی نظیر
nonplus	پریشانی ، اشفتگی ، بی تصمیمی ، بی تصمیم بودن ، پریشان کردن

nonplussed	گیج شده ، گیج ، سر در گم ، مغشوش ، مخلوط ، خجل
non-resident	غیر مقیم ، مقیم موقتی
norm	نرم ، شیوه ، هنجار ، اصل قانونی ، قاعده ، مآخذ قانونی ، مقیاس یا معیار ، حد وسط ، معدل
norman	اهل نورماندی ، از نژاد نورمان
North Korea	کره شمالی
North Korean	کره ای
Northern Mariana Islands	جزایر ماریانای شمالی
Norway	نروژ
Norwegian	نروژی
nose	بینی اسب ، سر لوله ، دهانه ، عضو بویایی ، نوک برآمده هر چیزی ، دماغه ، بو کشیدن ، بینی مالیدن به ، مواجه شدن با
nostalgia	دلتنگی برای میهن ، احساس غربت
nostalgic	دلتنگ ، غریب
nostril	سوراخ بینی ، منخر
nostrum	دارویی که علاج هر درد باشد ، علاج هر چیز
notable	شخص برجسته ، چیز برجسته ، جالب توجه
note	تفسیر ، قبض ، نامه رسمی ، نامه ای که به وسیله نماینده سیاسی به حکومت خارجی تسلیم می شود aide-memoire ، سند ، اسکناس ، (موسیقی) کلید پیانو ، اهنگ صدا ، خاطرات ، تبصره ، یادداشت ها (در جمع) ، یادداشت کردن ، ثبت کردن ، بخاطر سپردن ، ملاحظه کردن ، نت موسیقی نوشتن ، توجه کردن ، ذکر کردن
noticeable	قابل توجه ، قابل ملاحظه ، برجسته
notoriety	انگشت نمایی ، رسوایی ، بدنامی
notorious	بدنام رسوا
Nouakchott	نواکشوت
novel	نو ، جدید ، بدیع ، رمان ، کتاب داستان

novellette	داستان کوتاه
novelty	تازگی ، نوظهوری ، چیز تازه ، چیز نو
novice	جزء برندگان قرارگرفتن شمشیربازی که امتیاز منفی ندارد ، تازه کار ، نو آموز ، مبتدی ، جدیدالایمان ، ادم ناشی ، نوچه
nowadays	امروزه ، این روزها
nowhere	هیچ جا ، هیچ کجا ، در هیچ مکان
nowheres	هیچ جا ، هیچ کجا ، در هیچ مکان
noxious	مضر ، مهلک
nuance	فرق جزئی ، اختلاف مختصر ، نکات دقیق و ظریف
nubile	قابل ازدواج و همسری
nucleus	مغز ، اساس ، لب ، هسته مرکزی
nude	لخت ، برهنه ، پوچ ، عریان ، بی اثر
nugatory	پوچ ، بی اثر ، ناچیز
nuisance	مزاحمت ، بلا ، ایدایی ، ایدا کردن ، ازار کردن ، ازار ، مایه تصدیع خاطر ، مایه رنجش ، اذیت
nullify	ملغی کردن ، بی اثر کردن ، لغو کردن
nullity	سند پوچ ، بطلان ، بی اعتباری ، نیستی ، عدم ، پوچی ، صفر
numeration	شمارش ، احتساب
numerical	عددی ، شماره ای ، شمارشی
numismatist	سکه شناس ، مدال شناس
nunnery	صومعه
nuptial	وابسته بعروسی ، نکاحی ، عروسی ، زفافی
nurture	پرورش ، تربیت ، تغذیه ، غذا ، بزرگ کردن (کودک) ، بار آوردن بچه ، پروردن
nutrient	ماده مغذی ، ماده مقوی از لحاظ غذایی
nutrient	ماده مغذی ، ماده مقوی از لحاظ غذایی
nutriment	تغذیه ، کسب نیرو بوسیله غذا ، بقوت ، غذا ، خوراک

nutritious	مغذی
nutritive	مغذی
nuzzle	با پوزه کاویدن یا بو کردن ، پوزه بخاک مالیدن ، غنودن ، عزیز داشتن
oaf	بچه ای که پریان بجای بچه حقیقی بگذارند ، بچه ناقص الخلقه ، ساده لوح
oaken	ساخته شده از چوب بلوط ، بلوطی
oakum	پس مانده الیاف شاهدانه ، بتونه ، الیاف قیراندود کنف مخصوص درزگیری
obdurate	سخت دل ، بی عاطفه ، سرخت ، لجوج ، سنگدل
obeisance	کرنش ، احترام ، تواضع ، تعظیم
obelisk	ستون هرمی شکل سنگی
obese	فربه ، گوشتالو ، چاق
obesity	مرض چاقی ، فربهی
obfuscate	گیج کردن ، مبهم و تاریک کردن
obfuscation	مبهم و تاریک کردن
obituary	اگهی در گذشت ، وابسته به وفات
objective	دارای وجود خارجی ، اماج ، منظور از عملیات ، عملی ، واقعی ، قابل مشاهده ، بی طرف ، علمی و بدون نظر خصوصی ، حالت مفعولی ، برونی ، عینی ، هدف ، منظور ، مقصود ، معقول
objector	اعتراض کننده ، معترض
objurgate	تقبیح کردن ، سخت مورد انتقاد قرار دادن
obligate	در محظور قرار دادن ، متعهد و ملتزم کردن ، ضامن سپردن ، ضروری
obligatory	فرض واجب ، فرض ، اجباری ، الزامی ، فرضی ، واجب ، (حقوق) لازم ، الزام اور
oblique	کج ، عکس مورب ، اریب ، مایل ، غیر مستقیم ، منحرف ، حاده یا منفرجه ، مورب
obliterate	از بین بردن ، ستردن ، محو کردن ، زدودن ، پاک کردن ، معدوم کردن
oblivion	فراموشی ، نسیان ، از خاطر زدایی ، گمنامی
oblivious	فراموشکار ، بی توجه
oblong	دراز پهنا ، مستطیل ، دراز ، دوک مانند ، کشیده ، نگاه ممتد

obloquy	بدگویی ، ناسزاگویی ، سرزنش ، افترا
obnoxious	گزنداور ، مضر ، زیان بخش ، نفرت انگیز ، منفور
obscure	مشکوک ، کدر ، پوشاندن ، مخفی کردن ، محو ، نامفهوم ، تیره کردن ، تاریک کردن ، مبهم کردن ، گمنام کردن
obsequies	ایین تشیع جنازه ، ختم گزاری
obsequious	چاپلوس ، متملق ، سبزی پاک کن ، فرمانبردار
obsequy	مجلس ترحیم یا تجلیل متوفی ، فرمانبرداری
observance	رعایت
observant	مراعات کننده ، مراقب ، هوشیار
observatory	رصدخانه ، رصد خانه ، زیچ
obsession	عقده روحی ، فکر دائم ، وسواس
obsessive	عقده ای ، دستخوش یک فکر یا میل قوی
obsidian	شیشه آتش فشانی ، شیشه معدنی ، مواد آتش فشانی سیاه ماندداست به شیشه بطری
obsolescence	از رده خارج شدن ، کهنگی ، منسوخ ، متروکی ، از رواج افتادگی
obsolescent	از رده خارج شده ، کهنه ، منسوخ
obsolete	غیرقابل استفاده ، فرسوده ، منسوخ ، مهجور ، غیرمتداول ، متروک ، متروکه ، کهنه ، از کار افتاده
obstetrician	ماما ، قابله ، پزشک متخصص زایمان
obstetrics	مامای ، علم مامایی ، علم قابلهگی
obstinacy	تمرد ، خیره سری ، سرسختی ، لجاجت
obstinate	کله شق ، لجوج ، سرسخت ، خود رای ، خیره سر
obstreperous	غوغایی ، پرهیاهو ، پر سر و صدا ، لجوج ، دعوایی
obstruct	بستن ، مسدود کردن ، جلو چیزی را گرفتن ، مانع شدن ، ایجاد مانع کردن ، اشکال تراشی کردن
obtrude	بدون تقاضا چیزی را مطرح کردن ، مزاحم شدن ، متحمل شدن بر ، جسارت کردن
obtruder	مزاحم ، فضول

obtrusive	مزاحم ، فضول
obtuse	لب گرد ، پخ ، باز ، بیحس ، کند ذهن ، منفرجه ، زاویه ^{1۹} تا ^{1۸} درجه
obvert	نقض کردن ، نمای چیزی را عوض کردن
obviate	مرتفع کردن ، رفع کردن ، رفع نیاز کردن
occasion	اقتضا ، لزوم ، سبب موقعیت ، موجب شدن ، موقع ، مورد ، وهله ، فرصت مناسب ، موقعیت ، تصادف ، باعث شدن ، انگیختن
occident	غرب ، مغرب زمین ، اروپا ، باختری
occlude	بستن ، مسدود کردن ، خوردن
occult	از نظر پنهان کردن ، مخفی کردن ، پوشیده ، نهانی ، سری ، رمزی ، مکتوم ، اسرار آمیز ، مستتر کردن
occupant	ساکن ، مستاجر ، اشغال کننده
occurrence	رخداد ، وقوع ، اتفاق ، تصادف ، رویداد ، پیشامد ، واقعه ، خطور
octagon	هشت گوش ، هشت پهلوی ، هشت ضلعی ، هشت وجهی ، هشت گونه ، چیز هشت گوشه
octave	فاصله بین دو فرکانس با نسبت ۱:۲ ، (در موسیقی) ، (موسیقی) شعر هشت هجایی ، نت های هشتگانه موسیقی
octavo	ورق بزرگ کاغذ هشت برگی
octogenarian	هشتاد ساله ، وابسته به ادم ^{1۸} ساله
ocular	دیدگر ، چشمی ، بصری ، باصره ای ، وابسته به دید چشم ، فطری
oculist	چشم پزشک ، عینک ساز
oddity	چیز عجیب و غریب ، غرابت
ode	قطعه شعر بزمی ، غزل ، چکامه ، قصیده
odious	کراهت اور ، نفرت انگیز
odium	نفرت ، دشمنی ، عداوت ، رسوایی ، زشتی ، بدنامی
odoriferous	بدبو ، زننده ، بودار ، دارای بو
odorous	بودار ، بدبو ، متعفن
odyssey	قطعه منظوم رزمی منسوب به هومر شاعر یونانی حاوی شرح مسافرتهاى پر حادثه 'ادیسه'

off	خارج از محدوده مدافع خط ، مربوط به سمت راست زمین کریکت سمت راست اسب ، جدا ، قطع ، خاموش ، ملغی ، پرت ، از محلی بخارج ، بسوی (خارج) ، عازم بسوی ، دورتر ، از یک سو ، از روی ، از کنار ، خارج از ، مقابل ، عازم ، تمام ، کساد ، بیموقع ، غیر صحیح ، مختلف
offensive	اهانت امیز ، تهاجمی ، متهاجم ، عملیات افندی ، تهاجم ، مهاجم ، متجاوز ، اهانت اور ، رنجاننده ، کریه ، زشت ، یورش ، حمله
offhand	بی تامل ، بداهه ، بدون مقدمه ، بدون تهیه
officiate	مراسمی را بجا آوردن ، بعنوان داور مسابقات را اداره کردن
officious	غیر رسمی ، نیمه رسمی ، فضول ، مداخله کن ، فضولانه ، ناخواسته
offshoot	شاخه نورسته ، جوانه ، ترکه ، فرع ، انشعاب ، شعبه ، مشتق
ogle	چشم چرانی کردن ، چشم چرانی ، نگاه عاشقانه کردن ، با چشم غمزه کردن ، عشوه
ogre	غول ، ادم موخش
ointment	روغن ، مرهم ، پماد
olfactory	وابسته بحس بویایی
oligarchy	حکومت معدودی از اغنیا و ثروتمندان
olive-branch	شاخ زیتون ، اولاد
Oman	عمان
Omani	عمانی
ominous	بدشگون ، نامیمون ، شوم ، بدیمن
omission	از قلم افتادگی ، حذف ، فروگذاری ، غفلت
omnipotence	قدرت تام ، قدرت مطلق ، قادر مطلق ، همه توانا
omnipotent	قادر مطلق ، قادر متعال
omnipresent	حاضر در همه جا
omniscience	همه چیزدانی ، دانش بی پایان ، علم لاینتاهی
omniscient	واقف به همه چیز
omnivorous	همه چیز خور ، وابسته بجانوران همه چیز خور
onerous	سنگین ، گران ، شاق ، دشوار ، طاقت فرسا

onomatopoeia	تسمیه صوفی ، تسمیه تقلیدی ، صداواژه
onrush	حمله ، پیشروی ، یورش
onset	تاخت و تاز ، حمله ، هجوم ، اصابت ، وهله ، شروع
onslaught	یورش ، حمله
onus	مسئولیت ، بار ، تعهد ، مسئولیت
opalescence	کدری ، شیری رنگی ، عین الشمس ، تابش قوس و قزحی
opalescent	شیری رنگ ، کدری
opaque	ناشفاف ، غیر شفاف ، مبهم ، کدر ، شیشه یا رنگ مات
operate	کار کردن ، فرمان دادن ، عمل کردن بکار افتادن ، به کار انداختن ، خرید و فروش کردن ، بفعالیّت واداشتن ، بکار انداختن ، گرداندن ، اداره کردن ، راه انداختن ، دایر بودن ، عمل جراحی کردن ، عمل کردن ، بهره برداری کردن
operative	عملی ، کارگر ، قابل استفاده ، موثر ، دایر ، عامل ، عمل کننده
operator	عملگر ، کارگردان ، اپراتور ، تلگرافچی ، متصدی دستگاه ، متصدی ، عمگر ، گرداننده ، عمل کننده ، تلفن چی
operetta	اپرای کوچک
opiate	افیون دار ، خواب آور ، مخدر ، تکیسین دهنده
opinion	نظریه ، عقیده ، نظر ، رای ، اندیشه ، فکر ، گمان
opponent	طرف دعوی ، رقیب ، مخالف ، ضد ، معارض ، حریف ، طرف ، خصم
opportune	بجا ، بموقع ، بهنگام ، درخور ، مناسب
opportunist	فرصت طلب ، نان بنرخ روز خور
opportunity	فرصت ، مجال ، دست یافت ، فراغت
opposite	معکوس ، ضد عکس ، مقابل ، ضد ، وارونه ، از روبرو ، عکس قضیه
opprobrious	رسوا ، ننگ آور
opprobrium	رسوایی ، ننگ ، خفت ، زشتی ، ناسزایی
opt	برگزیدن ، انتخاب کردن
optic	وابسته به بینایی ، چشمی ، بصری ، شیشه عینک ، چشم
optician	عینک ساز ، عینک فروش ، دوربین ساز ، دوربین فروش

optics	نورشناخت ، اپتیک ، نورشناسی ، علم روشنایی ، علم بینایی ، فیزیک نور
optimism	فلسفه خوش بینی ، نیک بینی
optimist	خوش بین
optimum	مناسب ، حد مطلوب ، بهینه ، مقدار مطلوب ، حالت مطلوب ، درجه لازم
option	خيارات (در جمع) ، حق انتخاب ، اختیار خرید یا فروش ، گزینه ، انتخاب ، خصیصه اختیاری ، ازادی ، اظهار میل
optional	اختیاری ، انتخابی
optometrist	عینک ساز
optometry	دید سنجی ، تعیین میزان دید چشم ، عینک سازی ، عینک فروشی
opulence	توانگری ، دولتمندی ، وفور ، سرشار
opulent	وافر
opus	اثر ، کار ، نوشته ، قطعه موسیقی
oracular	سروشی ، وابسته به غیبگویی ، الهامی ، وابسته به وحی
oral	زبانی ، شفاهی ، دهانی ، از راه دهان
orate	سخنرانی کردن ، نطق کردن ، خواندن
oration	نطق ، سخنرانی ، فصاحت و بلاغت ، خطابه
orator	سخن پرداز ، سخنران ، ناطق ، خطیب ، مستدعی
oratorio	قطعه موسیقی و آواز همراه با گفتار
oratory	نمازخانه ، شیوه سخنرانی ، فن خطابه ، سخن پردازی
ordain	ترتیب دادن ، مقدر کردن ، وضع کردن ، امر کردن ، فرمان دادن
ordeal	امتحان سخت برای اثبات بیگناهی ، کار شاق
ordinal	ترتیبی ، وصفی ، عدد وصفی یا ترتیبی
ordinance	فرمان ، امر ، حکم ، مشیت ، تقدیر ، ایین
ordinate	عرض (محور مختصات) ، رست ، عرض (در صفحه مختصات) ، عرض (نقطه) ، عرض ، بعد قائم
ordination	انتصاب ، برگماری ، دسته بندی ، سنخیت

ordnance	رسته اردنانس ، اردنانس ، مربوط به اسلحه و مهمات ، (علوم نظامی) توپ ، توپخانه ، مهمات ، ساز و برگ
organ	ارگ ، ارغنون ، عضو ، اندام ، الت ، وسیله ، ارگان
orgies	مجلس عیش
orgy	روم و یونان قدیم) مجالس عیاشی و میگساری بافتخار خدایان ، میگساری عیاشی
orient	توجیه کردن ، روانه کردن ، تطبیق دادن ، توجیه دستگاههای مغناطیسی ، کشورهای خاوری ، درخشندگی بسیار ، مشرق زمین ، شرق ، بطرف خاور رفتن ، جهت یابی کردن ، بجهت معینی راهنمایی کردن ، میزان کردن
orientation	تمایل ، جهتگیری ، جهاتیابی ، توجیه کردن ، روانه کردن ، جهت گیری ، اشنایی ، راهنمایی ، گرایش ، جهت یابی
orifice	دهانه تنگ ، روزنه (در کالبدشناسی) ، روزنه ، سوراخ
origin	منبع ، اساس ، نژاد ، مایه ، مبداء ، منشاء ، نقطه شروع ، خاستگاه ، اصل ، بنیاد ، منشا ، مبدا ، سرچشمه ، علت
original	نسخه اصلی ، آغازین ، اصیل ، اصلی ، اصل ، مبتکر ، ابتکاری ، بکر ، بدیع ، منبع ، سرچشمه
originate	سرچشمه گرفتن ، موجب شدن ، ناشی شدن ، آغاز شدن یا کردن
ornate	بیش از حد اراسته ، مزین ، مصنوع ، پر اب و تاب
ornithologist	پرنده شناس
ornithology	مبحث پرنده شناسی
orthodox	درست ایین ، رسمی ، فریور ، دارای عقیده درست ، مطابق عقاید کلیسای مسیح ، مطابق مرسوم ، پیرو کلیسای ارتدکس
orthodoxy	فریوری ، راست دینی ، ارتدکسی
orthogonal	راست گوشه ، قائم ، متعامد
orthography	درست نویسی ، املا صحیح
orthopedic	وابسته به استخوانپزشکی
orthopedics	جراحی استخوان ، (orthopaedics) (پزشکی) شکسته بندی ، اصلاح و ترمیم عیوب استخوانی ، استخوانپزشکی
orthopedist	استخوانپزشک
oscillate	نوسان کردن ، تاب خوردن ، از این سو به آن سو افتادن ، مردد بودن

oscillation	لرزه ، جنبش ، نوسان سازی ، تفکیک امواج ، نوسان
osculate	بوسیدن ، تماس نزدیک حاصل کردن ، برخورد کردن ، صفات مشترک داشتن
Oslo	اسلو
osseous	استخوانی
ossify	استخوانی شدن ، استخوانی کردن ، سخت کردن
ostensible	شریک اسمی ، شریک ظاهری ، نمایان ، ظاهر ، قابل نمایش ، صوری
ostentation	خود نمایی ، خود فروشی ، تظاهر ، نمایش
ostentatious	متظاهر ، خودنما ، خودفروش
ostracism	محروم کردن از حقوق اجتماعی ، نفی بلد ، محرومیت از حقوق اجتماعی و وجهه ملی ، طرد
ostracize	از حقوق اجتماعی محروم کردن ، با اراء عمومی تبعید کردن ، از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم کردن ، از وجهه عمومی انداختن
Ottawa	اتاوا
Ouagadougou	واآگادوگو
ought	بایست ، بایستی ، باید و شاید
oust	برکنار کردن ، دور کردن ، اخراج کردن
out-and-out	درست ، تمام ، انجام شده ، کامل سرتاسر
outbreak	فاجعه ، حادثه ، وقوع ، بروز ، درگیر ، ظهور ، شیوع ، طغیان
outburst	طغیان ، ظهور ، فوران ، انفجار ، غضب
outcast	مطرود ، رانده ، دربدر ، منفور
outcry	فریاد ، غریو ، حراج ، مزایده ، بیداد
outdo	بهتر از دیگری انجام دادن ، شکست دادن
outgrow	بزرگ تر شدن از ، زودتر روپیدن از
outlandish	بیگانه وار ، عجیب و غریب
outlast	بیشتر طول کشیدن از ، بیشتر زنده بودن از
outlaw	متمرد ، قانون شکن ، چموش ، یاغی شمردن ، غیرقانونی اعلام کردن ، ممنوع ساختن

outlive	بیشتر دوام آوردن ، بیشتر زنده بودن از ، بیشتر عمر کردن از
outmoded	منسوخ
outpost	پاسگاه دور افتاده ، پایگاه مرزی
outrage	تخطی ، غضب ، هتک حرمت ، از جا در رفتن ، سخت عصبانی شدن ، بی حرمت ساختن ، بی عدالتی کردن
outrageous	ظالمانه ، عصبانی کننده ، بیداد گرانه
outreach	بالای سر ، بالا ، فرارسیدن از ، توسعه یافتن ، برتری یافتن
outride	در سواری پیش افتادن از ، در برابر طوفان ایستادگی کردن ، در مسابقه چیره شدن
outrigger	پایه ، پاروگیر ، بست ، تیر دگل قایق ، دم طیاره
outright	یک جا ، جمله ، اشکارا ، کاملاً ، بیدرنگ
outskirt	دور از مرکز ، حاشیه ، مرز ، حوالی ، حومه
outskirts	حول و حوش ، حومه
outspoken	پرحرف ، رک و راست ، رک
outstretch	استراحت کردن ، توسعه دادن ، بسط
outstrip	پیش افتادن از ، عقب گذاشتن ، پیشی جستن از
outweigh	سنگین تر بودن از ، مهمتر بودن از
outwit	زرنگ تر بودن از ، گول زدن
ovation	ستایش و استقبال ، شادی و سرور عمومی ، تحسین حضار
overbearing	مغرور ، از خود راضی ، منکوب گر ، طاقت فرسا ، غالب ، قاطع
overdo	بیش از حد انجام دادن ، بحد افراط رساندن
overdose	داروی بیش از حد لزوم ، دواي زیاد خوردن
overeat	پرخوردن
overhang	کلاهک (کوهنوردی) ، طره ، پیشامدگی ، رواویز ، اویزان کردن یا شدن ، برآمدگی ، تاق نما ، اویزان بودن ، تهدید کردن ، مشرف بودن
overleap	جستن از ، جستن از روی ، نادیده گذاشتن از
overlord	خداوندگار ، ارباب ، سرور ، مافوق

overpass	روگذر ، گذرگاه فوقانی ، گذشتن از ، تجاوز کردن از ، پل هوایی
overpay	بیش از حق مزد دادن ، بیشتر ارزیدن
overpower	استیلا یافتن بر ، فتح و غلبه کردن
overproduction	تولید بیش از حد ، اضافه تولید ، تولید اضافی یا بیش از حد ، بس فراوری
overreach	پا از حد خود فراتر نهادن ، بیش از حد گستردن
overrun	پوشاندن ، انبوه شدن ، تاخت و تاز کردن ، تاراج کردن ، سرتاسر محلی را فراگرفتن ، تجاوز ، تجاسر ، اب لبریز شده
oversee	سرکشی کردن به ، مباشرت کردن بر ، سرپرستی کردن
overseer	سرکار ، مباشر ، ناظر ، سرپرست
overshadow	تاریک کردن ، مسلط شدن بر ، تحت الشعاع قرار دادن ، سایه افکندن بر
overt	اشکارا ، علنی ، فاش ، اشکار ، معلوم ، واضح ، نیوشیده ، عمومی
overthrow	بر انداختن ، بهم زدن ، سرنگون کردن ، منقرض کردن ، مضمحل کردن ، موقوف کردن ، انقراض
overtone	صدای فرعی ، قوی ، شدیدالحن ، مفهوم فرعی
overture	مقدمه ، پیش درآمد ، سوراخ ، شکاف ، آغاز عمل ، افشا ، کشف ، مطرح کردن ، باپیش در امدآغاز کردن
overweening	بسیار مغرور
overweight	چاق ، سنگینی زیاد ، وزن زیادی ، سنگینی کردن ، چاقی
overwrought	پر کار ، کار برده ، تهیه شده از روی مهارت ، عصبی
ovoid	جسم تخم مرغی ، تخم مرغی شکل
oxygenated	اکسیژن زدن ، اکسیژن آمیختن
p	توان ، صفحه اند ، شانزدهمین حرف الفبای زبان انگلیسی
pachyderm	جانور پوست کلفت (مثل کرگدن)
pacific	مسالمت امیز ، آرام ، صلح جو ، (باحرف بزرگ) اقیانوس ساکن
pacifist	صلح جو ، آرامش طلب
pacifist	صلح جو ، آرامش طلب
pacify	به صلح وادار کردن ، آرام کردن ، فرونشاندن ، تسکین دادن

packet	بسته کوچک ، قوطی (سیگار و غیره) ، بسته بندی کردن
pact	حلف ، قرارداد ، نوع خاصی از ارتباطات سیاسی است که در آن تعدادی از دول به طور مشترک ، عهد ، میثاق ، معاهده ، پیمان بستن
paean	پیروزی نامه، رجز، پیروزی نامه نوشتن
pagan	کافر ، مشرک ، بت پرست ، غیر مسیحی
pageant	صفحه نمایش ، نمایش مجلل و تاریخی ، مراسم مجلل ، رژه
painstaking	رنجبر ، زحمت کش ، ساعی ، رنج برنده
Pakistan	پاکستان
Pakistani	پاکستانی
palatable	مطبوع به ذائقه ، خوش طعم ، لذیذ ، دلپذیر
palate	سق ، سقف دهان ، کام ، ذائقه ، طعم ، چشیدن
palatial	کاخ ، مجلل
Palau	پالائو
paleontology	مبحث زیست شناسی دوران قدیم ، دیرین شناسی
Palestine	فلسطین
Palestinian	فلسطینی
Palestinian territories	سرزمین های فلسطینی
palette	مجموعه ای از رنگهای قابل دسترس در یک سیستم گرافیکی کامپیوتر ، لوحه سوراخ دار بیضی یا مستطیل مخصوص رنگ آمیزی نقاشی ، جعبه رنگ نقاشی
palimpsest	نسخه خطی یا دست نوشته ای که نوشته ء روی آن پاک شده و دوباره رویش نوشته باشند
palindrome	از دو سر ، یکی ، متقارن
palinode	قطعه شعر یا سرودی که مطلب شعر یا سرود قبلی را انکار کند ، صنعت انکار
palisade	صخره ء مشرف بر رودخانه ، محجر ، با پرچین احاطه کردن
pall	پارچه ضخیم روی تابوت یا قبر ، تابوت محتوی مرده ، حائل ، با پرده یا روپوش پوشاندن ، بیزارشدن ، بیذوق شدن ، ضعیف شدن ، ضعیف کردن

pallet	پالت ، چرخ دستی حمل بار ، مقر حمل مهمات سکوی حمل بار ، ماله چوبی (معماری وغیره) ، ماله مخصوص کوزه گران ، ماله صافکاری ، تخته پهن ، تشک کاهی
palliate	تسکین دادن ، موقتاً آرام کردن
palliative	آرام ده ، دارویی که موقتاً ناخوشی ای راسبک سازد ، مسکن موقتی
pallid	رنگ رفته ، کم رنگ ، رنگ پریده ، محو
pallor	کمرنگی ، زرد رنگی
palm	درخت خرما ، نشان ارشدیت و برتری ، برگ خرما ، نخل خرما ، نشانه پیروزی ، کامیابی ، کف دست انسان ، کف پای پستانداران ، کف هرچیزی ، پهنه ، وجب ، با کف دست لمس کردن ، کش رفتن ، رشوه دادن
palpable	پرماس پذیر ، پرماسیدنی ، حس کردنی ، قابل لمس ، اشکار ، واضح
palpitate	تپیدن ، تپش کردن ، تند زدن (نبض) ، لرزیدن
palsy	زمین گیری ، فلج کردن
paltry	اشغال ، چیز اشغال و نا چیز ، جزئی
paludal	مردابی ، باتلاقی
paly	پریده رنگ
pamphlet	نشریه آموزش و فنی ، جزوه ، رساله چاپی
pamphleteer	رساله نویس ، جزوه نویس ، رساله نویسی کردن
pan	لاوک خاکشویی ، ماهی تابه ، روغن داغ کن ، تگار ، کفه ترازو ، کفه ، جمجمه ، گودال اب ، (افسانه یونان) خدای مزرعه و جنگل و جانوران و شبانان ، استخراج کردن ، سرخ کردن ، بیدارانتقاد گرفتن ، بهم پیوستن ، متصل کردن ، بهم جور کردن ، قاب ، پیشوندی بمعنی همه و سرتاسر
panacea	اکسیر ، نوشدارو ، علاج عام ، اسقوفندریون
panache	پر کلاه ، پر خود ، تل ، خودفروشی ، خودنمایی ، جلوه
Panama	پاناما
Panama City	شهر پاناما
Panamanian	پانامایی
pan-american	وابسته بعموم امریکایی یا هر دوی امریکاها

pancreas	لوزالمعده ، خوش گوشت
pandemic	همه جا گیر ، ناخوشی همه گیر ، جانگیر
pandemonium	مرکز دوزخ ، کاخ شیطان ، دوزخ ، غوغا
pander	جاکش ، واسطه کار بد ، جاکشی کردن
panderer	جاکش ، واسطه کار بد ، جاکشی کردن
panegyric	ستایش امیز ، مدیحه ، ستایش
panel	تخته کوبیدن ، صورت اساسی افراد واجد شرایط برای عضویت هیات منصفه ، پانل ، ورقه ، تابلوی برق ، قاب تخته ای ، قاب تزئینی ، پرده شبکه مخابرات ، پرده مخابرات ، صفحه تقسیم برق ، صفحه کلید ، صفحه نمودار جعبه سویچها ، تابلو ، صفحه ، هیئت تشک ، پالان ، قاب سقف ، قاب عکس ، نقاشی بروی تخته ، نقوش حاشیه دار کتاب ، (مجازی) اعضای هیئت منصفه ، فهرست هیئت یاعده ای که برای انجام خدمتی آماده اند ، هیئت ، قطعه مستطیلی شکل ، قسمت جلوی پیشخوان اتومبیل و هواپیماو غیره ، قاب گذاردن ، حاشیه زدن به
panic	اضطراب و ترس ناگهانی ، دهشت ، وحشت زده کردن ، در بیم و هراس انداختن
panoply	زره کامل ، سلاح کامل ، کاملاً مجهز ، تجهیزات و ارایش کامل
panorama	منظره ، جهان نما ، تمام نما ، تصویر دورنما ، مناظر مختلفی که پی در پی پشت شهر فرنگ یا دوربین از نظر بگذرد ، چشم انداز
panoramic	وسیع ، چشم اندازدار
pantheism	فرضیه ای که خدا را مرکب از کلیه نیروها و پدیده های طبیعی میداند ، همه خدایی ، وحدت وجود
pantheon	معبد تمام خدایان و ادیان مختلف ، زیارتگاه
pantomime	نمایش صامت مخصوصاً با ماسک ، تقلید در آوردن
pantoscope	دوربین عکاسی که عدسی گردنده دارد واز دور نمای مسلسل عکس برمیدارد
papacy	مقام پاپی ، سمت پاپی ، قلمرو پاپ
Papua New Guinea	گینه نو
Papua New Guinean or Guinean	اهل گینه نو
papyrus	بردی ، پاپیروس ، درخت کاغذ

parable	مثال ، مثل ، تمثیل ، قیاس ، نمونه ، داستان اخلاقی
paradigm	ایه کتاب مقدس که مثالی را متضمن است ، نمونه
paradox	تناقض ، ضدیت ، قیاس ضد و نقیض ، بیان مغایر ، اضداد ، مهمل نما
paragon	معیار ، مقیاس رفعت و خوبی ، نمونه کامل ، رقابت کردن ، بعنوان نمونه بکار بردن ، برتری یافتن
Paraguay	پاراگوئه
Paraguayan	پاراگوئه ای
parallel	همسو ، نظیر ، مطابق بودن با ، برابر بودن ، مانند کردن تشبیه کردن ، انشعاب ، همگام ، متوازی ، (مجازی) برابر ، خط موازی ، موازی کردن ، برابر کردن ، همزمان
parallelism	موازت ، همانندی ، موازات ، برابری ، همسانی ، مشابهت ، مترادف عبارات ، اشتراک وجه ، تقارن
paralysis	فلج ، رعشه ، سکتة ناقص ، از کار افتادگی ، وقفه ، بیحالی ، رخوت ، عجز
paralyze	فلج کردن ، از کار انداختن ، بیحس کردن
Paramaribo	پاراماریبو
parameter	ویژگی بنیادی قابل تعریف ، مقدار ثابت ، اماره جامعه ، نسبت میان تقاطع دو سطح ، مقدار معلوم و مشخص ، پارامتر ، مقداری از یک مدار
paramount	فائق ، حاکم عالیمقام ، بزرگتر ، برترین
paramour	یار ، فاسق ، رفیقہ ، عاشق ، معشوقہ ، مول ، مولہ
paranoia	پزشکی (جنون ایجاد سوء ذن شدید و هذیان گویی و فقدان بصیرت ، پارانویا
parapet	طوقه چاه ، جنپناه ، دست انداز ، حفاظ سنگر ، جان پناه ، سنگر ، سپر ، محجر ، دیواره ، نردہ
paraphernalia	اموال شخصی زن ، اثاث البیت ، اثاث ، اسباب ، لوازم ، متعلقات ، ضمائم ، لفافہ
paraphrase	بازی با الفاظ ، تاویل ، ربط ، ترجمہ ازاد ، توضیح ، نقل بیان ، ترجمہ و تفسیر کردن
parasite	انگل ، طفیلی ، صدای مزاحم ، پارازیت
parch	برشته کردن ، بریان کردن ، نیم سوز کردن ، خشک شدن (باحرارت) ، تفتیدن ، افتاب سوخته کردن
parchment	کاغذ پوست ، نسخه خطی روی پوست اهو
pare	سرشاخه چیدن ، قسمت های زائد چیزی را چیدن ، تراشیدن ، چیدن ، کاستن ، پوست کندن

parentage	نسب
pariah	منفور ، از طبقه پست در هندوستان
Paris	فرانسوی
parish	بخش یا ناحیه قلمرو کشیش کلیسا ، بخش ، شهرستان ، قصبه ، اهل محله
parisian	پاریسی
parity	کفایت ، مساوات ، قیاس ، یکسانی ، تعادل قوا ، همطرازی قوا ، توازن قوای نظامی ، برابری ، تساوی ، زوج بودن ، تعادل ، جفتی ، توازن ، زوجیت
parlance	مکالمه ، مناظره ، گفتگو ، طرز سخن گفتن
parley	گفتگوی دو نفری ، مذاکره درباره صلح موقت ، مکالمه کردن ، مذاکره کردن
parliament	مجلسین ، مجلس شورا ، پارلمان
parlor	اطاق نشیمن ، اطاق پذیرایی
parlous	خطرناک ، زیرک ، مودی ، خیلی مهیب ، بسیار
parochial	بلوکی ، بخشی ، ناحیه ای ، محدود ، کوتاه نظر
parody	استقبال شعری ، نوشته یا شعری که تقلید از سبک دیگری باشد ، تقلید مسخره امیز کردن
paronymous	هم ریشه ، دارای وجه اشتقاق مشترک ، مشتق
paroxysm	گهگیری ، حمله ناگهانی مرض ، تشنج
parquet	دادسرا و اعضا ان ، اجر موزاییک ، اجرچوبی کف اطاق ، محل ارکسترنمایش ، پایین صحنه ، باچوب فرش کردن
parricide	پدر کشی ، مادر کشی ، قاتل والدین ، خائن به میهن ، پدر کش
parry	سد کردن ، دفاع مستقیم (شمشیربازی) ، حرکت دفاعی در جنگ با سرنیزه ، دفع کردن حمله حریف ، دور کردن ، دفع حمله ، دورسازی ، طفره رفتن
parse	اجزاء و ترکیبات جمله را معین کردن ، جمله را تجزیه کردن ، تجزیه شدن
parsimonious	صرفه جو
parsimony	خست ، امساک ، صرفه جویی ، کم خرجی
partial	غرض امیز ، غرض الود ، جزئی ، مختصر ، نیمه کامل ، نیمه کاره ، جانبدار ، مغرض ، جزئی ، ناتمام ، بخشی ، قسمتی ، متمایل به ، علاقمند به ، پاره ای ، طرفدارانه ، غیر منصفانه

partiality	حق کشی ، طرفداری ، جانبداری ، تعصب ، غرض
partible	جدا کردنی ، قابل افراز ، بخش پذیر
participant	شرکت کننده ، شریک ، انباز ، سهام ، همراه
participate	سهیم شدن در ، شریک شدن ، شرکت کردن ، سهیم شدن ، دخالت کردن
partisan	شمشیر پهن و دسته بلند ، طرفدار ، حامی ، پیرو متعصب ، پارتیزان
partition	ناحیه ، قسمت ، جدار ، دیوار تیغه ، تیغه ، دیواره ، وسیله یا اسباب تفکیک ، حد فاصل ، اپارتمان ، تقسیم به بخش های جزء کردن ، تفکیک کردن ، جدا کردن ، جزء بندی کردن ، افراز
passage	معبر ، دریا کرایه ، تیمچه ، راه عبور ، دالان ، راه ، حق عبور ، پاساژ ، اجازه عبور ، سپری شدن ، انقضاء ، سفر دریا ، راهرو ، گذرگاه ، تصویب ، قطعه ، نقل قول ، عبارت منتخبه از یک کتاب ، رویداد ، کارکردن مزاج
passe'	دوره زیبایی و عنفوان جوانی را گذرانده ، کهنه مسلک ، گذشته
passible	دردکش ، حساس ، فساد پذیر
passive	کم اثرپذیر ، مفعولی ، وقت کشی بدون اجرای فن (کشتی) ، پذیرا ، پدافند غیر عامل بی بهره ، مبارزه منفی ، نافع ، انفعالی ، منفعل ، مفعول ، تاثیر پذیر ، تابع ، بیحال ، دستخوش عامل خارجی ، غیر فعال ، مطیع و تسلیم ، کنش پذیر
passport	پاسپورت ، جواز سفر ، گذرنامه ، تذکره ، وسیله دخول ، کلید
pastiche	تقلید ادبی یا صنعتی از آثار استادان فن
pastoral	چوپانی ، شبانی ، شعر روستائی ، نمایش روستائی
patella	استخوان کشکک ، کاسه زانو ، طشت کوچک
patella	استخوان کشکک ، کاسه زانو ، طشت کوچک
patent	گشوده ، باز ، دارای امتیاز یا حق ثبت شده ، حق ثبت شده انحصاری برای استفاده از اختراعی ، اختراع ثبت شده ، پروانه ، حق اختراع ، حق تثبیت اختراع ، اشکار ، دارای حق امتیاز ، امتیازی ، بوسیله حق امتیاز محفوظ مانده ، دارای حق انحصاری ، گشاده ، مفتوح ، آزاد ، محسوس ، حق ثبت اختراع ، امتیاز نامه ، امتیاز یا حق انحصاری بکسی دادن ، اعطا کردن (امتیاز)
paternal	پدرانه ، دارای محبت پدری ، از پدر
paternity	صفات پدری ، رفتار پدرانه ، اصلیت ، اصل ، منشاء
pathetic	دارای احساسات شدید ، رقت انگیز ، تاثیرآور ، موثر ، احساساتی ، حزن آور ، سوزناک

pathogen	پزشکی (بیماریزا)
pathogene	پزشکی (بیماریزا)
pathological	اسیب شناختی
pathology	پزشکی (اسیب شناسی ، پاتولوژی)
pathos	عامل وموجد ترحم وتاثر ، ترحم ، گیرندگی
patina	زنگ مفرغ ، جرم سبز ، زنگار ، قاب
patine	زنگ مفرغ ، جرم سبز ، زنگار ، قاب
patois	لهجه ولایتی وشهرستانی ، لهجه محلی ، لهجه عوام
patriarch	پدرشاه ، رئیس خانواده ، ریش سفید قوم ، ایلخانی ، شیخ ، بزرگ خاندان ، پدرسالار
patrician	نجیب زاده ، اعیان زاده ، شریف ، اشرافی
patrimony	ارث پدری ، ثروت موروثی ، میراث
patriotism	میهن پرستی
patron	حافظ ، حامی ، نگهدار ، پشتیبان ، ولینعمت ، مشتری
patronize	رئیس وار رفتار کردن ، تشویق کردن ، نگهداری کردن ، مشتری شدن
patronymic	مشتق از نام پدر ، پدری ، نام خانوادگی ، پدر نامی
patter	ذکر کردن ، بطور سریع وردخواندن ، تند تند حرف زدن ، لهجه محلی
paucity	عدد کم ، معدود ، اندک ، قلت ، کمی ، کمیابی ، ندرت
poultry	اشغال ، چیز اشغال و نا چیز ، جزئی
pauper	فقیر ، مفلس ، گدا ، بی نوا ، (حقوق) معسر یا عاجز از پرداخت
pauperism	گدایی ، بینوایی ، اعانه گیری ، گروه گدایان
pavilion	غرفه نمایشگاه ، عمارت کلاه فرنگی ، چادر صحرایی ، درکلاه خیمه زدن ، درکلاه فرنگی جا دادن
payee	گیرنده وجه ، ذینفع ، پرداخت شونده ، گیرنده ، دریافت کننده وجه
peaceable	اشتی پذیر ، صلح دوست ، آرام
peaceful	صلح جو ، امن ، مسالمت امیز ، آرام ، صلح امیز
peart	گستاخ ، جسور ، سالم وبا روح

peccable	جایز الخطا ، دستخوش خطا
peccadillo	لغزش ، اشتباه کوچک
peccant	گناهکار ، اشتباه کار ، غلط ، ناصحیح ، خطا ، (پزشکی) ناخوش ، فاسد
pectoral	سینه ای ، صدری ، درونی ، باطنی
pectoral	سینه ای ، صدری ، درونی ، باطنی
peculate	اختلاس ، حیف و میل ، دزدی
pecuniary	پولی ، نقدی ، مالی ، جریمه دار
pedagog	آموزگار ، معلم ، آموزگار علم فروش
pedagogics	فن آموزش و پرورش کودک ، للگی ، تربیت
pedagogue	آموزگار ، معلم ، آموزگار علم فروش
pedagogy	فن آموزش و پرورش کودک ، للگی ، تربیت
pedal	در دوچرخه و چرخ خیاطی (و غیره) رکاب ، جاپایی ، پدال ، پایی ، وابسته به رکاب ، پاژدن ، رکاب زدن
pedant	فضل فروش ، عالم نما ، کرم کتاب
pedantic	وابسته به عالم نمایی و فضل فروشی
pedantry	فضل فروشی
peddle	دوره گردی کردن ، طوافی کردن
peddler	دستفروش
pedestal	پاسنگ ، سکوی تیر (اصطلاح توپخانه) ، پایه ستون ، پایه مجسمه ، شالوده ، محور ، روی پایه قرار دادن ، بلند کردن ، ترفیع دادن
pedestrian	وابسته به پیاده روی ، مبتذل ، بیروح
pediatrician	پزشک متخصص اطفال ، ویژه گر بیماریهای کودکان
pediatrics	امراض کودکان ، طب اطفال ، پزشکی کودک
pedigree	شجره نامه ، نسب نامه ، دودمان ، تبار ، اشتقاق ، ریشه ، نژاد
peerage	طبقه لردها ، مقام سناتوری ، مقام اشرافی ، اعیانی
peerless	بی همتا

peevish	کج خلق ، زودرنج ، تند مزاج ، ناراضی ، عبوس ، پست
pejorative	تنزل دهنده ، تحقیر امیز ، واژه تحقیری
pell mell	بطور درهم برهم ، سراسیمه ، درهم برهم ، سراسیمگی
pellucid	شفاف ، حائل ماوراء ، بلورین ، روشن ، سلیس
penalty	از کف دادن نوبت (بیلیارد) ، امتیاز منفی خطای پرش (شمشیربازی) ، غرامت ، جزا ، کیفر ، مجازات ، تاوان ، جریمه
penance	حد ، توبه وطلب بخشایش ، پشیمانی ، ریاضت ، وادار به توبه کردن
penchant	میل شدید ، علاقه ، ذوق ، میل وافر ، امادگی
pendant	پننت ، طناب نگهدارنده ، معلق ، اویخته ، لنگه ، قرین ، شیب ، نامعلوم ، بی تکلیف ، ضمیمه شده ، اویز شده ، اویزه
pendulous	نوسانی
pendulum	اونگ ، جسم اویخته ، پاندول ، نوسان ، تمایل
penetrable	سوراخ شدنی ، کاویدنی ، نفوذ پذیر ، رخنه پذیر
penetrate	رسوخ ، نفوذ کردن در ، بداخل سرایت کردن ، رخنه کردن
penetration	نفوذ در جبهه دشمن ، داخل شدن در صفوف دشمن ، رخنه کردن ، نفوذ ، حلول ، کاوش ، زیرکی ، کیاست ، فراست
peninsula	جغرافی) شبه جزیره ، پیشرفتگی خاک در اب
peninsular	شبه جزیره ای ، وابسته به شبه جزیره
penitence	طلب مغفرت ، پشیمانی ، ندامت ، توبه
penitent	توبه کار ، پشیمان ، تائب ، اندوهناک ، نادم
penitential	وابسته به طلب مغفرت وندامت
pennant	پرچم سه گوش ، قلاب ، پرچم دم چلچله ای
penon	پرچم سه گوش ، قلاب ، پرچم دم چلچله ای
pension	جیره ، حقوق بازنشستگی ، حقوق بازنشستگی ، مقرری ، مزد ، حقوق ، مستمری گرفتن ، پانسیون شدن
pensive	اندیشناک ، متفکر ، افسرده ، پکر ، گرفتار غم ، محزون
pentad	دسته پنج تایی ، دوره پنجساله ، مدت پنج روزه

pentagon	پنج بر ، پنج پهلوی ، پنج گوشه ، پنج ضلعی ، (مجازی) ارتش امریکا
pentagram	ستاره پنج راس ، (هندسه) شکل پنج ضلعی ، شکل پنج تایی
pentahedron	جسم جامد پنج وجهی ، شکل پنج وجهی
pentameter	شعر پنج بحر ، شعر پنج وتدی
pentathlon	یونان قدیم) ورزشهای پنجگانه
pentavalent	پنج ظرفیتی ، دارای پنج ظرفیت یا بنیان
penult	یکی به آخر مانده ، ماقبل آخر
penultimate	یکی به آخر مانده ، ماقبل آخر
penumbra	شبه ظل ، نیم سایه ، سایه روشن
penurious	تنگ چشم ، خسیس ، بی قوت ، فقیر
penury	احتیاج ، فقر ، تنگدستی ، نیازمندی زیاد ، خست
peon	فراش ، غلام ، پادو ، پیک ، قاصد ، پاسبان
perambulate	پیمودن ، گردش کردن در ، دور زدن
perceive	درک کردن ، دریافتن ، مشاهده کردن ، دیدن ، ملاحظه کردن
perceptible	قابل درک ، ادراک شدنی
perception	درک ، مشاهده قوه ادراک ، آگاهی ، دریافت ، احساس
perceptive	حساس و باهوش
perch	نشیمن گاه پرنده ، چوب زیر پای ، تیر ، میل ، جایگاه بلند ، جای امن ، نشستن ، قرار گرفتن ، فرود آمدن ، درجای بلند قرار دادن
percipience	دریافت ، درک ، فراست ، بینش و ادراک ، احساس ، حس تشخیص
percipient	ادراک کننده ، فریس ، مدرک ، وابسته به ادراک و بینش
percolate	تراوش کردن ، نفوذ کردن ، رد شدن ، صاف کردن
percolator	قهوه جوش
percussion	بهم خوردن ، عمل ضربتی ، ضربتی ، ضربت ، دق ، (موسیقی) اسباب های ضربی مثل طبل و دنبک
perdition	تباهی ، فنا ، نیستی ، مرگ روحانی

peregrination	مسافرت دور ، جهان گردی ، دربدری
peremptory	قاطع ، غیر قابل انکار ، قطعی ، بی چون وچرا ، امرانه ، خود رای ، شتاب امیز
perennial	دیرپای ، بادوام ، همیشگی ، دائمی ، ابدی ، جاودانی ، پایا ، همه ساله
perfectible	کمال پذیر
perfidious	پیمان شکن ، خائن
perfidy	پیمان شکنی ، خیانت ، نقض عهد ، بی دینی
perforate	سوراخ کردن ، سفتن ، منگنه کردن ، رسوخ کردن
perform	انجام دادن ، بجا آوردن ، اجرا کردن ، بازی کردن ، نمایش دادن ، ایفا کردن
perfumery	عطر فروشی ، عطر سازی ، عطریات
perfunctory	باری بهر جهت ، سرسری ، بی مبالا
perhaps	گویا ، شاید ، ممکن است ، توان بود ، اتفاقا
perigee	حضيض (نقطه ای از مدار سیاره که بزمین نزدیکتر باشد)
peril	مخاطره ، بیم زیان ، مسئولیت ، درخطر انداختن ، در خطر بودن
perilous	مخاطره امیز ، خطرناک
perimeter	میدان سنج بینایی ، (هندسه) پیرامون ، محیط ، فضای احاطه کننده
periodicity	نوبت ، دوری ، تناوب ، حالت تناوبی ، دوره
peripatetic	وابسته به فلسفه ارسطو ، راه رونده ، گردش کننده ، سالک ، دوره گرد ، پیاده رو
peripheral	دوره امادگی ، نورس ، جنبی ، پیرامونی ، دوره ای ، وابسته به محیط ، (مجازی) خارجی ، ثانوی
peripheral nervous system	دستگاه عصب جانبی
peripheral vision	دیدهای جناحی
periphery	پیرامون ، دوره ، محیط ، حدود ، جنب
perjure	قسم دروغ خوردن ، عهد شکستن ، سوگند دروغ خوردن ، گواهی دروغ دادن
perjury	شهادت کذب ، قسم دروغ ، نقض عهد ، سوگند شکنی ، گواهی دروغ
permanence	بقاء ، پایداری ، ثبات ، دوام ، بقا

permanent	پایا ، همیشگی ، دایمی ، پایدار ، ابدی ، ثابت ، ماندنی ، سیر دائمی
permeable	تراوا ، قابل نفوذ ، نشت پذیر ، نفوذ پذیر
permeate	نفوذ کردن ، سرایت کردن ، نشت کردن
permissible	مباح ، رخصت دادنی ، مجاز ، روا
permutation	تقدیم ، تبدیل ، قلب و تحریف ، استحاله ، جایگشت ، جایگردی
pernicious	زیان آور ، مضر ، کشنده ، نابود کننده ، مهلک
pernickety	وسواسی ، پرچانه ، بهانه گیر ، کار بسیار دقیق
peroration	نطق
perpendicular	عمودی ، ستونی ، ستون وار ، ایستاده
perpetrate	مرتکب شدن ، مرتکب کردن ، مقصر بودن
perpetrator	مباشر در جرم ، مرتکب
perpetual	پیوسته ، مکرر ، همیشگی ، دائمی ، ابدی
perpetuate	همیشگی کردن ، دائمی کردن ، جاودانی ساختن
perpetuity	دوام ، بقا ، جاودانی ، پایایی ، ابد
perplex	بهت زده کردن ، گیج کردن ، سردرگم کردن ، سرگشته کردن
perquisite	منافع ، فایده ، (حقوق) چیز اکتسابی ، عایدی اکتسابی ، حاصل ، زحمت و هنر شخصی ، عایدی اضافه بر حقوق
persecution	زجر ، شکنجه ، ازار ، اذیت
perseverance	پشتکار ، استقامت ، ثبات قدم ، مداومت ، اصرار
persevere	پشتکار داشتن ، استقامت بخرج دادن ، ثابت قدم ماندن
persiflage	شوخی کنایه دار ، دست انداختن کسی
persist	سماجت کردن ، پافشاری کردن ، اصرار کردن ، ایستادگی
persistence	اصرار ، ابرام ، پافشاری ، دوام ، ماندگاری ، سماجت
persistence	اصرار ، ابرام ، پافشاری ، دوام ، سماجت
persnickety	وسواسی ، پرچانه ، بهانه گیر ، کار بسیار دقیق
persona	شخصی ، اشخاص یک کتاب ، (در جمع) شخصیت ها

personable	خوش سیما ، جذاب ، با شخصیت ، شخصی
personage	شخص برجسته ، شخصیت ، بازیگران داستان
personal	منقول ، شخصی ، خصوصی ، حضوری ، مربوط به شخص
personality	شخصیت ، هویت ، وجود ، اخلاق و خصوصیات شخص ، صفت شخص
personnel	افراد ، پرسنل ، کارکنان ، مجموعه کارمندان یک اداره ، اداره کارگزینی ، کارگزینی
perspective	دورنمای سه بعدی ، سه بعد نمائی ، عمق نمایی ، دورنما ، بینایی ، منظره ، چشم انداز ، مناظر و مریا ، جنبه فکری ، لحاظ ، سعه نظر ، روشن بینی ، مال اندیشی ، تجسم شی ، خطوط فکر ، دیدانداز
perspicacious	زیرک ، بینا ، تیزهوش
perspicacity	زیرکی ، فراست ، کیاست ، شخص تیزبین
perspicuity	روشنی ، وضوح ، صراحت ، شفافی ، روشن بینی ، روش فکری ، تیز بینی ، زیرکی ، عاقلی
perspicuous	واضح ، صریح ، روشن ، شفاف
perspiration	عرق بدن ، کارسخت ، عرق ریزی
perspire	تعریق ، عرق ریختن ، عرق کردن ، دفع کردن
perspire	تعریق ، عرق ریختن ، عرق کردن ، دفع کردن
persuadable	قابل تشویق ، وادار کردنی
persuade	وادار کردن ، بران داشتن ، ترغیب کردن
pert	بی پرده ، گستاخ ، پر رو ، جسور ، ماهر ، غنچه دار ، قشنگ ، سر حال ، سالم ، باروح
pertain	وابسته بودن ، مربوط بودن ، متعلق بودن ، مناسب
pertinacious	لجوج ، خودسر ، خیره سر ، کله شق ، سمج
pertinacity	لجبازی ، سماجت ، سرسختی ، لجاجت
pertinent	یکان لاحق ، وابسته به یکان مربوطه ، شایسته ، وابسته ، مربوط ، مقتضی
perturb	اشفتن ، ناراحت کردن ، مزاحم شدن
perturbation	اخلال (در نظریه خبر) ، اشفتگی ، تشویش ، انحراف ، اختلال
Peru	پرو
perusal	مطالعه ، مرور

peruse	بررسی کردن ، بدقت خواندن
Peruvian	پرویی
pervade	فراوان یا شایع بودن ، نفوذ کردن ، بداخل راه یافتن ، پخش شدن
pervasion	نفوذ ، سرایت ، انتشار
pervasive	فراگیر، نافذ، فراگیرنده.
perverse	خلاف بد ، منحرف ، در خطا ، گمراه ، هرزه ، فاسد
perversion	بدراهی ، انحراف جنسی یا اخلاقی
perversity	منحرف بودن ، انحراف ، کژی ، بدراهی
pervert	منحرف کردن ، از راه راست بدرکردن ، گمراه شدن ، مرتد ، بدراه ، منحرف
pervious	راه دهنده ، نفوذ پذیر ، منفذ دار ، روشن بین
pessimism	صفت بد ، بدی مطلق ، فلسفه بدبینی
pessimist	بدبین
pestilence	بیماری طاعون ، ناخوشی همه جاگیر ، افت
pestilent	کشنده ، مهلک ، طاعونی ، طاعون اور
pestilential	وابسته به طاعون یا افت
pestle	دسته هاون ، (در گویش) ران گوسفند ، ران خوک ، خرد کردن ، پودر ساختن
peter	معمولاً (با) out کم آمدن ، بی پایان رسیدن ، تمام شدن ، ازپادامدن ، ته کشیدن ، ازپافتادن
petrify	سنگ کردن یا شدن ، متحجر کردن ، گیج کردن ، از کار انداختن
petrous	سنگی ، سخت
petty	جزئی ، خرد ، کوچک ، غیر قابل ملاحظه ، فرعی
petulance	بد اخلاقی ، زود رنجی ، کج خلقی ، تندى ، گستاخی
petulancy	بد اخلاقی ، زود رنجی ، کج خلقی ، تندى ، گستاخی
petulant	زودرنج ، شرم اور ، ادم جسور ، کج خلق ، ترشرو
phalanges	بندانگشت ، استخوان انگشت ، گروه
pharmacopoeia	کتاب دستور داروسازی ، دارونامه

pharmacy	داروخانه ، انباردارو ، داروسازی
phenomena	پدیده ها
phenomenal	پدیداری ، پدیده ای ، حادثه ای ، عارضی ، عرضی ، محسوس ، پیدا ، شگفت انگیز ، فوق العاده
phenomenon	پدیده ، حادثه ، عارضه ، نمود ، تجلی ، اثر طبیعی
philander	زن بازی کردن ، دنبال زن افتادن ، لاس زدن ، زن دوست بودن
philanderer	مردلاس زن ، زن دنبال کن
philanthropic	نوع پرست ، بشردوست
philanthropist	بشر دوست ، خیرخواه بشر ، ادم نیک اندیش
philanthropy	نوع پرستی ، بشردوستی
philatelist	تمبر شناس
philately	تمبر شناسی ، تمبر جمع کنی ، جمع اوری تمبر
philharmonic	عاشق موسیقی ، ارکستر سمفونی ، فیل هارمونیک
philippic	سخنرانی تند و انتقادی
Philippine	فیلیپینی
Philippines	کشور فیلیپین
philistine	ادم هرزه ، ادم بی فرهنگ و بی ذوق و مادی
philogynist	مرد) زن دوست
philologist	استاد زبان شناسی ، زبان شناس ، واژه شناس ، ویژه گر در زبانشناسی تاریخی و تطبیقی
philology	علم زبان ، زبان شناسی تاریخی و تطبیقی واژه شناسی
philosophize	فلسوفانه دلیل آوردن ، فلسفی کردن
philosophy	فلسفه ، حکمت ، وارستگی ، بردباری ، تجرد
phlegmatic	بلغمی مزاج ، شخص خونسرد و بی رگ
Phnom Penh	پنوم پن
phobia	هراس ، (روان شناسی) ترس بیخود ، بیم ، انزجار ، نفرت ، تشویش

phoenix	سیمرغ ، مرغ افسانه ای منحصر بفرد ، عنقا ، سمندر
phonetic	اواپی ، مصوت ، صدا دار ، مربوط به ترکیب اصوات
phonic	وابسته به اوا و پژواک ، صدایی ، صوتی ، جسم صدا دار
phonogram	نشان صدا ، خط ضبط صدا
phonology	واج شناسی ، واجگان ، صدا شناسی ، دانش دگرگونی صدا در زبان
phosphorescence	تابندگی فسفری ، روشنایی ، شب تاب
photoelectric	فتوالکتریک ، نوری و برقی
photometer	فتومتر ، روشنایی سنج ، نور سنج
photometry	نورسنجی
phylon	نژاد ، قبیله ، اجداد ، سلسله ، دودمان ، راسته
phylum	نژاد ، قبیله ، اجداد ، سلسله ، دودمان ، راسته
physical	فیزیکی ، طبیعی ، مادی ، جسمانی ، بدنی
physicist	فیزیک دان
physics	فیزیک
physiocracy	حکومت بخکم عوامل طبیعی ، عقیده باینکه زمین یگانه سرچشمه ثروت است
physiognomy	برون چهر ، سیما شناسی ، قیافه شناسی ، سیما ، چهره ، صورت
physiography	جغرافیای طبیعی ، مبحث آثار و پدیده های طبیعی
physiological	وابسته به علم وظائف اعضاء ، ساختمانی ، وابسته به علم فیزیولوژی ، تنکردی
physiology	تن کردشناسی ، علم وظائف الاعضاء ، فیزیولوژی ، علم طبیعی
physique	هیكل ، سازمان بدن ، ترکیب ، هیئت ، ساختمان بدن
picaresque	شخص اوباش ، داستاینکه قهرمان ان رذل است
picayubnish	جزئی ، بی ارزش ، پست ، ناچیز
picayune	جزئی ، بی ارزش ، پست ، ناچیز
piccolo	موسیقی) فلوت دارای صدای زیر
picky	ضربه زننده ، بانوک بردارنده ، ناخنک زن
piebald	پیسه ، ابلق ، دورنگ ، رنگارنگ ، ناجور ، خلنگ

piece	طغرا ، سوار ، پاره ، قبضه توپ یا تفنگ ، قبضه ، دانه ، مهره ، پارچه ، فقره ، عدد ، سکه ، نمونه ، قطعه ادبی یا موسیقی ، نمایشنامه قسمت ، بخش ، یک تکه کردن ، وصله کردن ، ترکیب کردن ، جور شدن ، قدری ، کمی ، اسلحه گرم
piece de resistance	امر مهم ، فقره برجسته ، کار پر اهمیت ، خوراک اصلی
piecemeal	ذره ذره ، تکه تکه ، قسمت به قسمت ، کم کم ، بطور تدریجی ، به اجزاء ریز تقسیم کردن ، خردخرد ، تکه تکه ، بتدریج ، تدریجی
pied	ابلق ، گوناگون ، پرنده رنگارنگ
piety	تقوی ، پارسایی ، پرهیز گاری ، خداترسی ، تقوا
pigment	رنگینه ، رنگدانه ، پیگمان ، رنگ غیر محلول ، رنگیزه ، رنگ دانه ، ماده ملونه ، باماده رنگی رنگ کردن
pilfer	دله دزدی کردن ، کش رفتن
pillage	تاراج ، یغما ، غارت کردن
pillory	قاپوق ، نوعی الت شکنجه قدیمی که سر و دست مجرم را از سوراخ کوچک تخته سنگی گذارنده و فشار میدادند
pimple	کورک ، عرق گز ، جوش درآوردن
pincers	گاز انبر ، ماشه ، گیره
pinch	فشار دادن ، محکم گرفتن بیش از حد گوی بولینگ کاستن سرعت اسب ، نیشگون گرفتن ، قاپیدن ، مضیقه ، تنگنا ، موقعیت باریک ، سریزنگاه ، نیشگون ، اندک ، جانشین
pinchers	گازانبر ، ماشه ، گیره
pine	غم و اندوه ، از غم و حسرت نحیف شدن ، نگرانی ، رنج و عذاب دادن ، غصه خوردن ،
pinion	دنده هرزه گرد ، دنده پینیون ، دنده لایتناهی ، قسمت دوراز مرکز بال پرنده ، چرخ دنده جناحی ، پر و بال پرنده را کندن ، دست کسی را بستن ، گفتربند کردن
pinioned	کت بسته ، بال چیده
pinnacle	اوج ، منتهی درجه ، قله نوک تیز ، راس ، برج
pioneer	مهندس استحکامات ، پیش قدم ، سرباز مهندس حفار ، بیلدار ، پیشگام ، پیشقدم شدن
pious	دیندار ، پرهیزگار ، زاهد ، متقی ، پارسا ، وارسته

piquancy	تندوتیزی ، زندگی ، گوشه داری ، طعنه آمیزی
piquant	تند و بامزه ، گوشه دار ، گزنده ، هشیارکننده
pique	مشاجره ، رنجش ، انزجار ، تحریک کردن ، زخم زبان زدن ، پارچه ٬ راه راه نخی ، پیکه ، منبت کاری
piscatorial	وابسته به ماهیگیری ، وابسته به صیدماهی
Pitcairn Island	جزیره پیت کنن
piteous	رقت بار ، دلسوز ، رقت انگیز ، جانگداز
pitfall	دام ، تله ، گودال سرپوشیده
pith	مغز تیره ، مغز حرام ، مغز میوه ، مخ استخوان ، اهمیت ، قوت ، پر معنی و عمیق
pithy	شبيه مغز ، پرمغز ، مختصر و مفید ، موثر
pitiable	رقت بار ، رقت انگیز ، قابل ترحم
pitiful	رقت انگیز
pitiless	بی ترحم ، بی رحم
pittance	مبلغ جزئی ، چندرقاز ، کمک هزینه مختصر
pivotal	گرداندنی ، لولایی ، محوری ، مداری ، مدار ، محور
placate	ارام کردن ، تسکین دادن ، اشتهی کردن
placebo	دارونما (پلاسسیبو) ، (پزشکی) دوی مریض راضی کن ، داروی دل خوش کنک و بی اثر ، مایه تسکین
placebo	دارونما (پلاسسیبو) ، (پزشکی) دوی مریض راضی کن ، داروی دل خوش کنک و بی اثر ، مایه تسکین
placid	ارام ، راحت ، متین
plagiarism	دزدی ادبی
plagiarist	اثر ادبی دیگران را سرقت کردن
plagiarize	اثر ادبی دیگران را سرقت کردن
plaintiff	حقوق (خواهان ، دادخواه ، عارض ، شاکی ، مدعی
plaintive	ناله امیز ، محزون ، شکوه امیز ، سوزناک
plait	موی بافته ، پیچیدن گیسو ، گیس بافته ، تاه زدن ، چین دار کردن

plangent	در مورد صدا) پیچنده و پر ارتعاش ، پر صدا
planisphere	جهان نمای سطح نما ، جهان نمای مسطح
plasm	پلازما ، قسمت ابکی خون ، خونابه
plasma	پلازما ، قسمت ابکی خون ، خونابه
plasticity	نرمینگی ، حالت خمیری ، شکلپذیری ، خاصیت شکل افزینی ، خمیرائی ، خمیری ، اندام پذیری ، شکل پذیری ، قالب پذیری ، حالت پلاستیکی ، نرمی ، انعطاف
platitude	بیمزگی ، بیاتی ، پیش پاافتادگی ، ابتذال
platonic	پیرو افلاطون ، افلاطونی
plaudit	هلهله شادی ، صدای افرین ، تمجید ، دست زدن
plausible	باور کردنی ، پذیرفتنی ، قابل استماع ، محتمل
playful	سربهواه ، اهل تفریح و بازی ، بازیگوش ، سرزنده و شوخ
playwright	پیس نویس ، نمایشنامه نویس
plea	پاسخ دعوی ، دادخواست ، منازعه ، مشاجره ، مدافعه ، عذر ، بهانه ، تقاضا ، استدعا ، پیشنهاد ، وعده مشروط ، ادعا
pleasant	خوش آیند ، دلپذیر ، خرم ، مطبوع ، پسندیده ، خوش مشرب
pleasurable	فرح بخش ، لذت بخش ، لذیذ ، مغتنم ، عیاش
pleb	ادم طبقه سوم ، خشن ورذل ، دانشجوی سال اول نیروی دریایی
plebe	ادم طبقه سوم ، خشن ورذل ، دانشجوی سال اول نیروی دریایی
plebeian	ادم طبقه سوم ، خشن ورذل ، دانشجوی سال اول نیروی دریایی
pledgee	رهن گیرنده ، مرتهن ، گروگیر
pledgeor	دهنده ضمانت یا بیعانه یا قول
plenary	کامل ، جامع ، غیر مقید ، شامل تمام اعضاء
plenipotent	تام الاختیار ، دارای اختیار مطلق
plenipotentiary	تام الاختیار، دارای اختیار مطلق
plenitude	کمال ، سرشاری ، وفور ، فراوانی
plenteous	وافر ، سرشار ، پر بار

plentitude	کمال ، سرشاری ، وفور ، فراوانی
plethora	ازدیاد خون در یک نقطه ، افراط ، ازدیاد
pliable	خم پذیر ، خم شو ، انحناء پذیر ، نرم شدنی ، قابل انعطاف
pliant	نرم ، خم شو ، زود راضی شو ، دمدمی مزاج ، تاشو
plight	متعهد کردن ، متعهد شدن ، تعهد دادن ، گرفتاری ، مخمصه
plod	اهسته و محکم حرکت کردن ، صدای پا ، زحمت کشیدن ، با زحمت کاری را انجام دادن
pluck	شهامت ، شجاعت ، تصمیم ، دل و جرات ، انقباض ، کندن ، چیدن ، بصدا درآوردن ، گلچین کردن ، لخت کردن ، ناگهان کشیدن
plumage	پرهاى زینتى ، پر و بال ، پرشاهین
plumb	ژرف پیما، شاقول عمودی، گلوله سربی، راست، بطور عمودی، عمودا، درست، عینا، لوله کشی کردن، ژرف یابی کردن، عمق پیمودن، عمودی قرار دادن، با شاقول آزمودن، باسرب مهر و موم کردن، شاقولی افتادن، عمود بودن، سر
plummet	گلوله سربی ، وزنه شاقول ، شاقول ، ژرف پیما ، سرازیر شدن ، نازل شدن ، سرنگون و ارافتادن
pluperfect	فعل ماضی بعید ، خیلی عالی
plural	صیغه جمع ، صورت جمع ، جمعی
pluralism	حالت تعدد، تعدد حزبی، حکومت ائتلافی، جمع گرای، تعدد، وفور، چندگانگی
plurality	حالت تعدد، تعدد حزبی، حکومت ائتلافی، جمع گرایی، تعدد، وفور، چندگانگی
plutocracy	حکومت دولتمندان ، حکومت اغنیاء ، حکومت توانگران ، طبقه ثروتمند
pneumatic	پنوماتیکی ، گازی ، هوایی ، هوادار ، پرباد ، کار کننده با هوای فشرده ، دارای چرخ یا ، لاستیک بادی
pneumatics	علم خواص هوا و گاز
Podgorica	پودگوریسا
podium	سکوب ، بالکن جایگاه مخصوص ، لژ سلطنتی
poesy	شعر ، شاعری
poetaster	شاعرک ، شعر باف
poetic	شاعرانه ، شعری ، نظمى ، خیالی

poetical	حبس تعطیل
poetics	رساله ای درباره شعر و زیبایی شناسی ، نظریه شاعرانه ، فنون شاعری
poignancy	تیزی ، زندگی ، تلخی ، ناگواری ، حادی
poignant	تیز ، تند و تلخ ، زنده ، نیشدار ، گوشه دار
poise	توازن ، وضع ، وقار ، ثبات ، نگاهداری ، اונگ یا وزنه ساعت ، وزنه متحرک ، بحالت موازنه درآوردن ، ثابت واداشت ن
Poland	لهستان
polar	مربوط به قطب ، قطبی ، وابسته به قطب شمال و جنوب ، دارای قطب مغناطیسی یا الکتریکی ، متقارن ، متقابل ، متضاد
polarize	قطبی کردن ، قطبش دادن ، دوقطبی ساختن ، بصورت متضاد در آوردن ، متقارن کردن
polemic	جدلی ، اهل جدل ، بحث وجدل
polemical	جدلی ، مجادله امیز
polemicist	جدلی ، اهل بحث وجدل
polemics	جدلی ، اهل جدل ، بحث وجدل
Polish	لهستانی
politic	با تدبیر ، مصلحت دان ، مصلحت امیز ، دیپلوماسی ، اراسته ، مهذب ، با سیاست ، سیاس ، نماینده سیاسی ، زندانی سیاسی
polity	طرز حکومت ، طرز اداره ، سیاست
pollen	گرده ، گرده افشانی کردن ، دانه گرده
pollute	ناپاک کردن ، نجس کردن ، الودن ، ملوث کردن
poltroon	ادم جیون و سرگردان ، ادم ترسو ، بزدل
polyarchy	حکومت چند تنی
polycracy	حکومت چند تنی
polygamist	مرد چند زنه ، معتقد به تعدد زوجات ، چندگان
polygamy	چند همسری ، تعدد زوجات ، چند زن گیری ، چندگانی ، بس گانی
polyglot	چند زبانی ، متکلم بچند زبان

polygon	چند ضلعی ، کثیرالاضلاع ، (هندسه) بسیار پهلو ، چند گوشه ، کثیرالاضلاع
polyhedron	جسم چند وجهی ، (هندسه) کثیرالوجوه
polysyllable	کلمه چند هجایی ، لغت چند سیلابی ، چند هجایی
polytechnic	جامع الفنون ، چند رشته ای ، وابسته بتدریس هنرهای فنی مختلف ، وابسته به علوم عملی مختلف ، دانشکده صنعتی
polytheism	چند خدا پرستی ، پرستش خدایان متعدد
pommel	قاچ زین اسب ، جسم گلوله مانند ، گلوله ، قاش زین ، قریوس زین ، قبه شمشیر ، سر عصا ، محکم زدن
pomposity	دبدبه ، اب و تاب ، جلوه وشکوه
pompous	پر شکوه
ponder	سنجیدن ، اندیشه کردن ، تعمق کردن ، تفکر کردن ، سنجش
ponderous	وزین ، خیلی سنگین ، خیلی کودن
pontiff	کاهن بزرگ ، کشیش بزرگ ، پاپ
pontifical	وابسته به پاپ یا اسقف ، جامه اسقفی
pontificate	دوره یا مقام اسقفی یا پاپی یا کهانت ، امامت ، اسقفی کردن ، فضل فروشی کردن
populace	جمعیت ، (آمریکایی) توده مردم ، عوام الناس ، سکنه ، جمهور
populous	پر جمعیت ، کثیرالجمعیت ، بیشمار ، زیاد ، پر
pore	خلل و فرج ، سوراخ ریز ، منفذ ، روزنه ، خلل وفرج ، در دریای تفکر غوطه ور شدن ، (با Over) بمطالعه دقیق پرداختن ، با دقت دیدن
pore	خلل و فرج ، سوراخ ریز ، منفذ ، روزنه ، خلل وفرج ، در دریای تفکر غوطه ور شدن ، (با Over) بمطالعه دقیق پرداختن ، با دقت دیدن
porose	خلل وفرج دار ، متخلل ، پر منفذ
porous	خلل وفرج دار ، متخلل ، پر منفذ
Port Louis	پورت لوئیس
Port Moresby	بندر مورسبی
Port of Spain	بندر اسپانیا
Port Vila	پورت ویلا

Port-au-Prince	پور تو پرینس
portend	از پیش خبر دادن ، پیشگویی کردن ، حاکی بودن
portent	نشانه ، فال بد ، خبر بد ، شگفتی ، بد یمن بودن
portentous	بدیمن ، دارای فال بد ، بدفرجام ، بدشگون
portfolio	دارایی ، سند دارائی ها ، کیف کاغذ ، کیف چرمی بزرگ ، مقام ، سهام
portly	هیكل وار ، تنومند ، جثه دار ، با وقار
Porto-Novo	پورتو نوو
Portugal	پرتغال
Portuguese	پرتغالی
poseur	وانمود کن ، ژستو ، قیافه گیر ، پرسش دشوار
posit	ادعا ، قرار دادن ، ثابت کردن ، فرض کردن ، فرض
position	شغل رسمی ، حالت ، محل سازمانی ، مقام شغل سازمانی ، مستقرشدن یا کردن ، قراردادن امورات مربوط به وظایف ، شکل ، موقعیت ، وضعیت ، موضع ، نهش ، شغل ، مرتبه ، جایگاه ، مقام یافتن ، سمت ، منصب ، قراردادن یا گرفتن
positive	مسلم ، واقعی ، نسخه اصلی عکس ، قطب مثبت باطری الکتریسیته مثبت ، مثبت ، قطعی ، محقق ، یقین ، معین ، مطلق ، ساده
posse	ممکن ، نیروی اجتماعی ، قدرت قانونی ، دسته افراد پلیس ، جماعت ، قدرت ، امکان
possess	تصرف کردن ، دارا بودن ، متصرف بودن ، در تصرف داشتن ، دارا شدن ، متصرف شدن
possession	حیازت ، متصرفات ، مایملک ، تسخیر ، جن زدگی ، تصرف ، دارایی ، مالکیت ، ثروت ، ید تسلط
possessive	ملکی ، حالت اضافه ، حالت مضاف الیه
possessor	ذوالید ، متصرف ، مالک ، دارا
possible	شدنی ، ممکن ، امکان پذیر ، میسر ، مقدور ، امکان
postdate	بتاریخ ماقبل نوشتن ، تاریخ ماقبل
posterior	پشتی ، عقبی ، پسی ، عقب تر ، دیرتر ، خلفی ، بعداز ، کفل
posterity	اولاد ، اعقاب ، زادگان ، اخلاف ، آیندگان
postgraduate	وابسته به تحصیلات فوق لیسانس ، دانش اموخته

posthumous	متولد شده پس از مرگ پدر (درمورد طفل)، منتشر شده پس از مرگ نویسنده
postscript	ذیل نامه، یادداشت الحاقی آخر نامه یا کتاب، ضمیمه کتاب (مخفف آن P.S. است)
postulate	شرط اصلی، لازمه، اصل موضوع، تقاضا، درخواست، ادعا، بدیهی شمرده، لازم دانستن، قیاس منطقی کردن، فرض نمودن، انگاره، پذیره، مسلم فرض کردن
posture	وضع، حالت، پز، چگونگی، طرز ایستادن یا قرار گرفتن، قرار دادن
posture	وضع، حالت، پز، چگونگی، طرز ایستادن یا قرار گرفتن، قرار دادن
potable	اشامیدنی، نوشیدنی، قابل شرب
potency	توان، قدرت، توانایی، نیرومندی، لیاقت
potent	قوی، پرزور، نیرومند
potentate	پادشاه، سلطان، شخص توانا، فرمانروای مقتدر
potential	ولتاژ، عامل بالقوه، بالقوه، عامل، بالفعل، ذخیره ای، پنهانی، دارای استعداد نهانی، پتانسیل
potion	جرعه، دارو یا زهر ابکی، شربت عشق دادن به
potpourri	محفظه عطر، عطر گل، تنوع، مخلوط درهم و برهم
poultice	ضماد روی محل درد گذاشتن
powerless	بی زور
practicable	عملی، قابل اجرا، صورت پذیر، عبور کردنی
practical	قابل استفاده، سودمند، آزموده، کارکن، کاربردی، عملی، بکار خور، اهل عمل
practitioner	وکیل دست به کار، وکیل کیف به دست وکیلی که کار اصلیش وکالت باشد وکیل حرفه ای، دندان پزشک، شاغل مقام طبابت یا وکالت
pragmatic	عملی، فعال، واقع بین، فلسفه واقع بینی، واقعیت گرایی، کاربرسته، عمل گرا
pragmatics	عملی، فعال، واقع بین، فلسفه واقع بینی، واقعیت گرایی، کاربرست
pragmatist	پیرو فلسفه عملی، مصلحت گرای
Prague	پراگ
prank	شوخی امیخته با فریب، شوخی خرکی، مزاح، شوخ طبعی، شوخی زننده، تزئین کردن
prate	هرزه درایی کردن، پچ پچ، ورور، پرگویی، یاوه گویی کردن، وراجی کردن

prattle	پرگویی کردن ، حرف مفت زدن ، ورزدن ، ورور
preamble	دیباچه ، سراغاز مقدمه کتاب ، مقدمه سند ، دیباچه ، مقدمه وراهنمای نظامنامه یا مقررات ، توضیحات ، مقدمه نوشتن
precarious	عاریه ای بسته بمیل دیگری ، مشروط بشرایط معینی ، مشکوک ، مصر ، التماس کن ، پرمخاطره
precaution	پیشگیری ، ضربتی (ماسوره) ، درنظرگرفتن احتیاط و جنبه های تامینی ، پیش بینی ، حزم ، احتیاط کردن ، اقدام احتیاطی
precede	مقدم بودن ، جلو بودن ، قبل از ، پیش از ، قبل از ... قراردادن
precedence	الویت ، ترتیب تقدم ، پیشی گرفتن ، پیشی ، اولویت ، حق تقدم ، امتیاز ، سابقه ، تقدم ، برتری
precedency	پیشی ، اولویت ، حق تقدم ، امتیاز ، سابقه
precedent	رویه قضایی ، سابقه داشتن ، مقدم بر ، مسبوق به ، سابقه ، ماقبل ، مقدم ، نمونه
precedential	سابقه شو ، سابقه درست کن
precept	دستور ، حکم ، فرمان ، امریه ، خطابه ، مقررات ، نظامنامه ، پند ، قاعده اخلاقی
precession	ساییدگی ، پیشروی ، سبقت ، تقدم ، تغییر جهت محور جسم گردند (مثل فرفره) ، انحراف مسیر
precinct	مرز ، محوطه ، بخش ، حوزه ، حدود
precipice	صخره پرتگاه ، پرتگاه ، سراشیبی تند
precipitant	شتابزده ، جدا شدنی ، تعلیق ، شدنی ، باعجله ، عامل رسوب
precipitate	رسوب کردن ، بشدت پرتاپ کردن ، شتاباندن ، بسرعت عمل کردن ، تسریع کردن ، سر اشیب تند داشتن ، ناگهان سقوط کردن ، غیر محلول وته نشین شونده ، جسم تعلیق شونده یا متراسب ، خیلی سریع ، بسیار عجلول ، ناگهانی ، رسوب شیمیایی
precipitately	از روی شتاب زدگی
precipitous	شتابناک ، از روی عجله ، بی مهابا
precis	خلاصه رئوس مطالب ، تلخیص ، چکیده مطلب ، خلاصه نوشتن
précis	خلاصه رئوس مطالب ، تلخیص ، چکیده مطلب ، خلاصه نوشتن
precise	دقیق کردن ، مختصر کردن ، مختصر ، مفید ، جامع ، صریح ، دقیق ، معین
precision	رقم دقت ، دقت تیر ، دقت ، صراحت ، درستی ، صحت ، ظرافت ، دقیق

preclude	پیش گیری کردن ، مانع شدن ، مانع جلو راه ایجاد کردن ، مسدود کردن
precocious	زود رس ، پیش رس ، نابهنگام ، باهوش
precursor	پیشرو ، منادی ، ماده متشکله جسم جدید
predator	شکارگر ، درنده ، غارتگر ، یغماگر ، تغذیه کننده از شکار
predatorial	درنده ، غارتگر ، یغماگر ، تغذیه کننده از شکار
predatory	درنده ، غارتگر ، یغماگر ، تغذیه کننده از شکار
predecessor	اسبق ، سابق ، قبلی ، اجداد ، (درجمع) پیشینیان ، ماقبل ، سلف
predetermine	قبلا مقدر کردن ، قبلا تعیین کردن
predicament	مخمصه ، حالت ، وضع نامساعد ، وضع خطرناک
predicate	مسندی ، خبری ، خبر دادن ، اطلاق کردن ، بصورت مسند قرار دادن ، مبتنی کردن ، مستند کردن ، گزاره ، دلالت کردن
predict	پیشگویی کردن ، قبلا پیش بینی کردن
prediction	محاسبه ، پیش بینی ، پیشگویی
predilection	تمایل قبلی ، رجحان ، برگزیدگی ، جانبداری
predispose	مستعد کردن ، زمینه را مهیا ساختن
predominance	برتری ، علو ، رجحان ، تفوق
predominancy	برتری ، علو ، رجحان ، تفوق
predominant	غالب ، مسلط ، حکمفرما ، نافذ ، عمده ، برجسته
predominate	دارای نفوذ نجومی ، قاطع بودن ، نفوذ قاطع داشتن ، مسلط بودن ، چربیدن
preeminent	سرامد ، مقدم ، برتر ، افضل
preempt	باحق شفعه خریدن ، حق تقدم پیدا کردن ، پیشدستی کردن ، قبضه کردن ، به انحصار درآوردن
preemption	حق شفعه ، پیشدستی
preen	سنباق سینه ، خود را اراستن ، با منقار و زبان خود را اراستن ، بخود بالیدن
preexist	قبلا وجود داشتن ، ازلی بودن ، قبلا موجود شدن
preexistence	تقدم وجود ، ازلیت ، موجودیت قبلی

preface	مقدمه ، سراغاز ، آغاز ، پیش گفتار ، دیباچه نوشتن
prefatorial	دیباچه ای ، پیش گفتاری
prefatory	دیباچه ای ، پیش گفتاری
prefer	طرح کردن ، ترجیح یافتن ، ترجیح دادن ، برتری دادن ، رجحان دادن ، برگزیدن
preferable	مرجح ، دارای رجحان ، قابل ترجیح ، برتر
preference	برتری ، رجحان ، ترفیع ، مزیت ، اولویت ، تقدم
preferential	امتیازی ، امتیاز دهنده ، مقدم ، ترجیحی ، ممتاز
preferment	ترفیع ، ارتقاء ، حق تقدم ، از پیش ، مقام افتخاری
prefix	پیشوندی
pregnant	حاملگی ، ابستن ، باردار
prehensile	گیرکننده ، گیرنده ، قابض ، مخصوص گرفتن و چیدن برگ ، دارای استعدادهنری ، درک کننده
prehension	قبض ، اخذ ، گرفتن ، تسلیم ، تحویل
prejudice	زیان ، لطمه ، پیشداوری ، تعصب ، غرض ورزی ، قضاوت تبعیض آمیز ، خسارت وضرر ، تبعیض کردن ، پیش داوری
prelacy	مقام اسقفی ، مطرانی ، حکومت روحانی
prelate	مطران ، خلیفه ، اسقف اعظم ، کشیش ارشد
prelude	پیش درآمد ، مقدمه ، قسمت مقدماتی
premature	زودرس ، پیش از موعد ، پیشرس ، پیش رس ، قبل از موقع ، نابهنگام ، نارس
premeditate	قبلا فکر چیزی را کردن ، مطالعه قبلی کردن
premeditated	با قصد قبلی ، عمدی
premier	رئیس الوزرا ، مقدم ، برتر ، والاتر ، مهمتر ، رئیس ، رهبر ، نخست وزیر ، نخستین نمایش یک نمایشنامه ، هنرپیشه برجسته
preminence	برتری ، علو ، رجحان ، تفوق
premise	قضیه ثابت یا اثبات شده ، بنیاد و اساس بحث ، صغری و کبرای قیاس منطقی ، فرض قبلی ، فرضیه مقدم ، فرض منطقی کردن
premonition	تحدیر ، اخطار ، برحذر داشتن ، فکر قبلی

premonitory	اخطار کننده ، تحذیر کننده ، برحذر دارنده
preoccupation	اشغال قلبی ، کار مقدم ، تمایل ، شیفتگی ، اشتغال
preoccupy	از پیش اشغال یا تصرف کردن
preordain	قبلا مقرر داشتن ، قبلا وقوع امری را ترتیب دادن
preparation	تهیه (مصلح) ، آتش تهیه ، تهیه کردن آتش ، تیرتهیه اجرا کردن ، پیش بینی ، تدارک دیدن ، آماده کردن ، آمایش ، تمهید ، پستایش ، آمادش ، تدارک ، تهیه مقدمات ، اقدام مقدماتی ، آماده سازی ، آمادگی
preparatory	آماده کننده ، شیپور خبر ، تیراندازی مقدماتی ، پستایی ، مقدماتی ، مربوط به تهیه یا مقدمات ، آمایشی ، تدارکی
preponderance	برتری ، مزیت ، فضیلت ، فزونی ، سنگین تری
preponderant	برتر ، مسلط ، دارای مزیت
preponderate	سنگین تر بودن ، چربیدن بر ، افزودن ، فزونی
prepossess	قبلا بتصرف آوردن ، تحت تاثیر عقیده یا مسلکی قرار دادن ، قبلا تبعیض فکری داشتن
prepossession	تصرف قلبی ، اشغال قلبی ، تمایل بیجهت ، تعصب
preposterous	نامعقول ، غیر طبیعی ، مهمل ، مضحک
prerogative	حق یا امتیاز ویژه ، دارای حق ویژه ، حق ویژه ، امتیاز مخصوص ، حق ارشی ، امتیاز
presage	نشانه ، نشان ، علامت ، فال نما ، شگون ، گواهی دادن بر ، خبردادن از ، پیشگویی کردن
prescience	پیش دانی ، آگاهی از پیش ، علم غیب ، الهام
prescient	عالم به غیب یا آینده ، قبلا آگاه
prescribe	تجویز کردن ، نسخه نوشتن ، تعیین کردن
prescript	دستور ، مقرر شده ، امر صادر شده ، تجویز شده ، امریه
prescriptible	قابل تجویز
prescription	مرور زمان ، حکم ، دستورالعمل ، صدور فرمان ، امریه ، نسخه نویسی ، تجویز ، نسخه
prescriptive	وابسته به نسخه نویسی ، تجویزی
presentient	قبلا متوجه ، گوش بزنگ ، آماده ، قبلا مستعد ، درانتظار

presentiment	عقیده قبلی نسبت به چیزی ، احساس وقوع امری از پیش ، روشن بینی قبلی ، دلهره
presentment	اطلاع هیات منصفه دادگاه جنایی از وقوع جرم در صورتی که مبنی بر مشاهده یا آگاهی خود ایشان بوده ، بر مبنای کیفرخواست تنظیمی نباشد ، ارائه ، شرح ، بیان ، حضور ، طرز نمایش
preservation	حفاظت ، صیانت ، نگهداری ، حفظ ، محافظت ، جلوگیری ، حراست
preside	کرسی ریاست را اشغال کردن ، ریاست کردن بر ، ریاست جلسه را بعهده داشتن ، اداره کردن هدایت کردن ، سرپرستی کردن
prestige	شهرت ، وجهه ، حیثیت ، اعتبار ، ابرو ، نفوذ ، قدر و منزلت
prestigious	با اعتبار ، با حیثیت
presumption	ظن قوی ، قرینه ، فرض ، احتمال ، استنباط ، گستاخی ، جسارت
presumptuous	گستاخ ، جسور ، مغرور ، خود بین
pretension	وانمود ، ادعا ، دعوی ، خودفروشی ، تظاهر ، قصد
pretentious	پرمدها ، پر جلوه ، پر ادعا و متظاهر
preternatural	غیر عادی ، غیر طبیعی ، مافوق طبیعی
pretext	عذر ، دستاویز ، مستمسک ، بهانه آوردن
prevail	چربیدن ، غالب آمدن ، مستولی شدن ، شایع شدن
prevalence	پخش ، نفوذ ، تفوق ، درجه شیوع ، رواج
prevalent	رایج ، شایع ، متداول ، فائق ، مرسوم ، برتر
prevaricate	دوپهلو حرف زدن ، زبان بازی کردن ، دروغ گفتن
prevention	پیشگیری ، جلوگیری ، ممانعت
prey	شکار ، نخجیر ، قربانی ، صید کردن ، دستخوش ساختن ، طعمه کردن
prickle	خراش کوچک ، خارتیغ ، خارنوک تیز ، تیرکشیدن ، نیش ، سک زدن
prig	شخص منفور ، میخ کوچک ، ادم خودنما ، نکته گیر ، ایرادگیر ، کش رفتن ، دزدیدن ، التماس کردن ، دله دزد
priggish	خودنما ، ایرادی ، سخت گیر
prim	برگ نو ، یاسم ، نوار ابیض ، خیلی محتاط ، تمیز ، رسمی و خشک بودن ، خود را گرفتن ، اراستن

prima	عمده ، اول
primer	پیش قطار ، وسیله به کار اندازنده مشتعل کننده ، کتاب الفباء ، مبادی اولیه ، بتونه ، چاشنی ، وابسته بدوران بشر اولیه ، باستانی ، ابتدایی
primeval	پیشین ، اولیه ، بسیار کهن ، باستانی
primitive	نخستی ، پیشین ، قدیم ، بدوی ، انسان اولیه ، اولیه ، اصلی
primogeniture	نخست زادگی ، ارشدیت ، حق ارشدی
primordial	بسیار کهن ، خاستگاهی ، اصل نخستین ، عنصر نخستین ، اساسی ، اصلی
primp	مزين ساختن ، اراستن ، مرتب و منظم ساختن
principal	دستور دهنده ، مضمون عنه ، امر ، مرتکب اصلی ، رئیس دانشکده یا دبیرستان ، رئیس موسسه اثاثه ارثی ، اصل ، کارفرما ، موکل ، ارباب ، عمده ، رئیس ، مدیر ، مطلب مهم ، سرمایه اصلی ، مجرم اصلی
principality	شاهزادگی ، قلمرو شاهزاده
principle	مسلک ، مرام اخلاقی ، قانون علمی ، اصل علمی ، اصل اخلاقی ، اصل ، قاعده کلی ، مرام ، سرچشمه ، حقیقت ، مبادی و اصول ، (در جمع) معتقد با اصول و مبادی کردن ، اخلاقی کردن
priory	دیر یا خانقاه کوچکتر از صومعه
pristine	پیشین ، اولی ، طبیعی و دست نخورده ، تر و تازه
privateer	کشتی تجارتي که هنگام جنگ توسط دولت مصادره و مسلح میشود ، فرمانده کشتی بازرسی ، در کشتی تجارتي مسلح کار کردن
privation	محرومیت ، محروم سازی ، تعلیق مقام ، سختی
privilege	برتری ، رجحان ، مزیت ، حق ویژه ، امتیاز مخصوصی اعطا کردن ، بخشیدن
privity	موضوع محرمانه ، امر خصوصی ، امر سری
privy	شریک ، سهیم ، خصوصی ، محرمانه ، صمیمی ، محرم اسرار ، اختصاصی ، دزدکی ، مستراح
prize	کشتی یا کالایی که به موجب حقوق جنگی در دریا به غنیمت برده شود ، انعام ، جایزه ، ممتاز ، غنیمت ، ارزش بسیار قائل شدن ، مغتنم شمردن
probate	تصدیق صحت وصیتنامه ، رونوشت مصدق وصیتنامه ، رونوشت گواهی شده وصیت نامه ، گواهی حصر وراثت ، گواهی نمودن صحت وصیت نامه ، محاکمه کردن ، استنطاق کردن ، تحت آزمایش یا نظر قرار دادن

probation	تعلیق مجازات ، کارآموزی ، به سر بردن محکومین جوان در مراکز آموزش مخصوص ، آزادی مشروط ، (probational) آزمایش ، امتحان ، آزمایش حسن رفتار و آزمایش صلاحیت ، دوره آزمایش و کارآموزی ، ارائه مدرک و دلیل ، آزادی بقید التزام
probe	میله بازرسی ، میله مدرج ، ستون ، جستجو ، تحقیق ، نیشتر ، رسیدگی ، اکتشاف جدید ، غور کردن ، بررسی کردن ، کاوش کردن ، تفحص کردن ، کاوشگر
probity	پاکدامنی ، راستی ، پیروی دقیق از اصول
problematic	مسئله ای ، غامض ، گیج کننده ، حیرت آور
problematical	مسئله ای ، غامض ، گیج کننده ، حیرت آور
procedure	طرز کار ، طریقه فرایند ، اقدام ، ایین کار ، روش کار ، شیوه ، دستورالعمل ، روال ، رویه ، طرز عمل ، روش ، ایین دادرسی ، روند ، پردازش
proceed	پیش رفتن ، رهسپار شدن ، حرکت کردن ، اقدام کردن ، پرداختن به ، ناشی شدن از ، عایدات
proclamation	اعلام کردن ، اعلام ، اگهی دادن ، بیانیه دادن ، اعلان ، اگهی ، انتشار ، بیانیه ، اعلامیه ، ابلاغیه
proclivity	تمایل (بارتکاب بدی) ، تمایل طبیعی بچیز بد
procrastinate	بدفع الوقت گذراندن ، معوق گذاردن
procrastination	تفره ، تعویق
proctor	مباشر ، نماینده ، وکیل مدافع ، وکیل قانونی ، بازرس دانشجویان ، متولی ، ناظر ، نایب ، ممتحن ، نظارت کردن ، بازرسی کردن
procure	تهیه و تحویل اماد ، به دست آوردن ، تهیه کردن ، فراهم کردن ، بدست آوردن ، تحصیل کردن ، جاکشی کردن
procurement	تهیه و انجام خدمات و اماد ، تدارک کردن وسایل ، تامین اماد ، بدست آوری ، تهیه
prod	سیخ زدن ، سک زدن ، برانگیختن ، ترغیب
prodigal	مبذر ، ولخرج ، مسرف ، اسراف آور ، متلف ، پر تجمل
prodigious	حیرت آور ، شگفت ، غیر عادی ، شگرف
prodigy	پرادیجی ، چیز غیر عادی ، اعجوبه ، شگفتی ، بسیار زیرک
productive	بارآور ، تولیدی ، پربار ، حاصلضرب ، فراور ، مولد ثروت ، تولید کننده ، مولد ، پر حاصل
profane	کفر امیز ، بدزبان ، بی حرمتی کردن

profess	ادعا یا اظهار کردن ، ادعا کردن ، اظهار کردن ، تدریس کردن ، ابراز ایمان کردن
profession	دعوی ، اظهار ، شغل ، اقرار ، اعتراف ، حرفه یی ، پیشگانی ، پیشه کار
professor	استاد ، پرفسور ، معلم دبیرستان یا دانشکده
proffer	پیشنهاد کردن ، تقدیم داشتن ، عرضه داشتن
proficiency	خبرگی ، زبردستی ، چیرگی ، مهارت ، تخصص ، کارایی
proficient	خبره ، وارد به فن ، زبردست ، چیره ، ماهر ، حاذق ، متخصص
profile	شکل دادن ، فرم دادن ، شکل ، فرم ، پروفیل ، برش طولی ، نمودار خصوصیات ، نمایه ، مقطع عرضی ، برش عمودی ، نقشه برش نما ، عکس نیمرخ ، برجسته ، نمودار یا منحنی مخصوص نمایش چیزی
profiteer	سودجو ، استفاده چی بودن ، اهل استفاده زیاد بودن
profligacy	هرزگی ، ولگردی ، ولخرجی
profligate	هرزه ، بی بند و بار ، فاسد الاخلاق ، ولخرج
profound	عمیق ، ژرف
profuse	فراوان ، وافر ، ساری ، لبریز ، سرشار ساختن
profusion	فراوانی ، بخشش ، اسراف ، سرشاری ، وفور
progenitor	نیا ، پدر بزرگ ، اجداد ، پیشرو ، نمونه
progeny	اولاد ، فرزند ، اخلاف ، سلاله ، دودمان
prognosis	پیش بینی مرض ، بهبودی از مرض در اثر پیش بینی جریان مرض ، پیش بینی ، مال اندیشی
prognosticate	پیش بینی کردن ، تشخیص دادن قبلی مرض
program	برنامه ، نقشه ، روش کار ، پروگرام ، دستور کار ، برنامه تهیه کردن ، برنامه دار کردن ، برنامه نوشتن
progression	سری ، فرایازی ، تصاعد ، توالی ، تسلسل ، پیشرفت
prohibition	حرمت ، ممنوعیت ، نهی ، تحریم ، ممانعت ، قدغن ، صدور حکم منع
prohibitionist	طرفدار منع مسکرات
prohibitive	منعی ، گران ، جلوگیری کننده
prohibitory	منعی ، گران ، جلوگیری کننده

projectile	تصویرکننده ، گلوله ، جسم پرتاب شونده ، مرمی ، موشک ، پرتابه
projection	سیستم تصویر در تهیه نقشه ، پیش آمدگی ، پیش افکنی ، برآمدگی ، نقشه کشی ، پرتاب ، طرح ریزی ، تجسم ، پرتو افکنی ، نور افکنی ، اگراندیسمان ، پروژه ، افکنش ، تصویر
proletarian	عضو طبقه کارگر ، وابسته بکارگر ، کارگری
proletariat	طبقه زحمتکش ، طبقه رنجبر ، کارگر ورنجبر ، طبقه کارگر
proliferate	پربار شدن ، زیاد شدن ، کثیر شدن ، بسط و توسعه یافتن
proliferation	تکثیر ، ازدیاد
prolific	پرزا ، حاصلخیز ، بارور ، نیرومند ، پرکار ، فراوان
prolix	طولانی ، خسته کننده ، روده دراز ، پرگو
prolixity	عبارت زاید ، دراز نویسی ، اطناب ، پرگویی ، روده درازی
prologue	پیش درامد ، سراغاز ، مقدمه ، پیش گفتار
prolong	طولانی کردن ، امتداد دادن ، دراز کردن ، امتداد یافتن ، بتاخیرانداختن ، طفره رفتن ، بطول انجامیدن
prolongate	طولانی کردن ، امتداد دادن ، دراز کردن ، امتداد یافتن ، بتاخیرانداختن ، طفره رفتن ، بطول انجامیدن
promenade	سیر ، گردشگاه ، تفرجگاه ، گردش رفتن ، تفرج کردن ، گردش کردن
prominence	برجستگی ، امتیاز ، پیشامدگی ، برتری
prominent	حساس ، برجسته ، والا
promiscuous	بیقاعده ، بیقید در امور جنسی
promissory	وعده اور ، وابسته به تعهد یا قول
promontory	دماغه بلند ، راس ، پرتگاه ، برآمدگی ، دماغه
promote	تاسیس کردن ، توسعه دادن ، بالا بردن ، ترفیع دادن ، ترقی دادن ، ترویج کردن
promoter	ترویج کننده فروش ، پیش برنده ، ترقی دهنده ، ترویج کننده
prompt	کاراکتر یا پیامی که توسط کامپیوتر ارائه می شود تا مشخص کند که آماده پذیرفتن ورودی صفحه کلید است ، اعلان ، فوری ، بیدرنگ ، سریع کردن ، بفعالیست واداشتن ، برانگیختن ، سریع ، عاجل ، آماده ، چالاک ، سوفلوری کردن
promulgate	اعلام کردن ، انتشار دادن ، ترویج کردن

prone	حالت درازکش ، در معرض ، متمایل ، مستعد ، مهیا ، درازکش ، دمر
propaganda	تبلیغ ، تبلیغات ، پروپاگاند
propagate	منتشر کردن ، قلمه کردن انتقال دادن ، گسترده کردن ، (بوسیله تولید مثل) تکثیر کردن ، زیاد کردن ، پروردن ، قلمه زدن ، منتشر کردن ، انتشار دادن ، پخش کردن ، پخش شدن ، رواج دادن
propel	بجلو راندن ، سوق دادن ، بردن ، حرکت دادن
propellant	عامل ، انگیزه محرک ، نیروی محرکه
propeller	پروانه هواپیما و کشتی و غیره
propensity	تمایل طبیعی ، میل باطنی ، رغبت ، گرایش
prophecy	غیبگویی ، نبوت ، پیغمبری ، پیشگویی ، رسالت ، ابلاغ
prophecy	غیبگویی یا پیشگویی کردن
prophetic	نبوتی ، مبنی بر پیشگویی
prophylactic	مانع بروز مرض ، پیشگیری کننده ، پیشگیر
propinquity	نزدیکی ، خویشی ، شباهت ، قرابت ، مجاورت
propitiate	خشم را فرو نشانیدن ، استمالت کردن ، تسکین دادن
propitious	خوش یمن ، میمون ، شفیع ، خیر خواه ، مساعد
proponent	استدلال کننده ، توضیح دهنده ، طرفدار
proportionate	درخور ، فراخور ، متناسب کردن
propound	مطرح کردن ، پیشنهاد کردن ، ارائه دادن ، تقدیم کردن ، رواج دادن
proprietary	مالکانه ، اختصاصی ، متعلق به ملاک ، وابسته به مالک
propriety	تناسب ، قواعد متداول و مرسوم رفتار و آداب سخن ، مراعات آداب نزاکت ، برازندگی
propulsion	فشار به سمت جلو ، سوق ، نفوذ ، فشار بسوی جلو ، نیروی محرکه ، خروج ، دفع ، پیش راندن
propulsive	دافع ، بیرون ریزنده
prosaic	خالی از لطف ، کسل کننده ، وابسته به نثر ، نثری
proscenium	صحنه نمایش ، جلو صحنه ، پیشگاه ، پیش صحنه
proscribe	تبعید کردن ، ممنوع ساختن ، تحریم کردن ، نهی کردن ، بد دانستن ، بازداشتن از

proscription	ترک ، منع ، تخطئه ، تبعید ، محکومیت ، محرومیت
prose	سخن منثور ، به نثر درآوردن ، نثر نوشتن
prosecute	تعقیب قانونی کردن ، دنبال کردن پیگرد کردن
proselyte	جدید الایمان ، کسیکه تازه بدینی واردشود ، نو آموز مذهبی ، عضو تازه حزب ، بدین تازه ای وارد کردن ، تبلیغ کردن ، تبلیغ شدن
proselytize	بدین تازه ای وارد شدن یا کردن
prosody	علم عروض ، علم بدیع ، قواعد بدیعی و عروضی
prospector	اکتشاف کننده ، معدن یاب ، معدن کاو
prospectus	خلاصه اگهی ، آینده نامه ، اطلاع نامه ، شرح چاپی درباره شرکت یا معدنی که برای آن باید سرمایه جمع اوری شود
prosperity	شکوفائی ، رونق ، موفقیت ، کامیابی ، کامکاری
prostrate	بخاک افتاده (در حال عبادت یا خضوع) ، روی زمین خوابیده ، دمر خوابیده ، افتادن ، درمانده و بیچاره شدن
prostration	بخاک افتادن ، درماندگی ، دمر بودن
protagonist	بازیگر عمده ، پیشقدم ، پیش کسوت ، سردسته
protean	شبیه Proteus ، متغیر ، شکل پذیر ، گوناگون ، متلون
protection	پشتیبانی ، تیمارداری ، حفاظت ، محافظت ، حراست ، حمایت ، حفظ ، نیکداشت ، تامین نامه
protective	محافظتی ، حفاظتی ، محافظ ، وابسته به حفظ یا حراست
protector	نگهدار ، پشتیبان ، حامی ، سرپرست ، قیم ، نیکدار
protege	تحت الحمایه ، حمایت شده ، شاگرد ، نوچه
protégé	تحت الحمایه ، حمایت شده ، شاگرد ، نوچه
protestant	عضو فرقه مسیحیان پروتستان
proteus	(افسانه یونان) خدای دریا که اشکال مختلف بخودمیگرفته ، پروتئوس
protocol	پروتکل ، صورت جلسه کنفرانس ، خلاصه مذاکرات معاهده و اتفاق ، نسخه اول و اصلی مقاله نامه مقدماتی ، پیوند نامه ، موافقت مقدماتی ، پیش نویس سند ، (در فرانسه) آداب و رسوم ، تشریفات ، مقاله نامه نوشتن
protomartyr	نخستین شهید ، سر سلسله شهدا

protoplasm	سفیده یاخته ، جرم زنده ، ماده اصلی جسم سلولی
prototype	نمونه آزمایشی ، مدل نمونه اولیه ، نخستین بشر ، اصل ماده ، نخستین افریده ، نمونه اصلی ، شکل اولیه ، مدل پیش الگو ، پیش گونه ، نمونه اولیه
protract	طول دادن ، دراز کردن ، امتداد دادن ، کش دادن
protrude	جلو بردن ، بیرون انداختن ، برآمدگی داشتن ، جلو آمده بودن ، تحمیل کردن
protrusion	پیش آمدگی ، پیش رفتگی ، جلو افتادگی ، تحمیل
protuberance	برآمدگی ، قلنبگی ، تورم ، بادکردگی
protuberancy	برآمدگی ، قلنبگی ، تورم ، بادکردگی
protuberant	برآمده ، متورم ، باد کرده
protuberate	برآمدن ، باد کردن ، غلبه شدن ، ورغلییدن
provenance	زادگاه ، منشاء ، اصل ، حد ، منطقه قدرت یا درک
provender	علوفه ، خواربار ، اذوقه ، غذا ، علیق دادن
proverb	ضرب المثل ، گفتار حکیمانه ، مثل زدن
proverbial	ضرب المثلی ، مشهور
provident	صرفه جو ، آینده نگر ، مال اندیش ، خوشبخت ، مشیتی
providential	صرفه جو ، آینده نگر ، مال اندیش ، خوشبخت ، مشیتی
provincial	ولایتی ، استانی ، ایالت نشین ، کوتاه فکر ، ایالتی
provisional	موقت ، موقتی ، شرطی ، مشروط
proviso	قید ، بند ، جمله شرطی
provocation	تحریک (تهییج) ، برافروختگی ، تحریک
provocative	سبب ، محرک ، برانگیزنده ، عصبانی کننده
provoke	تحریک کردن ، دامن زدن ، برانگیختن ، برافروختن ، خشمگین کردن
prowess	دلاوری
proximately	مستقیماً ، تقریباً
proximity	نزدیکی ، مجاورت

proxy	نماینده صاحب سهم در مجمع عمومی صاحبان سهام ، وکیل ، نماینده ، وکالت ، وکالتنامه ، بنماینده دیگری رای دادن
prude	امل ، متظاهر ، کوتاه فکر
prudence	احتیاط ، حزم ، ملاحظه ، پروا
prudent	محتاط ، از روی احتیاط
prudential	محتاط ، از روی احتیاط
prudery	امل بودن ، تظاهر ، کوتاه فکری
prune	الو ، گوجه برقانی ، الوبخارا ، ارستن ، سرشاخه زدن ، هرس کردن
prurient	خارش دار ، کرمکی ، دارای فکر شهوانی ، هرزه
pry	بادقت نگاه کردن ، کاوش کردن ، فضولانه نگاه کردن ، با دیلم یا اهرم بلند کردن ، اهرم ، دیلم ، کنجکاو ، فضولی ، فضول
pseudonym	اسم مستعار ، تخلص
pseudonymity	مجعولیت ، جعلی بودن ، مستعاری
psyche	افسانه یونان (شاهزاده زیبای که " کوپید" (Cupid) بدام عشقش گرفتارشد، روان، روح
psychiatrist	روانپزشک
psychiatry	معالجه ناخوشیهای دماغی ، پزشکی روانی ، طب روحی ، روانپزشکی
psychic	روانی ، ذهنی ، واسطه ، پدیده روحی
psychopathic	وابسته به ناخوشی دماغی
psychosis	روان پریشی ، بیماری روانی ، جنون
psychotherapy	درمان روانی ، تداوی روحی
pterodactyl	دیرین شناسی) راسته ای از سوسماران بالدار عهد ژوراسیک سفلی تا عهد مسوزوئیک
pudgy	خپله ، چاق ، گوشتالو
puerile	بچگانه ، کودکانه ، احمقانه
Puerto Rico	پورتوریکو
pugilist	مشت زن ، ستیزه گر ، ستیزه جو ، دعوایی

pugnacious	جنگجو ، ستیزه گر
pugnacity	ستیزه جویی
puissance	توان ، قدرت ، نیرو ، توانایی
puissant	توانا ، نیرومند
pulchritude	زیبایی ، خوش اندامی ، قشنگی
pullulation	تکثیر ، جوانه زنی
pulmonary	ریوی ، وابسته به ریه
pulsate	زدن (نبض) ، جهند کردن ، تپیدن (قلب) ، تکان دادن ، بضربان افتادن
pulse	ضربه ، پالس ، امواج ضربانی ، تپش ، ضربان ، نبض ، جهند زدن ، تپیدن
pulverize	سائیدن ، ساییدن ، نرم کردن ، پودر کردن ، نرم کوبیدن
pummel	کوبیدن ، زدن ، له کردن
punctilio	نکته دقیق در ایین رفتار ، دقت ، دقایق
punctilious	دقیق ، نکته سنج ، بسیار مبادی اداب
punctual	وقت شناس ، خوش قول ، بموقع ، ثابت در یک نقطه ، (مثل نقطه) لایتجزی ، نکته دار ، معنی دار ، نیشدار ، صریح ، معین ، مشروح ، باذکر جزئیات دقیق ، اداب دان
puncture	شکسته شدن ، رخنه ، سوراخ شدن ، پنچر شدن ماشین ، سوراخ کردن ، پنچر شدن
pundit	دانشمند ، واردبکار
pungency	زندگی ، تندگی
pungent	پر ادویه ، تند ، زننده ، گوشه دار ، نوک تیز ، سوزناک
punitive	کیفری ، تنبیهی
puny	ریزه اندام ، ضعیف ، درجه پست ، کوچک ، قد کوتاه
pupil	شاگرد ، دانش آموز ، مردمک چشم ، حدقه
pupilage	دوره شاگردی ، مرحله شاگردی ، تلمذ
pupillage	دوره شاگردی ، مرحله شاگردی ، تلمذ
purchase	اقتراء ، شراء ، خریدن ، ابتیاع ، خریداری کردن ، درآمد سالیانه زمین
purgatory	برزخ ، وسیله تطهیر ، تطهیری ، پالایشی ، در برزخ قرار دادن

purge	پاک کردن ، تهی کردن ، خالی کردن ، زدودن ، پاکسازی کردن ، تنقیه کردن ، تطهیر کردن ، تبرئه کردن ، تطهیر ، پالایش ، سرشاخه زنی ، مسهل ، کارکن ، تصفیه حزب یا دولت از عناصر نادرخواه
purist	شخصیکه در استعمال کلمات صحیح وسواس دارد
purl	مشروب مالت ، ابجو دارای ادویه معطر ، گلابتون ، زری ، کوک برجسته وقلابی ، حاشیه ، حلقه دود یا بخار ، صدای شرشر ، زمزمه اب ، مثل فرفره چرخیدن ، واژگون شدن ، زردوزی کردن ، با شرشر جاری شدن ، حلقه حلقه شدن
purloin	ربودن ، دزدیدن
purport	مفهوم ساختن ، فحوا ، مفاد ، فهماندن ، معنی دادن ، بنظر آمدن
purse	کیسه پول ، کیف پول ، دارایی ، وجوهای خزانه ، غنچه کردن ، جمع کردن ، پول دزدیدن ، جیب بری کردن
pursue	تعقیب کردن ، تعاقب کردن ، تحت تعقیب قانونی قرار دادن ، دنبال کردن ، اتخاذکردن ، پیگیری کردن ، پیگرد کردن
purveyor	اذوقه رسان
purview	مواد اساسی ، وسعت ، رسایی ، قلمرو اجراء ، چشم رس ، میدان دید ، موضوع مورد بحث ، حدود صلاحیت
pusillanimous	ترسو ، ضعیف ، بزدل ، جبون
putative	مشهور ، قلمداد شده ، مفروض ، مورد قبول عامه
putrefy	گندیدن ، متعفن شدن ، پوسیدن ، فاسد شدن ، چرک نشستن ، چرک کردن ، گنداندن
putrescent	گندیده ، فساد پذیر
putrescible	گندیده ، فساد پذیر
putrid	فاسد ، متعفن
pylon	شاه تیر ، پیل یا تیر برق ، راهرو ، در ، برج
Pyongyang	پیونگ یانگ
pyre	توده هیزم مخصوص آتش زدن جسد مرده
pyromania	جنون ایجاد حریق
pyromaniac	آتش افروز
pyrotechnic	مربوط به فن آتشبازی ، مربوط به استفاده از آتش در علم و هنر ، آتش بازی

pyrotechnical	وابسته به فن آتش بازی ، شورانگیز ، سرشار
pyx	جعبه قطب نما ، جعبه کوچک ، صندوقچه ، درجعه گذاردن
Qatar	قطر
Qatari	قطری
quack	شارلاتان ، زبان باز ، چاخان ، دروغی ، ساختگی ، قات قات کردن ، صدای اردک کردن ، دواى قلابی دادن
quackery	حقه بازی ، شارلاتان بازی ، حلیه گری
quadrate	چهار یک ، چهار گوش ، عدد مربع ، مجذور
quadriceps	ماهیچه چهارسر
quadruped	چهار پا ، جانور چهار پا ، ستور
quadruple	چهار گانه ، چهار تایی ، چهار لا ، چهار برابر کردن
quaere	جستار ، سوال
quaff	زیاد نوشیدن ، سر کشیدن ، جرعه
quagmire	خلاب ، مرداب ، باتلاق ، در لجن انداختن
quail	بلدرچین ، وشم ، بدبده ، شانه خالی کردن ، از میدان در رفتن ، ترسیدن ، مردن ، پژمرده شدن ، لرزیدن ، بی اثر بودن ، دلمه شدن
quaint	خیلی ظریف ، از روی مهارت ، عجیب و جالب
qualification	تعدیل ، شایستگی ، مهارت فنی ، کسب مهارت ، صفت ، شرط ، قید ، وضعیت ، شرایط ، صلاحیت ، توصیف
qualified	واجد شرایط لازمه ، مقید ، واجد شرایط ، کارشناس ، لایق ، صلاحیت دار ، شایسته ، قابل ، دارای شرایط لازم ، مشروط
qualify	شایستگی پیدا کردن ، کسب مهارت ، محدود کردن ، تعیین کردن ، قدرت راتوصیف کردن ، ازبدی چیزی کاستن ، منظم کردن ، کنترل کردن ، صلاحیت داشتن ، واجد شرایط شدن ، توصیف کردن
qualitative	کیفی ، مقداری ، چونی
qualm	حالت تهوع ، عدم اطمینان ، بیم ، تردید ، ناخوشی همه جاگیر
quandary	سرگردانی ، گیجی ، تحیر ، حیرت ، معما
quantity	مقدار ، چندی ، کمیت ، قدر ، اندازه ، حد ، مبلغ

quarantine	قرنطینه ، محل قرنطینه ، قرنطینه کردن
quarrelsome	ستیزه جو ، جنگار ، ستیزگر
quarry	کان سنگ ، لاشه شکار ، صید ، توده انباشته ، شیشه الماسی چهارگوش ، اشکار کردن ، معدن سنگ
quarter	یک چهارم زمان مسابقه ، چهار یک ، کوی ، یک چهارم ، یک چارک ، چهارک ، ربع ، مدت سه ماه ، برزن ، اقامتگاه ، محله ، بخش ، ربعی ، به چهار قسمت مساوی تقسیم کردن ، پناه بردن به ، زنهار دادن ، زنهار
quarterly	چهار بار در سال ، سه ماه سه ماه ، سه ماهه
quartet	قطعه موسیقی مخصوص چهارتن خواننده یا نوازنده ، گروه چهارتنی که قطعه ای رابسرایند ، چهارقلو ، چهاربخشی
quarto	در کاغذ های یک ربعی چاپ شده ، ربع کاغذی
quash	نقض کردن ، باطل کردن ، الغا کردن ، با ضربه زدن ، له کردن ، فرو نشاندن
quasi	شبیه ، شبه ، بصورت پیشوند نیز بکار رفته و بمعنی "شبه" و "بظاهرشبیه" است
quasi-	بصورت پیشوند نیز بکار رفته و به معنی ' شبه ' و ' بظاهرشبیه ' است
quaver	لرزش و تحریر صدا در آواز ، ارتعاش داشتن
quay	اسکه ، بندرگاه ، بارانداز ، اسکله ، دیوار ساحلی
queasy	تهوع آور ، لطیف مزاج ، وسواسی ، زیاد دقیق
queazy	تهوع آور ، لطیف مزاج ، وسواسی ، زیاد دقیق
quell	فرونشاندن ، سرکوبی کردن ، تسکین دادن
quench	سخت کردن ، فرو نشاندن ، دفع کردن ، خاموش کردن ، اطفاء
querulous	کج خلق ، زود رنج ، گله مند ، ستیز جو ، شکوه گر
query	ایراد ، تحقیق و باز جویی کردن ، پرسیدن ، استنطاق کردن ، پرسش ، پرس و جو ، سوال ، تردید ، جستار ، استفسار
quest	تلاش ، جویش ، طلب ، بازجویی ، تحقیق ، جستجو کردن
queue	صف اتوبوس و غیره ، صف بستن ، در صف گذاشتن ، در صف ایستادن
quibble	کنایه ، نیش کلام ، نیرنگ در سخن ، زبان بازی کردن ، ایهام گویی کردن ، محاجه کردن
quid pro quo	در عوض ، بجای ، عوض ، جبران ، تعویض

quiescence	خاموشی ، سکون ، بی حرکتی ، خاموشی ، جزم
quiescent	ساکن ، خاموش
quiet	خاموش ، آرامش ، سکون ، رفاه ، ساکن ، خاموش ، بیصدا ، آرام کردن ، تسکین دادن ، ساکت کردن
quieten	آرام کردن ، تسکین دادن ، ساکت کردن
quietness	آرامش ، سکون
quietude	آرامش ، سکون
quietus	رهای ، خلاصی ، تبرئه ، پاکی ، برائت ، مفاصا
quintessence	پنجمین و بالاترین عنصر وجود ، عنصر پنجم یعنی 'اثیر' یا 'اثر' ، جوهر ، اصل
quintet	قطعه موسیقی مخصوص ساز و آواز پنج نفری ، پنج نفری ، پنجگانه
quip	کنایه ، گوشه ، مزه ریختن ، بذله ، طنز ، لطیفه ، طعنه زدن ، ایهام گفتن
quirk	تزئینات یا خصوصیات خط نویسی شخص ، خصوصیات ، تغییر ناگهانی ، حیاط ، تغییر فکر ، دمدمی ، مزاجی ، تناقض گویی ، تغییر جهت دادن (بطور سریع)
quisling	حاکم دست نشانده اجنبی
quite	کاملاً ، بکلی ، تماماً ، سراسر ، واقعا
Quito	کویتو
quiver	ترکش ، تیردان ، بهدف خوردن ، درتیر دان قرار گرفتن ، لرزیدن ، ارتعاش
quixotic	خیالپرست ، ارمان گرای ، وابسته به دان کیشوت
quizzical	عجیب و غریب ، شوخ ، مبهوت ، مات
quorum	حد نصاب ، اکثریت لازم برای مذاکرات
quotidian	شبهانه روزی ، روزانه ، یومیه ، روزمره ، پیش پا افتاده
Rabat	رباط
rabid	بد اخلاق ، متعصب ، خشمگین ، وابسته به هاری
raconteur	داستانسرا ، قصه گوی زبردست
racy	دارای طعم اصلی ، دارای صفات اصلی و نژادی ، تند ، با مزه ، با روح ، با نشاط ، مهیج ، جلف
radiance	شید ، تابندگی ، تشعشع ، درخشندگی ، پرتو

radiancy	شید ، تابندگی ، تشعشع ، درخشندگی ، پرتو
radiate	تابیدن ، پرتو افکندن ، شعاع افکندن ، متشعشع شدن
radical	بنیادی ، ریشه ، قسمت اصلی ، اصل ، سیاست مدار افراطی ، طرفدار اصلاحات اساسی ، بنیان ، بن رست ، ریشگی ، (ریاضی) علامت رادیکال
radius	زند بالا ، شعاع دایره ، زند زبرین ، نصف قطر ، برش دادن
radix	پایه (ریاضیات) ، ریشه (در کالبدشناسی) ، منشا ، سرچشمه اولیه ، پایه ، منبع اصلی ، مبنا
raffish	بی ارزش ، بد نام
ragamuffin	ژولیده ، ادم کثیف و بی سر و پا ، ژنده پوش
rail	دست انداز ، کمرکش در و پنجره ، الت میانی در و پنجره ، سرزنش ، سرکوفت ، طعنه ، ریل خط آهن ، خط آهن ، نرده کشیدن ، توبیخ کردن
raillery	شوخی ، استهزا ، سرزنش ، انتقاد ، توبیخ
raiment	جامه ، پوشاک ، ملبوس پوشاندن
rakish	پست ، هرزه ، بدکار ، فاجر ، جلف و زننده
rally	اجتماع مجدد ، دوباره جمع شدن ، صف ارایی کردن ، دوباره جمع اوری کردن ، دوباره بکار انداختن ، نیروی تازه دادن به ، گرد آمدن ، سرو صورت تازه گرفتن ، پشتیبانی کردن ، تقویت کردن ، بالا بردن قی مت
Ramallah	رام الله
ramble	ولگردی ، سر گردانی ، پریشانی ، بی هدفی ، کردن ، پرسه زدن
ramification	انشعاب ، شاخه شاخگی
ramify	شاخه شاخه شدن ، منشعب شدن ، شاخه دادن ، شاخه بستن
ramose	پر شاخه
ramous	پر شاخه
ramp	سربالایی اتصال ، سینه کش اتصال فراز اتصال ، درب شیب دار ، رمپ ، محل توقف و پیاده سوار کردن هواپیما ، سکوی هواپیما ، سرازیر شدن ، خزیدن ، صعود کردن ، بالا بردن یا پایین آوردن ، سکوب سراسیب ، سرازیر ، پله ء سراسیب ، پیچ ، دست انداز ، پلکان ، سطح شیب دار
rampant	شایع ، منتشر شده ، فراوان ، حکمفرما

rampart	خاکریز ، دارای استحکامات کردن ، برج و بارو ساختن
ramshackle	متزلزل ، ناپایدار ، شل ، لکنتی ، بدخلق
rancid	ترشیده ، بو گرفته ، باد خورده ، فاسد ، نامطبوع ، متعفن
rancor	بدخواهی ، خصومت دیرین ، عداوت ، کینه
rancorous	معاند ، دارای عداوت و دشمنی دیرین
rancour	بدخواهی ، خصومت دیرین ، عداوت ، کینه
random	بی نظم ، بی مقصدی ، بی منظوری ، پیشامد اتفاقی همینطوری ، الله بختکی ، اتفاقی الکی ، بی ترتیب ، نامنظم ، بی هدف تصادفی ، کتره ای ، تصادف (نا) ، عدد شانس ، اتفاقی ، مسیر ناگهانی ، خط سیر اتفاقی ، فکر تصادفی ، غیرعمدی ، بختانه
rankle	چرک نشستن ، چرک جمع کردن ، جان گدازبودن ، جانسوزبودن ، عذاب دادن
rant	لفاظی کردن ، یاهو سرایی کردن ، بیهوده گفتن ، سرزنش کردن ، یاهو سرایی ، بیهوده گویی
ranten	لفاظی کردن ، یاهو سرایی کردن ، بیهوده گفتن ، سرزنش کردن ، یاهو سرایی ، بیهوده گویی
rapacious	درنده خو ، ژیان
rapacity	از ، غارتگری ، یغماگری ، درنده خویی
rapid	تندرو ، سریع العمل ، چابک
rapine	دستمزد ، دستبرد ، ربایش ، غصب ، غارت کردن
rapport	تفاهم ، نسبت ، ربط ، توافق ، مناسبت ، سازگاری
rapt	مسحور ، ربوده شده ، برده شده ، مجذوب
raptorail	شکاری ، رباینده ، وابسته به تیره ربایندگان یا مرغان
rapture	از خود بیخودی ، شغف و خلسه روحانی ، حالت جذب و انجذاب ، وجد روحانی ، ربایش ، جذبه ، شور ، بوجد آوردن ، از خود بیخود کردن ، خلسه
rarefy	رقیق کردن ، منبسط کردن ، تصفیه کردن
rarify	رقیق کردن ، منبسط کردن ، تصفیه کردن
rash	تند ، عجول ، بی پروا ، بی احتیاط ، محل خارش یا تحریک روی پوست ، جوش ، دانه

rasp	چوبیسای ، سوهان زدن ، تراش دادن ، با صدای سوهان گوش را ازردن ، صدای سوهان
raspy	دارای صدای گوش خراش
ratify	تایید کردن ، قبول کردن ، بتصویب رساندن ، تصویب کردن
ratiocination	استدلال
ration	جیره غذایی ، (علوم نظامی) جیره ، مقدار جیره روزانه ، خارج قسمت ، سهمیه ، سهم دادن ، جیره بندی کردن
rationale	منطق ، دلیل ، توضیح اصول عقاید ، اس اساس ، بنیاد و پایه
rationalism	فلسفه اصالت عقل ، فلسفه عقلانی ، عقل گرایی
rationalize	عقلا توجیه کردن ، بااستدلال عقلی توجیه یا تفسیر کردن ، منطقی کردن
raucous	خشن ، زمخت ، ناهنجار ، خیلی نامرتب
ravage	ویران یا غارت کردن ، خرابی وارد آوردن ، یغما ، ویرانی ، ستمگری ، ویران کردن ، غارت کردن ، تاخت و تاز کردن ، بلا زده کردن
rave	دیوانه شدن ، جار و جنجال راه انداختن ، با بیحوصلگی حرف زدن ، دیوانگی ، غوغا
ravel	دربافتگی) شانه مخصوص جداکردن تارهای نخ ، پیچ انداختن در ، گره دار کردن ، دام بلا ، چیز در هم پیچیده ، نخ گوریده ، گوریدگی ، از هم جدا کردن الیاف
ravenous	بسیار گرسنه ، پر ولع ، پر اشتیاق
ravine	فرکند ، ابرکند ، دره تنگ و عمیق ، دارای دره تنگ کردن
raze	ویران کردن ، محو کردن ، تراشیدن
reaction	واکنش ، انفعال ، عکس العمل ، انعکاس ، واکنشی
reactional	واکنش ، عکس العمل ، انعکاس ، واکنشی
reactionary	مخالفت گرای بی منطق ، ارتجاعی ، استبدادی ، ادم مرتجع ، واکنشی
readily	بامیل ، به اسانی ، بسهولة
readjust	دوباره تعدیل
ready	حاضر به کار ، آماده کردن ، مهیا کردن ، حاضر کردن ، آماده
realism	واقعیت گرایی ، راستین گرایی ، واقع بینی ، واقع گرایی ، رئالیسم ، تحقق گرایی
realm	کشور ، حدود ، حوزه ، قلمرو سلطان ، متصرفات ، مملکت ، ناحیه

reaper	درو گر ، ماشین درو
rearrange	بازاراستن ، بازچیدن
reassure	دوباره اطمینان دادن ، دوباره قوت قلب دادن
rebate	فاقدار کردن ، کاستن ، کم کردن ، کند کردن ، بی ذوق کردن ، تخفیف ، کاهش
rebellious	سرکش ، متمرّد
rebuff	جلوگیری کردن ، رد کردن ، منع ، رد ، دفع
rebuild	تجدید ساخت ، نوسازی کردن قطعات ، بازساختن ، دوباره ساختمان کردن ، چیز دوباره ساخته شده
rebuke	سرزنش کردن ، سرزنش ، گوشمالی ، توبیخ کردن ، ملامت کردن ، ملامت ، زخم زبان
rebus	معمای مصور ، نشان دادن واژه ها بصورت مصور
rebut	رد کردن ، بر گرداندن ، جواب متقابل دادن ، پس زدن
rebuttal	رد ، تکذیب ، دفع ، عمل متقابل ، پس زنی
recalcitrant	متمرّد ، سرسخت ، سرکش
recant	حرف خود را رسماً پس گرفتن ، گفته خود را تکذیب کردن ، بخطای خود اعتراف کردن
recapitulate	رئوس مطالب را تکرار کردن ، (زیست شناسی) صفات ارثی را در طی چند نسل تکراری کردن
recapture	پس گرفتن ، دوباره تسخیر کردن ، پس گیری
recast	ازنو ریختن ، از نو قالب کردن ، از نو طرح کردن
recede	کنار کشیدن ، عقب کشیدن ، خودداری کردن از ، دور شدن ، بعقب سرازیر شدن ، پس رفتن
receivable	دریافت کردنی ، قابل وصول ، پذیرفتنی ، قابل قبول ، (در جمع) بروات وصولی
receptacle	ژاک رادیو ، سیم اتصال ، نهنج ، ظرف ، جا ، حاوی ، حفره درون سلولی گیاه
receptive	پذیرنده ، پذیرا ، شنوا ، حاضر بقبول
recession	رکود ، پس رفت ، بازگشت ، اعاده ، کساد ، بحران اقتصادی
recessive	مایل ببازگشت ، ارتجاعی ، بازگشتی ، پس رفتی
recidivism	تکرار (در جرم یا بیماری روانی) ، عود ، بازگشت ، بازگشت به ، تکرار جنایات

recidivist	تکرارکننده جرم ، عامل تکرار جرم ، تکرار کننده جرم
recipient	گیرنده ، دریافت کننده ، وصول کننده
reciprocal	مقدار عکس ، متقابل ، دو سویه ، تقابلی ، عکس (در اعداد) ، دو جانبه ، عمل متقابل ، معکوس ، دوجانبه ، دو طرفه
reciprocate	مقابل به مثل نمودن ، دادن و گرفتن ، تلافی کردن ، عمل متقابل کردن ، معامله بمثل کردن ، جبران کردن
reciprocity	معامله بمثل ، عمل متقابل
recitation	از بر خوانی ، از حفظ خوانی ، بازگو نمودن درس حفظی ، شرح ، ذکر ، بیان ، تعریف موضوع
reck	پروا داشتن ، بیم داشتن ، باک داشتن
reckless	بی پروا ، بی بیاک ، بی ملاحظه ، بی اعتنا
reclaim	احیاء کردن ، احیاء اراضی موات ، استرداد کردن ، اصلاح شدن ، مرمت کردن ، اصلاح کردن ، نجات دادن ، زمین بایر را دایر کردن
recline	بر پشت خم شدن یا خوابیدن ، سرازیر کردن ، خم شدن ، تکیه کردن ، لمیدن
recluse	دور افتاده ، تنها ، منزوی ، گوشه نشین
reclusive	خلوت ، دنج
recognizance	التزام نامه ، التزام ، تعهد نامه ، سپرده التزامی ، وجه الضمانه
recognize	به رسمیت شناختن ، تشخیص دادن ، برسمیت شناختن ، بازشناختن ، تصدیق کردن
recoil	برگشت ، پس زنی ، لگد زدن تفنگ ، عقب نشینی کردن توپ ، بحال خود برگشتن ، بحال نخستین برگشتن ، پس زدن ، عود کردن ، پس نشستن ، فتری بودن ، (با on و) upon واکنش داشتن بر
recollect	دوباره جمع کردن ، بخاطر آوردن ، در بحر تفکر غوطه ور شدن ، مستغرق شدن در
recompense	پاداش ، (حقوق) غرامت ، جبران ، رفع خسارت ، عوض دادن ، غرامت پرداختن
reconcilable	قابل تلفیق
reconcile	صلح دادن ، اشتهی دادن ، تطبیق کردن ، راضی ساختن ، وفق دادن
recondite	پوشیده ، نهان ، مرموز ، عمیق ، پیچیده
reconnaissance	شناسایی ، بازدید مقدماتی ، اکتشاف

reconnoiter	شناسایی کردن ، بازدید کردن ، عملیات اکتشافی کردن
reconnoitre	شناسایی کردن ، بازدید کردن ، عملیات اکتشافی کردن
reconsider	تجدیدنظر کردن ، مجددا در امری مطالعه کردن
reconstruct	تجدید بنا کردن ، نوسازی کردن ، از نوساختن ، احیا کردن
recount	برشمردن ، یکایک گفتن ، تعریف کردن ، شمارش مجدد ، باز گفتن
recoup	دوباره بدست آوردن ، جبران کردن ، تلافی کردن
recourse	اعاده ، چاره ، وسیله ، پاتوق ، میعادگاه ، متوسل شدن به ، مراجعه کردن به
recover	جمع اوری یکان ، جمع اوری کردن ، به هوش آمدن بهبود یافتن از مریضی ، اخراجات کردن ، جمع اوری وسایل از کارافتاده یا بیماران ، اخراجات وسایل ، نجات دادن ، به حالت اول درآوردن ، دوباره بدست آوردن ، بازیافتن ، ترمیم شدن ، بهبود یافتن ، بهبودی یافتن ، بهوش آمدن ، دریافت کردن
recreant	تسلیم شونده ، ترسو ، بی وفا ، ناسپاس ، خائن
recreate	تفریح کردن ، تفریح دادن ، وسیله تفریح را فراهم کردن ، تمدد اعصاب کردن ، از نو خلق کردن
recrimination	اتهام متقابل ، تهمت متقابل
recrudescence	برگشت ، عود ، ظهور مجدد ، برگشتگی ، تجدید
recrudescent	سرباز یا دانش آموز جدید ، استخدام کردن استخدام ، تازه سرباز ، کارمند تازه ، نو آموز استخدام کردن ، نیروی تازه گرفتن ، حال آمدن
recruit	سرباز یا دانش آموز جدید ، استخدام کردن استخدام ، تازه سرباز ، کارمند تازه ، نو آموز استخدام کردن ، نیروی تازه گرفتن ، حال آمدن
rectify	تصحیح کردن ، برطرف کردن ، جبران کردن ، یکسو کردن ، اصلاح کردن
rectitude	راستگری ، راستی ، درستی ، درستکاری ، صحت عمل
recumbent	خوابیده ، خم ، برزمین گستر
recuperate	بهبودی یافتن ، نیروی تازه یافتن ، حال آمدن
recuperate	بهبودی یافتن ، نیروی تازه یافتن ، حال آمدن
recur	عود کردن ، تکرار شدن ، دور زدن ، باز رخدادن
recurrent	برگردنده ، عود کننده ، راجعه ، بازگشت کننده ، باز رخدادگر
recusant	ممتنع ، متمرّد

redeem	از رهن درآوردن ، فک کردن رهن ، باز خریدن ، از گرو در آوردن ، رهایی دادن
redemption	فک ، از گرو درآوردن ، معادل ransom ، باز خرید ، بازپرداخت ، باز خرید ، خریداری و ازاد سازی ، رستگاری
redolence	بو داشتن ، بو ، عطر ، خاطرات گذشته
redolent	معطر ، بودار ، حاکی
redoubtable	ترسناک ، موحدش ، مستحکم ، سهمناک
redound	کمک کردن ، منجر شدن ، لبریز شدن
redress	جبران خسارت ، تصحیح ، التیام ، دوباره پوشیدن ، جبران کردن ، فریاد رسی
reducible	تقلیل پذیر ، ساده شدنی
redundance	زیادی ، حشو و زوائد ، سخن زائد ، فراوانی
redundant	زائد ، اضافی ، دارای اطناب ، حشو ، افزونه
reek	بخار دهان ، بخار از دهان خارج کردن ، متصاعد شدن ، بوی بد دادن
reestablish	دوباره برقرار یا تاسیس کردن
refectory	سالن ناهار خوری (بوژه در صومعه)
refer	احاله کردن ، ارجاع کردن ، اشاره کردن ، نشان کردن ، نشانه روی به نقطه نشانی ، مراجعه کردن ، فرستادن ، بازگشت دادن ، رجوع کردن به ، منتسب کردن ، منسوب داشتن ، عطف کردن به
referable	مراجعه کردنی
referee	حکم ، دور ، حاکم ، میانجی ، داوری کردن ، داور مسابقات شدن
referendum	رفراندوم ، مراجعه به آراء عمومی ، یادداشتی که از طرف سفیر به دولت متبوع وی ارسال می شود ، همه پرسی ، رفراندوم ، مراجعه باراً عمومی ، کسب تکلیف
refinery	پالایش ، پالایشگاه ، تصفیه خانه
reflection	بازتاب ، انعکس ، تأمل (reflexion) انعکاس ، بازتاب ، اندیشه ، تفکر ، پژواک
reflector	آینه ، بازتابنده ، جسم منعکس کننده ، جسم صیقلی ، آلت انعکاس
reflex	بازتاب ، واکنش ، عکس العمل غیرارادی
reflexible	انعکاس پذیر ، قابل انعکاس
reform	تجدید نظر ، بازساخت ، بهسازی کردن ، ترمیم کردن ، اصلاحات ، تجدید سازمان

reformer	طرفدار نهضت ، بهسازگر ، مصلح ، اصلاح طلب ، پیشوای جنبش
refract	منکسر کردن ، بر گرداندن ، شکستن ، انکسار
refraction	شکستگی ، قبض ، شکست ، انکسار ، تجزیه ، انحراف ، تخفیف
refractory	ناگداز ، سرکش ، گردنکش ، سرسخت ، جسم نسوز ، مقاوم
refrain	برگردان ، خود داری کردن ، منع کردن ، نگاه داشتن
refracting	شکننده ، منکسر کننده ، منکسر شده
refuge	پناهگاه ، ملجا ، پناهندگی ، تحصن ، پناه دادن ، پناه بردن
refulgent	نورافشان ، درخشنده ، متشعشع ، درخشان
refurbish	روشن و تازه کردن
refusal	امت ، سرپیچی ، روگردانی ، ابا ، امتناع ، استنکاف ، خود داری ، رد
refute	رد کردن ، تکذیب کردن ، اشتباه کسی را اثبات کردن
regal	پادشاهی ، شاهوار
regale	خوراک لذیذ ، مهمانی ، سور دادن
regalia	امتیازات سلطنتی ، نشانها و علائم پادشاهی ، لباس شاهانه یا فاخر
regality	سلطنت ، قلمرو ، پادشاهی
regatta	مسابقه کرجی رانی ، پارچه نخی سفت بافت
regenerate	باز زادن ، باززاییدن ، احیاء کردن ، تهذیب کردن ، زندگی تازه و روحانی یافته ، دوباره خلق شدن یا کردن
regeneration	باززایی ، باززاد ، نوزایش ، تهذیب اخلاق ، اصلاح ، احیاء
regent	نایب السلطنه ، نماینده پادشاه ، رئیس ، عضو شورا
regicide	شاه کشی ، شاه کش ، قتل شاه یا حکمروا
regime	رژیم ، روش حکومت پرهیز غذایی
regimen	پرهیز غذایی ، رده ، دسته ، حکومت
regiment	علوم نظامی) هنگ ، گروه بسیار ، دسته دسته کردن ، تنظیم کردن
regnant	حاکم ، سلطنت کننده ، حکمفرما ، مسلط ، شایع
regress	پس رفتن ، پس رفت کردن ، برگشت ، پس روی ، سیر قهقرایی کردن

regression	پسروی ، بازگشت ، رگرسیون ، بسرفت ، برگشت ، عود ، سیر قهقرایی
regretful	پر تاسف ، پشیمان ، متأثر
regurgitate	پزشکی) برگشتن ، برگرداندن ، قی کردن
rehabilitate	اعاده اعتبار کردن ، نتوان کردن ، توانبخشی کردن ، دارای امتیازات اولیه کردن ، تجدید اسکان کردن ، اعاده حیثیت کردن ، ترمیم کردن ، بحال نخست برگرداندن
reign	سلطنت کردن ، حکومت ، حکمفرمایی ، سلطنت یا حکمرانی کردن ، حکمفرما بودن
reimburse	مسترد کردن ، باز پرداخت کردن ، باز پرداختن ، جبران کردن ، هزینه کسی یا چیزی را پرداختن ، خرج چیزی را دادن
rein	زمام ، عنان ، افسار کردن ، کنترل ، ممانعت ، لجام زدن ، راندن ، مانع شدن
reinforce	تقویت یکنانه ، مستحکم کردن ، تقویت کردن ، محکم کردن ، مدد کردن
reinstate	دوباره گماشتن ، دوباره برقرار کردن ، از نو به مقام اولیه خود رساندن ، تثبیت کردن
reiterate	تکرار کردن ، تصریح کردن
rejoin	پاسخ دفاعی دادن ، در پاسخ گفتن ، دوباره پیوستن به
rejoinder	پاسخ دفاعی ، جواب ، پاسخ دفاعی دادن
rejuvenate	دوباره جوان کردن ، جوانی از سر گرفتن
rejuvenescence	نوگشتگی ، تجدید جوانی ، تجدید حیات
relapse	بازگشت ، برگشت ، عودت ، مرتد ، بحال نخستین برگشتن ، عود کردن
relegate	ارجاع کردن ، انداختن ، موکول کردن ، محول کردن ، واگذار کردن ، منتسب کردن
relent	نرم شدن ، رحم بدل آوردن ، پشیمان شدن
relevant	مربوط ، مناسب ، وابسته ، مطابق ، وارد
reliance	اعتماد ، توکل ، تکیه ، اتکا ، دل گرمی
reliant	موثق ، متکی
relic	اثر ، اثار مقدس ، عتیقه ، یادگار ، باستانی
relinquish	ترک دعوی کردن ، اعراض از حق کردن ، ول کردن ، ترک کردن ، چشم پوشیدن
reliquary	جعبه اشیاء متبرکه ، ظرف مخصص نگهداری اثار مقدس یا باستانی ، محفظه عتیقه ، باقیمانده

relish	ذائقه ، طعم ، چاشنی ، ذوق ، اشتها ، مزه آوردن ، خوش مزه کردن ، با رغبت خوردن ، لذت بردن از
reluctance	بی میلی ، اکراه ، بیزاری ، مخالف ، مقاومت مغناطیسی
reluctant	بی میل
remand	بازداشت مجدد ، به بازداشتگاه برگرداندن ، احضار کردن ، اعاده دادن
remediable	درمان پذیر ، چاره پذیر ، قابل علاج ، گزیر پذیر
remedial	گزیری ، علاجی ، چاره ساز ، شفابخش ، مفید ، درمانی
remedy	گزیر ، علاج ، دارو ، میزان ، چاره ، اصلاح کردن ، جبران کردن ، درمان کردن
remembrance	یادآوری ، تذکر ، خاطر ، ذهن ، یادگاری
reminisce	یادآوری کردن ، بخاطر آوردن ، یاد کردن
reminiscence	خاطره پردازی ، خاطره ، یادداشت ، یاد بود ، یادآوری ، نشانه
reminiscent	یاد بود ، خاطره ، یادآور
remiss	بی مبالا ، بی قید ، غفلت کار ، سست
remission	عذر گناه ، بخشودگی ، بخشش ، امرزش ، عفو ، گذشت ، تخفیف ، بهبودی بیماری
remit	تخفیف دادن ، فرستادن (وجه) ، بخشیدن ، امرزیدن ، معاف کردن ، فرو نشانیدن ، پول رسانیدن ، وجه فرستادن ، ارسال وجه
remnant	باقی مانده ، بقیه ، اثر ، بقایا (در جمع) ، اثار
remodel	تغییر وضع دادن ، عوض کردن ، تعمیر کردن
remonstrance	سرزنش ، نکوهش ، تعرض ، اعتراض ، مخالفت
remonstrant	معترض
remonstrate	تعرض کردن ، با تعرض و نکوهش گفتن
remorse	پشیمانی ، افسوس ، ندامت ، پریشانی ، غم
remotely	ابداً ، دور افتاده
remunerate	پاداش دادن به ، ترقی کردن ، تاوان دادن
remuneration	حق الزحمه ، غرامت ، اجرت ، اجر ، پاداش
remunerative	درآمدزا ، پاداشی

renaissance	دوره تجدد ادبی و فرهنگی ، رنسانس
renascence	نوزایش ، تجدید حیات ، تولد مجدد ، زندگی مجدد
rend	پاره کردن ، چاک زدن ، دریدن ، کندن
render	استرداد ، تحویل دادن ، تسلیم داشتن ، منتقل کردن ، ارائه دادن ، ترجمه کردن ، در آوردن
rendezvous	امدگاه ، وعده گاه ، پاتوق ، میعاد ، قرار ملاقات گذاشتن
rendition	تسلیم ، بازگردانی ، پرداخت ، تحویل ، ترجمه ، تفسیر
renegade	از دین برگشته ، برگشته ، مرتد ، خائن
renege	انکار کردن ، دبه کردن ، ترک تابعیت کشور یا دین خود را کردن ، (در گویش) گول زدن
renounce	انکار کردن ، سرزنش یا متهم کردن
renovate	باز نوساختن ، نو کردن ، تعمیر کردن ، از سر گرفتن
renown	اوازه ، نام ، شهرت ، معروفیت ، اشتهار ، صیت ، مشهور کردن
rent	استیجار ، کرایه اجاره کردن یا دادن ، اجاره بها ، مال الاجاره ، منافع ، اجاره کردن ، کرایه کردن ، اجاره دادن
renunciation	چشم پوشی ، ترک ، کناره گیری ، قطع علاقه
reorganize	تشکیلات مجدد ، دوباره متشکل کردن ، دوباره سازمان دادن
reparable	قابل جبران ، اصلاح پذیر ، تعمیر پذیر
reparation	جبران غرامت ، تاوان ، تعمیر ، عوض ، اصلاح
repartee	حاضر جوابی ، جواب شوخی آمیز
repast	خوراک ، ضیافت ، غذا خوردن ، وقت غذاخوری
repeal	لغو کردن ، احضار کردن ، احضار ، باز گردانی ، الغاء ، لغو ، فسخ
repel	دفع کردن ، رد کردن ، نپذیرفتن ، جلوگیری کردن از ، بیزار کردن ، مقابله کردن
repellent	زننده ، مانع ، دافع ، راننده ، بیزار کننده
repentance	توبه ، پشیمانی ، ندامت ، اصلاح مسیر زندگی
repentant	تائب

repercussion	بازگردانی ، پس زنی ، انعکاس ، برگشت ، عکس العمل ، واکنش ، (پزشکی) دفع یا پیشگیری
repertoire	موجودی ، مخزن ، فهرست نمایش های آماده برای نمایش دادن
repertory	فهرست ، مجموعه ، انبار ، مخزن ، کاتالوگ
repetition	باز انجام ، باز گویی ، باز گو ، تکرار ، تجدید ، اعاده
repine	ناراضی بودن ، شکایت کردن ، شکوه
replenish	پر کردن مجدد ، سرویس و سوختگیری هواپیماها تجدید سوخت ، تدارک مجدد ، تنظیم کردن روغن سلاحها ، دوباره پر کردن ، ذخیره تازه دادن ، باز پر کردن
replete	کاملاً پر ، لبریز ، چاق ، تکمیل ، انباشته
replica	نسخه عین ، عین ، المثنی
replicate	تکرار کردن ، برگرداندن ، تازدن ، جورساختن
repose	گذاردن ، ارمیدن ، دراز کشیدن ، غنودن ، سامان ، اسودگی ، استراحت
repository	انبار ، مخزن ، صندوق تابوت ، ظرف ، رازدار
reprehend	سرزنش کردن ، توبیخ کردن
reprehensible	سزاوار سرزنش ، سرزنش کردنی
reprehension	سرزنش ، ملامت
repress	باز فشردن ، باز کوفتن ، فرونشاندن ، سرکوب کردن ، در خود کوفتن
reprieve	مجازات کسی را بتعویق انداختن ، رخصت
reprimand	سرزنش کردن ، سرزنش و توبیخ رسمی ، مجازات
reprisal	جبران ، انتقام ، تلافی کردن
reprise	بازکوب (شمشیربازی) ، وهله ، نوبت ، خسارت ، خرج ، تلافی کردن
reproach	سرزنش ، توبیخ ، رسوایی ، ننگ ، عیب جویی کردن از ، خوار کردن
reprobate	مردود ، فاسد ، بد اخلاق ، هرزه ، محرومیت
reproduce	دوباره عمل آوردن ، تکثیر کردن ، چاپ کردن ، دوباره ساختن ، دوباره تولید کردن ، باز عمل آوردن
reproduction	چاپ کردن ، تکثیر کردن ، تکثیر نشریات ، تولید مجدد ، هم اوری ، تکثیر ، توالد و تناسل ، تولید مثل

reproductive	مولد ، تناسلی
reproof	سرزنش ، نکوهش ، ملامت ، توبیخ ملایم
reprove	سرزنش کردن ، نکوهش کردن ، ملامت کردن
repudiate	رد کردن ، انکار کردن ، منکر شدن
repugnance	مغایرت ، ناسازگاری ، تناقض ، مخالفت
repugnant	متناقض ، مخالف ، تنفرانگیز ، زننده
repulse	عقب زدن ، پس زدن دشمن ، پس زنی ، دفع کردن ، راندن
repulsion	دفع کردن ، دفع ، عدم پذیرش ، عقب زنی ، تنفر ، دشمنی
repulsive	متنفر کننده ، دافع ، زننده ، تنفراور
reputable	قابل شهرت ، مشهور ، قابل اطمینان
repute	اوازه داشتن ، شمردن ، فرض کردن ، شهرت داشتن ، اشتہار
reputed	مشهور
requiem	نماز وحشت ، نماز میت ، فاتحه
requisite	بایسته ، شرط لازم ، لازمه ، احتیاج ، چیز ضروری
requital	سزا ، تاوان
requite	سزا دادن ، پاداش دادن ، تاوان دادن ، جبران کردن
rescind	باطل ساختن ، لغو کردن ، فسخ کردن
reseat	دوباره نشاندن ، در جای دیگر نشاندن ، نشیمنگاه تازه دادن ، صندلی جدید دادن*
resemblance	شباهت ، تشابه ، همانندی ، همشکلی ، مقایسه
resent	منزجر شدن از ، رنجیدن از ، خشمگین شدن از ، اظهار تنفر کردن از ، اظهار رنجش کردن
resentment	رنجش ، خشم ، غیض
reserve	نگهداشتن ، ذخیره کردن ، عضو علی البدل ، کتمان حقیقت ، مقدار وجهی که هر بانک باید جهت پرداخت دیون خود داشته باشد ، قید ، کنار گذاشتن ، پس نهاد کردن ، نگه داشتن ، اختصاص دادن ، اندوختن ، اندوخته ، ذخیره ، احتیاط ، یدکی ، (درمورد انسان) تودار بودن ، مدارا ، از پیش حفظ کردن ، رزرو کردن
reservoir	تانک ، خزانه ، سرباز احتیاط یا ذخیره ، آب انبار ، ذخیره ، مخزن آب

residue	باقیمانده ، پس مانده ، تفاله ، قسمت باقی مانده ، فاضل ، زیادتی ، ته نشین
resignation	تعویض ، استعفا ، واگذاری ، کناره گیری ، تفویض ، تسلیم
resigned	تن بقضا داده ، تن برضا (خدا) داده ، تسلیم پیشامد یا تقدیر ، مسلم
resilience	جهندگی ، حالت ارتجاعی
resiliency	جهندگی ، حالت ارتجاعی
resilient	عکس العمل ، نشان دهنده ، فبری
resistance	تاب ، دوام ، پایداری ، ایستادگی ، عایق مقاومت ، مقاومت ، سختی ، مخالفت ، استحکام
resistant	مقاوم ، پایدار
resistive	مقاومتی
resistless	عاری از نیروی مقاومت
resolute	صاحب عزم ، ثابت قدم ، پا بر جا ، مصمم ، ثابت ، تصویب کردن
resolution	دقت ، اراده ، قرار ، تحلیل ، تجزیه ، حل ، نتیجه ، ثبات قدم ، عزم ، قصد ، نیت ، تصمیم ، تصویب ، تفکیک پذیری ، رفع
resolve	حل کردن یا شدن ، رفع کردن ، مقرر داشتن ، تصمیم گرفتن ، رای دادن
resonance	رزونانس ، تشدید صدا ، (درصوت) تشدید ، پیچش صدا ، ایجاد طنین
resonant	تشدید شده ، طنین دار
resonate	تشدید کردن ، پیچیدن ، طنین انداختن
resource	وسیله ، کاردانی ، منبع ، ممر ، مایه ، ابتکار
respiration	تنفس ، دم زنی
respiration	تنفس ، دم زنی
respite	مهلت ، فرجه ، فاصله ، استراحت ، نفس کشیدن
resplendent	پر جلوه ، درخشنده ، پر تلالو
respondent	فرجام خواننده ، خواننده ، مدعی علیه ، مخاطب ، مطابق ، موافق ، جوابگو ، واکنش دار
responsiveness	پاسخدهی
restitution	استرداد ، تبدیل مختصات نقاط از عکس یا نقشه ای به نقشه دیگر ، اعاده ، بازگردانی ، جبران ، تلافی ، ارتجاع

restive	کله شق ، رام نشو ، بیقرار ، سرکش ، چموش
restorative	تجدید یا مسترد کننده ، اعاده کننده
restraint	مانع ، بازداشت ، توقیف ، ضبط کردن ، محدودیت ، جلوگیری ، منع ، نگهداری ، خودداری
resumption	از سر گرفتن ، از سر گیری ، ادامه ، تجدید ، شروع ، باز یافت
resurge	زنده شدن ، دوباره برخاستن
resurgent	طغیان کننده ، بازخیزگر
resurrection	قیام عیسی از مردگان ، احیا ، رستاخیز کردن
resuscitate	زنده کردن ، احیا کردن ، بهوش آوردن
retain	احراز کردن ، ابقاء کردن ، تمرکز دادن ، ابقا کردن ، نگهداشتن ، نگاه داشتن ، از دست ندادن ، حفظ کردن
retaliate	تلافی کردن ، تاوان دادن ، عین چیزی را بکسی برگرداندن
retaliation	تقاص ، قصاص ، انتقامجویی ، تلافی کردن ، مقابله کردن به مثل ، تلافی ، عمل متقابل
retch	اوغ زدن ، قی کردن
retention	حفظ ، حفاظت ، یادداری (در یادگیری) ، نگهداری ، نگاهداری ، ابقا ، ضبط ، حافظه
retentive	نگهدارنده ، حافظ ، ضبط کننده قابض
reticence	خاموشی ، سکوت ، کم گویی
reticency	خاموشی ، سکوت ، کم گویی
reticent	محتاط در سخن ، کم گو
retina	شبکیه چشم
retinue	همراهان ، خدم وحشم ، ملتزمین ، نگهداری ، حفظ
retiring	کناره گیر
retort	قرع ، انبیق ، برگرداندن ، پس دادن ، جواب متقابل دادن ، جواب متقابل ، تلافی
retouch	دستکاری کردن ، (در عکاسی) رتوشه کردن
retrace	ردپای چیزی را دوباره گرفتن
retract	تو بردن ، الغاء کردن ، منقبض کردن ، تو رفتن ، جمع شدن

retraction	استغفار ، تو کشیدن ، انقباض ، استرداد
retrench	قطع کردن ، حذف کردن ، دارای سنگر موقتی زیر زمینی کردن ، از نو خندق ساختن ، مستحکم کردن
retribution	جزا ، مجازات ، تلافی ، کیفری ، مجازاتی ، سزا
retrieve	باز یافتن ، دوباره بدست آوردن ، پس گرفتن ، جبران کردن ، اصلاح یا تہذیب کردن ، حصول مجدد
retroaction	پس کردار ، پس کنش ، عطف بگذشته ، عطف بماسبق ، عمل معکوس
retroactive	عطف به ماسبق ، معطوف به گذشته ، پس کنشی
retrograde	عقب روی ، عقب کشیدن ، برگشت دهنده ، انحطاط دهنده ، قفایی ، تنزل کننده ، قهقهه‌رایی ، بقهقهرا رفتن ، پس رفتن
retrogress	بقهقهرا رفتن ، پس رفتن ، برگشت ، ترقی معکوس کردن
retrogression	پس رفت ، برگشت ، پس روی ، حرکت قهقهه‌رایی ، قفاروی
retrospect	شامل گذشته ، عطف بماسبق کننده ، نگاه به گذشته ، مسیر قهقهه‌رایی ، پس نگری ، پس نگرانه
retrospective	عطف کننده بماسبق
Reunion Island	جزیره رونیون
reunite	دوباره بهم پیوستن
revel	شادی کردن ، عیاشی کردن ، لذت بردن ، کیف
revelation	فاش سازی ، اشکار سازی ، افشاء ، وحی ، الهام
revelry	عیاشی ، خوشگذرانی
reverberate	پیچیدن ، طنین انداختن ، ولوله انداختن
revere	حرمت کردن ، احترام گذارندن ، حرمت ، احترام
reverent	محترم
reverie	خیال واهی ، خیال خام
reversion	رجوع از هبه ، معکوس کردن ، برعکس کردن ، وارونه کردن ، برگرداندن ، بازگشت ، بازپیدایی (در وراثت) ، ترجمه مجدد ، برگشتگی بعقب ، عود ، رجوع
revert	عطف کردن ، برگشتن ، رجوع کردن ، اعاده دادن ، برگشت
revery	خیال واهی ، خیال خام

revile	ناسزا گفتن ، فحش دادن ناسزا
revisal	مرور ، تجدید نظر
revise	بازبینی ، تجدید نظر کردن ، اصلاح نمودن ، دوباره چاپ کردن ، حک و اصلاح کردن
revocation	رجوع ، ابطال ، لغو ، الفا ، فسخ ، باطل سازی ، برگردانی
revoke	رجوع کردن ، الغاء کردن ، لغو کردن ، مانع شدن ، الفا ، فسخ ، ابطال
revulsion	تنفر شدید ، جابجا شدن درد ، ردع ، انحراف درد ، جابجا ساختن درد ، تغییر ناگهانی ، عمل کشیدن
Reykjavik	ریکیاویک
rhapsodize	شعر حماسی سرودن
rhapsody	اشعار حماسی مخصوص نقالان و داستان گوین شعر رزمی ، قطعه موسیقی ممزوج و احساساتی
rhetoric	علم بدیع ، علم معانی بیان ، فصاحت و بلاغت ، لفاظی ، خطابت ، قدرت نطق و بیان ، وابسته بعلم بدیع یا معانی بیان
rhetorical	معانی بیانی ، بدیعی ، وابسته به فصاحت و بلاغت ، لفاظی
rhetorician	آموزگار معانی بیان ، عالم در علم بدیع
rib	راه راه کردن ، میله دار کردن ، خط ، راه ، تویزه ، گچی لنگه ، تکه گوشت دنده دار ، دنده دار کردن ، گوشت دنده ، هر چیز شبیه دنده ، پشت بند زدن ، مرز گذاشتن ، نهر کندن ، شیار دار کردن
ribald	دون ، بددهن ، بدزبان ، ادم هرزه ، فاحشه
riddance	رهایی ، خلاصی
riddle	الک کردن ، غربال (با سوراخ مدور) ، سوراخ سوراخ کردن ، غربال کردن ، سرند ، چیستان ، لغز ، رمز ، جدول معما ، گیج و سردر گم کردن ، تفسیر یا بیان کردن
rider	الحاقي ، سوار کار ، الحاقیه
ridicule	الک کردن ، غربال (با سوراخ مدور) ، سوراخ سوراخ کردن ، غربال کردن ، سرند ، چیستان ، لغز ، رمز ، جدول معما ، گیج و سردر گم کردن ، تفسیر یا بیان کردن
ridiculous	مسخره امیز ، مضحک ، خنده دار
rife	شایع ، پر ، مملو ، فراوان ، عادی ، زیاد ، عمومی
rift	ترک موین ، خراش ، بریدگی ، شکاف دهنده ، دریدگی ، چاک دادن ، شکافتن ، بریدن ، برش دادن

rig	حیلہ ، برپا کردن ، نصب قطعات ، بادگل و بادبان اراستن ، مجهز کردن ، آماده شدن ، با خدعه و فریب درست کردن ، گول زدن ، دگل ارایبی ، وضع حاضر ، سر و وضع ، اسباب ، لوازم ، لباس ، جامه ، تجهیزات
Riga	ریگا
righteousness	عدالت ، نیکوکاری
rightful	ذیحق ، محق ، مشروع ، حقیقی ، دارای استحقاق
rigid	سخت پا ، سخت ، سفت و محکم ، نرم نشو ، جدی ، جامد ، صلب
rigmarole	چرند ، جفنگ ، حرف بی ربط ، بی معنی
rigor	سختی ، سختگیری ، خشونت ، تندى ، دقت زیاد
rigorous	شدید ، سخت
rigour	سختی ، سختگیری ، خشونت ، تندى ، دقت زیاد
rile	ازردن ، متغییر کردن ، مغشوش کردن ، هم زدن
ring finger	انگشت انگشتر ، انگشت چهارم دست چپ
Rio de Janeiro	ریو دو ژانیرو
risible	خنده اور
rivet	پرچ کردن ، پر چین کردن ، بامیخ پرچ محکم کردن ، بهم میخ زدن ، محکم کردن
riveting	پرچکاری
rivulet	جویبار ، جوی کوچک ، نهر کوچک
Riyadh	ریاضی
robust	قوی هیکل ، تنومند ، ستبر ، هیکل دار
rococo	سبک هنری قرن ۱۸ میلادی ، عجیب و غریب ، منسوخ
rogue	ولگرد ، بیخانمان ، ادم دغل ، رند ، ناقلا ، بذله گو ، هرس کردن ، از علف هرزه پاک کردن ، حیوان عظیم الجثه سرکش ، اسب چموش ، گول زدن ، رذالت و پستی نشان دادن
roil	اشفته کردن ، مخلوط کردن ، سرگردان شدن ، دنبال هم دویدن ، با جیغ و داد و بازی کردن
Romania	رومانی

Romanian	رومانیایی
Rome	رم
rookery	زادگاه زاغ ها و پرندگان مشابه ، جای شلوغ
roseate	گلگون ، گلی ، پر گل ، بشاش ، خوش بین
Roseau	روسو
roster	صورت نگهبانی ، فهرست ، وارد صورت کردن ، سیاهه نامه ها ، سیاهه وظایف
rostrum	منبر ، کرسی خطابه ، منقار ، پوزه ، تاج
rotary	گردان ، دورانی ، چرخشی ، دوار ، گردنده ، ماشین چرخنده
rotate	چرخاندن ، پیچاندن ، محوری ، چرخیدن ، برمحول خود گردیدن ، دوران کردن
rote	صدای موج ، کاری که از روی عادت بکنند ، عادتاً تکرار کردن
rotund	گوشتالو ، خپله ، تپل ، گلوله وار ، پر اب و تاب
rotunda	ساختمان مدور ، ساختمان گنبددار
rotundity	فربهی ، چاق و تپلی بودن
rousing	بیدارکننده ، شاخدار ، نمایان ، رایج
rout	با پوزه کاویدن ، جمع ، گروه ، بی نظمی و اغتشاش ، بطور اشفته گریزاندن ، کاملاً شکست دادن ، تار و مار کردن
routine	جریان عادی و دایمی ، طریقه عادی ، امور غیر مهم ، روتین ، خط مشی جاری ، روال ، امر عادی ، روزمره ، کار عادی ، جریان عادی ، عادت جاری
rubble	سنگ نتراشیده ، قلوه سنگ ، پاره اجر ، خرده سنگ ، ویران کردن
rubicund	رنگ مایل به قرمز ، سرخی ، رخ رو ، سرخ رنگ
rubric	عنوان ، سرفصل ، عنوانی که با حروف قرمز نوشته یا چاپ شده باشد ، خط قرمز ، روال
ruddy	شنجرفی ، قرمز رنگ ، گلگون ، گلچهره ، سرخ کردن
rudiment	درجمع) مقدمات ، علوم مقدماتی ، چیز بدوی ، اولیه ، ابتدایی
rudimentary	ناقص ، اولیه ، بدوی ، ابتدایی
rue	پشیمان شدن ، افسوس خوردن ، دلسوزی کردن ، پشیمانی ، ناگواری ، غم ، غصه ، ندامت

ruffian	ادم بی شرف ، لوطی ، گردن کلفت ، وحشی
rugged	ثابت ، قوی ، ناهموار ، زمخت ، نیرومند ، تنومند ، بی تمدن ، سخت ، شدید
rumble	صدای ریز و سنگین درآوردن ، غریدن ، چیز پرسر و صدا ، شکایت ، چغلی ، غرولند
ruminant	جانور پستاندار نشخوار کننده ، (مجازی) فکور
ruminare	نشخوار کردن ، اندیشه کردن ، دوباره جویدن
rummage	جستجو ، تحقیق ، کاوش ، بازرس کشتی ، اغتشاش ، اشفتگی ، خاکروب ، کاویدن ، زیر و رو کردن ، بهم زدن ، خوب گشتن
runagate	مرتد ، از دین برگشته
runic	رمزی ، طلسمی
rupture	شکستگی ، تخریب کردن ، از بین بردن ، شکافتن و سوراخ کردن به طور دایره ای ، گسیختگی ، سکستگی ، جدایی ، گسیختن ، جدا کردن ، ترکیدن ، قطع کردن ، پارگی ، گسستن ، گسستگی
ruse	حیله ، نیرنگ ، مکر ، خدعه
Russia	روسیه
Russian	روس
Russian Federation	فدراسیون روسیه
rustic	روستایی ، مربوط به دهکده ، دهاتی ، مسخره
rusticate	ساکن ده شدن ، با اخراج تنبیه کردن
ruth	رحم ، شفقت ، دلسوزی ، تاسف ، (با حرف بزرگ) اسم خاص مونث
ruthless	بیباک ، ظالم
Rwanda	رواندا
Rwandan	رواندایی
saboteur	خرابکار
sac	کیسه (در کالبدشناسی) ، (کالبد شکافی ، جانور شناسی) کیسه ، عضو کیسه مانند جانور
saccharin	ساخارین
saccharine	شکری ، شیرین ، قندی ، محتوی قند

sacred	مقدس ، روحانی ، خاص ، موقوف ، وقف شده
sacrifice	عقیقه ، از دست دادن ، قربانی برای شفاعت ، قربانی دادن ، فداکاری کردن ، قربانی کردن جانبازی
sacrificial	مستلزم فداکاری ، فداکارانه ، وابسته به قربانی
sacrilege	توهین به مقدسات ، سرقت اشیاء مقدسه ، تجاوز بمقدسات
sacrilegious	موهن بمقدسات ، مربوط به بیحرمتی به شعائر مذهبی
sacrosanct	مقدس ، قدوس ، منزّه
sacrum	استخوان خاجی، عظم عجز
sadist	سادیست ، کسیکه از زجر دیگران لذت میبرد
sadistic	سادیست ، کسیکه از زجر دیگران لذت میبرد
safeguard	نگهداری کردن ، حفاظت کردن ، مأمور حفاظت پرسنل و یا اموال ، حفاظ ، پناه ، حفظ کردن ، حراست کردن ، تامین کردن ، امن نگهداشتن
saga	حماسه، حماسه اسکاندویناوی
sagacious	دانا ، زیرک ، عاقل ، باهوش ، بافراست ، هوشمند
sagacity	هوشمندی ، فراست ، هوش ، دانایی ، عقل ، زیرکی ، ذکاوت
sage	عاقل ، دانا ، بصیر ، بافراست ، حکیم
Saint George's	سنت جورجس
Saint Kitts and Nevis	سنت کیتس و نویس
Saint Lucia	سنت لوسیا
Saint Petersburg	سنت پترزبورگ
Saint Vincent and the Grenadines	سنت وینسنت و تون گرنادین
salacious	شهوتران ، شهوانی ، شهوت پرست ، هرزه
salience	برجستگی ، چابکی درجست وخیز ، جلو آمدگی ، برتری ، نکته برجسته ، موضوع برجسته
saliency	برجستگی ، چابکی درجست وخیز ، جلو آمدگی ، برتری ، نکته برجسته ، موضوع برجسته

salient	برجسته ، نمایان
saline	محلول نمک ، درجه شوری ، نمک دار ، نمکین ، شور
saliva	بزاق ، اب دهان
salivate	بزاق ترشح کردن ، بزاق ایجاد کردن ، خدو آوردن
sallow	درخت بید ، رنگ خاکستری مایل به زرد و سبز ، زرد رنگ (مثل مریض) ، زردرنگ کردن
salubrious	سازگار ، گوارا ، سالم ، صحت بخش ، سودمند
salutary	سالم و مغذی ، سلامت بخش ، سودمند ، درودی
salutation	درود ، تهنیت ، تعارف ، سلام اول نامه
salutatory	درودی ، تهنیتی
Salvadorean	اهل السالوادور
salvage	مازاد ، نجات کشتی از خطر یا حقوقی که بابت آن گرفته می شود ، کالای بازیافتی ، کشتی یا محموله را از خطر نجات دادن ، بازیابی ، اوراق کردن وسایل ، اوراقی ، بازیافتی ، پیاده کردن کامل قطعات ، وسایل اسقاطی ، حراج کردن ، نجات مال یا جان کسی ، نجارت کسی از خطر ، از خطر نابودی نجات دادن ، مصرف مجدد اشغال وزائد هر چیز
salve	مرهم تسکین دهنده ، (مجازی) داروی تسکین دهنده ، ضماد گذاشتن ، تسکین دادن
salvo	رگبار ، شلیک توپ برای ادای احترام ، توپ سلام ، اظهار احساسات شدید ، شلیک کردن
Samoa	ساموآ
San Francisco	سان فرانسیسکو
San Jose	سن خوزه
San Marino	کشور سان مارینو
San Salvador	سن سالوادور
Sana'a	صنعا
sanatorium	اسایشگاه ، بیمارستان مسلولین
sanatorium	اسایشگاه ، بیمارستان مسلولین

sanctimonious	مقدس نما ، مقدس
sanctimony	مقدس نمایی ، تقدس
sanction	جریمه ضمانت اجرا ، تصدیق ، مجازات اقتصادی ، تصویب کردن ، فرمان ، فتوای کلیسایی ، سوگند ، تصویب ، جواز ، تایید رسمی ، دارای مجوز قانونی دانستن ، ضمانت اجرایی معین کردن ، ضمانت اجرایی قانون
sanctity	تقدس ، پرهیز کاری ، حرمت ، علو مقام
sanctuary	بسط ، منطقه بی خطر عقب جبهه ، جایگاه مقدس ، حرم مطهر ، بستگاه ، مخفیگاه ، پناهگاه ، تحصین ، حق بست نشینی
sangfroid	خون سردی
sanguinary	خونی ، دموی ، امیدوار
sanguine	خونی ، دموی ، سرخ ، قرمز ، برنگ خون
sanguineous	خون مانند ، قرمز ، خونی ، دموی ، امیدوار
sanitorium	اسایشگاه ، بیمارستان مسلولین
Santiago	سانتیاگو
Santo Domingo	سانتو دومینگو
São Paulo	سائوپائولو
Sao Tome and Principe	سائوتومه و پرنسیپه
sap	شیره گیاهی ، عصاره ، خون ، شیره کشیده از ، ضعیف کردن
sapid	خوش مزه ، بامزه ، مطبوع
sapience	عقل ، معرفت ، دانایی
sapient	دانا ، دانشمند ، خردمند
sapiential	حکمتی ، کتابهای حکمتی عتیق
saponaceous	صابونی ، صابون دار ، لیز (مثل صابون)
Sarajevo	سارایوو
sarcasm	زهر خنده ، ریشخند ، سرزنش ، سخن طعنه آمیز
sarcophagus	تابوت سنگ اهکی ، تابوت ، گوشتخوار

sardonic	طعنه امیز ، کنایه امیز ، وابسته به زهر خنده
sarge	گروهبان
sartorial	مربوط به خیاطی ، مربوط بلباس مردانه
sartorius	عضله خیاطه
sate	سیر کردن ، راضی کردن ، فرونشاندن
satellite	قمر مصنوعی ، پیرو ، انگل ، ماه ، ماهواره ، قمر مصنوعی
satiate	سیر کردن ، فروشناندن ، اشباع شدن ، اقناع شدن
satire	هجویه ، طنز ، هجونامه ، طعنه ، سخریه ، هزلیات
satiric	هزلی
satirical	هزلی
satirize	هجو کردن ، مسخره کردن
saturate	اشباع شدن ، اشباع کردن ، سیر کردن ، اغشتن
saturnine	سنگین ، شوم ، افسرده ، دلتنگ ، سربی
satyr	افسانه یونانی) موجود نیمه انسان و نیمه بز ، ادم شهوانی ، وابسته به ساتیر
Saudi Arabia	عربستان سعودی
Saudi Arabian or Saudi	سعودی
saunter	ولگردی کردن ، پرسه زدن ، گردش
savage	سبع ، رام نشده ، غیر اهلی ، وحشی شدن ، وحشی کردن
savant	دانشمند ، دانا
savor	حس ذائقه ، طعم ، بو ، مزه کردن ، فهمیدن ، دوست داشتن
savory	خوش طعم ، مطبوع طبع ، مورد پسند
savour	حس ذائقه ، طعم ، بو ، مزه کردن ، فهمیدن ، دوست داشتن
savoury	خوش طعم ، مطبوع طبع ، مورد پسند
scabbard	نیام ، غلاف شمشیر ، حفاظ ، غلاف کردن

scaffold	پل بستن ، چوب بست ، داربست ، سکوب یا چهار چوب ، تخته بندی کردن ، سکوب زدن ، بدار اویختن
scale	مقیاس کردن ، حرکت تعادلی ژیمناستیک ، قپان ، خطکش ، طبک درجه ، طبله ، میزان مقیاس درجه ، شاخص ، ستون درجه ، رسوب جدار داخلی دیگ بخار ناو ، جدول ، درجه
scalp	پوست فرق سر ، پوست سر با مو ، جمجمه ، فرق سر ، الک ، غربال ، پوست کندن از سر
scamp	دزد سرگردنه ، راهزن (سواره) ، ادم رذل ، بچه بد ذات وشیطان ، عبورآچیزی را لمس کردن ، پرسه زدن ، ور رفتن
scanty	کم ، اندک قلیل ، غیر کافی
scapegoat	بز طلیعه ، کسیکه قربانی دیگران شود ، کسی را قربانی دیگران کردن
scapula	شانه ، استخوان کتف ، کمر بند شانه ای
scarcity	کمیابی
scathing	سوزان ، داغدار
scavenge	تنظیف کردن ، سپوری کردن ، تمیز کردن ، در اشغال کاوش کردن
scenario	متن یا نمایشنامه فیلم سینمایی ، (درجمع) دستور نوشته ورود و خروج بازیگران نمایش ، زمینه یا طرح راهنمای فیلم صامت
schematic	الگووار ، قیاسی ، نموداری ، الگو وار ، طرح کلی
schism	جدایی ، شقاق ، انفصال ، ایجاد جدایی ، اختلاف و تفرقه در کلیسا
schismatism	جدایی ، شقاق ، انفصال ، ایجاد جدایی ، اختلاف و تفرقه در کلیسا
scholarly	فاضل ، پژوهشگر ، دانشمندانه
scholastic	مدرسه ای ، آموزشگاهی ، استادانه ، دقیق
scholastical	مدرسه ای ، آموزشگاهی ، استادانه ، دقیق
scintilla	جرقه ، اثر
scintillant	جرقه زننده ، بارقه دار
scintillate	جرقه زدن ، برق زدن ، ساطع شدن ، درخشیدن
scintillating	جرقه زننده ، بارقه دار
scoff	طنز ، طعنه ، ریشخند ، استهزاء ، اهانت وارد آوردن ، تمسخر کردن

scope	حدود ، طول زنجیر ارتفاع سنج ناو ، هدف عملیات ، میدان دید ، حیطه عمل ، وسیله دیدبانی یا بینایی ، چشم انداز ، گستره ، دامنه ، هدف ، نقطه توجه ، طرح نهایی ، فحوا ، منظور ، مفاد ، مطمحن نظر ، میدان دید ، آزادی عمل ، میدان ، قلمرو ، حوزه ، وسعت ، نوسان نما
scorn	تمسخر ، تحقیر ، بی اعتنائی ، حقارت ، خوار شمردن ، اهانت کردن ، استهزاء کردن ، خردانگاری ، خردانگاشتن
scotch	ویسکی اسکاتلندی ، (با حرف بزرگ) اسکاتلندی ، خراش ، زخم ، چاک دادن ، زخمی کردن ، له کردن ، مسدود کردن ، مانع غلتیدن شدن ، مردد بودن ، نوار چسب اسکاچ
scoundrel	ارقه ، لات ، رذل
scourge	شلاق ، بلا ، وسیله تنبیه ، غضب خداوند ، گوشمالی ، تازیانه زدن ، تنبیه کردن
scribble	باشتاب نوشتن ، بد نوشتن ، خط بد ، خط ناخوانا
scribe	کاتب نسخه های خطی ، منشی ، کتابت کردن ، حکاکی کردن
script	متن سند ، دستخط ، حروف الفبا ، بصورت متن نمایشنامه درآوردن
scriptural	مطابق متن کتاب مقدس
scruple	اندک ، ذره ، واحد سنجش چیز جزئی ، بیم ، محذور اخلاقی ، نهی اخلاقی ، وسواس باک ، تردید داشتن ، دو دل بودن ، وسواس داشتن
scrupulous	محتاط ، وسواسی ، ناشی از وسواس یا دقت زیاد
scrutinize	موشکافی کردن ، مورد مذاقه قراردادن ، بدقت بررسی کردن
scuffle	نزاع ، غوغا ، جنگال ، مشاجره ، کشمکش کردن ، دست بيقه شدن با
scurrile	فحاش ، بد دهن ، ناسزا گو
scurrilous	فحاش ، بد دهن ، ناسزا گو
scurry	حرکت تند و سریع ، حرکت از روی دست پاچگی ، مسابقه کوتاه ، سراسیمگی ، بسرعت حرکت دادن
scurvy	پوشیده از شوره ، پست ، منفور ، کمبود ویتامین C
scuttle	حبله ، غرق کردن اضطراری ناو ، سطل ذغال ، جا ذغالی ، کج بیل ، گام تند ، گریز ، عقب نشینی ، روزنه ، دریچه ، سوراخ کردن ، بسرعت دویدن ، در رفتن
scythe	با داس بردن ، درو کردن
seaman	دریانورد ، ملاح ، ملوان ، جاشو (کلمه مخالف) landman

seamy	درزدار
seance	نشست ، جلسه احضار ارواح و غیره
sear	چخماق ، پایه آتش ، علامت داغ ، خشکیده ، از کار افتاده ، خسته ، خشکاندن ، سوزاندن ، داغ کردن پژمرده کردن یا شدن
sebaceous	چربی دار ، چرب
secant	قطع کننده ، خط قاطع ، متقاطع
secede	کناره گیری کردن ، از عضویت خارج شدن ، منتزع شدن ، جدا رفتن
secession	تفکیک ، جدا روی ، تجزیه طلبی ، انشعاب حزبی ، انفصال ، انتزاع
seclude	جدا کردن ، مجزا کردن ، منزوی کردن ، گوشه انزوا اختیار کردن ، منزوی شدن
seclusion	جدایی ، انزوا ، گوشه نشینی
secondary	ثانویه ، یدکی ، فرعی ، کمکی ، حاکی از زمان گذشته ، ثانوی
secondly	دوم آنکه ، ثانیاً
second-rate	درجه دو ، وسط ، جنس پست
secrecy	پنهانی بودن ، رازداری ، راز پوشی ، پوشیدگی ، سری بودن ، اختفا ، پنهانکاری ، محرمانه بودن
secretary	دبیر ، منشی ، رازدار ، محرم اسرار
secrete	ترشح کردن ، تراوش کردن ، پنهان کردن
secretive	ترشچی ، تراوشی ، سری ، پنهان کار ، مرموز
sect	فرقه ، مسلک ، حزب ، دسته مذهبی ، مکتب فلسفی ، بخش ، بریدن ، قسمت کردن
sectarian	فرقه ای ، تیره ای ، فرقه ای ، حزبی ، فرقه گرای ، کوته بین
secular	قرنی ، مدت دار ، دوره ای ، وابسته بدنیا ، دنیوی ، غیر روحانی ، عامی
sedate	ارام ، ملایم ، متین ، موقر ، جدی ، تسکین دهنده
sedentary	بی حرکت ، نشسته ، غیر مهاجر ، مقیم در یک جا ، غیر متحرک
sediment	نهشت ، ته نشین ، ته نشست ، لای ، درده ، رسوب کردن
sedition	اشوب ، فاسد ، شورش ، اغتشاش ، فتنه جویی
seditious	فتنه جوینان ، فتنه گر

seduce	اغوا کردن ، گمراه کردن ، از راه بدر کردن ، فریفتن
sedulous	کوشا ، ساعی
seedy	تخمی ، تخم دار ، بتخم افتاده ، مندرس ، از کار افتاده
seemly	شایسته ، زیبنده ، خوش منظر ، بطور دلپذیر
seep	تراوش طبیعی ، رسوخ ، تراوش کردن ، از میان سوراخهای ریز نفوذ کردن ، چکه کردن
seer	بیننده ، پیش بینی کننده ، غیبگو ، پیغمبر
seethe	غلیان ، جوش و خروش ، تلاطم ، جوشیدن ، جوشاندن
seignior	اقا ، ارباب ، صاحب تیول
seine	تور بزرگ ماهی گیری ، با تور ماهی گرفتن
seismic	وابسته به زمین لرزه ، مرتعش ، متزلزل
seismograph	لرزه نگار ، لرزه نگار ، لرزه سنج
seize	ضبط کردن ، ربودن ، ضبط یا توقیف یا تصرف کردن ، گیر کردن پیستون بعلت حرارت زیاد ، تصرف کردن ، گرفتن ، نج پیچ کردن طناب ، اشغال هدف ، بتصرف آوردن ، ربون ، قاپیدن ، توقیف کردن ، دچار حمله (مرض وغیره) شدن ، درک کردن
selective	برگزیننده ، بهگزین ، گزیننده ، گزیده ، انتخابی ، گزینشی ، انتخاب کننده ، مبنی بر انتخاب ، دارای حسن انتخاب گلچین کننده
self-respect	احترام بخود ، شرافت نفس ، مناعت طبع ، عزت نفس
semaphore	راهنما ، مخابره بوسیله پرچم ، بوسیله پرچم مخابره کردن
semblance	صورت ظاهر ، شباهت ، قیافه ، ظن قوی ، تظاهر
semiannual	شش ماه یکبار ، دارای دوام شش ماهه ، شش ماهه ، نصف سالی
semicircle	نیمدایره ، نیم دایره تشکیل دادن
semicivilized	نیمه متمدن
semiconscious	نیمه هوشیار ، نیمه آگاه ، نیمه بیهوش
seminal	وابسته به منی ، نطفه ای ، بدوی ، اصلی
seminar	سمینار ، جلسه بحث و تحقیق در اطراف موضوعی
seminary	مدرسه علوم دینی ، رستن گاه

Senegal	سنگال
Senegalese	سنگالی
senile	مربوط به پیری ، سالخورده ، پیر مرد ، وابسته به پیری ، خرف
senility	کبر ، مسن ، اختلالهای پیری ، پیری ، کهولت ، سالخوردگی ، خرف بودن
sensation	احساس ، حس ، شور ، تاثیر ، (م) ظاهر
sense	ادراک ، معنی مفاد ، مدلول ، مصداق ، حواس پنجگانه ، هوش ، شعور ، معنی ، مفاد ، حس تشخیص ، مفهوم ، احساس کردن ، پی بردن ، حس کردن ، دریافتن ، جهت
sensibility	حس تشخیص ، حساسیت ، احساس و درک ، هس
sensitive	مهم ، حساس ، نفوذ پذیر ، دارای حساسیت
sensitization	حساس کردن ، حساس سازی
sensitize	حساس کردن ، حساس شدن
sensorium	مرکز احساس ، مرکز حواس ، اعضای حس
sensory	وابسته به مرکز احساس ، حساس ، حسی
sensory neuron	نورون حسی
sensual	هوس ران ، شهوانی ، جسمانی ، خوش گذران ، نفسانی
sensuous	وابسته به حواس یا احساسات ، مبنی بر لذات جسمانی ، پیرو محسوسات و لذات نفسانی
sentence	ادراک ، جمله ، حکم ، فتوی ، قضاوت ، گفته ، رای دادن ، محکوم کردن
sententious	پر مغز ، اغراق آمیز ، نصیحت آمیز ، اندرز آمیز
sentience	توانایی حسی ، دریافت ، ادراک ، درک ، زندگی فکری ، مبنای حس و حساسیت ، حساسیت جسمانی
sentient	درک کننده ، با ادراک ، حساس ، دستخوش احساسات
sentimental	احساساتی ، حساس ، عاطفی ، مبنی بر احساسات یا عقیده
sentinel	دیده ور ، نگهبان ، قراول ، دیده بان ، کشیک ، نگهبانی کردن
Seoul	سئول
separable	جدا شدنی ، جدا کردنی ، قابل تفکیک ، تفکیک پذیر ، مجزا

separate	مجزا کردن ، سوا کردن تجزیه کردن ، جدایی ، تجزیه ، مفارقت ، یکان مستقل ، مجزا ، جدا جدا کردن ، جداگانه ، علیحده ، اختصاصی ، جدا کردن ، سوا کردن ، تفکیک کردن ، متارکه ، انفصال
separatist	جدا گرای ، تجزیه طلب
septennial	هفت سال یکبار ، هفت ساله
septic	وابسته به گندیدگی ، جسم عفونی ، ماده عفونی ، گندیده ، الوده ، چرکی
sepulcher	گور ، مزار ، مقبره ، قبر ساختن ، دفن کردن
sepulchral	ارامگاهی ، گوری ، مقبره ای ، دفنی ، حزن انگیز
sepulchre	گور ، مزار ، مقبره ، قبر ساختن ، دفن کردن
sequacious	مقلد ، پیرو ، مرید ، اهل تقلید ، تابع ، نرم ، چکش خور ، لوله شو ، نصیحت پذیر
sequel	پی آیند ، دنباله ، عقبه ، نتیجه ، پایان ، انجام ، خاتمه
sequence	مراحل ، سلسله مراتب ، پی رفت ، توالی ، ترادف ، تسلسل ، تابعیت ، رشته ، به ترتیب مرتب کردن ، دنباله ، ترتیب دادن
sequent	پیرو ، تابع ، پی در پی ، منتج ، ناشی ، نتیجه
sequester	جدایی ، تفرقه ، توقیف کردن ، جدا کردن ، مصادره کردن
sequester	توقیف کردن ، جدا کردن ، تجزیه کردن ، مصادره
sequitur	نتیجه ، استنباط
seraphic	وابسته به فرشتگان سرافین
Serb or Serbian	صرب
Serbia	صربستان
sere	تغییر وسیع تکاملی محیط زیست گیاهان و جانوران ، خشک ، خشکیده ، پژمرده
serendipity	خوشبختی ، تحصیل نعمت غیر مترقبه ، نعمت غیر مترقبه
serene	ارام ، ساکت ، باز ، روشن ، بی سر و صدا ، متین ، آسمان صاف ، متانت ، صافی ، صاف کردن
serenity	ارامش ، بی سر و صدایی ، صافی ، صفا ، وقار
sergeant	سرگروهبان یکان ، گروهبان موشک زمین به زمین سارجنت ، (علوم نظامی) گروهبان ، مامور اجرا
sergeant-at-arms	مامور اجرا ، فراش (انجمن ها و مجالس)

sergeant-major	علوم نظامی) گروهبان یکم
serjeant	گروهبان
serpentine	سنگ مار، شکل مارپیچ، مارمانند
serrated	دندانه دار
service	منفعه توجه و حفظ کردن، خدمات دولتی و عمومی وظیفه مامور دولت، اطاعت و فرمانبرداری عبادت و نماز، شعائر، نظامی، قسمت یکان، اداره، استخدام، نوکری، یاری، عبادت، تشریفات، کمک، بنگاه، یکدست ظروف، اثاثه، لوازم، نظام وظیفه
serviceable	سودمند، بدرد خور، قابل استفاده، روبراه شدنی، تعمیر پذیر
servile	پست، دون، شایسته نوکران، چاپلوس
servitude	بندگی، بردگی، خدمت اجباری، رعیتی
sever	جدا کردن، بریدن، منفصل کردن
severance	قطع، جدا سازی، تفکیک، جدایی، مجزایی، تجزیه
severely	شدیدا"
severity	سختی، شدت، سخت گیری، دقت، خشونت
sextant	وسیله اندازه گیری ارتفاع ستارگان مسافت سنج دریایی، یک ششم دایره، زاویه یا قوس دارای ۱۶ درجه، (نجوم) الت زاویه یاب، ذات السدس
sextet	موسیقی) نغمه شش سازه یا شش اوازه، شش بیت اخر غزل، شش گانه، شش قلو، شش بخشی
sextette	موسیقی) نغمه شش سازه یا شش اوازه، شش بیت اخر غزل، شش گانه
sextuple	شش چندان، (موسیقی) دارای شش ضربه، شش گانه، شش لا، شش برابر کردن
Seychelles	سیشل
Seychelles, the	سیشل
Seychellois	اهل سیشل
shackle	شکل، دستبند، قید، مانع، پابند زدن
shady	سایه دار، سایه افکن، مشکوک، مرموز
sham	قلابی، ساختگی، دروغی، ریاکاری، وانمود کردن، بخود بستن، تظاهر کردن

shamble	بصورت جمع) کشتارگاه ، (مجازی) قتلگاه ، تلوتلو خوردن ، سلاخی کردن ، کشتار کردن
shambles	کشتارگاه ، (مجازی) قتلگاه ، صحنه کشتار
Shanghai	شانگهای
shard	خرده ریز ، پاره سفال ، صدف ، سفال ، کوزه شکسته ، شکستن وبصورت قطعات ریز درآوردن
shaving	تراشه ، چیز تراشیده ، اصلاح ، صورت تراشی
sheaf	بغل ، دسته یابافه گندم ، دسته گل یا گیاه ، بافه ردن ، دسته کردن
shear	کوتاه کردن ، قیچی اهن بر ، چیدن مو ، چیدن پشم گوسفند وغیره ، بریدن ، شکاف دادن ، قیچی کردن ، اسباب برش قیچی ، ماشین برش
sheathe	نیام ، جلد ، پوش ، غلافدار کردن ، پوشاندن ، کند کردن ، غلاف کردن
sheer	صرف ، محض ، خالص ، تند ، مطلق ، بطورعمود ، یک راست ، پاک ، بکلی ، مستقیما ، پارچه ظریف ، حریری ، برگشتن ، انحراف حاصل کردن ، کنار رفتن ، کنار زدن
sherbet	بستنی میوه، لیموناد
shibboleth	ازمون ، محک ، امتحان ، اصطلاح پیش پا افتاده ومرسوم ، بیان رایج ، اسم رمز
shiftless	بیدست وپا ، بی وسیله ، بی چاره
shimmer	سوسو زدن ، روشن وخاموش شدن ، روشنائی لرزان داشتن ، دارای تصویر یا شکل لرزان ومرتعش بودن ، تموج داشتن ، موج زدن
shin	پیاده وباسرعت رفتن ، ساق پا ، قلم پای خوک ، گوشت قلم پا
shirk	شانه خالی کردن از ، از زیر کاری در رفتن ، روی گرداندن از ، طفره زدن ، اجتناب ، طفره رو
shoal	پایاب ، تنگ ، کم جای ، تپه زیرابی ، گروه ، دسته شدن ، کم ژرفا ، کم عمق شدن
shoddy	پارچه پست ، پست ، بدساخت ، جازده ، جنس بنجل ، کالای تقلبی
shoulder	دوشی ، فاصله بین گلوله و باروت (در فشنگ) ، دوش ، کتف ، هرچیزی شبیه شانه ، جناح ، باشانه زور دادن ، هل دادن
shrew	زن غرغرو ، زن ستیزه جو ، پتیاره ، سلیطه
shrewd	زیرک ، ناقلا ، باهوش ، حيله گر ، مودى ، زرنك
shriek	جیغ زدن (مثل بعضی از پرندگان) ، فریاد دلخراش زدن ، جیغ ، فریاد

shrinkage	افت حجمی ، افت ، وابست ، جمع شدگی ، انقباض بتن ، کاهش ، انقباض ، چروک خوردگی ، اب رفتگی
shrivel	چروک شدن ، چین خوردن ، خشک شدن
shroud	پوشش ، لفافه ، طناب اتصال بادبان بنوک عرشه کشتی ، پوشاندن ، در زیر حجاب نگاه داشتن ، کفن کردن
shuffle	برزدن ، بهم امیختن ، بهم مخلوط کردن ، این سو وان سو حرکت کردن ، بیقرار بودن
shun	دوری و اجتناب ، پرهیز کردن ، اجتناب کردن از ، گریختن
shunt	به خط دیگر انداختن ، تغییر جهت دادن کنار گذاشتن ، شنت کردن ، موازی کردن بستن ، بسته شدن ، شنت ، ترن را بخط دیگری انداختن ، منحرف کردن ، تغییر جهت دادن ، از میان بردن ، کنار گذاشتن ، مقاومت موازی
shyster	کسیکه در قانون و سیاست فاقد اصول اخلاقی است ، بی همه چیز ، بی مرام ، دغل کاری کردن
sibilance	صدای سوت ، صفیر
sibilant	حرف صفیری ، صدای هیس
sibilate	هیس کردن ، سوت زدن ، مانند حرف 'س' تلفظ کردن
sibling	هم نیا ، هم نژاد ، برادر یا خواهر
sibylline	الهامی
sic	بمعنی عمدا چنین نوشته شده ، چنین ، جستجو کردن ، علامت چاپی بمعنی عمدا چنین نوشته شده (= such)
sick	مریضی ، ناخوش ، بیمار ، ناساز ، ناتندرست ، مریض شدن ، (سگ را) کیش کردن ، جستجو کردن ، علامت چاپی بمعنی عمدا چنین نوشته شده ، برانگیختن
side effect	اثر جانبی ، اثر فرعی (دارو) ، اثر زیان آور ، واکنش ثانوی ، اثر جانبی ، نتیجه جانبی
sidelong	یکوری ، کج ، بطور اریب ، در کنار ، جانبی
sidereal	ستاره ای ، وابسته به ثوابت ، نجومی
siege	حصار ، احاطه ، محاصره کردن
Sierra Leone	سیرالئون
Sierra Leonian	اهل سیرالئون
signatory	امضا کننده ، امضاء کننده ، صاحب امضاء ، امضایی

significance	معناداری (در امار)، بامعنی، مفید، معنی، مقصود، مفاد، مفهوم، اهمیت، قدر
significant	پر معنی، مهم، قابل توجه، حاکی از، عمده، معنی دار
signification	معنی، مفهوم، مفاد، تعیین، اظهار، ابلاغ
silt	لای، گل، کف، درده، ته مانده، لجن گرفتن، لیمون
simian	همگونه، بوزینه، شبیه میمون، میمون مانند
similar	تالی، شبیه، مطابق، همسان، همانند، مشابه، یکسان
simile	صنعت تشبیه، استعاره، تشابه، شبیه
similitude	شباهت صورت، بیرون، ظاهر، تشبیه، تمثیل
simper	بیجا خندیدن، سفیهانه خندیدن، خنده زورکی کردن، پوزخند زدن، سوسو زدن (نور)
simplify	ساده کردن، اسان تر کردن، مختصر کردن
simplistic	ساده طبع، ساده
simulate	وانمود سازی کردن، صوری، وانمود کردن، بخود بستن، مانند بودن، تقلید کردن، شباهت داشتن به شبیه سازی کردن، شبیه سازی کردن، تشبیه کردن
simultaneous	همبود، باهم واقع شونده، همزمان
sinecure	هر شغلی که متضمن مسئولیت مهمی نباشد، جیره خور ولگرد، وظیفه گرفتن وول گشتن، مفت خوری وولگردی
sinewy	پی دار، سخت پی، بااسطقس، نیرومند
Singapore	سنگاپور
Singaporean	سنگاپوری
singe	سوختگی سطحی، بودادن، بطور سطحی سوختن، داغ کردن، فر زدن
singular	تک، تکین، منفرد، فرید، فوق العاده، خارق العاده، غریب، (دستور زبان) واژه مفرد، صیغه مفرد، غرابت، شگفتی، یکتایی، منحصر بفردی
sinister	گمراه کننده، بدخواه، کج، نادرست، خطا، فاسد، بدیمن، بدشگون، نامیمون، شیطانی
sinuosity	موج، شیارموجی، انحراف اخلاقی، حرکت موجی
sinuous	دارای شیارهای موجی، مارپیچی، غیرمستقیم، گمراه کننده
sinus	درون حفره‌های پیشانی وگونه‌ها، معصره، ناسور، گودال، کیسه، حفره، مغ، جیب

siren	حوری دریایی، زن دلفریب، سوت کارخانه، آژیر، حوری مانند
sirenic	حوری دریایی، زن دلفریب، سوت کارخانه، آژیر، حوری مانند
sirocco	بادسام، بادگرم وگردباد مانند، گرم باد
sisterhood	خواهری، انجمن خیریه مذهبی نسوان
skeletal muscles	عضلات مخطط
skeletal	اسکلتی، وابسته به استخوان بندی، کالبدی
skeleton	کالبد، اسکلت، استخوان بندی، ساختمان، شالوده، طرح ریزی
skeptic	ادم شکاک در دین و عقاید مذهبی، شک گرای، مشکوک
skepticism	شک گرایی، فلسفه شکاکی و بدبینی، تردید، شک، انتقاد مضر واز روی بدبینی
skiff	کرجی پارویی کوچک، قایق سریع السیر، قایقرانی کردن
skimp	غیر کافی، نحیف، کم دادن، خسیسانه دادن
skin	پوسته ریخته گی، چرم، جلد، پوست کندن، با پوست پوشاندن، لخت کردن
skinflint	جوکی، ادم دندان گرد، ادم ممسک، خسیس
skirmish	کشمکش، جنگ جزئی، زد و خورد کردن
skittish	چموش، رم کننده، لاسی، اهل حال، تغییر پذیر، ترسو
Skopje	اسکوپیه
skulduggery	رفتار زیر جلکی و خائنانه، تقلب
skulk	در مورد روباه) دسته، گروه، دزدکی حرکت کردن، از زیر مسئولیت فرار کردن، ادم بی بند و بار
skull	حرکت دادن پارو یا دست در آب، حرکت دادن قایق بجلو یا عقب،
slacken	باز کردن پیچ، سست کردن، شل کردن یا شدن، اهسته کردن، کند کردن، کم شدن، نحیف کردن
slag	سرباره گرفتن، کفه گرفتن، شلاکه گرفتن، سرباره، شلاکه، کفه، تفاله اهنگذاری، تفاله کوره های بلند، کف، چرک، درده، خاکستر، گداز آتشفشانی، فلز نیم سوخته، مزخرف، اشغال، تفاله گرفتن از
slake	فرونشاندن، کشتن، فروکشی، تخفیف، فرونشستن، معتدل شدن، کاهش یافتن، ابدیده کردن
slander	افتراء، افترا زدن، سعایت، تهمت یا افترا، تهمت زدن

slapdash	عجول و بی دقت ، بی پروا ، ناگهان ، غفلت ، عینا ، کاری که سرسری یا از روی بی پروایی انجام دهند ، پوشش تگرگی
sleazy	سست ، شل (shol)
sleeper	خواب رونده ، خوابیده ، واگن تختخواب دار ، آهن زیر ساختمان
sleight	زبردستی ، زرنگی ، حيله ، تردستی
slew	مقدار زیاد ، گروه ، محل باتلاقی ، دریاچه
slight	مقدار ناچیز ، شخص بی اهمیت ، ناچیز شماری ، بی اعتنائی ، تحقیر ، صیقلی ، لاغر ، نحیف ، باریک اندام ، پست ، حقیر ، فروتن ، کودن ، قلیل ، اندک ، کم ، ناچیز شمردن ، تراز کردن
slipshod	پاشنه خوابیده ، لا ابالی ، لا قید ، شلخته
slither	لغزش ، غلت ، اشغال ، سنگریزه ، تراشه ، شکاف ، سریدن ، خزیدن ، غلتیدن
sloth	تنبلی ، سستی ، بیکاری ، کاهلی ، تنبل بودن
slothful	تنبل ، سست ، کاهل ، دیرپای ، عقب افتاده ، بی حال
slough	لجن زار ، باتلاق ، نهر ، انحطاط ، در لجن گیر افتادن ، پوست ریخته شده مار ، پوست مار ، پوسته خارجی ، سبوس ، پوست دله زخم ، پوسته پوسته شدگی ، پوست انداختن ، ضربه سنگین زدن
Slovak	اسلواک
Slovakia	اسلواکی
Slovakia (Slovak Republic)	اسلواکی (جمهوری اسلواکی)
Slovene or Slovenian	اسلوونیایی
Slovenia	اسلوونی
slovenly	شلخته ، هردمبیل ، نامرتب ، ژولیده ، لا ابالی
sluggard	ادم تنبل ، تنبل و کند
sluggish	گرانجان ، تنبل ، لش ، کند ، بطی ، اهسته رو ، کساد
sluice	ابگیر ، بند سیل گیر ، سد ، دریچه تخلیه ، انبار ، بند گذاشتن ، از بندیا دریچه جاری شدن ، خیس کردن ، (معدن) سنگ شویی کردن

slur	نشان ، اشاره ، پیوند ، خطاطحاد ، لکه ننگ ، تهمت ، لکه بدنامی ، مطلب را نادیده گرفتن ورد شدن ، باعجله کاری را انجام دادن ، مطلبی را حذف کردن ، طاس گرفتن (برای تقلب درنرد) ، تقلب
small intestine	روده کوچک ، معاء دقاق ، روده باریک
smallpox	ابله ، مرض ابله ، جای ابله
smattering	دانش سطحی ، معلومات دست وپاشکسته
smelt	گداختن ، تصفیه کردن ، گداخته شدن
smirk	پوزخند ، لبخند مغرورانه زدن ، پوزخند زدن
smolder	سوختن ودود کردن ، بی آتش سوختن ، خاموش کردن ، خفه کردن
smooth muscle	ماهیچه صاف
smorgasbord	میز غذاهای متنوع که شخص از آن انتخاب میکند
smug	خود بین ، از خود راضی ، کوتاه نظر ، ابرومند ، تمیز کردن سر وصورت دادن به
snicker	پوزخند زدن ، نیشخند زدن ، با صدا خندیدن ، شیهه کشیدن نیشخند ، پوزخند
snide	زبان عامیانه) ادم عوام فریب ، حقه باز ، زرنک ، کنایه امیز ، (حرف) نیشدار
snivel	فین ، زکام ، نزله ، از بینی جاری شدن ، اب بینی را با صدا بالا کشیدن ، دماغ گرفتن
snob	قلمبه ، برجستگی ، مغرور ، افاده ای ، با بغض شدید گریستن
snore	خرناس ، خروپف کردن ، خر خر کردن
sobriety	هشیاری (در برابر مستی) ، متانت ، اعتدال
sobriquet	کنیه ، لقب خیالی
sociable	قابل معاشرت ، خوش معاشرت ، خوش مشرب ، انس گیر ، دوستانه ، جامعه پذیر
socialism	جامعه داری اقتصاد سوسیالیستی ، سوسیالیسم ، سوسیالیزم ، جامعه گرایی
socialist	جامعه گرای ، سوسیالیست ، طرفدار توزیع وتعدیل ثروت
sociology	جامعه شناسی ، انسگان شناسی
sodden	جوشانده ، چروکیده وپژمرده ، (در اثر جوشاندن) بی مصرف ، نیم پخته ، اشباع شده ، خیس شدن ، گیج وکند ذهن
Sofia	صوفیه

sojourn	اقامت موقتی ، اقامت موقتی ، موقتاً
sol	زر ، طلا ، الهه خورشید
solace	تسلیت خاطر ، مایه تسلی ، آرامش ، تسکین ، آرام کردن ، تسلی دادن ، تسلیت گفتن
solar	شمسی ، وابسته بخورشید ، خورشیدی
solder	کفشیر ، وسیله التیام واتصال ، لحیم کردن ، جوش دادن ، التیام دادن
soldier	سپاهی ، سربازی کردن ، نظامی شدن
sole	انحصاری ، مجرد ، ازدواج نکرده ، کف پا ، تخت کفش ، زیر ، قسمت ته هر چیز ، شالوده ، تنها ، یگانه ، منحصر بفرد ، (بکفش) تخت زدن
solecism	غلط دستوری ، غلط اصطلاحی ، بی ترتیبی
solemn	رسمی ، جدی ، گرفته ، موقرانه ، باتشریفات
solemnity	هیبت ، وقار ، ایین تشریفات ، مراسم سنگین
solicit	درخواست کردن ، التماس کردن ، خواستن ، تقاضا کردن ، جلب کردن ، تشجیع کردن ، خواستار بودن ، بیرون کشیدن ، وسوسه کردن
solicitor	حقوق وکیل ، کسی که اسناد و مدارک عرض حال را تهیه میکند
solicitous	مشتاق ، ارزومند ، مایل ، نگران ، دلوایس
solicitude	نگرانی ، پروا ، اندیشه ، اشتیاق ، دقت زیاد
soliloquy	تک گویی ، گفتگو با خود ، نمایش یا مقاله یا سخنرانی یکنفری
solitude	تنهایی ، انفراد ، جای خلوت
Solomon Islands	جزایر سلیمان
solstice	انقلاب ، تحویل ، نقطه انقلاب ، تحول
solubility	حل شدنی ، قابلیت حل
soluble	انحلال پذیر ، حل پذیر ، قابل حل ، حل شدنی ، محلول
solvent	گدازنده ، اب کننده ، ملی ، حلال ، مایع محلل ، قادر به پرداخت قروض
Somali	سومالیایی
Somalia	سومالی
somatic	بدنی ، تنی ، جسمی

somber	سایه دار ، تاریک ، غم انگیز ، محزون
sombre	سایه دار ، تاریک ، غم انگیز ، محزون
somnambulist	کسیکه در خواب راه میرود ، وابسته به راهروی در خواب ، خواب گرد
somnambulistic	کسیکه در خواب راه میرود ، وابسته به راهروی در خواب ، خواب گرد
somniferous	خواب اور
somnolence	حالت خواب الودی ، حالت خواب ویداری
somnolency	حالت خواب الودی ، حالت خواب ویداری
somnolent	خواب الود ، در حالت خواب و بیدار
sonata	موسیقی (سوناتا)
sonnet	غزل یا قطعه شعر ۱۴ سطری
sonorous	صدا دار ، طنین انداز ، قلنبه ، بلند ، پر صدا
soothsayer	فال بین، فال بینی، (ج) طالع بین
soothsaying	فال بین ، فال بینی
sophism	سفسطه ، مغالطه
sophist	سفسطه گر ، سوفسطایی ، مغالطه کن ، زبان باز ، سفسطه باز
sophisticate	پیچیده ، خبره و پیشرفته کردن ، سفسطه کردن ، رنگ و اب فریبنده زدن به ، از اصالت و سادگی انداختن ، فریبنده
sophisticated	خبره و ماهر ، مشکل و پیچیده ، در سطح بالا ، مصنوعی ، غیر طبیعی ، تصنعی ، سوفسطایی
sophistry	سفسطه ، مغالطه ، زبان بازی ، برهان تراشی ، فریب
sophomoric	نارس ، کم عمق
soporific	خواب الود ، کرخت ، داروی خواب اور
soprano	موسیقی (صدای زیر ، شش دانگ ، صدای بلند)
sorcery	جادوگری ، افسونگری
sordid	پست ، خسیس ، چرک ، کثیف ، دون ، شلخته ، هرزه
soubriquet	لقب ، کنیه ، لقب خیالی

South Africa	آفریقای جنوبی
South African	آفریقایی
South Korea	کره جنوبی
South Korean	کره ای
South Sudan	سودان جنوبی
souvenir	یادگار ، سوغات ، یادبود ، خاطره ، ره آورد
sovereign	مطلق ، فرمانروا ، رئیس کشور ، تسلط ، حاکم مسلط ، هیات رئیسه ، دولت مستقل و دارای اعتبار ، والامرتبه ، شاهانه ، صاحب سیادت ، عالی و موثر
Spain	اسپانیا
spangle	پولک وسنگهای بدلی زینت لباس ، منجوق ، هر چیز زرق و برق دار ، درخشش ، باپولک مزین کردن
Spanish	اسپانیایی
sparkling	جرقه دار ، برق زن
sparse	کم پشت ، پراکنده ، تنک ، گشاد گشاد
spartan	اسپارتی ، ادم دلیر و با انضباط ، بی تجمل
spasmodic	تشنجی ، بگیر و ول کن ، همراه با انقباضات
spat	به سیخ کشید، تف کرد، سوراخ کرد، حلزون خوراکی خیلی کوچک، بچه حلزون، مرافعه، کشمکش کردن، سیلی، سیلی زدن
spate	طغیان رود ، سیلاب ، رگبار ، تعداد خیلی زیاد ، هجوم بی مقدمه ، سیل کلمات
spatial	فضایی ، فاصله ای
spatula	کفگیر ، (پزشکی) مرهم کش ، کاردک مخصوص پهن کردن و مالیدن مرهم روی پارچه و زخم و غیره
spawn	تشنجی ، بگیر و ول کن ، همراه با انقباضات
speciality	کالای ویژه ، داروی ویژه یا اختصاصی ، اسپسیالیته ، اختصاص ، کیفیت ویژه ، تخصص ، رشته اختصاصی ، ویژه گری
specialize	ویژه گری ، ویژه کاری کردن ، متخصص شدن ، تخصص یافتن ، اختصاصی کردن
specialty	کالای ویژه ، داروی ویژه یا اختصاصی ، اسپسیالیته ، اختصاص ، کیفیت ویژه ، تخصص ، رشته اختصاصی ، ویژه گری

specie	سکه (بخصوص سکه طلا و نقره)، پول، وابسته بسکه
species	نوع، گونه، قسم، بشر، انواع
specimen	نمونه، اسطوره، فرد، شخص
specious	خوش منظر و بدنهاد، دارای ظاهر زیبا و فریبنده، ظاهرا صحیح، بطور سطحی درست، ظاهر امنطقی و درست ولی واقعا عکس آن
speckled	خال دار، خالدار، لکه دار
spectator	تماشاگر، ماشاچی، بیننده، ناظر
specter	شیخ، روح، خیال و فکر، تخیل، وهم
spectral	روح مانند، روحی، خیالی، طیفی، بینایی
spectrum	بیناب، قالب، بینایی، خیال، منظر، شیخ، رنگ های مری در طیف بین
speculate	سوداگری کردن، انتظار سود و زیاد داشتن، اندیشیدن، تفکر کردن، معاملات قماری کردن، احتکار کردن، سفته بازی کردن
speculator	محتکر، سفته باز، زمین خوار
spelunker	علاقمند به اکتشاف غار، کاشف غار
spendthrift	ولخرج، مسرف، خراج، دست و دل باز
sphericity	کرویت، حالت کروی
spheroid	بیضوی دوار، شبیه کره، کروی، کره مانند، مستدیر
spherometer	منحنی سنج، کره سنج
sphinx	مجسمه ابوالهول، موجود عجیب، مرد مرموز، موجود افسانه ای دارای بدن شیر و سروسینه زن
spinal cord	مغز تیره، مغز حرام، نخاع شوکی
spine	تیره پشت، ستون فقرات، مهره های پشت، تیغ یا برآمدگی های بدن موجوداتی مثل جوجه تیغی
spinous	خارمانند، پراز خار، نامطلوب
spinster	دختر خانه مانده، دختر ترشیده
spleen	طحال، اسپرز، جسارت، خشمناک کردن
splenetic	کج خلق، ترشرو، عبوس، ناراضی نما، اسپرزی، داروی اسپرز

splice	گره زدن سیم ، تعمیر سیم ، بهم تابیدن ، باهم متصل کردن ، پیوند کردن
spontaneity	خودبخودی ، ناگهانی ، بی سابقگی ، فوریت
spontaneous	خود به خودی ، خود بخود ، خود انگیز ، بی اختیار ، فوری
spoonerism	اشتباه در تلفظ حروف ، تعویض حروف در تلفظ برحسب تصادف ، لقلقه
sporadic	تک وتوک ، تک تک ، پراکنده ، انفرادی ، گاه و بیگاه ، گاه بگاه
sportive	سرگرم تفریح و ورزش ، ورزشی ، تفریحی
sprain	رگ به رگ کردن یا شدن ، بدرد آوردن ، رگ برگ شدگی ، پیچ خوردن
sprawl	پهن نشستن ، گشاد نشستن ، هرزه روییدن ، بی پروا دراز کشیدن یا نشستن ، بطور غیرمنظم پخش شدن ، پراکندگی
sprightly	خوشحال ، بانشاط ، سرزنده ، چالاک ، شنگول
spruce	آراسته ، پاکیزه ، قشنگ ، انواع کاج میلاد ، صنوبر
spry	چابک ، چالاک ، زرنگ ، فرز ، باهوش ، دانا
spurious	ساختگی ، قلب ، بدلی ، بدل ، جعلی ، قلابی ، الکی ، نادرست ، حرامزاده
spurn	لگد زدن ، پشت پا زدن ، رد کردن
squabble	جرو و بحث کردن ، داد و بیداد ، نزا مختصر ، ستیزه کردن
squalid	چرک ، ناپاک ، کثیف ، بدنما ، زننده ، بد ظاهر
squalor	درهم و برهمی و کثافت ، الودگی ، کثافت کاری ، ژولیدگی
squander	برباد دادن ، تلف کردن ، ولخرجی ، اسراف
squat	وزنه برداری یکضرب المانی ، چمباتمه زدن ، قوز کردن ، محل چمباتمه زنی ، چاق و خپل
squatter	چمباتمه زن ، قوزکن ، اقامت گزین درزمین غیر معمو
squeal	جیغ ممتد ، داد ، دعوا ، نزاع ، فریاد ، جیغ کشیدن (مثل خوک) ، فاش کردن
squeamish	استفراغی ، بی میل ، سخت گیر ، نازک نارنجی ، باحیا
Sri Jayawardenepura Kotte	جایاواردنیپورا کوته
Sri Lanka	سريلانكا

Sri Lankan	سريلانكايي
staccato	موسیقی (قطع شده ، منقطع ، بطور فشرده ، بطور بریده بریده ادا کردن
stagnant	بدون حرکت ، راکد ، ایستا ، کساد
stagnate	راکد شدن ، از جنبش ایستادن ، بیروح شدن ، خوابیدن ، کساد شدن
stagnation	انحطاط ، رکود ، کساد ، ایستایی
stagy	درخور نمایشگاه ، نمایشی ، صحنه ای ، مناسب نمایش ، پر جلوه
staid	متین ، موقر ، آرام ، ثابت ، سنگین
stalemate	بن بست ، (در شطرنج) پات ، پات کردن یا شدن
stallion	نریان ، اسب نر ، معشوقه ، فاحشه
stalwart	ستبر ، تنومند ، قوی ، بی باک ، مصمم ، شدید
stamina	بنیه ، نیروی حیاتی ، طاقت ، استقامت ، پرچم
stanch	وفادار ، پایدار ، دو اتشه ، بند آوردن ، جلو خونریزی را گرفتن ، خاموش کردن ، ساکت شدن ، ساکن شدن ، فرونشاندن
stanchion	پایه (ی سیم محافظ) ، استانچی ، میله های عمودی ناو ، پایه ، میل ، شمع ، حائل ، نگهدار ، سایبان یا چادر جلو مغازه ، مهار یا محدود کردن ، تیر دار کردن
stanza	بخشی از بازی ، بند شعر ، قطعه بندگردان ، تهلل
stark	خشن ، زبر ، شجاع ، خشک و سرد (در مورد زمین) ، شاق ، قوی ، کامل ، سرراست ، رک ، صرف ، مطلق ، حساس ، سفت ، سرسخت ، پاک ، تماما
statecraft	سیاستمداری ، کشور داری ، ملک داری
stately	باوقار ، مجلل ، باشکوه
static	فشار ثابت هوا ، نیروی ثابت ، الکتریسیته ساکن ، ایستاده ، وابسته به اجسام ساکن
statics	علم استاتیک ، ایست شناسی ، دانش پایداری نیروها ، سکون شناسی ، ایستاشناسی ، مبحث اجسام ساکن ، مبحث اجسام ایستا
stationary	ساکن ، بی حرکت ، لایتغیر ، ایستاده ، بی تغییر ، ایستا
statistician	آمارشناس ، آمار شناس ، آمارگر ، متخصص فن احصائیه
statuesque	تندیس وار ، خوش هیكل ، مجسمه وار ، شبیه مجسمه ، سبک مجسمه
statuette	تندیس ریزه اندام ، مجسمه کوچک ، تندیسک

stature	قامت ، رفعت ، مقام ، قدر و قیمت ، ارتفاع طبیعی بدن حیوان
status	پایگاه ، وضع ، وضعیت ، حالت ، حال ، پایه ، مقام ، شان
statute	قانون مدون ، احکام قانونی ، فریضه ، قانونی ، قانون موضوعه ، قانون ، حکم ، اساسنامه
statutory	حقوق مدون ، قانون مدون ، طبق قانون موضوعه ، قانونی ، مقرر ، طبق قانون
staunch	وفادار ، ثابت قدم ، بی منفذ
steadfast	ثابت قدم ، استوار ، پابرجای ، خیره
stealth	نهان ، خفا ، خفیه کاری ، حرکت دزدکی
steep	دارای شیب عمیق ، سرازیری ، سرازیر ، تند ، سراشیب ، گزاف ، فرو کردن (در مایع) ، اشباع کردن ، شیب دادن ، مایع (جهت خیساندن)
stellar	اختری ، ستاره وار ، شبیه ستاره ، درخشان ، پر ستاره
stem	راه باریک ، محور ، سپر ناو ، شاخک ، تنه (در ماده های ازمون) ، ستاک ، تنه ، میله ، گردنه ، دنباله ، دسته ، اصل ، دودمان ، ریشه لغت قطع کردن ، ساقه دار کردن ، بند آوردن
stentorian	خیلی بلند (در مورد صدا) ، صدا بلند ، رسا
steppe	پهن دشت ، جلگه وسیع بی درخت
stereoscopic vision	دید سه بعدی
stereotype	کلیشه کردن ، با کلیشه چاپ کردن ، یک نواخت کردن ، رفتار قالبی داشتن
sterling	دارای عهیار قانونی ، تمام عیار ، ظاهر و باطن یکی ، واقعی ، لیره استرلینگ
sternum	استرنم ، جناغ سینه ، استخوان جناغ
stevedore	متصدی یانایز بارگیری و بار اندازی ، بارگیری و باراندازی کردن ، کارگر بار انداز
stickler	سخت گیر ، جدی ، لجوج ، سمج ، خیلی دقیق ، مصر ، گیج کننده
stifle	خفه کردن ، خاموش کردن ، فرونشاندن
stigma	کلاله ، داغ ننگ ، لکه ننگ ، برآمدگی ، خال
stigmatize	داغ ننگ زدن بر ، نشان دار کردن ، لکه دار کردن
stiletto	کارد ، دشنه زدن

still	ارام ، بی حرکت ، راکد ، همیشه ، بازهم ، هنوزهم معذک ، ساکن ، بی جوش ، بی کف ، آرام کردن ، ساکت کردن ، خاموش شدن ، دستگاه تقطیر ، عرق گرفتن از ، سکوت ، خاموشی
stilted	دارای چوب پا ، با اب و تاب ، (مجازی) باشکوه ، قلنبه
stimulant	محرک ، مهیج ، مشروب الکلی ، انگیزه ، انگیزتگر
stimulate	تحریک کردن ، تهییج کردن ، انگیزت
stimulating	مهیج ، محرک
stimulus	انگیزتار ، محرک ، انگیزه ، وسیله تحریک ، تحرک
stingy	گران کیسه ، خسیس ، تنک چشم ، لئیم ، ناشی از خست
stint	محدود کردن ، از روی لئامت دادن ، مضایقه کردن ، کم دادن ، بقناعت واداشتن
stipend	مواجب ، حقوق ، جیره ، دستمزد
stipple	با نقطه سایه زدن یانقشی ایجاد کردن ، لکه دار کردن ، منقوط کردن ، ترسیم بانقطه
stipulate	میثاق بستن ، پیمان بستن ، قید کردن ، قرار گذاشتن ، تصریح کردن
stock	موجودی انبار ، دسته حدیده ، بدنه رنده ، ماده اولیه ، مال التجاره ، عرضه کردن کالا برای فروش سرسلسله ، دودمان ، جوراب ساق بلند ، ازاد کردن ماهی پرورشی در اب ، میله عرضی لنگر ، اماد ذخیره ، ذخیره کردن ، قبضه جنگ افزار ، سهم ، انباشته ، مایه ، موجودی کالا ، کنده ، تنه ، ته ساقه ، قنناق تفنگ ، پایه ، دسته ریشه ، نیا ، سهام ، سرمایه ، مواشی ، پیوندگیر
stockade	جزء موجودی نگهداشتن ، موجودی انبار ، دودکش ، بازوی لنگر کشتی ، سد چوبی ، سنگر چوبی ، ایجاد مانع ، انسداد ، مسدود ساختن ، حصار بندی
Stockholm	استکهلم
stodgy	گردن کلفت ، انباشته ، سنگین و کندرو ، سنگین ، لخت ، قلنبه
stoic	رواقی ، پیرو فلسفه رواقیون
stoicism	فلسفه رواقیون
stoke	آتش کردن ، تابیدن ، سوخت ریختن در
stolid	بی عاطفه ، بلغمی ، بی حس ، بی حال ، فاقد احساس
stomach	یمینه ، معده ، میل ، اشتها ، تحمل کردن

stout	ستبر ، نیرومند ، قوی بنیه ، محکم ، نوعی ابجو
strait	تنگ ، باریک ، دشوار ، باب ، بغاز ، تنگه ، در مضیقه ، در تنگنا ، تنگنا
strait-laced	لایه ، چینه ، پایه ، رتبه ، طبقه نسج سلولی ، قشر
stratagem	حیله جنگی ، تدبیر جنگی ، لشکرارایی ، تمجید
stratify	چینه چینه کردن ، طبقه طبقه کردن
stratum	لایه ، چینه ، پایه ، رتبه ، طبقه نسج سلولی ، قشر
streamlet	جویبار ، نهر کوچک
strength	شدت ، استعداد رزمی ، توان رزمی ، تعداد نفرات ، قدرت رزمی ، مقاومت ، نیرو ، زور ، قوت ، قوه ، توانایی ، دوام ، استحکام
strenuous	باحرارت ، مصر ، بلیغ ، فوق العاده ، فعال ، شدید
strew	ریختن ، پاشیدن ، پخش کردن
striated	خط دار ، شیاردار ، خیاره دار
stricture	خشونت ، سخت گیری ، باریک بینی ، جراحت ، تنگی ، ضیق
stridency	گوشخراشی
strident	گوش خراش ، دارای صدای مزاحم
stringency	شدت ، کساد ، سختگیری ، تندوتیزی
stringent	سخت ، دقیق ، غیر قابل کشش ، کاسد ، تند و تیز ، سختگیر ، خسیس ، محکم بسته شده
stripling	نورسته ، نوجوان
stroll	قدم زنی ، گردش ، پرسه زنی ، قدم زدن
strut	تیر ، شمع پشتبند ، پایه در پل ، پستوان ، ریل نگهدارنده یا ضامن پایه آتش ، ستون ، خرامیدن ، خرامش ، قدم زنی با تبختر
studied	از روی مطالعه ، دانسته ، عمدی ، تعمدی ، از پیش آماده شده
studious	زحمتکش ، ساعی ، کوشا ، درس خوان ، کتاب خوان ، مشتاق ، خواهان ، پرزحمت ، بلیغ ، جاهد
stultify	خنثی کردن ، احمق کردن ، خرف کردن
stupefy	بهت زده کردن ، گیج کردن ، بیهوش کردن ، تخدیر کردن ، کودن کردن ، خرف کردن ، متحیر کردن یا شدن

stupendous	بهت اور ، شگفت انگیز ، شگفت ، حیرت اور ، عجیب ، گزاف
stupor	خرفتی ، بی حسی ، کند ذهنی ، گیجی ، بلاهت ، بهت
stuttering	لکنت زبان
stygian	وابسته برودخانه استیکس (Styx) ، تاریک
stymie	قرار گرفتن ، توپ گلف یک بازیکن در جلو توپ بازیکن دیگر ، مانع شدن ، گیر کردن
suasion	اغواء ، تحریک ، ترغیب
suave	فهمیده و با ادب ، نرم ، ملایم ، مودب ، خوش خوراک ، شیک
suavity	نرمی ، ملایمت ، نزاکت ، فهمیده و مودب بودن
subacid	میخوش ، ملس ، ترش و شیرین
subaltern	تابع ، زیردست ، افسر جزء ، مادون ، فرعی
subaquatic	نیمه ابزی ، واقع در زیر آب ، نسبتاً ابزی
subconscious	ناخود آگاه ، نیمه هشیار ، نیمه آگاه ، درحالت ناخودآگاهی
subdue	مطیع کردن ، مقهور ساختن ، رام کردن
subjacent	واقع در زیر ، مادون
subjection	انقیاد ، استیلا ، پیروی
subjective	فلسفه مبتنی بر اعتقاد به اصالت ادراکات ذهنی و محدودیت آگاهی انسان ، صرفاً "به همین ادراکات ، درون گرایی ، درونی ، ذهنی ، معقول ، وابسته بطرز تفکر شخص ، فاعلی ، خصوصی ، فردی
subjugate	تحت انقیاد در آوردن ، مطیع کردن ، منکوب کردن
sublimate	تصفیه کردن ، پاک کردن ، تصعید کردن ، متعال کردن ، بالا بردن ، متصاعد کردن ، منزّه ، متعال
sublime	برین ، والا ، رفیع ، بلند پایه ، عرشی
subliminal	غیر کافی برای ایجاد تحریک عصبی یا احساس ، خارج از مرحله آگاهی ، نیمه خودآگاه
sublingual	زیر زبانی ، واقع در زیر زبان

submarine	مانور مدافع بصورت گریز از زیر سد مهاجم ، خزیدن یا شیرجه رفتن از زیر دست حریف مهاجم (فوتبال امریکایی) ، تحت البحری ، زیر دریا حرکت کردن ، با زیر دریایی حمله کردن
submerge	دراب فرو بردن ، زیر اب کردن ، غوطه ورساختن ، پوشاندن ، مخفی کردن
submergence	شناوری ، فروبری (دراب) ، مخفی سازی
submers	دراب فرو بردن ، زیر اب کردن ، غوطه ورساختن ، پوشاندن ، مخفی کردن
submersible	قابل غوطه وری ، قابل شناوری ، غوطه ور شناور ، قابل فرورفتن یا فرو بردن در زیر اب
submersion	فرو رفتگی در زیر اب
submission	نظریه ، تکمین ، مطیع ، تابع ، تسلیم ، واگذاری ، تفویض ، فرمانبرداری ، اظهاراطاعت ، انقیاد
submissive	مطیع ، فروتن ، حلیم ، خاضع ، خاشع ، سربزیر
subordinate	تبعی ، زیرامر ، تحت امر ، یکانهای تابعه ، مادون ، وابسته ، فرعی ، پایین تر ، مرئوس ، تابع قراردادن ، زیردست یامطیع کردن ، فرمانبردار
suborn	دزدکی ومحرمانه چیزی کسب کردن ، کسی را بکاربرد اغواء کردن
subpoena	حقوق) خواست برگ ، احضاریه ، حکم احضار
subsequent	پیروی ، پس آیند ، بعدی ، پسین ، لاحق ، مابعد ، دیرتر ، متعاقب
subservience	سودمندی ، کمک ، چاپلوسی ، تملق ، زیر زاوری
subserviency	سودمندی ، کمک ، چاپلوسی ، تملق ، زیر زاوری
subservient	چاپلوس ، پست ، تابع ، مادون ، سودمند ، متملق
subside	(درد وغیره) وا گذاشتن ، نشست کردن ، فرو نشستن ، فروکش کردن
subsidiary	تابعه ، تقویتی ، تقویت کننده ، عمق دهنده به انفجار ، کمکی ، معین ، موید ، متمم ، فرعی ، تابع
subsidy	مالیات فوق العاده ای که در مواقع اضطرار و برای امور مهم و غیر مترقبه مملکتی اخذ می شود ، کمک بلاعوض دولت ، اعانه ، کمک هزینه ، کمک مالی
subsist	زیست کردن ، ماندن ، گذران کردن
subsistence	وسایل زیست ، مربوط به زیست ، زیستی ، حق معاش ، اعاشه ، زیست ، گذران ، خرجی ، وسیله معیشت ، امرار معاش ، دوام ، نگاهداری
substantial	ذاتی ، جسمی ، اساسی ، مهم ، محکم ، قابل توجه

substantiate	ماهیت جسمانی دادن به ، شکل مادی بخشیدن به ، با دلیل و مدرک اثبات کردن
substantive	قائم بذات ، متکی بخود ، مقدار زیاد ، دارای ماهیت واقعی ، حقیقی ، شبیه اسم ، دارای خواص اسم
subsume	رده بندی کردن ، شامل کردن ، استقراء کردن ، استنتاج کردن
subtend	در زیر چیزی بسط یافتن ، شامل بودن
subterfuge	حیله ، گریز ، طفره زنی ، اختفاء ، عذر ، بهانه
subterranean	زیرزمینی ، نهانی
subtle	زیرک ، محیل ، ماهرانه ، دقیق ، لطیف ، تیز و نافذ
subtlety	باریک بینی ، موشکافی ، زیرکی ، لطافت ، تیزبینی و مهارت
subtrahend	(ریاضی) کاسته ، عددی که از عدد دیگر کسر میشود ، مفروق
subversion	سرنگون کردن حکومت ، سیستم براندازی ، برانداختن ، از بین بردن ، نابود کردن ، درون واژگونی ، انهدام ، تخریب ، وابسته به خرابکاری
subversive	عملیات براندازی ، براندازنده ، شورشی ، مربوط به براندازی حکومتها از نظر سیاسی ، اقتصادی ، روانی ، واژگون ، ویران ، توطئه گر ، خرابکارانه
subvert	واژگون ساختن ، برانداختن ، موقوف کردن ، خرابکاری کردن ، درون واژگون سازی کردن
succeed	کامیاب شدن ، موفق شدن ، نتیجه بخشیدن ، بدنبال آمدن ، بطور توالی قرار گرفتن
success	کامیابی ، موفقیت ، پیروزی ، نتیجه ، توفیق ، کامروایی
successful	کامیاب ، موفق ، پیروز ، نیک انجام ، عاقبت بخیر
successive	پی در پی ، پی در پی ، پیایی ، متوالی ، مسلسل ، توارثی
successor	جانشین ، خلف ، اخلاف ، مابعد ، قائم مقام
succinct	موجز ، کوتاه ، مختصر ، مجمل ، فشرده ، چکیده
succor	یاری ، کمک برای رهایی از پریشانی ، موجب کمک ، یاری کردن
succour	یاری ، کمک برای رهایی از پریشانی ، موجب کمک ، یاری کردن
succulent	ابدار ، شاداب ، پرطراوت
succumb	از پا در آمدن (کشتی) ، از پای در آمدن ، تسلیم شدن ، سرفروود آوردن
Sudan	سودان

Sudanese	سودانی
sufferance	رضایت ضمنی ، سکوت موجب رضا ، انقیاد ، طاقت ، شکیبایی
suffice	بس بودن ، کفایت کردن ، کافی بودن ، بسنده بودن
sufficiency	کفایت ، شایستگی ، قابلیت ، مقدار کافی ، بسندگی
suffrage	حق انتخاب ، کمک ، همراهی قبول ، حق رای و شرکت در انتخابات ، رای
suffragist	هواخواه دادن حق رای یا حق انتخاب به نسوان
suffuse	پر کردن ، فرا گرفتن ، پوشاندن ، اشباع کردن
suggestible	اشاره کردنی ، پیشنهاد کردنی
suggestive	اشاره کننده ، دلالت کننده و سوسه امیز
sully	الوده شدن ، لکه دار کردن ، کثافت ، الودگی
sultry	شرجی ، خیلی گرم و مرطوب ، سخت ، داغ ، خفه
summary	خلاصه وضعیت ، خلاصه ، مختصر ، موجز ، اختصاری ، ملخص ، انجام شده بدون تاخیر ، باشتاب
summation	مجموع یابی ، مجموع ، جمع زنی ، افزایش ، جمع ، مقامی ، خلاصه
summit	قله در نیمرخ طولی ، ستیغ ، حداکثر ارتفاع قله مسیر ، قله ، نوک ، اوج ، ذروه ، اعلی درجه
sumptuous	مجلل ، پرخرج ، گران ، وعالی
sunburn	افتاب سوخته کردن ، افتاب زدگی
sunder	در اصطلاح شاعرانه) جدا کردن ، بریدن
sundry	اقلام متفرقه ، گوناگون ، متفرقه ، مخلفات
superabundance	وفور
superadd	بیش از حد لزوم اضافه کردن ، سربار کردن ، باز افزایش
superannuate	متروکه دانستن ، بازنشسته دانستن یا شدن ، کهنه شدن ، از مد افتادن ، سالخورده شدن
superannuated	بازنشسته ، متقاعد ، از کار افتاده ، زیاد کهنه
superb	عالی ، بسیار خوب ، باشکوه ، باوقار
supercilious	مغرور ، خود فروش ، از روی خود خواهی

supererogatory	وابسته به بس پردازی ، غیر ضروری ، زیاد ، نافله ، زائد ، بیش از حد لزوم
superficial	صوری ، سطحی ، سرسری ، ظاهری
superfluity	زیادی ، افراط ، فراوانی بیش از حد
superfluous	زائد ، زیادی ، غیر ضروری ، اطباب امیز
superheat	زیاده از حد گرم کردن ، دو اتشه کردن ، بسیار گرم
superimpose	روی چیزی قرار گرفتن ، اضافه شدن بر
superintend	ریاست یا نظارت کردن بر ، ریاست کردن ، نظارت کردن بر ، سرپرستی کردن
superintendence	ریاست ، مدیریت ، نظارت ، مباشرت ، سرپرستی
superintendency	ریاست ، مدیریت ، نظارت ، مباشرت ، سرپرستی
superintendent	مدیر ، رئیس ، سرپرست ، ناظر ، مباشر
superlative	بالترین ، بیشترین ، درجه عالی ، (دستور زبان) صفت عالی ، افضل ، مبالغه امیز
supernatural	ماوراء طبیعی ، فوق العاده
supernumerary	زیاده ، بیش از اندازه عادی ، فوق عددی ، اضافی
supersede	لغو کردن ، جانشین شدن ، جایگزین چیز دیگری شدن
supervene	ناگهان رخ دادن ، اتفاقا آمدن ، سرزده وارد شدن ، تصادفی روی دادن ، غیرمترقبه بودن
supine	برپشت خوابیدن ، تاق باز ، بیحال ، سست
supplant	از ریشه کندن ، جای چیزی را گرفتن ، جابجا شدن ، جابجا کردن ، تعویض کردن
supple	در بافت) قابل ارتجاع ، کش دار ، تغییر پذیر ، نرم شدن ، راضی شدن ، انعطاف پذیر
supplementary	موضع تکمیلی ، اضافی ، متمم ، مکمل ، تکمیلی ، پس آورده ، هم آورده
suppliant	استدعا کننده ، مستدعی ، ملتمس ، متقاضی
suppliant	ملتمس ، درخواست کننده تضرع کننده
supplicate	درخواست کردن ، التماس کردن ، استدعا کردن
supplication	التماس ، تضرع ، استدعا
supposition	فرض ، تصور ، احتمال ، گمان ، پندار ، انگاشت ، فرضی ، انگاشتی
supposititious	تقلبی ، جازده ، قلب

suppress	خنثی کردن آتش ، سرکوب کردن آتش یا فعالیت یک یکان ، موقوف کردن ، توقیف کردن ، فرو نشانیدن ، خواباندن ، پایمال کردن ، مانع شدن ، تحت فشار قرار دادن ، منکوب کردن
suppressible	متوقف کردنی
suppression	سرکوب کردن ، خنثی کردن یک یکان از نظر آتش یا فعالیت سرکوبی آتش ، منع ، جلوگیری ، توقیف ، موقوف سازی ، فرونشانی
supramundane	مافوق این جهان ، ماورای مراتب دنیوی ، اسمانی ، علوی
surcharge	اضافه بار ، هزینه حمل اضافی که بابت معطلی کشتی در بندر دریافت می شود ، بعنوان جریمه گرفتن ، مبلغ جریمه ، هزینه اضافی ، سربار ، زیاد ستاندن ، زیاد بار کردن ، تحمیل کردن زیاد پر کردن ، اضافه کردن ، نرخ اضافی مالیات اضافی ، جریمه ، اضافه بها
surety	پایندگان ، ضامن ، پابندان ، کفیل ، گرو ، وثیقه ، اطمینان
surfeit	پر خوردن ، زیاده روی ، امتلاء
Suriname	سورینام
Surinamese	سورینامی
surly	تندخو و گستاخ ، ناهنجار ، با ترش رویی
surmise	حدس زدن ، گمان بردن ، حدس ، گمان ، تخمین ، ظن
surmount	بالا قرار گرفتن ، غالب آمدن بر ، برطرف کردن ، از میان برداشتن ، فائق آمدن
surpass	پیش افتادن از ، بهتر بودن از ، تفوق جستن
surreptitious	نهانی ، زیر جلی ، پنهان ، محرمانه
surrogate	نماینده ، عوض ، جایگیر ، جانشین شدن ، قائم مقام شدن ، وکیل شدن
surround	احاطه کردن ، فرا گرفتن ، محاصره کردن ، احاطه شدن ، احاطه
surveillance	تجسس ، بررسی کردن ، زیر نظر داشتن ، کاوش کردن ، جستجو کردن ، پایش (نظارت) ، نظارت ، مراقبت ، پاییدن ، مبصری
surveyor	ممیز ، ارزیاب ، برآوردکننده ، زمین پیما ، مساح ، نقشه بردار ، بازبین ، مبصر کلاس ، پیمایشگر
susceptibility	در معرض خطر بودن ، در معرض آسیب بودن ، مستعد بودن (در بیماری) ، استعداد ، آمادگی ، قابلیت ، حساسیت ، فروگیری
susceptible	در معرض ، آماده ، فروگیر ، حساس ، مستعد پذیرش

suspect	بدگمان شدن از ، ظنین بودن از ، گمان کردن ، شک داشتن ، مظنون بودن ، مظنون ، مورد شک
suspense	در حال تعویق ، معلق ، در حال تعلیق ، مردد ، اندروایی ، اویزانی
suspension	اتصال ، اویزان کردن ، معلق کردن ، تعلیق دستگاه تعلیق ، توقف ، وقفه ، تعطیل ، ایست ، تعلیق ، بی تکلیفی ، اویزان ، اویزانی ، اونگان ، اندروایی ، اویزش
suspicious	بدگمان ، ظنین ، حاکی از بدگمانی ، مشکوک
sustain	ثابت ، تند ، پایدار نگهداشتن ، نگهداشتن ، متحمل شدن ، تحمل کردن ، تقویت کردن ، حمایت کردن از
sustenance	نگهداری ، تغذیه ، معاش ، اعانت
suture	بخیه (در پزشکی) ، درز ، بخیه ، شکاف ، چاک ، دوختن
Suva	سووا
swagger	خود فروشانه گام زدن ، با تکبر راه رفتن ، کبر فروشی ، خودستایی ، مغرور ، (انگلیسی) شیک
swallow	شیار قرقره تاكل ، پرستو ، چلچله ، مری ، عمل بلع ، فورت دادن ، فرو بردن ، بلعیدن
swarm	گروه ، دسته زیاد ، گروه زنبوران ، ازدحام ، ازدحام کردن ، هجوم آوردن
swarthy	سیاه چهره ، سبزه تند ، تیره روی
swath	ردپا ، ردیف باریک ، راه باریک ، اثرماشین چمن زنی ، پیچیدن ، قنذاق کردن ، نوار
swathe	ردپا ، ردیف باریک ، راه باریک ، اثرماشین چمن زنی ، پیچیدن ، قنذاق کردن ، نوار
Swazi	اهل سوازیلند
Swaziland	سوازیلند
sweat	خوی ، عرق کردن ، عرق ریزی ، مشقت کشیدن
Sweden	سوئد
Swedish	سوئدی
swelter	از گرما بیحال شدن ، خیش شدن ، هوای گرم
swerve	منحرف شدن ، عدول کردن ، طفره زدن ، کج شدن ، منحرف کردن
swill	سرکشیدن ، زود خوردن ، خیس کردن ، اشغال
swindler	محتال ، گول زن ، گوش بر ، قاچاق ، متقلب ، کلاه گذار ، کلاه بردار

Swiss	سوئسی
Switzerland	سوئیس
swivel joint	مفصل گردان
sybarite	ساکن شهر سیباریس ، عیاش ، خوشگذران
sycophant	ادم چاپلوس ، متملق ، انگل
Sydney	سیدنی
syllabic	هجایی ، دارای هجاهای شمرده ، هجا نما
syllabication	تنجیه هجایی ، هجا بندی
syllable	هجا ، سیلاب ، جزء کلمه ، مقطع کلمه ، هجابندی کردن
syllabus	خلاصه مفید ، رئوس مطالب ، برنامه
syllogism	قیاس منطقی ، قضیه منطقی ، صغری و کبری
syolph	روح یا موجود ساکن در هوا ، جن هوایی
sylvan	ساکن جنگل ، جنگلی ، پردرخت
symbiosis	همزیستی (در زیست شناسی) ، همزیگری ، زندگی تعاونی ، همزیستی وتجانس دوموجود مختلف یا دوگروه مختلف باهم
symmetrical	متقارن
symmetry	قرینه سازی ، همسنجی ، هم راستگی ، هم جور ، قرینه ، تناسب ، تقارن ، مراعات نظیر ، تشابه ، همسازی
sympathetic	همدرد ، دلسوز ، شفیق ، غمخوار ، موافق
sympathize	همدردی یا همفکری کردن ، جانبداری کردن
symphonic	هم اهنگ ، هم نوا ، موزون ، شبیه سمفونی
symphonious	متوافق ، موزون ، هم اهنگ ، هم اوا ، هم نوا
symphony	سمفونی ، قطعه طولانی موسیقی ، هم نوایی
symptomatic	مطابق نشانه بیماری ، نماینده ، حاکی از علائم مرض ، (پزشکی) نشانه بیماری
synapse	سیناپس (پیوندگاه) ، (فیزیولوژی) محل تماس دو عصب
synchronism	همگامی ، هم وقتی ، ایجاد همزمانی ، انطباق

synchronous	هماهنگ ، همزمان ، همگام ، هم زمان ، همگاه ، واقع شونده بطور هم زمان
syndicate	اتحادیه صنفی ، سندیکا ، تشکیل اتحادیه دادن
syndrome	پزشکی) مجموعه علائم بدنی وذهنی مرض ، علائم مشخصه مرض ، همرفت
syneresis	اتحاد دو حرف ، همگرفت
synergy	عمل مشترک ، هم کوشی (در نظریه کاتل) ، هم نیروزایی ، کار توام ، اشتراک مساعی ، همکاری ، یاری
synod	شورای کلیسایی ، مجلس مناظره مذهبی
synonym	واژه مترادف ، لفظ مترادف ، کلمه مترادف ، کلمه هم معنی
synopsis	خلاصه ، مجمل ، اجمال ، مختصر
synoptic	مختصر ، کوتاه ، خلاصه ، اجمال ، هم نظیر
syntax	گرامر ، علم نحو ، ترکیب ، هم اهنکی قسمتهای مختلف
synthesis	ساخت ، سنتز ، نتیجه گیری ، استنتاج ، هم نهاد ، صنع ، ترکیب ، تلفیق ، (شیمی) امتزاج ، پیوند ، هم گذاری ، اختلاط
synthetic	ترکیبی ، مرکب از مواد مصنوعی ، همگذاشت
Syria	سوریه
Syria, Syrian Arab Republic	سوریه، جمهوری عربی سوریه
Syrian	سوری
systematic	سیستماتیک ، بانظام ، مرتب ، خودکار ، نظامدار ، منظم ، نظم دار ، روش دار ، اصولی ، قاعده دار ، با همست ، همست دار
systemic	همستی ، بدنی ، جهازی
table	به جدولی انتقال دادن ، جدول (جدول محاسبات) ، سفره ، خوان ، لوح ، جدول ، لیست ، (در مجلس) از دستور خارج کردن ، معوق گذاردن ، روی میز گذاشتن ، در فهرست نوشتن ، کوهمیز ، مطرح کردن
tableau	پرده نقاشی ، تابلو ، دور نمای نقاشی ، جدول
tacit	ضمنی ، ضمنا ، مفهوم ، مقدر ، خاموش ، بارامی وسکوت
taciturn	کم حرف ، کم گفتار ، کم سخن ، خاموش ، ارام

tack	تغییر سمت قایق در حرکت ، گوشه جلویی بادبان ، سمت حرکت قایق نسبت به باد ، تک ، میخ سرپهن کوچک ، رویه ، مشی ، خوراک ، میخ زدن ، پونز زدن ، ضمیمه کردن
tact	حضور ذهن ، عقل ، ملاحظه ، نزاکت ، کاردانی ، مهارت ، سلیقه ، درایت
tactician	متخصص کار بردن یکانها ، متخصص تدابیر جنگی ، جنگفن گر ، رزم ارا ، با تدبیر ، متخصص فنون جنگی
tactics	کاردانی ، تاکتیک ، نظم و ترتیب ، دانش فرماندهی در صحنه جنگ ، طرق و وسائل و طرحهای ماهرانه ای که جهت وصول به هدف به کار گرفته می شود رویه ماهرانه ، تاکتیکها ، جنگ فن ، تدابیر جنگی ، جنگ دانی ، رزم ارایبی ، فنون
tactile	بساوشی (لمسی) ، لمس کردنی ، وابسته بحس بساواپی ، لامسه ای
taint	لکه دار کردن ، رنگ کردن ، الوده شدن ، لکه ، ملوث کردن ، فاسد کردن ، عیب
Taipei	تایپه
Taiwan	تایوان
Taiwan (Republic of China)	تایوان (جمهوری چین)
Taiwanese	تایوانی
Tajik	تاجیک
Tajikistan	تاجیکستان
talisman	طلسم ، تعویذ ، جادوگرانه
Tallinn	تالین
talon	چنگال ، ناخن ، پنجه ، پاشنه پا ، پاشنه
tamp	سوراخی را با شن وغیره پر کردن ، بوسیله ضربات متوالی بالا یا پایین راندن
tangency	تلاقی ، برخورد ، حالت مماس ، حالت جیبی
tangent	تماس ، خط مماس ، جیب ، تانژانت
tangential	مماسی ، ظلی
tangible	قابل لمس ، محسوس ، پر ماس پذیر ، لمس کردنی
tanner	(زبان عامیانه) شش پنس ، دباغ ، پوست پیرا
tannery	دباغی ، دباغ خانه

tantalize	امیدوار ، و سپس محروم کردن ، کسی را دست انداختن ، سردواندن ، ازار دادن
tantamount	برابر ، معادل ، هم کف ، همپایه ، بمثابة
tantrum	کج خلقی ، اوقات تلخی ، خشم ، غیظ ، قهر
Tanzania	تانزانیا
Tanzania; officially the United Republic of Tanzania	تانزانیا؛ به طور رسمی جمهوری متحده جمهوری تانزانیا
Tanzanian	تانزانیایی
taper	شمع مومی ، باریک شونده ، نوک تیز ، باریک شدن ، مخروطی شدن
tapestry	پرده منقوش ، پارچه پرده ای ، پرده قالیچه نما ، پرده نقش دار ، مليله دوزی
tarantula	رطیل
tardy	دارای تاخیر ، دیر آینده ، کندرو ، تنبل ، سست
tarnish	تیره کردن ، کدر کردن ، لکه دار کردن
tarry	قیری ، قیراندود ، درنگ کردن ، تاخیر کردن
tarsal	وابسته بقوزک پا ، مچ پایي ، استخوان قوزک پا
Tashkent	تاشکند
taste buds	جوانه چشایی
taunt	دست انداختن و متلک گفتن ، سرزنش کردن ، شماتت کردن ، طعنه زدن ، طعنه
taut	سفت ، شق ، محکم کشیدن ، کشیده ، مات کردن ، درهم پیچیدن ، محکم بسته شده (مثل طناب دور یک بسته)
tautological	حشو و زوائدی
tautology	تکرار ، زائد ، حشوقبیح ، درستنما
tawdry	زرق و برق دار ، جلف ، مزخرف
taxation	وضع مالیات ، مالیات بندی ، مالیات
taxidermy	پرکردن پوست حیوانات با کاه و غیره ، پوست ارایی
taxonomist	متخصص طبقه بندی

Tbilisi	تفلیس
technic	فن ، اصطلاحات وقواعد فنی ، فنی ، صنعت ، شیوه
technicality	رموز فنی ، اصطلاحات فنی ، نکته فنی
technique	اسلوب کار ، روش یا فن اجرای کار ، اسلوب ، شگرد ، فن ، اصول مهارت ، روش فنی ، تکنیک ، شیوه
technology	تخصص شناسی ، صنعت شناسی ، حرفه شناسی شناخت دانشی ، ابزارشناسی ، دانش فنی ، اشنایی باصول فنی ، فن شناسی ، تکنولوژی ، فنون ، شگرد شناسی
tedious	ملالت اور ، خسته کننده ، کسل کننده ، کج خلق ، ناراضی
tedium	یکنواختی ، ملالت ، خستگی ، دلتنگی ، بیزاری ، طاقت فرسایی
teem	پر بودن ، فراوان بودن ، بارور بودن ، زاییدن
teeth	صورت جمع کلمه) tooth ، دندانها
teetotalism	پیروی از اصل منع استعمال مسکرات
Tegucigalpa	تگوسیگالپا
Tehran	تهران
telepathy	اندیشه خوانی ، ارتباط افکار با یکدیگر ، دوهیم اندیشی
telephony	علم تلفن
telescope	دوربین نجومی ، تلسکوپ ، تلسکوپ بکار بردن
telltale	سخن چین ، خبرکشی کردن
temerity	بی پروایی ، تهور ، بیباکی ، جسارت
temper	ترکردن ، مرطوب کردن ، بازپختن ملایم کردن ، سخت کردن ، درجه سختی طبیعی ، حالت سختی بازپخت ، اب دادن (فلز) ، درست ساختن ، درست خمیر کردن ، ملایم کردن ، معتدل کردن ، میزان کردن ، مخلوط کردن ، مزاج ، حالت ، خو ، خلق ، قلق ، خشم ، غضب
temperament	خلق و خو ، مزاج ، حالت ، طبیعت ، خلق ، فطرت ، سرشت
temperate	معتدل ، ملایم ، میانه رو
tempestuous	توفانی ، تند ، پرتوپ و تشر
tempo	تمپو ، تمپ ، (موسیقی) وقت ، زمان ، گام ، میزان سرعت

temporal	گیجگاهی ، دنیوی ، غیر روحانی ، جسمانی ، زمانی ، وابسته بگیجگاه ، شقیقه ای ، موقتی ، زودگذرفانی
temporary	زودگذر ، موقت ، موقتی ، انی ، زود گذر ، سپنج ، سپنجی
temporize	بدفع الوقت گذراندن ، وقت گذراندن
tempt	اغوا کردن ، فریفتن ، دچار وسوسه کردن
tempter	وسوسه گر ، فریبنده ، اغوا کننده ، شیطان
tenable	نگاه داشتنی ، قابل مدافعه ، قابل تصرف
tenacious	سرسخت ، محکم ، چسبنده ، سفت ، مستحکم ، استوار
tenacity	سفتی ، چسبندگی ، اصرار ، سرسختی
tenant	کرایه نشین متصرف ، کرایه نشین ، مستاجر ، اجاره دار ، اجاره کردن ، متصرف بودن
tendency	گرایش ، تمایل ، میل ، توجه ، استعداد ، زمینه ، علاقه مختصر
tendentious	دارای گرایش ویژه وعمدی ، متمایل ، متوجه ، رسیدگی کننده
tender	پیشنهاد در مزایده یا مناقصه ، پیشنهاد ادای دین ، درخواست ، دقیق ، ترد ونازک ، باریک ، محبت امیز ، باملاحظه ، حساس بودن ، ترد کردن ، لطیف کردن ، انبار ، ارائه دادن ، تقدیم کردن ، پول رایج ، مناقصه ، مزایده ، پیشنهاد دادن
tendon	درگوشت پوره ، (تش) پی ، وتر ، زردپی ، (درجمع) اوتار
tenet	انگاشته ، انگاره ، عقیده ، اصول ، مرام ، متعقدات مذهبی ، پایه تفکر
tenor	فحوا و مفاد و مدلول سند ، بازار سلف ، فحوا ، مفاد ، نیت ، رویه ، تمایل ، صدای زیر مردانه
tense	عصب یا طناب کشیده ، عصبی وهیجان زده ، تصریف زمان فعل ، سفت ، سخت ، ناراحت ، وخیم شدن ، تشدید یافتن
tensile	قابل انبساط ، کش دار
tentative	به طور آزمایشی ، ابتدائی ، آزمایشی ، امتحانی ، عمل تجربی
tenuous	رفیق ، نازک ، باریک ، لطیف ، دقیق ، بدون نقطه اتکاء
tenure	حق تصدی ، تصرف ، نگهداری ، اشغال ، اجاره داری ، تصدی
tepid	نیم گرم ، ولرم ، سست
tercentenary	جشن سیصد سالگی ، سه قرن ، سیصد ساله
tercentennial	جشن سیصد سالگی ، سه قرن ، سیصد ساله

termagant	پر جنجال ، داد و بیداد کن ، پتیاره ، سلیطه
terminal	کلم ، محل اتصال ، ترمینال ، سکوی نظامی ، بارانداز نظامی انتهایی ، آخری ، انتهائی ، نهایی ، انتهایی ، واقع در نوک ، پایان ، انتها ، آخر خط راه آهن یا هواپیما ، پایانه ، پایانی
terminate	تمام شدن ، پایان رساندن ، خاتمه دادن ، منتهی ، منقضی کردن ، فسخ کردن ، محدود کردن ، خاتمه یافتن ، پایان دادن ، پایان یافتن
termination	انقضاء ، خاتمه ، انتها ، فسخ ، ختم ، پایان یابی ، پایان دهی
terminology	لغات ، اصطلاحات علمی یافنی ، کلمات فنی ، واژگان ، لفظ گذاری ، مجموعه اصطلاحات
terminus	ایستگاه نهایی ، پایانه
terrestrial	وضعیت زمینی ، زمینی ، خاکی ، این جهانی ، دنیوی
terrify	وحشت زده کردن
territorial	زمینی ، ارضی ، داخلی ، محلی ، منطقه ای
terse	موجز ، بی شاخ و برگ ، مختصر و مفید ، مختصر
tertiary	سومین ، ثالث ، قسمت سوم ، دوران سوم
tessellate	بصورت سنگهای چهار گوش کوچک درآوردن ، باموزاییک زینت دادن ، باموزاییک فرش کردن
testament	پیمان ، تدوین وصیت نامه ، عهد
testator	موصی ، وصیت کننده ، شاهد ، میراث گذار
testimonial	گواهی نامه ، شهادت ، تصدیق نامه ، سفارش و توصیه ، رضایت نامه ، شاهد ، پاداش ، جایزه
testy	زود رنج ، کج خلق
tetchy	زود رنج ، تند مزاج ، ناراضی نما ، کج خلق
tether	کمند ، حدود ، وسعت ، افسار کردن
Thai	تایلندی
Thailand	تایلند
The Bahamas	باهاما

The Czech Republic	جمهوری چک
The Hague	لااه
the Philippines	فیلیپین
thearchy	حکومت خدایان ، سلسله مراتب خدایان
theism	اعتقاد بخدا ، خدا شناسی ، توحید ، یزدان گرایی
thematic	فرهشتی ، ریشه ای ، مربوط بموضوع ، موضوعی ، مطلبی ، مقاله ای
theocracy	حکومت مذهب ، یزدان سالاری ، حکومت خدا ، حکومت روحانیون
theologian	متخصص الهیات ، حکیم الهی ، خداشناس
theological	وابسته به علوم الهی
theology	یزدان شناسی ، علم دین ، الهیات ، حکمت الهی ، خدا شناسی
theoretical	نظری
theorist	متخصص علوم نظری ، نگرشگر ، طرفدار استدلال نظری
theorize	نگرشگری کردن ، استدلال نظری کردن ، تحقیقات نظری کردن ، فرضیه بوجود آوردن ، فرضیه ای بنیاد نهادن
therabout	در همان نزدیکی (یا حوالی) ، دران حدود (چیزی کمتر یا بیشتر)
therapeutic	درمانی ، وابسته به درمان شناسی ، معالج
thereabout	دران حدود ، در همان نزدیکی ، تقریباً
therefor	برای ان
thermal	دمایی ، گرمایی ، حرارتی ، گرم
thermoelectric	وابسته به رابطه برق وحرارت ، دما برقی
thermoelectricity	ایجاد جریان برق در اثر حرارت ، دما برق
thesis	نهاده ، تز ، کار تحقیقی ، پایان نامه ، رساله دکتری ، قضیه ، فرض ، (موسیقی) ضرب قوی
thespian	وابسته به تسپیس شاعر یونانی ، هنرپیشه
thigh	ران
Thimphu	تیمفو

thoroughbred	اصیل ، خوش جنس ، باتجربه ، کاردیده
thoroughfare	راه عبور ، شارع عام ، شاهراه ، معبر
thrall	غلام ، بندگی ، بنده کردن
threadbare	در مورد پارچه) نخ نما ، مندرس
threshold	استانه در ، سرحد ، استانه مانند ، استانه ای
thrifty	خانه دار ، صرفه جو ، مقتصد
thrive	پیشرفت کردن ، رونق یافتن ، کامیاب شدن
throat	گلو (ی بادبان) ، گلوگاه ، نای ، دهانه ، (مجازی) صدا ، دهان ، از گلو ادا کردن
throe	تیر کشیدن (درد) ، زایمان ، رنج ، گیرودار
throng	گروه ، جمعیت ، هجوم ، ازدحام کردن
throttle	ساسات کشیدن ، پت پت کردن عبور کم کم روغن یا مایع ، دریچه کنترل بخار یا بنزین ، خفه کردن ، گلو را فشردن ، جلو را گرفتن ، جریان بنزین را کنترل کردن
thumb	جای شست ، شستی اسلحه ، باشت لمس کردن یا ساییدن
thwart	نیمکت (پاروزن) ، بی نتیجه گذاردن ، خنثی کردن ، حائل کردن ، عقیم گذاردن ، مخالفت کردن با ، انسداداریب ، کج ، در سرتاسر (چیزی) ادامه دادن یا کشیدن
Tibet	تبت
tibia	درشت نی ، قصبه کبری
tickle	غلغلک دادن ، غلغلک ، خاریدن
tightwad	شخص خسیس
tiller	دسته سکان ، کشاورز ، زارع ، کشتکار ، اهرم سکان کشتی ، جوانه زدن
tilth	زمین کشت شده ، زمین مزروعی
timbre	دایره زنگی
timbrel	دایره زنگی
timidity	حجب ، کمرویی ، ترسویی ، بزدلی ، جبن
Timor-Leste (East Timor)	تیمور لست (تیمور شرقی)
timorous	بزدل ، ترسو ، جبون

tincture	تنتور ، طعم جزیی ، اثر جزیی ، رنگ جزیی ، ته رنگ ، رنگ زدن ، الودن
tinge	رنگ کم ، رنگ جزیی ، سایه رنگ ، کمی رنگ زدن
tipple	دائم الخمر بودن ، میگساری کردن ، همیشه نوشیدن ، مست کردن ، مشروب ، نوشابه
tipsy	لول شدن ، مست ، تلوتلو خور
tirade	سخنرانی دراز و شدید الحن
Tirana	تیرانا
tireless	بی لاستیک ، خستگی ناپذیر ، نافر سودنی
tiresome	خسته کننده ، مزاحم ، طاقت فرسا
titanic	با حرف بزرگ) غول آسا، خیلی کلان، وابسته به عنصر تیتانیوم
tithe	ده یک، عشر، عشریه، ده یک گرفتن از
titillate	غلغلک دادن ، غلغلک شدن ، (مجازی) بطور لذت بخشی تحریک کردن
title	مستند ، مالکیت ، حق یا ادعا ، باب ، فصل ، عیار ، عوض ، مقابل ، دارنده عنوان قهرمانی ، کنیه ، سمت ، اسم ، مقام ، حق ، استحقاق ، سند ، صفحه عنوان کتاب ، عنوان نوشتن ، واگذار کردن ، عنوان دادن به ، لقب دادن ، نام نهادن
titter	خنده تو دزدیده ، پوزخند زدن ، تتر خندیدن
titular	لقبی ، ناشی از لقب رسمی ، افتخاری ، لقب دار ، صاحب لقب ، متصدی ، دارای عنوانی
toady	چاپلوس ، متملق ، کاسه لیس ، مداهنه کردن
toe	پنجه ، انگشت پای مهره داران ، جای پا ، با انگشت پا زدن یا راه رفتن
toenail	ناخن انگشت پا
toga	جبه ، ردای بی استین ، لباس رسمی قضات
Togo	توگو
Togolese	توگویی
toilsome	پر زحمت
Tokelau	توکلو
Tokyo	توکیو

tolerable	تحمل پذیر ، قابل تحمل ، نسبتاً خوب ، میانه ، متوسط ، قابل قبول ، مدارا پذیر
tolerance	خوردن ، دامنه تغییرات ، حد تغییرات ، تفاوت مجاز ، حدود قابل تحمل ، مرز گذشت ، رواداری ، تاب ، مدارا ، سعه نظر ، اغماض ، بردباری ، (پزشکی) قدرت تحمل نسبت بدارو یا زهر
tolerant	بامدارا ، مدارا امیز ، ازادمنش ، ازاده ، دارای سعه نظر ، شکبیا ، اغماض کننده ، بردبار ، شخص متحمل
tolerate	تحمل کردن ، برخورد هموار کردن ، طاقت داشتن ، مدارا کردن ، تاب آوردن
toleration	مدارا ، بردباری ، تحمل ، ازادی ، ازادگی ، ازادمنشی
tome	جلد بزرگ ، مجلد ، دفتر ، کتاب قطور
Tonga	تانگا درشکه هندی
tongue	زبانه فنی کوچک ، شاهین ترازو ، بر زبان آوردن ، (با) it گفتن ، دارای زبانه کردن
tonic	نیروبخش ، مقوی ، صدایی ، اهنگی
tonicity	تونوس ، صدا ، اهنگ ، نیروبخشی ، نیروی ارتجاعی
tonsure	فرق سر را تراشیدن ، سر تراشیده ، قسمت تراشیده سر کشیش
tooth	نیش ، دارای دندان کردن ، دنداندار کردن ، مضرس کردن
topography	برجسته نگاری ، نگارش عوارض زمین نشان دادن عوارض زمین ، نقشه برداری ، مکان نگاری ، مساحی
torment	شکنجه ، آزار ، زحمت ، عذاب دادن ، زجر دادن
Toronto	تورنتو
torpid	خوابیده ، سست ، بیحال ، بی حس
torpor	بی حال ، خدر
torque	گشتاور نیرو ، نیروی پیچشی ، نیروی گردنده درقسمتی از دستگاه ماشین ، نیروی گشتاوری ، چنبره ، طوق ، طوقه
torrent	تنداب ، تندرود ، سیل رود ، جریان شدید ، سیل وار
torrid	حاره ، زیاد گرم ، حاد ، سوزاننده ، سوزان ، محترق ، بسیار مشتاق
torso	پیکره نیمتنه ، پیچ یا تاب خوردن ، خاصیت تاب گشت
tortious	خطا ، تقصیر ، (حقوق) وابسته به شبه جرم ، زیان آور ، مضر ، مودی
tortuous	درشکن ، پیچاپیچ ، غیر مستقیم ، پیچ و خم دار ، فریبکار

torturous	زجر دار ، متضمن زجر و شکنجه ، طاقت فرسا
totter	تردید کردن ، پس و پیش رفتن ، تلو تلو خوردن ، متزلزل شدن
touchstone	سنگ محک ، معیار
touchy	زود رنج ، نازک نارنجی ، حساس ، دل نازک
toughen	سخت شدن ، سفت شدن ، مثل پی شدن ، سفت کردن
tourniquet	شریان بند
tout	خریدار پیدا کردن ، مشتری جلب کردن ، صدای نکره ایجاد کردن ، بلند جار زدن ، با صدای بلند انتشار دادن
toxic	مسموم ، زهرالود ، زهری ، سمی ، ناشی از زهر آگینی ، زهراگین
trachea	اوند کامل ، و کالبد شکافی (قصبه الریه ، نای
tract	دسته تار عصبی ، مجرا ، مدت ، مرور ، کشش ، حد ، وسعت ، اندازه ، داستان ، یانمایشنامه و یا حوادث مسلسل ، نشان ، اثر ، رد بپا ، رشته ، قطعه ، مقاله ، رساله ، نشریه
tractable	رام شو ، رام کردنی ، سربراه ، نرم ، سست مهار
traduce	افترا زدن به ، بهتان زدن به ، بدنام کردن ، رسوا کردن ، لکه دار کردن ، تعریف کردن
trait	ویژگی ، نشان ویژه ، نشان اختصاصی ، خصیصه
trajectory	منحنی مسیر گلوله ، خط سیر ، گذرگاه ، ورا افکن ، مسیر گلوله
trammel	یکجور دام یا تور ، پابند ، کملاف ، الت ترسیم بیضی ، تعدیل کردن ، بدام افتادن ، محدود ساختن
tranquil	ارام ، اسوده ، بی جنبش ، در حال سکون
tranquility	ارامش ، اسودگی ، اسایش خاطر ، راحت
tranquelize	ارام کردن ، اسوده کردن ، فرونشاندن
tranquillity	ارامش ، اسودگی ، اسایش خاطر ، راحت
tranquillize	ارام کردن ، اسوده کردن ، فرونشاندن
transact	معامله کردن ، داد و ستد کردن
transalpine	واقع در آنسوی آلپ ، ساکن ماورای آلپ
transatlantic	انطرف اقیانوس اطلس

transcend	ورارفتن ، برتری یافتن ، سبقت جستن ، بالاتر بودن
transcendent	برتر ، فائق ، افضل ، مافوق ، ماورای مقولات ، دهگانه ، خارج از جهان مادی
transcontinental	عبور کننده از سرتاسر قاره
transcribe	استنساخ کردن رونوشت برداشتن ، اوانویسی کردن ، رونویس کردن ، رونوشت برداشتن ، نقل کردن ، رونویسی کردن
transcript	سواد ، نسخه رونوشت
transfer	احاله ، نقل کردن انتقال ، تغییر سمت دادن لوله ، انتقال (در یادگیری) ، ورابری ، ورابردن ، انتقال دادن ، واگذار کردن ، منتقل کردن ، واگذاری ، تحویل ، نقل ، سند انتقال ، انتقالی
transferable	انتقال پذیر ، قابل واگذاری ، قابل انتقال ، قابل ورابری
transferee	انتقال گیرنده ، تحویل گیرنده ، منتقل الیه ، متصالح
transference	انتقال (در روانکاوی) ، انتقال ، واگذاری ، نقل ، تحویل ، حواله ، ورابری
transferrer	انتقال دهنده
transfigure	تغییر صورت دادن ، تغییر شکل یافتن ، تغییر شکل دادن ، تجلی کردن ، نورانی کردن ، دگر سیما کردن
transfusable	قابل تزریق در جسم دیگری
transfuse	از یک ظرف بطرف دیگر ریختن ، چیزی را نقل و انتقال دادن ، رسوخ یافتن در ، تزریق کردن در
transfusible	قابل تزریق در جسم دیگری
transfusion	نقل و انتقال ، رسوخ ، تزریق خون
transgress	تجاوز کردن از ، تخلف کردن از ، سرپیچی کردن از
transgression	پیش روی (در زمین شناسی) ، سرپیچی ، تخلف ، تجاوز ، خطا ، گناه ، فراروی
transience	فراگذری ، ناپایداری ، زود گذری ، بی ثباتی ، کوتاهی
transient	زودگذر ، ناو یا کشتی یا هواپیمای در حال نقل و انتقال ، در حال انتقال ، گذرا ، زود گذر ، ناپایدار ، فانی ، کوتاه ، تند ، فراگذر
transition	گذار ، تحول ، انتقال ، عبور ، تغییر از یک حالت بحالت دیگر ، مرحله تغییر ، برزخ ، انتقالی
transitive	تراگذر ، انتقالی ، متغیر ، (منطق) رابطه مجازی ، رابطه غیر مستقیم ، (فعل) متعدی

transitory	انتقالی ، زود گذر ، سپنج ، ناپایدار ، فانی ، زودگذر ، بی بقا
translate	ترجمه کردن ، معنی کردن ، تفسیر کردن ، برگرداندن
translator	پچواک گر ، مترجم ، برگرداننده ، ترجمان ، دیلماج
transliterate	عین کلمه یا عبارتی را از زبانی بزبان دیگر نقل کردن ، حرف بحرف نقل کردن ، نویسه گردانی کردن ، حرف بحرف نوشتن
translucence	فراتابی ، نیم شفافی ، ماتی شفافی ، حالت زجاجی
translucency	فراتابی ، نیم شفافی ، ماتی شفافی ، حالت زجاجی
translucent	نیم شفاف ، فراتاب ، مات
transmissible	فرافرستادنی ، فرستادنی ، انتقال پذیر ، قابل سرایت ، مسری
transmission	ارسال پیام ، ارسال کردن ، مخابره کردن ، جعبه دنده ، انتقال ، عبور ، مخابره ، مخابرات ، ارسال ، سرایت ، اسبابی که بوسیله آن نیروی موتور اتومبیل بچرخها منتقل میشود ، فرا فرستی ، فرا فرستادن ، سخن پراکنی
transmit	رد کردن ، فرا فرستادن ، پراکندن ، انتقال دادن ، رساندن ، عبور دادن ، سرایت کردن ، مخابره کردن ، فرستادن
transmutation	تبدیل هسته ای ، تغییر شکل ، قلب ماهیت ، تکامل ، استحاله ، تبدیل عنصری بعنصر دیگری
transmute	تبدیل کردن ، تغییر شکل دادن قلب ماهیت کردن ، کیمیاگری کردن ، تغییر هیئت دادن
transparent	روشن ، شفاف (کاغذ شفاف) ، پشت نما ، شفاف ، ناپیدا ، نور گذران ، فرانما
transpire	رویدادن ، بیرون آمدن ، نشر کردن ، نفوذ کردن ، بخار پس دادن ، فاش شدن ، رخنه کردن ، فراطراویدن
transplant	نشا کردن ، در جای دیگری نشانیدن ، مهاجرت کردن ، کوچ دادن ، نشاء زدن ، (جراحی) پیوند زدن ، عضو پیوند شده ، فراکاشتن
transport	نقل و انتقال ، حمل و نقل ، ترابری کردن ، بردن ، حمل کردن ، نقل و انتقال دادن ، نفی بلد کردن ، از خود بیخود شدن ، از جا در رفتن ، بارکش ، حمل و نقل ، وسیله نقلیه ، ترابری ، حامل
transposition	ترانهش ، پس و پیشی ، پس و پیش سازی ، تقدم و تاخر ، جابجاشدگی ، (ریاضی) انتقال اعداد معلوم بیکسو و مجولات بطرف دیگر معادله ، فراگذاری
transverse	اریب ، متقاطع ، خط قاطع ،
trapezius	عضله ذودنقه

trapping	تله انداختن ، اختلاف در امواج رادار ، یراق ، تجملات و تزئینات ، بدام اندازی ، تله گذاری ، در تله اندازی
trappings	یراغ تجملی ، تجملات
traumatic	وابسته به روان زخم ، زخمی ، جراحی ، ضربه ای
travail	مشقت ، درد زایمان ، رنج بردن ، رنج زحمت ، درد شکیدن
traverse	گردش ، حرکت نمایشی اسب ، حرکت دادن لوله در سمت ، رد شدن ، حرکت در سمت ، پیمایش کردن ، حرکت سمتی ، خاکریز ، جان پناه ، خط متقاطع ، اشکال ، مانع حائل ، درب تاشو ، حجاب حاجز ، عبورجاده ، مسیر ، معبر ، پیمودن ، عرضی ، متقاطع ، طی کردن ، گذشتن از ، عبور کردن ، قطع کردن
travesty	تعبیر هجو امیز ، تقلید مسخره امیز کردن
treacherous	خیانت امیز ، خائنانه ، خیانتکار ، خائن
treachery	نارو ، خیانت ، غدر ، بی وفایی
treacle	شیره قند ، تریاق
treasonable	خیانت امیز ، قابل ارتکاب خیانت ، خائنانه
treasonous	خیانت امیز ، قابل ارتکاب خیانت ، خائنانه
treatise	رساله ، مقاله ، شرح ، دانش نویسه ، توضیح
treble	سه لا کردن ، سه برابر کردن ، (موسیقی) صدای زیر در آوردن ، سه برابر ، صدای زیر
trebly	بطور سه برابر ، سه گانه ، سه لا
trek	سفر ، کوچ مسافرت باگاری ، بازحمت حرکت کردن ، باسختی واهستگی مسافرت کردن
tremble	لرزیدن ، مرتعش شدن ، لرزه ، ارتعاش ، ترساندن ، لرزاندن ، مرتعش ساختن ، رعشه
tremendous	مقدار زیاد ، شگرف ، ترسناک ، مهیب ، فاحش ، عجیب ، عظیم
tremor	لرزش ، تکان ، جنبش ، تپش ، رعشه ، لرزه
tremour	لرزش ، تکان ، جنبش ، تپش ، رعشه ، لرزه
tremulous	لرزنده ، تحریر دار ، لرزش دار ، مرتعش ، بیمناک
trenchant	برنده ، تیز ، بران ، نافذ ، قاطع ، قطعی ، سخت
trepidation	بیم وهراس ، اشتفگی ، لرزش ، رعشه ، وحشت

trespass	تجاوز یا تعدی یا تخطی کردن ، خطا کردن ، تعدی ، تخطی ، خطا ، خلاف ، تجاوز کردن ، تخلف کردن
trestle	سه پایه، ستون را روی پایه قرار دادن
triad	مجموع سه چیز ، تثلیث ، سه تایی ، ثلاثی ، مجموعه سه تایی
tribulation	محنت ، رنج ، آزمایش سخت ، عذاب ، اختلال
tribunal	دادگاه محکمه ، دیوان محاکمات
tribune	حامی ملت ، سکوب سخنرانی ، کرسی یامیز خطابه ، منبر ، تریبون
tribute	باج ، خراج ، احترام ، ستایش ، تکریم
triceps	ماهیچه سه سر
trickery	حیله گری ، حیله بازی ، گول زنی ، نیرنگ
tricolor	پرچم ملی سه رنگ فرانسه ، سه رنگ
tricycle	سه چرخه ، دارای سه چرخ
tricyclic	سه چرخه ، دارای سه چرخ
trident	نیزه سه شاخه ، عصای سه دندانه ، سه دندانه ای
tridentate	نیزه سه شاخه ، عصای سه دندانه ، سه دندانه ای
triennial	سه ساله ، هر سه سال یکبار
trifling	جزئی ، ناچیز
trigger	مدار رهاساز ، برانگیزنده ، پاشنه ، پرتاب کردن فشنگ ، ماشه اسلحه ، گیره ، سنگ زیر چرخ ، چرخ نگهدار ، ماشه (چیزی را) کشیدن ، رها کردن ، راه انداختن
trilogy	سه نمایش تراژدی ، گروه سه تایی
trimness	اراستگی ، زیبایی
Trinidad and Tobago	ترینیداد و توباگو
Trinidadian Tobagan Tobagonian	اهل ترینیداد و توباگو
trinity	سه گانگی ، (در مسیحیت) معتقد بوجود سه اقنوم در خدای واحد
trinket	گول زنک ، چیز کم خرج ، جواهر بدلی ، دزدکی وزیر جلی کار کردن

trio	سه نفر خواننده ، قطعه موسیقی مخصوص نواختن یا خواندن سه نفر ، سه نفری ، سه تایی
triple	سه گانه ، سه جزیی ، سه گروهی ، سه برابر کردن ، سه برابر چیزی بودن
triplicate	سه نسخه ای ، سه برابر ، سه برابر کردن ، در سه نسخه تهیه کردن
triplication	سه نسخه سای ، تثلیث ، تهیه در سه نسخه
triplicity	سه نسخه سای ، تثلیث ، تهیه در سه نسخه
tripod	سه رکنی ، چیزی که سه پایه داشته
Tripoli	طرابلس
trisect	بسه بخش مساوی تقسیم کردن ، سه بخش کردن ، تقسیم بسه قسمت
trite	پیش پا افتاده ، کهنه ، مبتذل
triumvir	عضو اتحاد سه گانه
trivial	جزیی ، ناقابل ، کم مایه ، بدیهی ، ناچیز ، مبتذل
troth	وفاداری ، پیمان ، (م.م.) نامزد کردن ، براستی ، از روی ایمان ، نامزدی
troubadour	شاعر بزمی و نوازنده دوره گرد قرون ۱۱ الی ۱۳ فرانسه ، نغمه سرای سیار
troublesome	پر زحمت ، سخت ، دردسردهنده ، مصدع ، رنج اور
trough	طشتک ، طغار ابخور اسبان ، نشیب موج ، ابشخور ، سنگاب ، تغار
truant	از آموزشگاه گریز زدن ، شاگرد یا ادم طفره رو ، مکتب گریز
truckle	چاپلوسی کردن ، با چرخ کوچک مخصوص غلتاندن ، چرخ
truculence	وحشیگری ، سبعیت ، خشونت
truculent	وحشی ، خشن ، بی رحم ، قصی القلب ، سبع
truism	چیزی که پر واضح است ، ابتذال
truncate	بی سر کردن ، شاخه زدن ، ناقص کردن ، بریدن ، کوتاه کردن
trunk	سیم اصلی ، خط اصلی ، تلگراف یا تلفن ، تنه لاشه ، مدار ترانک ، الوار کنده چوب ، بشکه ، تنه ، کنده درخت ، خرطوم بینی انسان ، چمدان بزرگ ، صندوق ، بدنه ستون ، شاه سیم
truthful	راستگو ، صادق ، راست ، از روی صدق و صفا
truthfully	راستگو ، صادق ، راست ، از روی صدق و صفا

tryst	میعادگاه ، نامزدی ، قرار ملاقات گذاشتن
tuberculosis	مرض سل
tumid	بادکرده ، اماس کرده ، اماسیده ، ورم کرده ، متورم ، ورقلنبیده ، پرآب و تاب ، مطنطن
tumult	هنگامه ، همهمه ، غوغا ، شلوغ ، آشوب ، التهاب ، اغتشاش کردن ، جنجال راه انداختن
tundra	تندرا ، دشت های بی درخت پوشیده از گلسنگ نواحی قطبی
Tunis	تونس
Tunisia	تونس
Tunisian	تونسی
turbid	گل الود ، تیره ، کدر ، درهم و برهم ، مه الود
turbulence	اشفتگی ، اغتشاش ، آشوب ، گردنکشی ، تلاطم
tureen	ظرف سوپ خوری ، قدح سوپ خوری
turgid	بادکرده ، اماس دار ، متورم ، متسع ، پر طمطراق
Turkey	ترکیه
Turkish	ترک
Turkmen or Turkoman	ترکمن
Turkmenistan	ترکمنستان
Turks and Caicos Islands	جزایر ترکس و کایکوس
turmoil	غوغا ، ناراحتی ، پریشانی ، بهم خوردگی ، اشفتگی
turncoat	کسی که تغییر مسلک بدهد
turpitude	فساد ، پستی ، دلوآپسی ، دنائت ذاتی
tutelage	لگی ، قیمومت ، سرپرستی ، تعلیم سرخانه
tutelar	سرپرست
tutelary	دارای قیم یا سرپرست ، دارای محافظ و حامی ، وابسته بقیمومت ، وابسته بسرپرست ، قیمومتی

tutorship	لگگی ، معلمی ، قیمومیت
Tuvalu	توالو
Tuvaluan	اهل توالو
twinge	دور زدن ، پیچیدن ، درد کشیدن ، تیر کشیدن ، نیش ، سوزش ، سرزنش وجدان ، درد شدید و ناگهانی
tycoon	بازرگان مهم ، سرمایه گذار مهم ، سرمایه دار خیلی مهم ، ادم بانفوذ و پولدار
typhoon	توفان همراه با باران ، توفان سخت دریای چین ، گردباد
typhous	تیفوس ، تیفوسی ، حصبه ای
typhus	تیفوس ، تیفوسی ، حصبه ای
typical	نمونه نوعی ، نوعی
typify	نمونه دادن ، بانمونه مشخص کردن ، نمونه بودن ، نماینده نوعی از گیاه یا جانور بودن
typography	فن چاپ ، فن بیان و تعریف چیزی بصورت علائم و نشانه های رمزی
tyrannical	ستمگرانه ، وابسته بفرمانروای ظالم ، ظالمانه
tyranny	حکومت ستمگرانه ، حکومت استبدادی ، ستمگری ، جور (jovr) ، ظلم و ستم
tyro	مبتدی (کشتی) ، (tiro) (م) نوچه ، نوآموز ، تازه کار ، مبتدی ، کارآموز
UAE or Emirates or Emirati	اماراتی
ubiquitous	حاضر ، همه جا حاضر ، موجود در همه جا
Uganda	اوگاندا
Ugandan	اوگاندایی
Ukraine	اکراین
Ukrainian	اکراینی
Ulaanbaatar	اولان باتور
ulna	زند اسفل ، زند زیرین
ulterior	بعدی ، انطرف ، در درجه دوم اهمیت ، نهان
ultimate	واپسین ، غائی ، نهایی ، اجل ، آخر ، غایی ، بازپسین ، دورترین

ultimatum	اولتیماتوم ، حد نهایی ، هدف نهایی ، اتمام حجت ، آخرین پیشنهاد ، قطعی ، غایی ، نهایی
ultramontane	وابسته به کشورها و مردمی که درانطرف کوه ها و ارتفاعات هستند ، تفوق مطلق پاپ
ultramundane	فراج جهانی ، ماورا جهان ، ماوراگیتی ، ماورا منظومه شمسی
umbrage	تاری ، تاریکی ، سایه شاخ و برگ ، اثر ، شباهت سایه وار ، سوظن ، نگرانی ، رنجش
umlaut	ادغام حرف صدادار درحرف صدادار بعدی ، ادغام کردن
unaccountable	توضیح ناپذیر ، غیر مسئول ، غیر قابل توصیف ، غریب ، مرموز
unaffected	بی پیرایه ، ساده ، بی تکلیف ، صمیمی ، بیریا
unalloyed	بدون الیاژ ، غیر مخلوط ، خالص ، ناب
unanimity	اتفاق ارا هم آوازی ، هم رای ، یکدلی
unanimous	هم رای ، متفق القول ، یکدل و یک زبان ، اجماعا
unassailable	یورش ناپذیر ، بی تردید ، غیر قابل بحث ، غیرقابل حمله
unassuming	فروتن ، بی ادعا ، افتاده ، بی تصنع ، بی تکلف ، ساده
unavoidable	اجتناب ناپذیر ، غیر قابل اجتناب ، چاره ناپذیر
unbearable	تحمل ناپذیر ، غیر قابل تحمل ، تاب ناپذیر
unbecoming	ناشایسته ، نازیبا ، ناخوشایند
unbelief	بی اعتقادی ، بی ایمانی
unbiased	ناسوگیرانه ، ناسودار ، بی پیشقدر ، بیغرض ، عاری از تعصب ، بدون تبعیض ، تحت تاثیر واقع نشده
unbridled	ول ، بی لجام ، خودسر
uncanny	غیر طبیعی ، غریب ، وهمی ، جدی ، زیرک
uncommon	غیر عادی ، غیر متداول ، غیرمعمول ، نادر ، کمیاب
unconscionable	غیر معقول ، گزاف ، خلاف وجدان ، بی وجدان
unconscious	بی هوش ، ناهشیار ، بیهوش ، غش کرده ، از خود بیخود ، بی خبر ، عاری از هوش ، ضمیر ناخودآگاه ، ضمیر ناخود
uncouth	زشت ، ناهنجار ، ناسترده ، ژولیده ، نامربوط

unction	روغن مالی ، مرهم گذاری ، تدهین ، روغن ، مرهم ، مداهنه ، چرب زبانی ، حظ ، تلذذ ، نرمی ، لینت
unctuous	روغنی ، چرب و نرم ، مداهنه امیز
undecieve	مبرا از فریب و تزویر کردن ، از فریب آگاهانیدن
undercharge	کم حساب کردن ، کم مطالبه کردن از ، کم خرج گذاشتن در (تفنگ)
underexpose	کمتر از حد لزوم در معرض (نور و غیره) قرار دادن
undergarment	زیر پوش ، لباس بزییر ، زیر جامه
underlie	در زیر چیزی لایه قرار دادن ، زمینه چیزی بودن
underling	ادم زیر دست ، ادم پست و حقیر ، دون پایه
underlying	در زیر قرار گرفته ، اصولی یا اساسی ، متضمن
undermine	تحلیل بردن ، از زیر خراب کردن ، نقب زدن
underpinning	زیربند
underrate	چیزی را کمتر از قیمت واقعی نرخ گذاشتن ، ناچیز شمردن ، دست کم گرفتن
underscore	خط یا علامتی زیرچیزی کشیدن ، تاکید ، زیرین خط
undersell	ارزان تر فروختن ، روی دست کسی رفتن
undersized	کوچکتر از معمول ، کوچکتر از اندازه معمولی
understate	حقیقت را اظهار نکردن ، دست کم گرفتن
undervalue	کمتر از ارزش واقعی تخمین زدن
underworld	عالم اموات ، دنیای تبه کاران و اراذل ، زیرین جهان
underwrite	خرید ، در زیر سندی نوشتن ، امضاکردن ، تعهد کردن
undue	زاید ، بدون مداخله ، زیادی ، غیر ضروری ، ناروا ، بی مورد
undulate	موج دار کردن ، تموج داشتن ، موجدار بودن ، نوسان داشتن
undulating	مواج
undulation	جنبش نوسانی ، زبری (معمولا در مورد جاده هائی که دست انداز دارد بکار میرود) ، تموج ، نوسان ، حرکت موجی ، زیروبم
undulous	مواج

unduly	اضافی ، ناروا ، بی جهت ، بی خود
unearth	از زیر خاک در آوردن ، افتابی کردن ، از لانه بیرون کردن ، از زیر در آوردن ، حفاری کردن
unearthly	عجیب و غریب ، غیر زمینی
unequivocal	روشن ، غیر مبهم ، صریح ، اشتباه نشدنی ، بدون ابهام
unerringly	خطا ناپذیر ، اشتباه نشدنی ، غیر قابل لغزش ، بی تردید
unexceptionable	استثناء ناپذیر ، بی عیب ، انتقاد ناپذیر
unfathomable	ژرف ، غیر قابل عمق سنجی
unfavorable	نامساعد ، مخالف ، برعکس ، زشت ، بد قیافه ، نامطلوب
unfeigned	واقعی ، حقیقی ، تقلبی ، بدون تصنع ، اصیل
unfetter	از قید رها شدن ، از زنجیر آزاد شدن
unfettered	از قید رها شدن ، از زنجیر آزاد شدن
unfledged	خام دست ، پر در نیاورده ، کاملاً رشد نکرده ، نابالغ ، نارسا
unflinching	ثابت قدم ، پایدار ، مصمم
unfounded	بی اساس ، بی پایه ، بی اصل
unfrock	خلع لباس کردن ، از کسوت روحانی خارج شدن
ungainly	زمخت و غیر جذاب ، زشت ، بی لطف ، نازموده ، بی حاصل ، بدون سود
unguent	روغن ، خمیر ، مرهم
unicellular	تک یاخته ، یک سلولی
unicellular	تک یاخته ، یک سلولی
unicellularity	تک یاخته ، یک سلولی
unification	تکسازی ، یکی سازی ، یگانگی ، یک شکلی ، وحدت
uniform	لباس فرم ، اونیفرم ، لباس متحدالشکل لباس نظامی ، متحدالشکل ، اونیفرم ، یک ریخت ، یک شکل ، یکسان ، متحد الشكل ، یکنواخت کردن
unify	متحد کردن ، یکی کردن ، یکی شدن ، تک ساختن
unilateral	یک طرفه ، یک ضلعی ، یکطرفه ، یک جانبه ، تک سویه ، یک سویه

unimpeachable	غیر قابل سرزنش ، بری از اتهام
unintelligible	غیر مفهوم ، غامض ، پیچیده ، غیر صریح
unintentional	خطائی ، غیر عمد ، من غیر قصد ، غیر عمدی
union	مهره ماسوره ، سازش ، پیوند اتحادیه ، اتصالی ، اتحاد و اتفاق ، یگانگی ، وحدت ، اتصال ، پیوستگی ، پیوند ، وصلت ، اجتماع ، اتحادیه ، الحاق ، اشتراک منافع
unique	منحصر بفرد ، بی مانند ، بیتا ، بی همتا ، بیمانند ، بی نظیر ، یکتا ، یگانه ، منحصر به فرد
unison	هماوایی ، هم آهنگی ، هم صدایی ، یک صدایی ، اتحاد ، اتفاق
unisonant	هم آهنگ ، هم صدا ، هم نوا ، متحدالقول ، یک نوا
unisonous	هم آهنگ ، هم صدا ، هم نوا ، متحدالقول ، یک نوا
unitarian	موحد ، پیرو توحید ، یکتاپرست ، توحید گرای
United Arab Emirates	امارات متحده عربی
United Arab Emirates (UAE)	امارات متحده عربی
United Kingdom	کشور متحده پادشاهی
United States	ایالات متحده
United States of America (USA)	ایالات متحده آمریکا
universal	یونیورسال ، اونیورسال ، همه سمت گرد ، همه منظوره ، جهانی دنیایی ، با چرخش آزاد ، کلی ، عمومی ، عالمگیر ، جامع ، جهانی ، همگانی ، فراگیر
univocal	متحدالکلمه ، یک صدا ، یکنوا ، هم ذوق ، همخو
unkempt	شانه نکرده ، ژولیده ، نامرتب ، ناهنجار ، خشن ، ناسترده
unlawful	نامشروع ، خلاف شرع ، حرام ، غیرقانونی
unlimited	نامحدود ، نامعلوم ، نامشخص ، نامعین ، بی حد
unmitigated	کامل ، کاسته نشده ، تخفیف نیافته
unnatural	غیر طبیعی ، بر خلاف اصول طبیعت ، ناسرشت
unnecessary	لازم ، غیر ضروری ، غیر واجب ، بیش از حد لزوم

unobtrusive	محبوب ، فاقد جسارت
unprecedented	بی سابقه ، بی مانند ، جدید ، بی نظیر
unpretentious	نامتظاهر ، فروتن ، محقر ، خالی از جلال و ابهت ، بی تکلف
unravel	از هم باز کردن ، از گیر در آوردن ، حل کردن
unregenerate	دوباره ساخته نشده ، دوباره حیات نیافته ، دوباره بناننده ، دوباره تولید نشده ، گناهکار (unregenerated)
unremitting	مدام ، مداوم ، پشتکار دار ، مصر در کار ، بی امان
unrequited	بدون تلافی یا عمل متقابل
unruly	سرکش ، یاغی ، متمرّد ، مضطرب ، متلاطم
unsavory	بی مزه ، بدبو ، بد مزه ، ناگوار ، ناخوش آیند
unscathed	صدمه ندیده ، خسارت ندیده ، زخمی نشده
unscrupulous	بی توجه به نیک و بد ، بی مرام ، بی پروا
unseemly	ناشایسته ، بدمنظر ، بعید ، بطور نازیبا
unsettle	برهم زدن ، ناراحت کردن ، مغشوش کردن
unsightly	ناخوشایند ، بدمنظر ، کریه ، بدنما
unsophisticated	بی حيله ، ساده ، بی تزویر ، جانزده
unspeakable	ناگفتنی ، توصیف ناپذیر ، غیر قابل بیان
untenable	غیر قابل دفاع ، اشغال نشدنی ، غیر قابل اشغال
untimely	نابهنگام ، بیموقع ، نامعقول ، غیر منتظره ، بیگاه
untoward	تبه کار ، فاسد ، خود سر - نامساعد ، بدامد ، نامناسب
unutterable	نگفتنی ، زائدالوصف ، غیر قابل توصیف
unwarranted	غیر قابل ضمانت ، توجیه نکردنی ، بیجا
unwieldy	سنگین ، گنده ، بدهیکل ، دیر جنب ، صعب
unwise	نادان ، جاهل ، غیر عاقلانه
unwitting	بی خبر ، بی اطلاع ، بی توجه ، بی هوش ، غیر عمدی
unwonted	غیر معتاد ، غیر عادی

unyoke	از زیر یوغ آزاد کردن ، آزاد کردن
upbraid	سرزنش کردن ، متهم کردن ، ملامت کردن
upcast	بالا اندازی ، تاه کش
upheaval	تغییر فاحش ، تحول ، انقلاب ، (زیست شناسی) برخاست ، بالا آمدن
upheave	از زیر چیزی را بلند کردن ، بلند شدن
uppermost	بالا ترین ، از بالا ، رو ، از آغاز ، از ابتدا
upright	قائم ، راست ، عمودی ، درست ، درستکار ، نیکو کار ، راد
uproarious	پرغوغا ، پر صدا ، پر همهمه ، پرسروصدا
uproot	برکنندن ، ریشه کن کردن ، از ریشه کنندن ، ازین در آوردن
upshot	نتیجه ، حاصل ، خلاصه ، آخرین شماره ، سرانجام
upstart	نوکیسه ، تازه بدوران رسیده ، ادم متکبر ، یکه خوردن ، روشن کردن (موتور ماشین و غیره)
upturn	چرخش بالا ، برگشت (بوضع بهتر) ، تبدیل به احسن ، تغییر وضع ، روبرقی
urban	شهرنشینی ، شهری ، مدنی ، اهل شهر ، شهر نشین
urbane	مودب ، خلیق ، مقرون به ادب ، مودبانه
urbanism	شهر نشینی ، شهر سازی ، اعتیاد بزندگی شهری
urbanity	شهر نشینی ، شهر سازی ، اعتیاد بزندگی شهری
urchin	بچه بد ذات ، بچه شیطان ، جوجه تیغی ، جن
urethra	مجرای پیشاب
urgency	فوریت ، ضرورت ، نیاز شدید
ursine	خرس مانند ، شبیه خرس
Uruguay	اروگوئه
Uruguayan	اروگوئه ای
US	آمریکایی
usage	نحوه استعمال ، استفاده مورد استفاده بودن ، عادت ، رسم ، معمول ، عرف ، استعمال ، استفاده ، کاربرد

usually	معمولا
usurious	ربا خوار ، تنزیل خوار ، مبنی بررباخواری
usurp	غصب کردن ، بزور گرفتن ، ربودن
usurpation	غصب
usury	رباخواری ، تنزیل خواری ، حرام خواری
utilitarian	سودگرا ، مطلوبیت چیزی بخاطر سودمندی آن ، معتقد باصل اخلاقی سودمند گرایی ، سودمندگرا
utilitarianism	مکتب انتفاعی ، فلسفه سودجویی ، سودمند گرایی ، کاربرد گرایی ، اعتقاد باینکه نیکی ، بدی هر چیزی بسته بدرجه سودمندی آن برای عامه مردم است
utility	نفع ، منفعت ، مفید بودن ، باری ، بارکش ، تاسیسات و وسایل رفاهی کارهای عمومی یا خدماتی ، سودمندی ، مفیدیت ، سود ، فایده ، صنایع همگانی (مثل برق و تلفن) ، کاربردپذیری
utmost	بیشترین ، منتهای کوشش ، حداکثر ، دورترین
utopia	دنایای فرضی که در آن همه چیز در حد اعلی نیکو است ، وهم و خیال ، خیالی و تصویری ، ناکجا اباد ، دولت یا کشور کامل و ایده الی ، مدینه فاضله
uxorious	زن پرست ، عیال پرست ، بنده و مطیع عیال خود
Uzbek	ازبک
Uzbekistan	ازبکستان
vacate	تعطیل کردن ، خالی کردن ، تهی کردن ، تخلیه کردن
vaccinate	واکسن زدن به ، برضد بیماری تلقیح شدن
vaccination	واکسن زنی ، تلقیح ، ابله کوبی
vacillate	دودل بودن ، دل دل کردن ، تردید داشتن ، مردد بودن ، نوسان کردن ، جنبیدن ، تلوتلو خوردن
vacuous	تهی ، خالی ، بی مفهوم ، پوچ ، کم عقل ، بیمعنی
vacuum	خلا ، فضای تهی ، ظرف یا جای بی هوا ، باجاروی برقی تمیز کردن
vagabond	ولگردی کردن ، دربدر ، خانه بدوش ، بیکاره
vagary	خیالپرستی ، تخیلات ، هوی و هوس ، بوالهوسی
vagrant	ادم اواره و ولگرد ، دربدر ، اوباش

vainglorious	لافزن ، از روی خودستایی
vainglory	لاف ، گزاف ، خودستایی ، غرور ، فیس
vale	دره ، مجرای کوچک (در شعرو مذهب) جهان ، دنیا ، زمین ، جهان خاکی ، خدانگهدار
valediction	خداحافظی ، وداع ، بدورد ، خطابه تودיעی
valedictorian	دانشجوی ممتاز فارغ التحصیل که خطابه جشن فارغ التحصیلی را میخواند
valedictory	تودיעی ، وداعی ، مربوط به خداحافظی
valiant	دلاور ، شجاع ، نیرومند ، بهادر ، دلیرانه ، تهمتن
valianty	دلیرانه ، شجاعانه
valid	نافذ ، قابل قبول ، قوی ، سالم ، معتبر ، قانونی ، درست ، صحیح ، دارای اعتبار ، موثر
validate	معتبر ساختن ، تایید اعتبار ، قانونی کردن ، قانونی شناختن ، نافذ شمردن ، تنفیذ کردن
Valletta	والتا
valor	دلیری ، شجاعت ، دلآوری ، ارزش شخصی و اجتماعی ، ارزش مادی ، اهمیت
valorous	شجاع ، دلاور ، بالارزش ، دلیرانه
valve	لوله ، شیر ، لامپ ، سرپوش ، بشکل دریچه یا سوپاپ
vamp	جوراب کوتاه ، رویه ، تعمیر کردن ، وصله کردن ، سرهم بندی کردن ، تمهید کردن ، گام زدن بر روی ، قدم زدن ، ساز تنهازدن (همراه با آواز یا رقص) ، بالبداهه گفتن و یا ساختن ، وسوسه و از راه بدر کردن
vampire	روح تبه کاران و جادوگران که شب هنگام از قبر بیرون آمده و خون اشخاص رامیمکد ، خون اشام
vanguard	پیشگام ، پیشقراول ، طلایه دار یکان سرجلودار ، پرچم دار یکان ، جلو دار ، پیش لشگر ، پیشتاز ، پیشقراول
vantage	مناسب ، تناسب ، سرکوب ، برتری ، بهتری ، مزیت ، تفوق ، فرصت
Vanuatu	وانواتو
Vanuatuan	اهل وانواتو
vapid	بیمزه ، خنک ، مرده ، بیروح ، بی حس ، بی حرکت
vaporize	بخار شدن ، تبخیر کردن ، تبخیر شدن

vaporizer	بخار کننده ، بخارساز ، بصورت پودر یا ذرات ریز درآورنده
variable	تغییر پذیر ، متغیر ، بی قرار ، بی ثبات
variance	انحراف ، پراکنش ، واریانس ، اختلاف ، مغایرت ، عدم توافق ، ناسازگاری
variant	قابل تغییر ، مغایر ، نوع دیگر ، گوناگون ، مختلف ، متغیر
variation	نوسان ، متناوب پراکندگی ، واریاسیون ، گونه ها ، اختلاف سمت یا محل ترکش گلوله تغییرات سمتی ، اختلاف ، ناپایداری ، بی ثباتی ، تغییرپذیری ، وابسته به تغییر و دگرگونی
variegate	رنگارنگ کردن ، خال خال کردن ، جورواجور کردن ، متنوع کردن
vary	نوسان کردن ، تغییر دادن ، تغییر کردن ، تغییر داد ، تغییردادن ، عوض کردن ، دگرگون کردن ، متنوع ساختن ، تنوع دادن به ، فرق داشتن
vassal	نوکر ، تابع ، پیرو ، (حق - قدیم انگلیس) خراجگزار ، هم بیعت بالرد ، تبعه ، بنده ، غلام ، رعیت
vastly	زیاد ، بطور وسیع
Vatican City	شهر واتیکان
vaudeville	نمایش متنوع ، واریته ، درام دارای رقص و آواز
vaulting	طاقسازی
vaunt	خودستایی کردن ، لاف زدن ، خودنمایی
veer	پس دادن ، تغییر جهت دادن ، تغییر عقیده دادن ، برگشت ، گشت ، انحراف ، تغییر مسیر
vegetal	نباتی ، گیاهی ، بی حس
vegetarian	گیاه خوار ، گیاهخواری
vegetarianism	گیاه خوار ، گیاهخواری
vegetate	روییدن ، مثل گیاه زندگی کردن
vegetation	زندگی گیاهی ، نشو و نمای نباتی ، نمو یاهی
vegetative	گیاهی ، روینده ، رویش کننده ، گیاه پرور
vegetive	گیاهی ، روینده ، رویش کننده ، گیاه پرور
vehemence	شدت ، حرارت ، تندى ، غیظ و غضب ، غضب شدید
vehement	تند ، شدید ، با حرارت زیاد ، غضبناک

vehemently	تند ، شدید ، با حرارت زیاد ، غضبناک
vein	ورید ، سیاهرگ ، حالت ، تمایل ، روش ، رگ دار کردن ، رگه دار شدن
velocity	سرعت اولیه ، سرعت سیر ، شتاب ، تندى برحسب زمان
velvety	مخملی ، مخمل نما ، نرم
venal	پولی ، پول بگیر ، پست ، فروتن ، رشوه خوار
vendable	قابل فروش ، جنس قابل فروش ، پولکی ، فاسد
vendetta	دشمنی خونی خانوادگی ، انتقام گیری
vendible	قابل فروش ، جنس قابل فروش ، پولکی ، فاسد
vendition	فروش ، اعلان فروش
vendor	کمپانی فروش وسائل جانبی کامپیوتر فروشنده ، فروشنده کالاهای نظامی ، دستفروش ، فروشنده
veneer	روکش کردن ، چوب مخصوص روکش مبل و غیره ، لایه نازک چوب ، جلاء ، روکش زدن به
venerable	محترم ، معزز ، قابل احترام ، ارجمند ، مقدس
venerate	ستایش و احترام کردن ، تکریم کردن
veneration	ستایش ، تکریم ، احترام ، نیایش ، تقدیس
venereal	مقاربتی ، زهروی ، امیزی
Venezuela	ونزوئلا
Venezuelan	ونزوئلایی
vengeance	انتقام ، کینه ، خونخواهی
venial	قابل عفو ، قابل اغماض ، بخشیدنی ، گناه صغیر
Venice	ونیز
venison	گوشت گوزن ، گوشت اهو ، شکارگوزن واهو
venom	سم ، زهر مار و عقرب و غیره ، کینه ، مسموم کردن ، مسموم شدن
venomous	زهر الود ، زهردار ، سمی ، کینه توز
venose	وریدی ، دارای رگهای متعدد و برآمده ، پراز رگ و ورید ، پر عروق

venous	سیاهرگی ، وریدی ، پر از ورید ، دارای وریدهای برآمده
vent	مجرایی به اتمسفر ، هواکش ، روزنه ، باد خور گذاردن برای ، بیرون ریختن ، بیرون دادن ، خالی کردن ، مخرج ، منفذ ، دریچه
ventral	بطنی ، پیشین (قدامی) ، شکمی ، واقع بر روی شکم
ventriloquist	در خمیه شب بازی و غیره) کسبیکه بجای عروسک یا جانوری تکلم کند
ventriloquistic	در خمیه شب بازی و غیره) کسبیکه بجای عروسک یا جانوری تکلم کند
venture	مشارکت ، فعالیت اقتصادی ، ابتکار ، سوداگری ، تصدی ، جرات ، جسارت ، معامله قماری ، اقدام بکار مخاطره آمیز ، ریسک ، اقدام یا مبادرت کردن
venturesome	مخاطره آمیز ، با تهور ، خطرناک ، پرمخاطره
venue	محل رسیدگی به جرم ، امدن ، آغاز ، حمله ، (حقوق) محل وقوع جرم یا دعوی ، محل دادرسی ، حوزه صلاحیت دادگاه
veracious	راستگو ، درست ، حقیقی ، واقعی
veracity	راستگویی ، صداقت ، راستی ، صحت
verbalize	تبدیل به فعل کردن ، وراجی کردن ، بصورت شفاهی بیان کردن ، لفاظی کردن
verbatim	لفظ بلفظ ، کلمه بکلمه ، تحت اللفظی
verbiage	اطناب ، لفاظی ، درازگویی ، سخن پردازی
verbose	مطول ، دراز نویس ، دراز گو ، پرگو
verbosity	اطناب گویی ، دراز نویسی ، پرگویی ، گزافگویی
verdant	سبز رنگ ، پوشیده از سبزه ، بی تجربه
verdigris	زنگار مس ، زنگ مس (استات مس)
verge	مقدار نامعینی از زمین ، حریم شاهراه یا راه ، شانه تحکیم نشده ، شانه تثبیت نشده ، شانه راه ، کنار ، لبه ، نزدیکی ، حدود ، حاشیه ، نزدیک شدن ، مشرف بودن بر
verification	وارسی ، تأیید شدن ، بازبینی ، رسیدگی ، تحقیق ، ممیزی ، تصدیق ، تأیید
verify	وارسی کردن ، مقایسه کردن با اصل پیام ، بازبینی کردن ، رسیدگی کردن ، صحت و سقم امری را معلوم کردن ، ممیزی کردن ، تحقیق کردن
verily	هراینه ، امین ، براستی ، حقیقتاً ، واقعا
verisimilar	محتمل ، بظاهر درست و حقیقی ، دارای ظاهر حقیقی
verisimilitude	راست نمایی ، احتمال ، شباهت به واقعیت

veritable	واقعی ، بتحقیق ، بحقیقت ، قابل اثبات حقیقت
verity	واقعیت ، صدق ، راستی ، صحت ، حقیقت ، سخن راست ، چیز واقعی
vermin	جانوران موذی ، جانور آفت ، حشرات موذی
vernacular	زبان مادری (زبان محلی) ، محلی ، کشوری ، زبان بومی ، زبان مادری
vernal	بهاری ، ربیعی ، شبیه بهار ، باطراوت چون بهار
versatile	فراگیرنده ، دارای استعداد و ذوق ، روان ، سلیس ، گردان ، متحرک ، متنوع و مختلط ، چندسو گرد ، تطبیق پذیر ، همه کاره
version	مدل ، روش ، شرح ویژه ، ترجمه ، تفسیر ، نسخه ، متن
vertebrae	مهره ها
vertex	اوج ، تارک (در زاویه های) ، نوک ، سر ، تارک ، فرق ، قله ، راس
vertical	قائم ، عمودی ، شاقولی ، تارکی ، راسی ، واقع در نوک
vertigo	سرگیجه ، دوران ، دوار سر ، چرخش بدور
vertu	ذوق ، عشق و هنر ، اثر هنری ، فضیلت
verve	ذوق ، حرارت ، استعداد ، زنده دلی ، سبک روحی
vespertinal	شامگاهی ، شب باز شو ، پرواز کننده در شب ، شب پره ، مربوط به شب ، شبانه ، عشایی
vespertine	شامگاهی ، شب باز شو ، پرواز کننده در شب ، شب پره ، مربوط به شب ، شبانه ، عشایی
vest	سپردن ، جلیقه ، زیرپوش کشف ، لباس ، واگذار کردن ، اعطا کردن ، محول کردن ، ملبس شدن
vestige	نشان ، اثر ، جای پا ، ردیا ، ذره ، خرده ، بقایا
vestigial	نشان ، اثر ، جای پا ، ردیا ، ذره ، خرده ، بقایا
vestment	لباس رسمی (کشیش) ، لباس رسمی اسقف ، لباس
veto	حق رد ، رد ، منع ، نشانه مخالفت ، رای مخالف ، رد کردن ، قدغن کردن ، رای مخالف دادن
vex	ازردن ، رنجاندن ، رنجه دادن ، خشمگین کردن
vexation	ازردگی ، رنجش ، آزار ، تغییر ، حالت تحریک
vexatious	دل آزار ، رنجش امیز ، اشفته ، مضطرب

viable	زنده ماندنی ، زیست پذیر ، ماندنی ، قابل دوام ، مناسب رشد و ترقی
viand	غذا ، خواربار ، خوراک ، ماکولات ، گوشت
vicarious	جانشینی ، نیابتی ، به نیابت قبول کردن ، جانشین
viceroy	نایب السلطنه ، فرمانفرمای کل
vicissitude	تحول ، دگرگونی ، تغییر ، فراز و نشیب زندگی
Victoria	ویکتوریا
victuals	خوراک ، غذا ، خوار و بار ، ادوکه
vie	رقابت کردن ، هم چشمی کردن ، رقیب شدن
Vienna	وین
Vientiane	شهر وین تیان
Vietnam	ویتنام
Vietnamese	ویتنامی
vigilance	بیداری و هشیاری ، ترصد ، مراقبت ، مواظبت ، شب زنده داری ، کشیک ، امدادی ، چالاکي ، احتیاط ، گوش بزنگی
vigilant	مراقب ، هوشیار ، گوش بزنگ ، بیدار ، حساس
vignette	عکس ، تصویر ، شکل
vigor	قدرت ، نیرومندی ، زور ، نیرو ، انرژی ، توان
vigour	قدرت ، نیرومندی ، زور ، نیرو ، انرژی ، توان
vilification	بدگویی ، بهتان ، فحش ، سخن زشت و رکیک
vilify	بدنام کردن ، بدگویی کردن ، بهتان زدن
villain	رعیت ، ناکس ، ادم پست ، تبه کار ، شریر ، بدذات ، پست
villi	نا فرمان ، سرکش ، رام نشدنی ، تعلیم نا پذیر ، سبع ، وحشی ، رام نشده ، غیر اهلی ، وحشی شدن ، وحشی کردن ، غیرقابل جلوگیری ، کنترل ناپذیر ، غیرقابل نظارت ، غیرقابل کنترل ، غیر قابل اداره ، وحشی ، لجام گسیخته ، وحشی ، جنگلی ، خود رو ، شیفته و دیوانه
Vilnius	ویلنیوس
vincible	شکست خوردنی

vindicate	استیفای حقوق کردن ، حمایت کردن از ، پشتیبانی کردن از ، دفاع کردن از ، محقق کردن ، اثبات بیگناهی کردن ، توجیه کردن
vindication	حمایت ، دفاع ، اثبات بیگناهی ، توجیه ، خونخواهی
vindictive	حمایت امیز ، دفاعی ، دفاع کننده ، مربوط به توجیه
vindictory	وابسته به توجیه ، مربوط به دفاع و حمایت ، ثابت کردنی
vindictive	کینه جو ، انتقامی ، تلافی کننده ، انتقام ، تلافی
vinery	تاکستان ، گرمخانه ، مو ، موستان ، تاکها
vintner	عمده فروش شراب
viol	ویولن ۵ یا ۶ سیمه ، قدیمی
viola	ویولن بزرگ ، بنفشه عطری
violation	خطا ، تجاوز ، تخلف ، تخطی ، پیمان شکنی ، نقض عهد
violator	غاصب ، ناقص ، متجاوز
violoncello	ویولن سل
viper	افعی ، تیره مار ، تیرمار ، ادم خائن و بدنهاد ، شریب
virago	زن مرد صفت ، زن شرور ، زن پتیاره ، شیرزن
Virgin Islands (British)	جزایر ویرجین (بریتانیایی)
Virgin Islands (U.S.)	جزایر ویرجین (ایالات متحده)
virile	مردانه ، دارای نیروی مردی ، دارای رجولیت
virtu	ذوق ، عشق و هنر ، اثر هنری ، فضیلت
virtual	واقعی ، معنوی ، موجود بالقوه ، تقدیری ، مجازی
virtue	فضیلت ، مزیت ، تقوا ، پرهیزکاری ، پاکدامنی ، عفت ، خاصیت
virtuoso	هنرشناس ، خوش قریحه ، دارای ذوق هنری ، هنرمند
virulence	زهراگینی ، خصومت ، تلخی ، تند ، واگیری
virulent	زهراگین ، سم دار ، تلخ ، تند ، کینه جو ، بدخیم
virus	زهر ، ویروس ، عامل نقل وانتقال امراض

visage	رخسار ، رخ ، چهره ، رو ، صورت ، لقا ، سیما ، منظر ، نما
visceral	احشایی
viscid	چسبناک ، چسبنده ، غلیظ و شیره مانند
viscosity	وشکسانی ، ویسکوزیته ، دوسناکی ، لزوجت ، کند روانی ، دوسگنی ، چسبندگی ، کشواری ، نوچی ، لزجی ، چسبانی ، شیره داری ، قوام ، گران روی ، دوسندگی ، لزجت ، ناروانی ، چسبناکی
viscount	وایکانت (لقب اشرافی)
viscous	لزج ، چسبناک
vise	گیره نجاری ، گیره اهنگری ، در پرس قراردادن
visionary	رویایی ، خیالی ، تصور غیر عملی ، وابسته بدلائل نظری ، رویابین ، الهامی ، رویا گرای
vista	منظره مشهود از مسافت دور ، چشم انداز ، دورنما
visual	با چشم ، دیداری ، بصری ، دیدنی ، وابسته به دید ، دیدی
visualize	در پیش چشم نمودار کردن ، متصور ساختن ، تجسم کردن ، تصور کردن
vital	حیاتی ، وابسته بزندگی ، واجب ، اساسی
vitality	سرزندگی ، قدرت یا خاصیت حیاتی ، انرژی و زنده دلی
vitalize	زندگی دادن ، زندگی بخشیدن ، حیات بخشیدن ، زنده کردن ، تحریک کردن
vitiate	فاسد کردن ، تباه کردن ، معیوب ساختن ، خراب کردن ، ناپاک ساختن ، فاسد شدن ، تباه شدن ، بلاثر کردن
vitreous	شیشه ای ، شیشه ای ، زجاجی ، شبیه شیشه ، زرق و برق
vitriol	نمک جوهر گوگرد ، زاج ، توتیا ، سخن تند ، جوهر گوگرد (اسیدسولفوریک) زدن به ، تند و سوزنده
vitriolic	نمک جوهر گوگرد ، زاج ، توتیا ، سخن تند ، جوهر گوگرد (اسیدسولفوریک) زدن به ، تند و سوزنده
vituperate	توبیخ کردن ، بد گفتن ، ناسزا گفتن ، سرزنش کردن ، عیب جویی کردن
vituperative	بدزبان ، فحاش ، وابسته به ناسزاگویی
vivacious	با نشاط ، سرزنده ، مسرور ، دارای سرور و نشاط
vivacity	سرزندگی ، چالاکی ، نشاط ، نیروی حیاتی ، زور

vivify	زنده کردن ، احیا کردن ، روح دادن
vivisection	زنده شکافی ، تشریح جانور زنده ، کالبد شکافی موجود زنده
vivisectional	زنده شکافی ، تشریح جانور زنده ، کالبد شکافی موجود زنده
vixen	روباه ماده ، (مجازی) زن شرور ، زن پتیاره
vocable	اسم ، لفظ ، کلمه صوتی ، واحد آوایی
vocal cords	تارهای صوتی ، رشته های صوتی یا آوایی
vocation	کار ، شغل ، کسب ، صدا ، احضار ، پیشه ای ، حرفه ای ، هنرستانی
vocative	ندایی ، آوایی ، خطابیی ، ایی
vociferance	سروصدا ، فریاد و نعره ، زوزه ، داد و بیداد
vociferate	با صدای بلند ادا کردن ، بلند صدا کردن
vociferous	پر صدا ، بلند ، پر سروصدا
vogue	رسم معمول ، رواج ، عادت ، مرسوم ، مد ، متداول ، عمومی و رایج
volant	پرواز کننده ، پرنده ، چابک ، سبک روح ، جاری
volatile	حافظه داده پرداز الکترونیکی که با قطع توان الکتریکی پاک میشود ، فرار (farraar) ، بخارشده ، سبک ، لطیف
volition	خواست ، از روی قصد و رضا ، از روی اراده
volitive	دستور زبان) حالت افعال ارادی
volubility	روانی ، چرب زبانی ، فرزی ، چرخندگی ، تحرک
voluble	پر حرف ، روان ، سلیس ، چرب و نرم ، خوش زبان
voluminous	حجیم ، بزرگ ، جسیم ، متراکم ، انبوه ، مفصل
voluntary	عمدی ، ارادی ، اختیاری ، داوطلبانه ، به خواست
voluptuous	شهووتران ، شهوت پرست ، شهوت انگیز ، شهوانی
voracious	سبع ، پرخور ، حریص ، پرولع ، خیلی گرسنه
vortex	گردابی ، گرداب ، حلقه ، پیچ ، گردبادی
votary	هوا خواه ، طرفدار ، پارسا ، عابد ، زاهد ، شاگرد
votive	نذری ، نذر شده

vouchsafe	تفویض کردن ، لطفا حاضر شدن ، پذیرفتن ، تسلیم شدن ، عطا کردن ، بخشیدن ، اعطا کردن
voyeur	نگاه کننده ، فضول ، اظفا کننده شهوت بانگاه
vulgarism	اصطلاح عوامانه ، عوامیت ، پستی ، وحشیگری
vulgarity	اصطلاح عوامانه ، عوامیت ، پستی ، وحشیگری
vulnerable	زخم خور ، زخم پذیر ، آسیب پذیر ، قابل حمله
vulpine	روباه صفت ، محیل ، نیرنگ باز ، حيله گر
waffle	کلوچه یا نان پخته شده در قالب های دو پارچه اهني
waft	سبک بردن ، روی هوا یا اب شناور ساختن ، وزش نسیم ، بهوا راندن ، بحرکت در آوردن
wag	جنباندن ، تکان دادن ، تکان خوردن ، جنبیدن ، تکان
waggish	شوخ و شنگ ، شوخ ، بذله گو ، خنده دار ، مهمل ، الواط
waif	مال بی صاحب (در دریا) ، مال متروکه ، بچه بی صاحب ، ادم در بدر ، بچه سر راهی
waist	میانه ناو ، دور کمر ، کمر لباس ، کمربند ، میان تنه
waistcoat	جلیقه ، لباس زیر شبیه جلیقه ، نیم تنه یا ژلیت
waive	صرف نظر کردن از ، اسقاط کردن ، صرف نظر کردن ، چشم پوشی کردن ، چشم پوشیدن از ، از قانون مستثنی کردن
wake	شیار ، رد ناو ، بیداری ، شب زنده داری ، شب نشینی ، احیاء ، شب زنده داری کردن ، از خواب بیدار کردن ، رد پا ، دنباله کش تی
Wallis and Futuna Islands	جزایر والیس و فونتانا
wallow	غلتیدن ، در گل و لای غوطه خوردن
wampum	صدف براق و زیبایی که سرخ بوستان امریکایی بجای پول مصرف میکردند ، (زبان عامیانه) پول
wampumpeag	صدف براق و زیبایی که سرخ بوستان امریکایی بجای پول مصرف میکردند ، (زبان عامیانه) پول
wan	رنگ پریده ، کم خون ، زرد ، کم رنگ ، رنگ پریده شدن یا کردن
wand	دستگاه ورودی خواندن برچسب های رمزی شمش نوری به وسیله حس کردن الگوهای نوری فضاهاى تیره و روشن ، دستگاه نوری دستی که می تواند برچسب

	های کدگذاری شده کدهای میله ای و کاراکتر را خوانده و معرفی کند ، عصا ، گرز ، چوب میزانه ، چوب گمانه ، ترکه
wanderlust	آلمانی) علاقه‌مند به سیاحت، سفر دوستی
wane	جنگ ، دشمن ، نزاع ، رو بکاهش گذاشتن ، نقصان یافتن ، کم شدن ، افول ، کم و کاستی ، وارفتن ، به آخر رسیدن
wangle	تلولو خوردن ، به حيله متوسل شدن ، لرزاندن
wanton	سرکش ، حرف نشنو ، بازیگوش ، خوشحال ، عیاش ، جسور ، شرور شدن ، گستاخ شدن ، بی ترتیب کردن ، شهوترانی کردن ، افراط کردن
wantonness	بازیگوشی ، لاقیدی
warble	سراییدن ، چهچه زدن ، سرود ، چهچه
warily	از روی احتیاط ، محتاطانه ، احتیاط کار ، با احتیاط
wariness	از روی احتیاط ، محتاطانه ، احتیاط کار ، با احتیاط
warlike	نظامی ، جنگجو ، ستیز گر ، آماده جنگ ، جنگ دوست ، جنگی ، رزمجو
warp	تاب دادن ، پیچ دادن ، منحرف کردن تاب برداشتن ، طناب ، تار (در مقابل پود) ، ریسمان ، پیچ و تاب ، تاب دار کردن ، منحرف کردن ، تاب برداشتن
warrant	اختیار ، مجوز ، اجازه قانونی ، اجازه کتبی ، حکم قانونی تعهد کردن ، ضمانت کردن کسی ، سند عندالمطالبه ، گواهی کردن ، تضمین کردن ، گواهی ، حکم
warranty	التزام ، ضامن ، گرو ، وثیقه ، تعهد نامه ، ضمانت نامه ، تعهدنامه ، متعهد ، تعهد کننده ، پابندان ، گارانتی ، ضمانت ، امر مورد تعهد یا تضمین ، تضمین ، تعهد
warren	جای نگاهداری خرگوش و جانوران دیگر
Warsaw	ورشو
wary	بسیار محتاط ، با ملاحظه ، هشیار
wash	شستن ، شستشو دادن ، پاک کردن ، شستشو ، غسل ، رختشویی
Washington, D.C.	واشنگتن
waste	هدر ، افت ، قراضه ، تضييع کردن ، تفریط ، اشغال ، ضایع کردن ، صرف کردن ، زباله ، هززدادن ، حرام کردن ، بیهوده تلف کردن ، نیازمند کردن ، بی نیرو و قوت کردن ، ازبین رفتن ، باطله ، زائد ، اتلاف
wastrel	ادم ولخرج ، متلف ، ادم بی معنی
watershed	اب پخشان ، منطقه ای که اب دریا یا رودخانه را پخش و تقسیم میکند

wavelet	موج ضربه ای کوچک
waver	متزلزل شدن ، فتور پیدا کردن ، دو دل بودن ، تردید پیدا کردن ، تبصره قانون ، نوسان کردن
wax	واکس اسکی ، موم ، مومی شکل ، شمع مومی ، رشد کردن ، زیاد شدن ، (درمورد ماه) رو به بدر رفتن ، استحاله یافتن
waylay	در کمین کسی نشستن ، کمین کردن ، خف کردن
wayward	خودسر ، خود رای ، نافرمان ، متمرّد
weak-kneed	سست زانو ، بی اراده ، سست عنصر ، بی تصمیم
weal	خیر ، سعادت ، اسایش ، ثروت ، دارایی
wean	از پستان گرفتن ، از شیر مادر گرفتن
wearisome	خسته کننده
weather	جوی ، هواشناسی ، تغییر فصل ، اب و هوا ، باد دادن ، در معرض هوا گذاشتن ، تحمل یابر گزار کردن
wee	اسکاتلند) کوچولو ، ریز ، یکی کمی ، اندکی ، لحظه ای
weighty	سنگین ، وزین ، موثر ، سنجیده ، با نفوذ ، پربار
well-bred	با تربیت ، تربیت شده
well-doer	ادم نیکو کار
Wellington	ولینگتون
well-to-do	اسوده ، خوشبخت
welt	حاشیه چرمی دور چیزی ، مغزی گذاشتن ، شلاق زدن ، لبه ، نوار باریک ، نوار ، ورم ، تاول
welter	اختلاط ، درهم و برهمی ، خشکی ، پژمردگی ، اغشتن ، غلت زدن
wend	پیمودن ، منتقل کردن
Western Sahara	صحرای غربی
wheelde	ریشخند کردن ، گول زدن ، خر کردن
whelp	توله سگ ، بچه هرنوع حیوان گوشتخوار ، توله زاییدن
whereabout	محل تقریبی ، حدود تقریبی ، مکان ، محل

whereabouts	کجا ، درچه حدود ، جای تقریبی
whereof	از که ، از چه چیز ، از انجاییکه
whereupon	که در نتیجه ان ، که بر روی آن ، روی چه
wherever	هرجا که ، هرکجا که ، جایی که ، انجا که
wherewith	که با آن ، با چه ، بچه چیز ، بچه وسیله
whet	برانگیختن ، تهییج کردن ، صاف کن ، ابچرا ، عمل تیز کردن بوسیله مالش
whiff	دروغ گفتن ، دروغ در چیزی گفتن ، چاخان ، باد ، نفخه ، بو ، دود ، وزش ، پرچم ، با صدای پف حرکت دادن ، وزیدن ، وزاندن
whim	هوی و هوس ، تلون مزاج ، وسواس ، خیال ، وهم ، تغییر ناگهانی
whimsical	بوالهوس ، وسواسی ، دهن بین ، غریب ، خیالباف
whimsicallity	بوالهوس ، وسواسی ، دهن بین ، غریب ، خیالباف
whine	نالیدن ، ناله کردن ، با ناله گفتن ، ناله ، فغان
whinny	شیهه اسب ، صدایی شبیه شیهه ، شیهه کشیدن
whit	ذره ، خرده ، تکه ، هیچ ، ابدا ، اندک
whittle	ساطور ، بریدن ، پیوسته کم کردن ، با چاقو تیز کردن و تراشیدن
wholesome	خوش مزاج ، سرحال ، سالم و بی خطر
wholesomeness	خوش مزاج ، سرحال ، سالم و بی خطر
wholly	کاملا ، بطور اکمل ، تمام و کمال ، جمعا ، رویهم ، تماما
whorl	فراهم ، مارپیچی ، حلقه یا پیچ خوردن
wield	گرداندن ، گردانیدن ، اداره کردن ، خوب بکار بردن
wile	حیله ، فریب ، خدعه ، تزویر ، مکر ، تلبیس ، بطمع انداختن ، فریفتن ، اغوا کردن
wilful	خودسر ، مشتاق ، مایل
willful	خودسر ، مشتاق ، مایل
wily	پر حیله ، پر مکر ، مکار ، پر تزویر
wince	خود را عقب کشیدن ، رمیدن ، (از شدت درد) خود را لرزاندن و تکان دادن ، لگد پرانی

windfall	سود غیرمترقبه ، میوه باد انداخته ، ثروت باد آورده
Windhoek	ویندهوک
windpipe	نای ، قصبه الریه ، (م) لوله هوا
winnow	بوجاری کردن ، باد افشان کردن ، باد دادن ، افشاندن ، پاک کردن ، غربال کردن ، بجنبش در آوردن
winsome	با مسرت و خوشی ، مناسب ، خوش آیند ، پیروز
wintery	زمستانی ، سرد ، بیمزه ، مناسب زمستان
wintry	زمستانی ، سرد ، بیمزه ، مناسب زمستان
wiry	سیمی ، سفت ، کج شو ، قابل انحناء ، پرطاقت
wisdom	فرزانگی ، خرد ، حکمت ، عقل ، دانایی ، دانش ، معرفت
wistful	مشتاق ، متوجه ، ارزومند ، دقیق ، منتظر ، در انتظار
witchcraft	جادو گری ، افسونگری ، نیرنگ
withdrawn	پس گرفتن ، باز گرفتن ، صرفنظر کردن ، بازگیری
wither	پژولیدن ، پژمرده کردن یا شدن ، پلاسیده شدن
withhold	محدود کردن استفاده از جنگ افزار اتمی محدودیت اجرای آتش ، ممانعت ، دریغ داشتن ، مضایقه داشتن ، خودداری کردن ، منع کردن ، نگاهداشتن
withstand	تاب آوردن ، مقاومت کردن با ، ایستادگی کردن در برابر ، تحمل کردن ، مخالفت کردن ، استقامت ورزیدن
witless	بی‌هوش ، نفهم ، بی شعور ، بی معنی ، نادان ، کودن ، دیر فهم ، بی خبر
witling	ادم بی شعور و کم عقل ، کودن ، فضل فروش
witticism	بذله گویی ، شوخی ، لطیفه گویی ، مسخره
wittingly	عمداً ، تعمداً
witty	بذله گو ، لطیفه گو ، شوخ ، لطیفه دار ، کنایه دار
wizardry	جادوگری ، جادویی ، سحر ، افسونگری
wizen	خشکیده ، چروک ، لاغر ، پژمرده یا پلاسیده
wizened	پژولیده ، پلاسیده ، پژمرده ، خشکیده ، چروک خورده (از خشکی)
woe	وای بر ، اه ، علامت اندوه و غم ، غصه ، پریشانی

wont	اموخته ، معتاد به ، خو گرفته ، عادت ، رسم ، خو گرفتن یا خو دادن
wooden	چوبی ، از چوب ساخته شده ، خشن ، شق ، راست ، سیخ
workaday	روزانه ، هر روز ، معمولی ، عادی
working-man	کارگر ، افزارمند
workmanlike	شایسته کارگر خوب ، استادانه ، ماهرانه ، ماهر
workmanship	طرز کار ، مهارت ، استادی ، طرز کار ، کار ، ساخت
worldly	این جهانی ، دنیوی ، جسمانی ، مادی ، خاکی
wraith	خیال ، منظر ، شب ، روح مرده کمی قبل یا پس از مرگ
wrangle	داد و بیداد کردن ، مشاجره کردن ، نزاع کردن ، داد و بیداد ، مشاجره ، نزاع ، گرد اوری و راندن احشام
wrath	خشم ، غضب ، غیظ ، اوقات تلخی زیاد ، قهر
wreak	کینه یا خشم خود را) اشکار کردن ، انتقام گرفتن
wrench	اچار پیچکشی ، (م) نقشه فریبنده ، عمل تند و وحشیانه ، اچار فرانسه ، تند ، چرخش ، پیچ دادن ، پیچ خوردن
wrest	گرداندن ، پیچاندن ، چلانیدن (پارچه) ، زور آوردن ، فشار آوردن ، واداشتن ، بزور قاپیدن و غصب کردن ، چرخش ، پیچش ، گردش
wretched	رنجور ، بدبخت ، بیچاره ، ضعیف الحال ، پست ، تاسف اور
wretchedness	بدبختی
wrist	مچ ، مچ دست ، قسمتی لباس یا دستکش که مچ دست را می پوشاند
writ	قرار دادگاه ، دستور دادگاه ، حکم ، نوشته ، ورقه ، سند
writhe	از شدت درد یا شرم) بخود پیچیدن ، پیچ و تاب خوردن ، ازرده شدن
writing	دستخط ، نوشته ، نوشتجات ، نویسندگی ، میز تحریر
wry	کج ، معوج شده ، کنایه امیز ، چرخیدن ، پیچ خوردن ، خم کردن ، دهن کجی کردن ، به اطراف چرخاندن ، اریب شدن
xenophobia	بیگانه ترسی ، بیم از بیگانه
Yaounde	یائونده
yearling	ادم یکساله ، گیاه یک ساله

yearn	ارزو کردن ، اشتیاق داشتن ، مشتاق بودن
Yemen	یمن
Yemeni	یمنی
yen	واحد پول ژاپن ، اصرار ، تمایل ، رغبت شدید
yeoman	خرده مالک ، کشاورز ، مالک جزء
Yerevan	شهر ایروان
yield	بار ، قیمت بازار ، بازده انفجار ، قدرت انفجار گلوله تسلیم شدن ، پس دادن ، بازدهی ، ثمر دادن ، واگذار کردن ، ارزانی داشتن ، بازده ، محصول ، حاصل ، تسلیم کردن یا شدن
yielding	تسلیم شدن
yoke	یوغ ، میله عریض ، سلطه. یوغ ، اسارت ، بندگی عبودیت ، در زیر یوغ آوردن ، جفت کردن ، وصل کردن (yolk) زرده تخم مرغ ، (زیست شناسی) محتویات نطفه
yokel	روستایی ، برزگر ، دهاتی ، نادان
yore	در زمانی بسیار دور ، در گذشته ، در قدیم
Zagreb	شهر زاگرب
Zambia	کشور زامبیا
Zambian	زامبیایی
zany	لوده ، مسخره ، ادم ابله ، مقلد ، میمون صفت ، ادم انگل
zeal	وطن پرستی ، جانفشانی ، شوق ، ذوق ، حرارت ، غیرت ، حمیت ، گرمی ، خیر خواهی ، غیور ، متعصب
zealot	غیور ، ادم متعصب یا هواخواه ، مجاهد ، جانفشان
zealous	فدایی ، مجاهد ، غیور ، باغیرت ، هواخواه
zeitgeist	روحیه یا طرز فکر یک عصر یا دوره ، زمان ، روال
zenith	سمت الراس ، نقطه قائم بر ناظر ، راس القدم ، اوج محور قائم بر افق نقاط ، (هندسه) سمت الراس ، بالاترین نقطه آسمان ، قله ، اوج
zephyr	باختر باد ، باد صبا ، نسیم باد مغرب
Zimbabwe	کشور زیمبابوه
Zimbabwean	زیمبابوه ای

zodiac	منطقه البروج ، (نجوم) زودیاک ، منطقه البروج ، دایره البروج
zodiacal	زودیاک ، منطقه البروج ، دایره البروج